منابع افغان: طراح عملیات ترور سردار سلیمانی در سقوط هواپیمای آمریکا کشته شده است

* منابع خبری افغانستان از هلاکت «دی آندریا» رئیس عملیات مخفی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا که طراح ترور سردار قاسم سلیمانی بود پرده برداشتند
* فردی که از لحاظ امنیتی در رده بالاتری نسبت به مایک دی آندریا قرار داشته هم کشته شده است

صفحه ۱۶

اطلاعات

ژنرال آمریکایی: آرزو داشتیم ارتش آمریکا نابغه‌ای مانند ژنرال سلیمانی داشت

* «مارک کیمیت» نظامی و دیپلمات کهنه‌کار در دوران بوش پسر، سپهبد شهید سلیمانی را الماس درخشان توصیف کرد
* کیمیت در میزگرد شبکه الجزیره: ژنرال سلیمانی در اجرای تاکتیک‌های جنگی بی‌نظیر بود

صفحه ۱۶

چهارشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۹۸ – ۱۰ جمادی الثانی ۱۴۴۱ – ۵ فوریه ۲۰۲۰ – سال نودوچهارم – شماره ۲۷۴۹۳ – ۱۶ صفحه به همراه ۸ صفحه ضمیمه – تک شماره ۲۰۰۰ تومان

جهانگیری: آمریکا نمی‌تواند اقتصاد بزرگ ایران را محاصره کند

* اگر مردم به آزادی و عدالت مورد دلخواه خود دست یابند نقش پررنگ‌تری در اداره کشور خواهند داشت
* آمریکا درباره عدم محدودیت برای ورود دارو به ایران دروغ می‌گوید
* آمریکا قادر به حبس اقتصاد بزرگ ایران نیست
* دانشگاه‌ها باید افرادی ماهر برای بهره‌برداری از منابع با در نظر داشت آسیب‌های جدی تربیت کنند
* برای صادرات کالاها باید بنگاه‌ها و تولیدات رقابتی شوند
* باید کالاهای قابل رقابت در بازارهای جهانی تولید کنیم
* رؤسای دانشگاه‌ها باید مهمترین معضلات جامعه را بشناسند و برای آن راه‌حل ارائه کنند
* باید به سمت استفاده از ظرفیت طبیعی کشور برای گردشگری برویم
* تسهیلات، امکانات و وام‌ها باید در اختیار دانشجویان و کارآفرینان فنی و حرفه‌ای قرار گیرد
* ملت ایران همواره به دنبال آزادی، استقلال، پیشرفت و حاکمیت قانون بوده است
* ارتباطات علمی با دنیا ضروری است و دانشگاه‌های ما وظیفه خود را در این حوزه کامل انجام داده‌اند

صفحه ۳



فرمانده قرارگاه عمار: خروج ایران از برجام خواست آمریکاست

* حجت الاسلام و المسلمین مهدی طائب: بی‌گدار به آب زدن و خروج از برجام خسارتی محض برای ایران خواهد بود
* ادامه حضور در برجام ضرری برای ایران ندارد، اما خروج از آن در شرایط کنونی برای منافع ملی و سوء استفاده‌های رسانه‌ای سرشار از خسارت است
* مذاکره و همکاری با آمریکا اگر بر اساس توافقات ۱+۵ باشد ممکن است اما مذاکره در قالب برجام۲ و مسائل جدید غیر ممکن است
* مواضع ظریف در مصاحبه با نشریه آلمانی درست است چرا که در صورت خروج از آن پرونده ایران به شورای امنیت روانه می‌شود
* وزرای دولت کنونی فرزندان انقلاب بوده و ارتباط مطلوبی با رئیس‌جمهوری دارند در حالی که در دولت دهم، رئیس‌جمهوری وقت وزرای کابینه خودش را له می‌کرد
* با وجود مشکلات اقتصادی حاکم، بحرانی در کشور وجود ندارد و دولت به خوبی مسائل را کنترل کرده است
* برخی زمزمه‌ها در عزل رئیس‌جمهوری به هیچ عنوان جایگاه ندارد و این دولت باید تا سال ۱۴۰۰ روی کار باشد

صفحه ۲

یادگار گرامی امام: تحریم‌ها باعث قطع وابستگی به اقتصاد نفتی می‌شود

* آیت‌الله سیدحسن خمینی: وقتی دینداران تصدی دنیای مردم کردند، اگر نتوانند آن دنیا را به نحو بهتری اداره کنند به دین لطمه زده‌اند
* بالغ بر ۱۰۰ سال است که پدر پولداری به نام چاه‌های نفت داشته‌ایم که هر وقت درآمد ما از آن کم شده است به معضلات خورده‌ایم و هر وقت زیاد شده است بعضاً به بیماری هلندی خورده‌ایم یا شوک اقتصادی پدید آمده است
* کار رهبران بزرگ این است که ریل عوض می‌کنند و ریل را به اعتماد مردم بر می‌گردانند
* آفت دروغ، اول از همه برکت را از زندگی می‌برد و در دراز مدت برای هیچ کس حیثیت نمی‌گذارد

صفحه ۲

وزیر اقتصاد: از سود سپرده بانکی هیچ مالیاتی اخذ نخواهد شد

* دولت قصد استقراض از سیستم بانکی را ندارد
* هدف نهایی دولت، قطع وابستگی بودجه درآمد نفتی با جایگزین ساختن درآمد مالیات است
* میزان صادرات غیرنفتی از نظر وزنی ۱۰ درصد و از نظر ارزشی ۳ درصد کاهش داشته است
* برای مبارزه با فساد، باید دور بخش‌های اقتصادی دیوار شیشه‌ای بکشیم

صفحه ۴

محاک — خوش و درگم محاک تجربه آید میان — ابوالقاسم قاسم‌زاده

رایزنی‌های نماینده اتحادیه اروپا در تهران

صفحه ۲

یادداشت

انکار آمار و کودکان کار

سید مسعود رضوی

صفحه ۲

گزارش

اشعه ایکس شمشیر دولبه

صفحه ۵



نظرها و اندیشه ها

توسعه فرهنگی راهی به سوی سعادت

فریدون مجلسی

صفحه ۶



حماسه پایداری

۶ روایت از حضور مستشاران آمریکایی در پدافند ارتش شاهی

صفحه ۱۱



روابط بین الملل

تونس، الهام بخش جنبش‌های ملی عربی در دهه اخیر

صفحه ۱۲



ویژه فرهنگی ضمیمه اطلاعات امروز

محک

خوش بود گر محک تجربه آید بمیان

ابوالقاسم قاسم‌زاده

رایزنی‌های نماینده اتحادیه اروپا در تهران

در خبرها آمده است، جوزف بورل سیاستمدار باتجربه اروپایی که از مهرماه سال جاری سکانداری سیاست خارجی اتحادیه اروپا را بر عهده گرفته است، با ماموریت حفظ روزنه‌های نجات برجام به تهران آمد و با «رئیس‌جمهوری»، رئیس مجلس شورای اسلامی و وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی دیدار و گفتگو داشت.

این سفر از دو جهت حائز اهمیت است. اول، رئیس جدید سیاست خارجی اتحادیه اروپا بعد از چند ماه مطالعه پرونده روابط ایران و اروپا، به‌ویژه برجام و مشاوره با سران اروپایی، اولین سفر خود به تهران را برای گفتگوهای مستقیم انجام داد. دوم، شرایط تنظیم روابط درباره نجات برجام و روابط ایران و اتحادیه اروپا پیچیده‌تر شده است؛ در حالیکه سر و صدای بکارگیری آنچه که «مکانیسم ماشه» نامیده می‌شود، فروکش کرده است و دو طرف خواهان یافتن راه‌های برون‌رفت از بن‌بستی هستند که سیاست‌های ترامپ بر اساس اجرای «فشار حداکثری» در دستور کار دارد. چند نکته را می‌توان شاخص بستر گفتگوهای کنونی مدیر جدید سیاست خارجی اتحادیه اروپا ارزیابی کرد.

۱ـ اتحادیه اروپا در درون دچار مشکلات متعدد شده است که بخش عمده آن ناشی از نگاه دولت ترامپ به این اتحادیه است که همواره خواهان فروپاشی آن است. انگلیس با انتخاب نخست‌وزیر جدید (جانسون) بطور رسمی از این اتحادیه جدا شده است و از هم اکنون، نرم نرمک سیاست‌های متفاوت و در مواردی متضاد با اتحادیه اروپا، به‌ویژه درباره برجام را پیش گرفته است. جانسون معاهده برجام را به پایان رسیده می‌داند و با برخی تعدیل‌ها خواهان تحقق همان خواست ترامپ برای تنظیم معاهده جدید با ایران درباره پرونده انرژی هسته‌ای جمهوری اسلامی است. اگر تا دیروز سه کشور یا دولت اصلی اروپا و اتحادیه، انگلیس، فرانسه و آلمان هماهنگ بودند و مواضع متفاوت از ترامپ درباره برجام داشتند، اکنون یک دولت (انگلیس) از این مثلث جدا شده است، اگرچه هنوز بطور همه‌جانبه شعار جدایی از سیاست‌های اتحادیه اروپا درباره برجام را نمی‌دهد، اما دولتمردان انگلیس در گفته‌های خود از طرح ترامپ برای جایگزینی نام می‌برند در حالیکه پاریس ساز دیگری درباره مجموعه فعالیت‌های منطقه‌ای ایران می‌زند و آلمان نیز به گفته سخنگوی پیشین وزارت خارجه ما «به اقتضای زمان و شرایط اتخاذ مواضع می‌کند.» هر سه کشور مهم اروپایی می‌دانند که اگر ایران بعد از ۱۴ سال گفتگو با اروپا و آمریکا به دنبال جایگزینی برجام با پیشنهادهایی مانند آنچه که طرف انگلیسی می‌گوید، باشد، دیگر نیازی ندارد تا با سه کشور مهم اروپایی، انگلیس، فرانسه و آلمان هماهنگ یا همسو باشد.

۲ـ اتحادیه اروپا و ۳ کشور مهم آن انگلیس، فرانسه و آلمان می‌دانند که امسال سال انتخابات ریاست‌جمهوری در آمریکا است و ترامپ در جاده صاف و بدون دغدغه در این انتخابات حرکت نمی‌کند و بسیاری نیز این دوره را پایان دوران ریاست‌جمهوری ترامپ ارزیابی می‌کنند.

هیچ دولتی در چنین شرایط پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی حتمی، ریسک نمی‌کند. جانسون، نخست‌وزیر انگلیس نیز یکی به نعل، یکی به میخ می‌زند.

۳ـ فرانسه و آلمان می‌دانند که همچنان باب گفتگو با ایران باز است و پرسش‌ها و خواسته‌های جمهوری اسلامی ایران برای حفظ برجام، آشکار، منطقی و بر اساس همان ضوابط از معاهده برجام است که بصورت یک معاهده بین‌المللی همگی بر اجرای آن متعهد شده‌اند و آن را امضاء کرده‌اند.

۴ـ هنوز دو کشور قدرتمند در این معاهده، روسیه و چین پای اجرای برجام ایستاده‌اند و تبصره‌های ترامپ یا تحکم او را نمی‌پذیرند و آن را غیرمنطقی و مشکل‌آفرین برای آرامش منطقه خاورمیانه و فضای بین‌المللی می‌شمارند.

۵ـ سخنگوی پیشین وزارت خارجه در یادداشت خود با طرح چند پرسش که باید مدیر جدید سیاست خارجی اتحادیه اروپا (بورل) به آنها پاسخ دهد، این سفر و دیدار او از تهران را نقد کرده است و می‌نویسد:

۱ـ آیا اتحادیه اروپا اراده آن را دارد که برای حفظ برجام به مسؤولیت‌های خود عمل کند؟ و خلأ خروج آمریکا از این توافق را جبران نماید؟

۲ـ اروپایی‌ها در مقابل کوتاهی‌های خود و شرایط سختی که از این رهگذر برای ایران به وجود آمده است، چه اقدامات جبرانی را در دستور کار قرار می‌دهند؟

۳ـ آیا کشورهای اروپایی قادر خواهند بود یک موضع واحد شفاف و مسؤولانه در قبال این توافق اتخاذ کنند؟

۴ـ میزان توان و پایداری اروپا در مقابل زیاده‌خواهی‌های آمریکا چه اندازه است و جمهوری اسلامی ایران چه انتظاراتی باید داشته باشد؟

پس از پاسخ به این پرسش‌ها است که می‌توان درباره سایر مسائل به گفت‌وگو نشست. اروپا می‌داند استفاده از مکانیسم ماشه نه محمل حقوقی و قانونی دارد و نه مؤثر و بازدارنده است. روشن است توسل به این حربه که البته طرف اروپایی هنوز آن را اجرایی نکرده است، اقدامات متناسب جمهوری اسلامی را به دنبال خواهد داشت. درباره موضوعات متعدد منطقه‌ای، نگرانی و علائق مشترکی میان ایران و اروپا وجود دارد و متأسفانه اروپا جایگاه خود را تا حدود زیادی تنزل داده است.

ایران برای تبادل نظر و اتخاذ راهکارهای مناسب در همه مسائل منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نیازمند شریکی قابل اعتماد، قدرتمند و مستقل است اما اروپا نشان داده فاقد این ویژگی‌ها است و تقریباً در دو سال گذشته به اتلاف وقت و نشان‌دادن سراب اکتفا کرده است. باعث خوشحالی خواهد بود که آقای بورل بر این فرضیه‌ها در مذاکرات خود در تهران خط بطلان بکشد.

تغییر سیاست آنهم درباره معاهده مهم برجام، نیازمند رصد دقیق زمان و شناخت واقعیت‌های موجود در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است.

اروپایی‌ها دریافته‌اند که ترامپ و نتانیاهو، منطقه خاورمیانه، به‌ویژه حوزه خلیج‌فارس را چنان بحران‌زده کرده‌اند که در صورت ادامه این سیاست، هیچ کشور و دولتی از آن سود نخواهد برد و شاید مهم‌تر از آن بدون همکاری با جمهوری اسلامی ایران، رهایی از استراتژی بحران‌آفرینی ترامپ، امکان‌پذیر نیست. بنظر می‌رسد، مدیر جدید سیاست خارجی اتحادیه اروپا در گام نخست، تأکید بر «خرید زمان» برای تعامل دارد و حضور بورل در تهران، دریچه زمان برای گفتگو را بار دیگر باز می‌کند.

قانون همسان‌سازی حقوق بازنشستگان تأمین اجتماعی سال آینده اجرا می‌شود

رئیس کانون بازنشستگان و کارگران تامین اجتماعی گفت: قرار است سال آینده بعد از گذشت ۹سال، قانون همسان‌سازی حقوق بازنشستگان تامین اجتماعی با تخصیص اعتبار ویژه اجرا شود.

علی دهقان کیا در گفتگو با مهر درباره همسان‌سازی حقوق بازنشستگان تأمین اجتماعی، اظهار داشت: قانون مذکور در سال‌های گذشته یک بار آن هم در سال ۸۹ اجرایی شد.بازنشستگان این سازمان حقوق کمی‌دریافت می‌کنند و مشکلات زیادی هم دارند و هر سال تقاضای جدی آنها، اجرای قانون همسان سازی است که تا کنون از سوی مسئولان میسر نشده بود.رئیس کانون بازنشستگان و کارگران تأمین اجتماعی تاکید کرد: امسال با توجه به مشکلات اقتصادی و شرایط جامعه، رایزنی‌های زیادی با مسئولان سازمان تأمین اجتماعی برای همسان سازی حقوق داشتیم که متأسفانه به رغم میل آنها به اجرا، کمبود منابع مانع اجرای آن شد.دهقان کیا از تخصیص اعتبار برای اجرای قانون همسان سازی حقوق بازنشستگان تأمین اجتماعی در لایحه بودجه سال ۹۹خبر داد و افزود: در کمیسیون تلفیق مصوب شده که مبلغی از اعتبار ۵۰هزار میلیارد تومانی که قرار است بابت بدهی‌های تأمین اجتماعی به این سازمان پرداخت شود، به منظور اجرای قانون همسان سازی حقوق بازنشستگان این سازمان هزینه شود که البته این مصوبه در صحن علنی مجلس باید به تصویب نمایندگان مجلس برسد.

دهقان کیا اظهار داشت: با اجرای همسان سازی، حقوق بازنشستگان تأمین اجتماعی افزایش پیدا می‌کند، اما مبلغ آن هنوز مشخص نیست.

آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی:

در ترویج اسلام باید از فناوری روز بهره برد

آیت‌الله العظمی ناصر مکارم شیرازی از مراجع تقلید با انتقاد از برخی افراد کج‌فهم در استفاده از فناوری روز، گفتند: اگر بخواهیم فقط به خطبه‌ها در مسجد و حسینیه قناعت کنیم، عقب می‌مانیم؛ باید ببینیم دنیا از چه وسایلی استفاده می‌کند، ما هم در کنار حفظ حدود الهی از آن وسایل برای نشر معارف دینی استفاده کنیم.

به گزارش جماران، ایشان در دیدار برخی دست‌اندرکاران تولیدات رسانه‌ای افزودند: در دنیایی زندگی می‌کنیم که شرایط آن با دنیای گذشته متفاوت شده است. سابق بر این بیشتر برنامه‌های امربه‌معروف و نهی از منکر، تبلیغات دینی، مواعظ و نصایح اخلاقی فقط منحصر به مساجد، حسینیه‌ها و منابر بود، اما در دنیای امروز راه‌های زیادی برای ابلاغ ایده‌ها وجود دارد. آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی بابیان این‌که خطابه‌ها و منابر همچنان باید محفوظ باشند، تصریح کردند: اگر بخواهیم فقط به خطبه‌ها در مسجد و حسینیه قناعت کنیم، عقب می‌مانیم؛ باید ببینیم دنیا از چه وسایلی استفاده می‌کند ما هم در کنار حفظ حدود الهی از آن وسایل برای نشر معارف دینی استفاده کنیم. ایشان تاکید کردند: اگر بخواهیم عقب نمانیم راهش این است که در راه ترویج مکتب اسلام از وسایل و فناوری روز هم بهره مناسب ببریم.

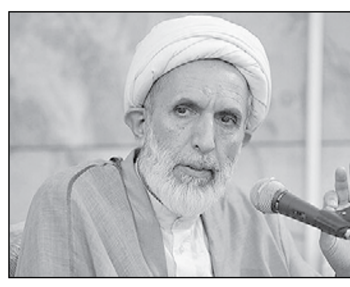
این مرجع تقلید بابیان این‌که پیامبر گرامی‌اسلام(ص) مسلمانان را تشویق به عقب نماندن از قافله علم و دانش می‌کردند، اظهار داشتند: در زمان پیامبر اسلام(ص) به ایشان اطلاع دادند که در طائف یک ابزار جدید جنگی ساخته شده است، بلافاصله حضرت دستور دادند به مسلمانان که بروید ببینید آن وسیله چیست شما هم بسازید؛ بنابراین نه تنها نباید عقب بمانیم، بلکه باید جلوتر هم باشیم.

ایشان با تقدیر از فعالیت‌های جمع حاضر گفتند: کار شما یک کار مثبت دینی است و حتما مفید واقع خواهد شد و به یقین مورد رضایت خدا و امام زمان(عج) خواهد بود؛ به‌هرحال کارتان را دنبال کنید و مراقب باشید از زمان عقب نمایند، چراکه در روایت آمده است که کسی که عالم به زمان خویش باشد مسائل پیچیده دامنش را نمی‌گیرد.

آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی در پایان با توصیه‌ای اخلاقی گفتند: در گذشته هیچ راهی برای تبلیغ اسلام جز منابر و مجلات نداشتیم، اما امروزه از انواع وسایل می‌شود استفاده کرد، بنابراین باید همراه با زمان پیش رفت البته باید مراقبت کرد از خطوط قرمز شریعت عبور نشود.

پیش از سخنان آیت‌الله العظمی مکارم شیرازی، با رونمایی و نمایش موشن کمیک «یک روز بعد از نوزدهم»، حجت‌الاسلام وحید علیان نژاد مسئول پایگاه اطلاع رسانی دفتر ایشان گزارشی از فعالیت‌های رسانه‌ای این مرکز ارائه داد.

فرمانده قرارگاه عمار: خروج ایران از برجام خواست آمریکاست



فرمانده قرارگاه عمار گفت: بی‌گدار به آب زدن و خروج از برجام خسارتی محض برای ایران خواهد بود و نباید اجازه دهیم طبق خواست آمریکا و غربی‌ها ایران این توافق بین‌المللی را ترک کند.

حجت الاسلام و المسلمین مهدی طائب در نشست شاخصه‌های «مجلس تراز اسلامی‌در انقلاب اسلامی» در مدرسه معصومیه قم بیان کرد: نباید بگذاریم آمریکا در بازی برجام به پیروزی برسد و ایران مجبور به خروج از آن شود.

وی اضافه کرد: ادامه حضور در برجام ضرری برای ایران ندارد، اما خروج از آن در شرایط کنونی برای منافع ملی و سوء استفاده‌های رسانه ای سرشار از خسارت است .

طائب ادامه داد: آمریکا می‌خواهد کاری کند که ایران از برجام خارج شود تا با ارجاع پرونده ما به شورای امنیت ملی ایران را ناقض قراردادهای بین المللی معرفی کند .

وی با اشاره به مصاحبه اخیر وزیر خارجه ایران با نشریه آلمانی«اشپیگل» افزود: مذاکره و همکاری با آمریکا اگر بر اساس توافقات ۵+۱باشد ممکن است اما مذاکره در قالب برجام ۲ و مسائل جدید غیر ممکن است.

فرمانده قرارگاه عمار تصریح کرد: مواضع ظریف در مصاحبه با نشریه آلمانی درست است چرا که در صورت خروج از آن پرونده ایران به شورای امنیت روانه می‌شود و در این وضع وزیرخارجه سخن صحیحی داشته است .

وی بیان کرد: سخن وزیرخارجه در مصاحبه با اشپیگل دو پهلو است و می‌خواهد این مساله را روشن کند که آمریکا درصدد این است که با خروج ایران از برجام وضع خفقانی را در سطح بین المللی برای کشور رقم بزند .

وی خاطرنشان کرد: اما اگر مقصود ظریف مذاکره خارج از مسائل برجامی‌بوده باشد این نکته کاملا غیرممکن است.وی گفت: اگر آمریکا به تعهدات برجامی‌خود بازگردد امکان ادامه تعامل در قالب گروه اقدام مشترک ۵+۱مسیر تعامل و مذاکره مانند سابق فراهم است.

وی بیان کرد: همان کسانی که برجام را امضا کردند امروز می‌خواهند با خروج ایران از برجام پرونده ایران را به شورای امنیت برگردانند.

دولت به خوبی مسائل را کنترل کرده است

فرمانده قرار گاه عمار در ادامه بیان کرد: دولت فعلی موفقیت‌هایی را برای انقلاب رقم زده است که یکی از این مسائل افزایش مشارکت‌های مردمی‌در انتخابات ریاست جمهوری گذشته بود.

وی ادامه داد: در صورتی که چنین مساله ای در کشور وجود نداشت، ۳۵میلیون جمعیت در سال ۹۶پای صندوق‌های رای حاضر نمی‌شدند.طائب اضافه کرد: وزرای دولت کنونی فرزندان انقلاب بوده و ارتباط مطلوبی با رئیس‌جمهوری دارند در حالی که در دولت دهم، رئیس‌جمهوری وقت وزرای کابینه خودش را له می‌کرد.

فرمانده قرارگاه عمار خاطرنشان کرد: با وجود مشکلات اقتصادی حاکم بحرانی در کشور وجود ندارد و دولت به خوبی مسائل را کنترل کرده است.طائب اضافه کرد: در این شرایط برخی زمزمه‌ها در عزل رئیس جمهوری به هیچ عنوان جایگاه ندارد و این دولت باید تا سال ۱۴۰۰روی کار باشد.

طائب همچنین تصریح کرد: این که این روزها برخی مدعی خروج از «ان‌پی‌تی» هستند سخن بی منطقی است. معنی این سخن ساخت بمب اتم است که نتیجه آن ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت است.

وی اضافه کرد: ساخت بمب اتم با فتوای قطعی رهبری انقلاب حرام است و با این وجود دیگر سخن خروج از این معاهده بی معناست .

فرمانده قرارگاه عمارهمچنین اظهار داشت: بین شهادت حضرت زهرا(س) و سردار سلیمانی یک شباهت برجسته وجود دارد و آن این که هر دو این بزرگواران در مسیر رفع غیبت مطلقه از امام زمان خود به شهادت رسیدند.

وی یادآور شد: یکی از برکات خون سردار سلیمانی این است که مردم عراق برای خروج نظامیان آمریکایی یکصدا شده اند .در حمله عین الاسد حداقل تاکنون ۱۳۰نظامی‌آمریکایی کشته شده اند اما انتقام اصلی خون سردار سلیمانی فقط با ترک آمریکایی‌ها از خاورمیانه محقق می‌شود.

فرمانده قرارگاه عمار گفت: سردار سلیمانی نماینده رهبری معظم انقلاب و نماد حضور ایران در عراق بود و با خروج آمریکا از کشورهای منطقه می‌توان گفت که انتقام این سردار بزرگ اسلام گرفته شده است.

طائب افزود: مجلس آینده باید مجلسی باشد که زمینه اخراج آمریکایی‌ها از منطقه را فراهم کند و ترکیب سنی مجلس هم باید تا حد امکان جوان و برخوردار از روحیه کار باشد.

یادگار گرامی امام: تحریم‌ها باعث قطع وابستگی به اقتصاد نفتی می‌شود

یادگار گرامی امام در دیدار با وزیر و کارکنان وزارت صنعت، معدن و تجارت با اشاره به این که تحریم‌ها می‌تواند باعث عدم وابستگی اقتصاد به نفت شود، گفت: من معتقدم اگر همت، عزم و اراده ای باشد و اعتماد ملی به مجموعه حاکمیت شکل بگیرد، یکی از رموز توفیق است.

آیت الله سید حسن خمینی گفت: وقتی دینداران تصدی دنیای مردم کردند، اگر نتوانند آن دنیا را به نحو بهتری اداره کنند به دین لطمه زده اند. یعنی افراد مسئولیت مضاعفی پیدا می‌کنند. باید مردم احساس کنند که دوره اینها با دیگران متفاوت است.

وی افزود: امروز شاید مهمترین بخش رفاه، رضایت یا نارضایتی مردم، وزارت صنعت، معدن و تجارت است. چون مردم همه بخش‌های این کوه یخ را نمی‌بینند و قسمتی را می‌بینند که ثمره کار شما ست، لذا این بسیار کار را سخت‌تر می‌کند که بار بسیاری از کارهایی که اشتباهات دیگران در حوزه‌های دیگر است بر دوش وزارت صنعت و معدن و زیر مجموعه آن می‌آید؛ یکی از آنها بحث بیکاری و کمبود است.

یادگار گرامی امام با اشاره به این که امسال به جز در مقطع آبان ماه ثبات بیشتری نسبت به سال گذشته بر کشور حاکم بود، اظهار داشت: دوره فعلی ما با همه سختی‌هایی که دارد یک دوره گذار محسوب می‌شود. ما بالغ بر ۱۰۰ سال است که پدر پولداری به نام چاه‌های نفت داشته ایم که هر وقت درآمد ما از آن کم شده است به معضلات خورده ایم و هر وقت زیاد شده است بعضا به بیماری هلندی خورده ایم یا شوک اقتصادی پدید آمده است.

یعنی همه کشور وابسته به نفت بوده است. برای کشوری مثل ما که هم منابع و هم نیروی انسانی و دانش دارد، علت این که به سراغ آنها نمی‌رفته ایم این است که استفاده از نفت راحت تر و ارزان تر بوده است.

آیت سید حسن خمینی تأکید کرد: این دوره اگر عقلانیت و همت ملی به وجود بیاید و بتوانیم از دعواها عبور کنیم، یک بازار بزرگ ۸۰ میلیونی داریم که می‌تواند بسیاری از بازاریابی‌ها را انجام دهد و بسیاری از کشورهای اطراف هم به اندازه ای توانمند صنعتی نیستند که بتوانند رقابت کنند. سختی‌ها خیلی زیاد است ولی عدم وابستگی به نفت که کم کم دارد خودش را نشان می‌دهد، شاید عقلانیتی را بر کشور حاکم کند. عزم اصلی آن در بخش صنعت است.

وی ادامه داد: اگر قرار باشد این کار اتفاق بیفتد پیشانی آن صنعت است. شاید ما نتوانسته ایم از دانش خودمان پول در بیاوریم. هرچه بیشتر محصل تولید کردیم، فرار مغزها بیشتر شده است. شاید همین که نمی‌توانیم از بیرون چیزی بگیریم یک امتیاز باشد. معتقدم اگر همت، عزم و اراده ای باشد و اعتماد ملی به مجموعه حاکمیت شکل بگیرد، یکی از رموز توفیق است. کار رهبران بزرگ این است که ریل عوض می‌کنند و ریل را به اعتماد مردم بر می‌گردانند. وقتی اعتماد ملی ایجاد شود نشاط پدید می‌آید و همه دریچه‌ها را باز می‌کند و لازم نیست کسی برای همه چیز فکر کند. اگر اعتماد مردم تقویت شود ان شاء الله بتوانیم به آن نقطه آرمانی هم برسیم.



برگزاری مراسم تجدید میثاق کارکنان صداوسیما با آرمان‌های امام(ره)

دروغ، حیثیتی را برای کسی باقی نمی گذارد

آیت الله سید حسن خمینی دیروز در مراسم تجدید میثاق رئیس و مدیران سازمان صدا و سیما با آرمان‌های امام خمینی(ره) هم گفت: این سنت پیامبر(ص) است که زبان به یاوه نباید باز کرد و وجه تمایز حکومت الهی و غیر الهی در این است. به گزارش جماران، وی افزود: یکی از ویژگی‌های بزرگ انقلاب ما الهی بودن آن است. تمایز یک مجموعه الهی که نمادش حکومت امیرالمؤمنین(ع) باشد، با یک حکومت شیطانی که نماد آن حکومت معاویه است، به نظر من در دو حوزه نیت و روش‌ها است.

آیت سید حسن خمینی تصریح کرد: حکومت معاویه و هر حکومت شیطانی دیگر برای منیّت خود حرکت می‌کند. در حالی که نیت حکومت الهی و علوی نفسانی نیست. نیتی که برای آن عمل می‌کنیم به افعال ما رنگ می‌دهد.

یادگار گرامی امام ادامه داد: نیت الزاما یک امر ماورائی نیست. همه قضیه از همین قدم گذاشتن بر نفس آغاز می‌شود. باید لحظه به لحظه خودمان را واصل کنیم؛ شیطان در بزنگاه‌های عمیقی انسان را گرفتار نیت خودش می‌کند و «من» حاکم بر حقیقتی می‌شود که انسان باید آن را دنبال کند. سید حسن خمینی با تأکید بر این که اگر دلتان را صاف کنید حکومت علوی می‌شود، افزود: روزی که امام برای آخرین بار به بیمارستان می‌رفت، من، خانم امام و یکی از بستگان به بیمارستان رفتیم. ایشان مقداری مضطرب بود. آن فردی که همراه ما بود گفت چرا ناراحتید؟ ایشان گفت: «یک نفس من برای خدا نبود».

وی در تبیین این جمله امام گفت: چنین شناخت و معرفتی است که معنای نفس کشیدن برای خدا را می‌فهمد و متوجه می‌شود که دنیا در کجا می‌تواند انسان را فریب دهد.یادگار گرامی امام یادآور شد: حوادث می‌آید و می‌رود و روزهای خوش و ناخوش با خود دارد، اما نیت نباید عوض شود. خیلی‌ها سرسفره انداخته شده آمدند؛ اما روزهای سختی هم بوده است. پیغمبر هم همین طور بوده است. آزارهایی که پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین دیده اند کم نیست. روزهای خوش مثل فتح مکه هم داشته اند. آنها نه از فتح‌ها غرّه شدند که منیّتی در آنها پیدا شود و نه از شکست‌ها دلسرد شدند که راه را گم کنند.

سیدحسن خمینی درباره «روش» انجام کارها هم اظهار داشت: تعبیری را اولین بار از رهبر معظم انقلاب شنیدم که «با دستمال کثیف نمی‌توان شیشه را تمیز کرد». در حکومت الهی روش‌ها نباید غیر الهی باشد. امیرالمؤمنین به شدت وامدار قرآن است و می‌فرماید عقل، دین و وجدان اخلاقی باعث شده است که من دروغ نمی‌گویم، تهمت نمی‌زنم، دهان به هر یاوه ای باز نمی‌کنم. امام با تبعیت از امیرالمؤمنین و پیامبر روش‌های اخلاقی داشت.

وی افزود: در رابطه با دروغ از پیامبر روایت است که مؤمن دروغ نمی‌گوید. برای این که آفت دروغ در خودش هست و اول از همه برکت را از زندگی می‌برد و در دراز مدت حیثیتی را برای هیچ کس باقی نمی‌گذارد. این سنت پیامبر است که زبان به یاوه نباید باز کرد و وجه تمایز حکومت الهی و غیر الهی در این است.

ظریف: پیشنهاد رهبر انقلاب درباره فلسطین معقولترین طرح است

وزیر امور خارجه پیشنهاد رهبر معظم انقلاب درباره فلسطین رامعقولترین وعملی‌ترین راهکار بیان کرد و گفت: راحت‌ترین راه، شنیدن صدای همه مردم فلسطین اعم از مسلمان، یهودی و مسیحی است که در یک روند دموکراتیک آینده فلسطین را تعیین کنند.

«محمدجواد ظریف» عصر سه شنبه در حاشیه آیین گشایش انجمن علمی‌دیپلماسی ایران در گفتگو با خبرنگاران در پاسخ به این سئوال که آیا اروپایی‌ها از ماده ۳۶عقب‌نشینی خواهند کرد و همچنین درباره سفر هماهنگ کننده سیاست خارجی اتحادیه اروپا، گفت: قبل از آمدن آقای بورل –مسئول جدید سیاست خارجی اتحادیه اروپا- به ایران ، نامه مفصلی برای او در ۱۴صفحه فرستادم و مطالبات ایران را مطرح کردم. از نظر ایران اروپا جایگاهی برای طرح ادعاهای خود در قالب ماده ۳۶ندارد چون جمهوری اسلامی این ماده را بعد از خروج آمریکا هم در برابر نقض آمریکا و هم نقض‌های اروپا مطرح کرده است.وزیر امور خارجه ادامه داد: در سفر وی به تهران بحث‌های خیلی خوبی درباره امنیت منطقه و طرح صلح هرمز مطرح شد و اینکه ایران آمادگی دارد این طرح را با همکاری کشورهای منطقه تقویت کند و از نظرات آنها استفاده کند. آقای بورل نظرات ما را شنیدند و نظرات خود را مطرح کردند. امیدواریم وی بتواند به عنوان مسئول جدید سیاست خارجی اتحادیه اروپا نقش خوبی ایفا کند.

رئیس دستگاه دیپلماسی گفت: همین طور در این دیدار در مورد فلسطین و معامله قرن مواضع خود را مطرح کردیم و این که حرکت آمریکا بسیار خطرناک است. اروپایی‌ها و آقای بورل هم مواضع خود را مطرح و اختلاف نظرشان را با آمریکا مطرح کردند.

وزیر امور خارجه گفت: آمریکا با ارائه این طرح هرگونه موقعیتی را به عنوان مشارکت‌کننده در روند حل مشکل فلسطین از دست داده و نشان داده است که در بی‌توجهی به حقوق فلسطینیان و غصب سرزمین فلسطین حتی از رژیم صهیونیستی هم تندتر است، لذا هیچ جایگاهی در این موضوع ندارد و فقط مردم فلسطین هستند که آینده خود را تعیین می‌کنند.

وی اظهارداشت: پیشنهاد مقام معظم رهبری درباره طرح "رفراندوم در فلسطین" به نظر ما معقولترین، معتبرترین و عملی ترین راهکاری است که می‌تواند در فلسطین کار کند کما اینکه در جاهای دیگر هم کار کرده است.

رئیس دستگاه دیپلماسی یادآورشد: در آفریقای جنوبی این وضع اتفاق افتاد و نتیجه‌اش را هم دیدیم که بد هم نیست. یک روز همه فریاد می‌زدند که اگر آفریقای جنوبی می‌خواهد اکثریت باشد ناامنی به وجود می‌آید، ولی امروز می‌بینیم که این گونه نیست.

وی در پاسخ به این سئوال که این طرح چقدر ضمانت اجرایی دارد، اظهارداشت: این طرح باید مرحله به مرحله عملیاتی و در صحنه دیپلماسی جهانی وافکار عمومی جهانی به‌عنوان یک طرح معقول و منطقی پذیرفته شود. ضمانت اجرای آن مردم هستند که آرا و ایده‌هایشان مورد توجه قرار می‌گیرد.

ظریف با بیان این که بهترین ضمانت اجرایی دموکراسی، مردم هستند. مردم را نه با سرکوب بلکه باید با شنیدن نظراتشان حفظ کرد، گفت: ۷۰سال سعی کردند مردم فلسطین را سرکوب کنند که به نتیجه نرسیدند ۷۰سال دیگر هم تلاش کنند به نتیجه نخواهد رسید.

وزیر امور خارجه اضافه کرد: راحت‌ترین راه شنیدن صدای همه مردم فلسطین اعم از مسلمان، یهودی و مسیحی است که در یک روند دموکراتیک می‌توانند آینده فلسطین را تعیین کنند

وی در پاسخ به سئوالی در باره نشست امنیتی مونیخ و این که در این نشست در چه مسائلی صحبت خواهد کرد، گفت: بستگی به این دارد که در چه فرمت و شکلی حضور پیدا کنم. در مورد مسائل امنیت منطقه، خطراتی که اقدامات آمریکا، ترور ناجوانمردانه شهید سپهبد سلیمانی و همراهان ایشان و سیاست آمریکا در خاورمیانه به اصطلاح معامله قرن، خروج آمریکا از برجام و سیاست‌های آمریکا صحبت خواهم کرد. در بخش ایجابی هم درباره طرح صلح هرمز صحبت و نقشی که منطقه ما می‌تواند برای آینده بهتر ایفا کند صحبت می‌کنم.

وی در پاسخ به سئوالی در باره بازداشت اعضای گروه تروریستی الاهوازیه در اروپا هم گفت:متاسفانه اروپایی‌هااجازه‌دادندتروریست‌ها در اروپا مأمن بگیرند و امروز می‌بینند که نه تنها دستشان به خانه مردم ایران آلوده است بلکه از خاک اروپا برای عملیات جاسوسی به نفع بعضی کشورهای تروریست‌پروراستفاده‌می‌کنند.

کنگره ملی «شهدای فجرآفرین» هفته آینده برگزار می‌شود

مسئول کارگروه ایثار و شهادت دهه فجر از برپایی کنگره ملی «شهدای فجرآفرین» به منظور تجلیل از شهدای انقلاب و زندانیان سیاسی قبل از انقلاب خبر داد و گفت: یکشنبه هفته آینده شاهد برپایی کنگره فجرآفرین با حضور ۷۰۰نفر از خانواده‌های شاهد دوران انقلاب، دفاع مقدس، حرم، منا، هسته ای و ترور در مرکز همایش‌های وزارت کشور خواهیم بود.

به گزارش خبرنگار اطلاعات،حجت الاسلام محمدحسن کاویانی راد در نشست خبری برنامه‌های کارگروه ایثار و شهادت دهه فجر انقلاب اسلامی‌افزود: ۳۲یادواره شهدای فجرآفرین در مراکز استان‌ها و ۳۰۰یادواره شهدای صنوف به ویژه شهدای مدافع حرم در ایام الله دهه فجر در شهرستان‌ها و روستاها برگزار می‌شود.

وی با بیان اینکه با دو رویکرد برنامه‌های چهل و یکمین سالگرد بزرگداشت پیروزی انقلاب اسلامی‌را اجرا خواهیم کرد، اظهار داشت: برنامه‌های این کارگروه در یک بازه زمانی ۴۰روزه اجرا می‌شود و برنامه‌های بنیاد شهید از ۱۲ بهمن تا ۲۲ اسفند ماه خواهد بود که روز آخر، روز شهید و مصادف با سالروز تأسیس بنیاد شهید و امور ایثارگران است.

حجت الاسلام کاویانی ، رویکرد دوم را مربوط به بزرگداشت سردار شهید حاج قاسم سلیمانی دانست چراکه ایشان در محیط انقلاب اسلامی‌رشد کردند و توجه به این شهید برای ما فرهنگ آفرین است.

معاون بنیاد شهید از "میهمانی لاله‌ها" به عنوان یکی از مهمترین برنامه‌های این ایام نام برد که در ۱۹هزار گلزار شهید در کشور برگزار خواهد شد و افزود: به طور نمادین گلزارشهدای مسلمین شهر بانه به عنوان نماد شهدای اهل سنت، گلزار شهدای روستای صاحب الزمان خرم آباد به عنوان نماد مزار شهدای روستایی و گلزار شهدای ارامنه به نیابت از شهدای ادیان توحیدی غبارروبی و عطرافشانی خواهد شد.

حجت الاسلام کاویانی راد ادامه داد: برپایی ۴۰ هزار یادواره شهدا در مدارس از ابتدای امسال آغاز شده که اوج آن در دهه فجر خواهد بود. حداقل ۲۲ هزار دیدار با خانواده شهدا و ایثارگران، انجام می‌شود و از عزیزان بستری در بیمارستان‌ها عیادت خواهیم کرد.وی انتشار ویژه نامه شاهد یاران در رابطه با سرلشکر حاج قاسم سلیمانی، نمایش مستند ۱۵قسمتی روزهای خاکستری، رونمایی از کتاب فرهنگ اعلام شهدای عشایر، برگزاری مراسم انتخاب کتاب سال ایثار و شهادت با عنوان سرخ نگاران را بخش دیگری از برنامه‌های گرامیداشت دهه فجر معرفی کرد و افزود: پنج نمایشگاه با محوریت ایثارگران شاهد برپا خواهد شد که مهمترین آنها در برج میلادخواهد بود و و آثار تجسمی، هنری ، عکس و ... در معرض نمایش قرار خواهد گرفت .

کاویانی راد با بیان اینکه طرح پایش سلامت ایثارگران برپا خواهد شد که بر اساس آن ۵۰۰۰ نفر از جامعه علمی‌و پزشکی به معاینه ایثارگران و جانبازان می‌پردازند، اظهار داشت: همچنین شاهد برپایی مسابقات سراسری مفاهیم و تفسیر قرآن ویژه ایثارگران خواهیم بود و زنگ ایثار هم در ۱۴۰۰ مدرسه شاهد نواخته خواهد شد.

وی با بیان اینکه انقلاب اسلامی‌ایران اتفاق تاریخی در همه دوران‌ها است ، افزود: با نگاه به این دوره ما امیدوار می‌شویم؛ چرا که نمادی از وحدت و همبستگی ملی ما بوده است. اگرچه اکنون برخی می‌خواهند احساس یأس و ناامیدی را در جامعه ترویج دهند، اما این نادرست است انقلاب اسلامی‌ایران تعالی ما را رقم زد و باعث شد تا ادامه راه را با اراده گام برداریم.

انتشار بیانیه گام دوم انقلاب در حوزه بین‌الملل

رئیس کارگروه تقریب مذاهب اسلامی‌هم در نشست خبری این کارگروه به منظور تشریح برنامه‌های خود در ایام الله دهه فجر از انتشار بیانیه گام دوم انقلاب در حوزه بین‌الملل برای نظام جمهوری اسلامی‌در ۲۲بهمن خبر داد و گفت: این بیانیه شامل برنامه‌ها و راهبردهایی است که قرار است در ۴۰ سال آینده رخ دهد و صحنه جهان را برای ظهور حضرت حجت آماده و اسلام را در حوزه بین‌المللی جهان اسلام مستقر کند.

حجت الاسلام حمید شهریاری افزود: محورهای اصلی این بیانیه، معماری جدیدی برای تقریب مذاهب و وحدت جهان اسلام شکل می‌دهد و در این زمینه از طرح ایجاد اتحادیه اسلامی‌رونمایی خواهد شد.

وی ، برگزاری ۸۱نشست و همایش با موضوع تقریب در تمام شهرها و مراکز استان‌ها، برگزاری ۵۵محفل قرآنی ، تجلیل از ۱۰ شخصیت فعال در زمینه تقریب و برگزاری ۱۹نشست در مراکز اهل سنت و دانشگاه‌ها برای تبیین بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی‌را از جمله برنامه‌های کارگروه تقریب مذاهب اسلامی‌برای بزرگداشت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی‌دانست و گفت: در ۱۲استان کشور هم کانون‌های دانشجویی تقریب مذاهب اسلامی‌را برپا و در حدود ۲۴مبلغ به این استان‌ها اعزام کرده‌ایم.

حجت الاسلام شهریاری تاکید کرد: درصددیم نشان وحدت اسلامی‌را ایجاد کنیم تا از افرادی که در حوزه تبلیغ و ترویج مذاهب اسلامی‌فعالیت داشته‌اند با اعطای این نشان تقدیر شود. در این ایام از ۳۲خانواده شهید هم تجلیل می‌شود.

وی از طراحی سبک زندگی ایرانی – اسلامی‌هم خبر داد و گفت: در ۱۴ کارگاه این سبک زندگی که بر همه ابعاد زندگی افراد تاثیر می‌گذارد تبیین شده یا می‌شود.

صدور مجوز شکار برای اتباع خارجی لغو شد

فرمانده یگان حفاظت محیط‌زیست از لغو مجوز شکار برای اتباع خارجی در سال ۹۸ خبر داد.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی سازمان حفاظت محیط زیست، سرهنگ جمشید محبت‌خانی درباره لغو فروش مجوز شکار به اتباع خارجی گفت: بنا به دستور رئیس سازمان حفاظت محیط زیست و با احترام به افکار عمومی‌و جوامع دانشگاهی کشور امسال هیچ مجوز شکاری برای اتباع خارجی صادر نخواهد شد.

فرمانده یگان حفاظت محیط زیست، در زمینه تعداد سهمیه شکار در نظر گرفته شده برای اتباع خارجی برای امسال گفت: تعداد مجوزهای شکار برای اتباع غیر ایرانی امسال ۲۰۰ مجوز بود که با دستور مستقیم رئیس سازمان محیط زیست لغو شد.

انتقاد از نحوه اطلاع‌رسانی درباره دلایل مرگ پرندگان میانکاله

خبر دیگر اینکه، مرجع ملی سازمان‌های مردم نهاد در کنوانسیون حفاظت از تالاب‌ها با اشاره به تلف شدن ۱۲ هزار پرنده مهاجر در تالاب میانکاله گفت: نهادهای مسئول نه فقط اطلاعات این موضوع را شفاف توضیح نمی‌دهند بلکه فضای کارشناسی را هم سنگین کرده‌اند بطوری‌که اکنون ما به عنوان فعالان حوزه تالاب‌ها هنوز علت اصلی این تلفات را به‌طور دقیق نمی‌دانیم.

حسین رفیع در گفتگو با ایسنا افزود: دیدگاه‌های مختلفی در زمینه تلف شدن پرندگان مهاجر در میانکاله وجود دارد اما یکجا بیان نشده و مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است تا مسئولان و کارشناسان با تبادل نظر به نتیجه واحدی برسند. به همین علت نمی‌توانیم به‌صورت دقیق درباره دلایل و خسارات این اتفاق اظهارنظر کنیم.

رفیع ابراز امیدواری کرد که در روزهای آینده دلایل کارشناسی شده، دقیق و مورد تایید صاحبنظران در این مورد به‌صورت رسمی‌اعلام و زمینه تحقیق و پژوهش برای جلوگیری از تکرار آن در همه تالابهای کشور فراهم شود.وی با بیان اینکه بحث‌های متعددی درباره این تالاب مطرح است،گفت: میانکاله در ۱۰ تا ۱۲ سال اخیر تحت تأثیر جریانات اقتصادی صرف است که با وجود مخالفت فعالان و استادان محیط زیستی با کلیت آنها، شاهد اقدامات چالش برانگیز متعدد در آن هستیم.مرجع ملی سازمان‌های مردم نهاد در کنوانسیون حفاظت از تالاب‌ها در بخش دیگری از صحبت‌های خود با اشاره به اینکه کنوانسیون حفاظت از تالاب‌ها حدود ۵۰ سال پیش در شهر رامسر ایران شکل گرفت، اظهار داشت: یکی از اهداف این کنوانسیون، حفاظت از تالاب‌ها در کنار بهره‌برداری خردمندانه از آن بود یعنی این اولین پیمان جهانی است که به واژه «بهره‌برداری» نیز اشاره می‌کند اما در کنار آن بر انجام خردمندانه این کار تأکید کرده است.وی ادامه داد: تصرف تالاب‌ها شرط «خردمندانه» بودن استفاده از آنها را دچار تردید می‌کند. تصرف ممکن است سودجویانه باشد یا ناآگاهانه این کار انجام شود.رفیع با بیان اینکه بیشتر تصرفات تالاب‌ها منجر به ناپایداری این اکوسیستم و تخریب آن می‌شود، اظهار داشت: اغلب تصرفات منجر به تغییر کاربری تالاب می‌شود که این موضوع هم مشکلات فراوانی را به‌وجود می‌آورد.

وی درباره تعداد تالاب‌هایی که تحت تأثیر تغییرات کاربری و تصرف واقع شده‌اند، گفت: بیشتر تالاب‌ها به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر این اقدامات هستند اما میزان تغییر کاربری و تصرفات در هریک از تالاب‌ها متفاوت است.مرجع ملی سازمان‌های مردم نهاد در کنوانسیون رامسر (حفاظت از تالاب‌ها) در پاسخ به این پرسش که چرا بیشتر تصرفات و تغییرات کاربری تالاب‌ها در شمال کشور اتفاق می‌افتد، گفت: البته بخشی از این اقدامات در تالاب‌های شمال کشور اتفاق می‌افتد اما سایر تالاب‌های کشور هم از این اقدامات بی‌تأثیر نیستند. ولی به علت تقاضای زیاد در شمال کشور به ویژه در مناطق تالابی از یک سو و شرایط اقلیمی‌و جغرافیایی خاص از سوی دیگر و قیمت بالای زمین در شمال کشور به همراه کمبود زمین، نهادهای مختلف و افراد سودجو مبادرت به تصرف و تغییر کاربری زمین‌های تالابی می‌کنند و در مواردی هم خشک کردن تالاب و تبدیل زمین آن به کاربری‌های دیگر مشاهده شده است.

یادداشت

انکار، آمار و کودکان کار

سید مسعود رضوی

پائولو فریره، جامعه‌شناس بزرگ و فیلسوف آموزش‌وپرورش برزیلی را هم نسلان من به خوبی می‌شناسند. اصطلاحات رادیکال او در علم، نوعی خلاف آمد عادت بود؛ نوعی سنت‌شکنی مجرمانه که حرمت‌های پایدار را در هم می‌شکست تا نگاه ما به انسان‌های در هم شکسته را اصلاح کند. کتاب یگانه و کم‌نظیر او به نام «آموزش ستمدیدگان» یا «فرهنگ سکوت» را باید برای ایران امروز تجویز کرد. او متفکر بحران و مبارز بزرگ برضد دو عنصر استبداد سیاسی و سرمایه‌داری افسارگسیخته و استثمارگر بود و هیچگاه از در آشتی با این دو درنیامد. فریره، روزگاری را در دانشگاه هاروارد و بهترین آکادمی‌های جهان گذراند، اما همچنان بر عقاید متهورانه و ایده‌های ساختارشکنانه پای می‌فشرد، زیرا می‌دانست که در عقاید و علوم و آموزش‌های رسمی، اگر فریب و تزویری برای بردگی عمومی نهفته نباشد، حتماً مقادیر هنگفتی محافظه‌کاری و کژپویی و دستورالعمل‌های بیهوده هست و به همین دلیل باید برای مردم فکری دیگر کرد.

فریره، همچون جامعه‌شناس معروف چپ، ایوان ایلیچ، سه ایدهٔ بزرگ داشت که عبارت بودند از: تمرین آزادی، جامعهٔ بدون مدرسه و آموزش در جریان پیشرفت؛ اینها همان نتایج آموزش ستمدیدگان بود. انگارهٔ بدون مدرسه، کنایه و استعاره‌ای بود بر تبدیل آموزش‌های رسمی و بی‌ثمر به آموزش واقعی و مهارت‌های زندگی برای زدودن فقر. به این ترتیب بود که او به جنگ انحطاطی می‌رفت که لباس آموزشی پوشیده و در قبای مرسوم پنهان شده بود. مثلاً مطرح کرد که چرا بچه‌هایی را که ممکن است بتوانند حرفه و تخصصی، ولو در حد پادویی یا کارگری، یا حتی احتمال پیوستن به گنگ‌های تبهکار و متخصص‌شدن در گانگستریزم بیاموزند، باید در مدارسی بدون نتیجه و بی‌فایده تباه کرد؟ به‌راستی کدام کودکی در مدرسه چیزی آموخته یا بهره‌ای از زندگی برده یا مهارتی اجتماعی و اقتصادی یافته است؟ فریره می‌گفت کودکی که مدرسه نمی‌رود، می‌تواند بخوابد و حداقل بازی کند تا بتدریج بیاموزد که از خود مراقبت کند. اما این یک وجه قضیه است. وجه دیگر، رویارویی با جهان ستمگر و بی‌رحم بیرون است که فرزندان طبقات فقیر و متوسط را از طریق مدرسه آلوده می‌کند و ذهن‌ها را با تبلیغات، مسموم و فقیر و سترون کرده است. استبداد و سرمایه‌سالاری همیشه همین طریقت را در پیش گرفته و محال است از آن دست بردارد. باری، به دیدگاه‌ها و ایده‌های فریره نقدهای زیادی وارد است و گاه او افراطی آشکار را در پیش می‌گیرد اما در ذات خود ما را به اندیشه وامی‌دارد و به تجدید نظر و اصلاح فرامی‌خواند.

این دیدگاه‌ها پرورده شد و با اصلاح و تصحیح و بحث و گفتگوی آکادمیک، نسل جوان سوسیالیست و توسعه‌گرای برزیل را پرورش داد و از آن کشور فقیر و بحران‌زده، یک اقتصاد قدرتمند و یک جامعهٔ پویا پدید آورد.

این مقدمات را در ذهن داشتم تا امروز که در مترو، کوچه و خیابان و چهارراه‌های متعدد، کثرت کودکان کار و بیکار و زباله‌گرد و بی‌سرپرست رها شده در سرمای سوزان بهمنی را دیدم، مجدداً متوجه وضع خودمان و مقایسه با دیگر جوامع شدم؛ به‌ویژه به بحران‌های اوقات فراغت، گفتگوی بین نسلی و انسداد آموزش و پرورش در کشورمان اندیشیدم. یکی از استادان زبان و ادبیات که دربارهٔ زبان مخفی جوانان تحقیقات مفصّلی کرده و سال‌ها پیش، تنوع اصطلاحات کوچه خیابانی و مرسوم جوانان را آغاز عصیان آنان گرفته بود، در روزهای اخیر، یادداشت کوتاهی در فضای مجازی منتشر کرد که با موضوع ما در پیوند است:

«سال‌ها بود که مطالعه و پژوهش می‌کردم. هیچگاه ناامید نبودم و نشدم. تا آن‌که در خیابان ده پانزده کودک ۵ تا ۱۲ ساله را دیدم که بارهای سنگین زباله را زیر پل مدیریت دپو می‌کردند. سپس نزدیکی اکباتان، چهار پنج دختر و پسربچه را دیدم که زیر حصاری از پلاستیک، منتظر کاهش برف و بوران بودند تا بتوانند در چهارراه گدایی کنند... آمارهای دروغ را کنار بگذارید. تبلیغات نمی‌تواند آنچه را عیان می‌بینیم انکار کند. بحران عظیم، همچون رستاخیز بینوایان فرارسیده و من برای اولین‌بار احساس یأس و درماندگی کردم و گریستم...»

این دیدگاه، واقع گرایانه است و نقطه مقابل و متضاد تبلیغات رایج و شعارهای اخلاقی و آمارهای دستکاری شده مهندسانی است که می‌خواهند یک چهره شسته رفته از شهری آشفته و جامعه‌ای گسیخته ارائه دهند. امروز بحران کودکان کار، کودکان برده، کودکان آسیب‌دیده، نوجوانان بزهکار، دختران فراری، ترک تحصیل و اعتیاد در مدارس به مرحله انفجار رسیده است و از باب هشدار به مسؤولان باید گفت که حداقل از پشت شیشه‌ها به خیابان نظر کنید... زیرا سالهاست نمی‌دانید در این هوای سنگین و آلوده، در تثلیث آهن و دود و سیمان، چگونه روح انسان تباه و کودکان همچون خرده‌ریزهای کم ارزش در حال نابودی هستند. آخرین تکنیک در تکدی‌گری نیز بهره‌کشی از کودکان کم سال و کوچک اندام است که با غمی ژرف و صورتی معصوم، در گوشه‌کنارهای پیاده‌روها و گذرگاه‌ها، کاغذی یا ترازویی یا دفتر و قلم و گاه چند ورق فال جلوی آنها ماسیده... والسلام

اروپا برای جلوگیری از ارجاع موضوع برجام به شورای امنیت تلاش می‌کند

مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا گفت که این اتحادیه برای جلوگیری از ارجاع موضوع توافق هسته‌ای به شورای امنیت سازمان ملل یا اعمال تحریم جدید علیه ایران تلاش می‌کند.

به گزارش ایسنا به نقل از رویترز، جوزپ بورل مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا که روز دوشنبه به تهران سفر و با مقامات ایرانی دیدار کرده بود، پس از پایان این سفر خود در جمع خبرنگاران تصریح کرد: اتحادیه اروپا به‌طور نامحدود مهلت حل‌وفصل اختلافات در رابطه با توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ (برجام)را تمدید خواهد کرد تا از ارجاع این موضوع به شورای امنیت سازمان ملل یا اعمال تحریم جدید علیه ایران جلوگیری کند.

وی ادامه داد: اتفاق نظر داریم که مستقیماً در یک محدوده زمانی دقیق حرکت نکنیم، چیزی که ما را ملزم به رفتن به شورای امنیت می‌کند. خواست ما این است، روندی را آغاز نکنیم که به پایان برجام می‌انجامد، بلکه این توافق را حفظ کنیم.

طرف‌های اروپایی برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، شامل انگلیس، فرانسه و آلمان ماه گذشته (میلادی) مکانیسم حل اختلافات در توافق را به منظور رسیدگی به مسائل پیرامون اجرای برجام فعال کردند.

جوزپ بورل پیشتر هم گفته بود که فعال‌سازی این مکانیسم به معنی ارجاع موضوع به شورای امنیت یا بازگشت تحریم‌ها علیه ایران نیست و تضمین می‌دهد که این کشورها تنها برای حل مسائل موجود پیرامون توافق هسته‌ای دست به این اقدام زده‌اند.

مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا همچنین در اظهارات خود پس از سفر به تهران تصریح کرد که با ترویکای اروپا توافق کرده است محدوده زمانی ۱۵ روزه برای حل اختلافات را به‌طور متوالی به تعویق بیندازند، هرچند که حصول پیشرفت در این زمینه منوط به ادامه حضور آژانس بین‌المللی انرژی اتمی‌در ایران برای راستی‌آزمایی و نظارت بر فعالیت‌های هسته‌ای این کشور است.

ابلاغ قانون شفافیت مالی فعالیت‌های انتخاباتی

حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسن روحانی رئیس جمهوری، «قانون شفافیت و نظارت بر تامین مالی فعالیت‌های انتخاباتی در انتخابات مجلس شورای اسلامی» را برای اجرا به وزارت کشور ابلاغ کرد.

بر این اساس، در اجرای اصل یکصد و بیست و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی‌ایران، رئیس جمهوری «قانون شفافیت و نظارت بر تامین مالی فعالیت‌های انتخاباتی در انتخابات مجلس شورای اسلامی» را برای اجرا به وزارت کشور ابلاغ کرد.

پرونده قاچاق تلفن همراه بسته شد

مدیرکل دفتر صنایع برق و الکترونیک وزارت صنعت از حل مشکل قاچاق تلفن همراه خبر داد.

به گزارش خبرگزاری صدا و سیما، کیون گردان گفت: ماه گذشته یک میلیون و ۶۰۰ هزار دستگاه تلفن همراه وارد کشور شد که بیشترین مقدار واردات قانونی است؛ در حالی که این رقم پیش از اجرای طرح ریجستری حدود ۲ هزار دستگاه در ماه بود.

وی افزود: اعداد و ارقام اعلام شده این نوید را می‌دهد که ساماندهی واردات تلفن همراه در کشور کامل شده و می‌توانیم ادعا کنیم که قاچاق تلفن همراه به طور کامل از بین رفته است چراکه هیچ شرایطی برای قاچاق این محصول وجود ندارد.

روی خط جشنواره فیلم فجر

اینجا آبادان است، آبادان می‌ماند

سرویس فرهنگی: منوچهر دین پرست –در ادامه اکران فیلم‌های سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر، شاهد اکران فیلم «آبادان یازده ۶۰» بودیم که در ژانر دفاع مقدس تلقی می‌شود.

فیلم «آبادان یازده ۶۰» در آخرین سانس سومین روز از جشنواره فیلم فجر اکران شد که توانست نگاه منتقدان را به خود جلب کند. سال‌هاست که از جنگ فاصله گرفته‌ایم اما گویی صدای جنگ در گوشمان هنوز هست. ساخت فیلم‌های جنگی با تمامی ابعاد آن در سینمای ما اگرچه جایگاه خود را به خوبی باز نیافته است اما این فیلم توانسته به زاویه دیگری از جنگ بپردازد که می‌تواند فارغ از هر نوع شعار دیگر یا جو ایدئولوژیکی، ابعاد انسانی جنگ را هم مورد توجه قرار دهد. فیلم «آبادان یازده ۶۰» به کارگردانی مهرداد خوشبخت درباره رادیو نفت آبادان در زمان حمله عراق به ایران است که بچه‌های رادیو تمامی تلاششان را می‌کنند که ایستگاه پخش رادیو متوقف نشود. آنها علاوه بر اینکه روحیه مردم را از طریق رادیو تهییج می‌کردند، توانستند فضای اطلاع‌رسانی جنگ را نیز در دست بگیرند. درامی که در این فیلم ساخته شده اگرچه با کندی پیش می‌رود اما در نهایت با کشته شدن بچه‌های رادیو، فضای تألم‌برانگیزی ایجاد می‌کند. قصه‌های فردی بچه‌های رادیو از اتحاد و یکدلی تا اختلاف سلیقه، توانسته درام را به جلو ببرد اما توقف‌های بسیار، فضای خسته‌کننده‌ای ایجاد می‌کند. نگاه ملی–میهنی کارگردان در ساخت فیلم، به‌ویژه جایی که ترانه حماسی « ای ایران ای سرای امید» با صدای محمدرضا شجریان پخش می‌شود یا جایی که اخباری مبنی بر اینکه آبادان همچنان ایستاده یا جمله کلیدی «اینجا آبادان است، آبادان خواهد ماند» دارد، توانسته فضای فیلم را از شعارزدگی دور کند. از این نکته نباید غافل شد که کارگردان احتمالا به دلیل کمبود بودجه نتوانسته است صحنه جنگی خوبی را بیافریند و به تصاویر آرشیوی اکتفا کرده است.

در پایان به این نکته باید توجه کرد که این فیلم نشان‌دهنده نقش جنگ در رسانه است. سوژه‌ای که در سینمای ما کمتر به آن پرداخته شده است.

«ابر بارانش گرفته» ساخته مجید برزگر از دیگر فیلم‌های جشنواره است که به موضوع مرگ مغزی توجه دارد. او سعی کرده است با ایجاد فضایی آرام و بدون التهاب، پرستاری را نشان دهد که نگاهی اخلاقی به بیمارانش دارد. او با پیرمردی مواجه می‌شود که دچار مرگ مغزی شده و اطرافیانش چندان امیدی به زنده ماندنش ندارند اما پرستار به ناگهان دچار احساسی می‌شود که گویی پیرمرد زنده می‌ماند. کارگردان سعی دارد با ترغیب احساس مخاطب، فضای جوزدگی از مرگ مغزی را برطرف کرده و با ایجاد نوعی نگاه اخلاقی، قانون پزشکی را شکننده ترسیم کند. برزگر با ساخت فیلم «پرویز» پیش از این نشان داده است که گاهی می‌توان به زندگی از زاویه دیگری هم نگاه کرد و ابعاد انسانی آن را برجسته دید. او موقعیت آرمانی امید به زندگی را بیهوده تصویر نکرده اما به خوبی می‌داند که زندگی در حال گذار است و منطق آن ایستایی نیست.

مجید برزگر، کارگردان فیلم «ابر بارانش گرفته» در نشست خبری با اشـــاره به وضع اکران این فیلم توضیح داد: من به اکران از این منظر نگاه می‌کنم که سینمای ایران در سال‌های گذشته کم تماشاگرتر بوده است. تجربه فیلم‌های قبلی‌ام این را نشان داده که اگر فیلم‌ها درست ساخته شوند، تماشاگر خاموش سینما می‌تواند به فیلم‌های ما توجه کند و اگر می‌خواهد فیلم ببیند به سراغ این دسته از فیلم‌ها بیاید.

او درباره شباهت «ابر بارانش گرفته» به سینمای تارکوفسکی، گفت: مثل هر فیلمسازی که علایقی دارد، برای من هم این فیلمساز الگو است. مشخصا در سکانس لیوان به فیلم «استاکر» تارکوفسکی ادای دین کرده‌ام و کل فیلم نیز در همین فضا است. مانند بقیه فیلم‌هایی که ممکن است در سینمای داخل یا خارج ایران ببینید، من هم علایقی دارم که بدون اینکه بخواهم آنها را کپی کنم، مسیرشان را ادامه می‌دهم.

جهانگیری: آمریکا نمی‌تواند اقتصاد بزرگ ایران را محاصره کند



معاون اول رئیس جمهوری گفت: به وزیر علوم پیشنهاد می‌دهم افرادی از بخش خصوصی را در هیأت امنای دانشگاه‌ها عضو کنند تا دانشجو ۶ماه پیش از فارغ‌التحصیلی مورد توجه و رصد بخش خصوصی قرار بگیرد .

به گزارش مهر، دکتر اسحاق جهانگیری، معـــاون اول رئیس جمهوری دیروز در اجلاس سراســـری رؤسای دانشکده و آموزشکده‌های دانشگاه فنی و حرفه‌ای با گرامیداشت ایام دهه فجر اظهار کرد: ملت ایران با دســـت خالی اما با وحدت و انسجام و با رهبری رهبر انقلاب اسلامی، پیروزی را به ارمغان آوردند. ملت ایران همواره به دنبال آزادی، اســـتقلال، پیشرفت و حاکمیت قانون بوده اســـت و در زمان انقلاب همه اینها عنوان شعارهایی بود که هم بر زبان رهبر انقلاب و هم بر زبان مردم در شـــهرها و روستاها تکرار می‌شد .

وی افـــزود: در جایگاهی که ما به لحاظ جغرافیایی قرار داریم، شـــرایط مردم به گونه‌ای باید باشد که مردم بدانند به آزادی و عدالتی که می‌خواهند دسترسی خواهند داشت و نقش آنها در اداره کشور پر رنگ‌تر خواهد شد. همچنین استقلال کشور، ابعاد زیادی دارد؛ به عنوان مثال پیش از انقلاب مردم می‌خواســـتند کشور روی پاهای خودش بایســـتد و ایران بتواند حرف خودش را در جامعه جهانی به کرسی بنشاند. با توجه به شـــرایطی که کشـــور در طول این ۴۰سال با آن مواجه بوده و همچنین فشارهایی که علیه کشور ایجاد شده از جمله جنگ هشت ساله و تحریم‌های بی‌سابقه‌ای که رژیم آمریکا وضع کرده، توانسته‌ایم پیشرفت‌های خوبی داشته باشیم .

جهانگیـــری درباره تحریم ها توضیح داد: آمریکایی‌ها دروغ می‌گویند که ما برای مباحث دارویـــی و غذایی ایران محدودیت نداریم. اگر بخواهیـــم از محل پول‌های خودمان یک دلار دارو تهیه کنیم، آمریکا اجازه نمی‌دهد. در سال جاری تا الان حدود ۳میلیارد دلار دارو وارد کشور شده است. حرف‌هایی که آمریکا می‌زند شوخی اســـت، زیرا ایران را هنوز نشناخته‌اند. اقتصاد ایران یک اقتصاد بزرگ است و نمی‌توانند آن را حبس کنند.وی ادامه داد: این کشور حوزه نفوذ قوی دارد و می‌تواند در همین محدوده اطراف، مسائلش را حل کند اما من فکر می‌کنم باید یک مطالعه جدی انجام شود که طی این ۴۰سال با توجه به مشکلاتی که داشته‌ایم چقدر به اهداف رسیده‌ایم. اتفاقاتی که در این چهل سال رخ داده خیلی مهمند. در دهه ۶۰ اقلام صادراتی ما فرش و پسته بوده است و امروز وقتی گفته می‌شود که آمریکا به زعم خودش اقتصاد نفت را صفر کرده‌است، پس چطور اقتصاد ما اداره می‌شود؟ پیداست کالاهایی در کشور تولید شده که امروز به اقصی نقاط دنیا صادر می‌شود و حاصل آن به کشور می‌آید وکشور را می‌چرخاند.

جهانگیری با بیان اینکه وظیفه دانشگاه‌ها تربیت نیروی انسانی ماهر است، گفت: دانشگاه وظیفه دارد نیروی انســـانی ماهر تربیت کند تا بهره‌برداری از منابع را با در نظر گرفتن آسیب‌های جدی برعهده بگیرند. به یاد دارم در زمان وزارتم، کارشناسان خارجی به ما می‌گفتند شما از منابع خود به‌درستی استفاده نمی‌کنید.

معاون اول ریاست جمهوری تصریح کرد: اگر قرار است کالایی برای صادرات تولید کنیم، کالاها و بنگاه‌های ما باید رقابتی باشند. بازسازی صنایع به‌معنای اصلاح ساختار مالی بنگاه‌هاست و نیروی انســـانی در این بین تعیین‌کننده‌ترین موضوع اســـت؛ اما آموزش، معضل مهمی در بنگاه‌ها بوده است و نیروهای انسانی در دوران فعالیت، آموزش‌های جدید نمی‌دیدند.وی یادآور شد: بحث آموزش فنی و حرفه‌ای در وزارت کار مطرح شد؛ اما فقط به تربیت کارگر ماهر معطوف بود. امروز مهم‌ترین سیاست دولت و نظام این است که باید کالاهایی تولید کنیم و خدماتی ارائه دهیم که در بازار جهانی قابل رقابت باشند.

جهانگیری تأکید کرد:دانشگاه فنی و حرفه‌ای در این بین نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای دارد چون وظیفه تربیت نیروی انسانی ماهر بر عهده این دانشگاه است. همیشه به رؤسای دانشگاه‌ها گفته‌ام شما باید مهم‌ترین مشکل جامعه را شناسایی کرده و برای آن راهکار ارائه کنید .

وی افزود: جهت‌گیری‌های دولت حداقل در حوزه اقتصادی روشن است. باید به سمت استفاده از ظرفیت طبیعی کشور برای گردشگری برویم؛ اما آیا این موضوع در دستور کار دانشگاه‌ها قرار گرفته است؟

معاون اول رئیس جمهوری گفت: نمی‌توانیم بگوییم به سمت شـــرکت‌های دانش‌بنیان و اســـتارت‌آپ برویم؛ اما دانشگاه فنی و حرفه‌ای هنوز به دنبال تربیت جوشـــکار باشد. پیش‌تر از رئیس دانشـــگاه فنی و حرفه‌ای پرسیدم چه درصدی از فارغ‌التحصیلان شما وارد بازار کار می‌شوند؟ امروز پاسخ سؤالم را گرفتم و مطمئنم بیش از ۶۱درصد است. اتفاقا تسهیلات، امکانات و وام‌ها باید در اختیار دانشجویان و کارآفرینان فنی و حرفه‌ای قرار بگیرند.

منصـــور غلامی، وزیر علوم، تحقیقات و فناوری هم دراین مراسم گفت: طرح ساماندهی آموزش عالی، نهایی شده و آماده اجراست و از اوایل سال ۹۹برای اجرا ابلاغ می‌شود .

وی تأکیـــد کرد: امروز بـــدون نیاز به تحصیلکرده خارج، همه نیازهای تخصصی و علمی و فنی را تأمین کرده‌ایم. البته طبیعی است که ارتباطات علمی با دنیا ضروری اســـت اما دانشگاه‌های ما وظیفه خود را در این حوزه به شکل کامل انجام داده‌اند.

وزیر علوم به آموزش‌های مهارتی اشـــاره کرد و گفت: در سطح کشور دو دانشگاه مهارتی جامـــع علمی کاربردی و فنی و حرفه‌ای فعال هستند. دانشگاه جامع علمی کاربردی خوشبختانه طی دو ســـال گذشته از حوزه نظری، منفک و به سمت تربیت نیروی انسانی در جوار بخش صنعتی و کاربردی منتقل شده و فعالیت بسیار خوبی دارد. دانشگاه فنی و حرفه‌ای نیز به تربیت نیروی مهارتی مشغول است. گزارش‌های ارائه شـــده و ســـوابق علمی نشان می‌دهند که این دانشگاه در تربیت نیروی انسانی ماهر عملکرد موفقی داشته است.

وزیر علوم، تحقیقـــات و فناوری درباره طرح ســـاماندهی آموزش عالی توضیح داد: در حال حاضر طرح ساماندهی آموزش عالی، نهایی شده و آماده اجراست و از اوایل سال ۹۹ برای اجرا ابلاغ می‌شود.

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری اظهار کرد: یکـــی از ویژگی‌های این طرح آن اســـت که واحدهای آموزش عالی در استان‌ها به شکل شبکه علمی فعالیت خواهند کرد و تک‌تک واحدها در این شبکه جایگاه دارند و یک دانشگاه بزرگ به عنوان مرکزیت، این شبکه را مدیریت می‌کند.

مصطفی ملکیان: انسان‌ها باید درون خود را بکاوند چون با تغییر نظام‌ها، فرهنگ عوض نمی‌شود

مصطفی ملکیان در نشست «مسأله فرهنگ» گفت: انسان‌ها باید درون خودشان را بکاوند و باورهای کاذب و احساسات، عواطف و هیجانات نابجا و خواسته‌های نامعقول را دور بریزند؛ در غیر این صورت با گذشت زمان نیز همین فرهنگ در جامعه مستقر خواهند شد.

به گزارش ایبنا، هشـــتمین نشـــست از سلسله نشست‌های«مسأله فرهنگ» عصر روز دوشنبه، ۱۴ بهمن ماه، با حضور مصطفی ملکیان، محقق و مترجم فلسفه و حسن محدثی، عضو هیأت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی در سرای کتاب مؤسسه خانه‌کتاب برگزار شد.

ملکیان در این نشست سخنان خود را به موضوع عیب و هنر فرهنگ اختصاص داد و با بیان اینکه امور درونی که به فرهنگ برمی‌گردند، سه مقوله هستند؛ افزود: امور درونی فرهنگ «باورها»، «احساســـات، عواطف و هیجانات» و «خواسته‌ها» هستند. هر انسانی مجموعه‌ای از باورها، احساسات، عواطف و هیجانات و خواسته‌ها را با خود دارد که از انواع دیگر انسان‌ها متفاوت است. برای اصلاح جامعه از این منظر و اصلاح فرهنگ باید اصلاح باورها، احساســـات، عواطف و هیجانات و خواسته‌ها داشته باشیم.

او درباره اصلاح باورها توضیح داد: اصلاح باور بدین معنی است که باورهای صادق را جایگزین باورهای کاذب کنیم زیرا باور کذب، فاسد و باور صدق، صالح است. از سوی دیگر اصلاح احساسات، عواطف و هیجانات بدین معنی است که احساسات، عواطف و هیجانات «بجا» را جایگزین احساسات، عواطف و هیجانات «نابجا» کنیم. براین اساس احساسات، عواطف و هیجانات بجا مبتنی بر باورهای صادق و سودمندی عملی هستند.

به گفته ملکیان، اصلاح خواسته‌های فرهنگ نیز بدین معنی است که خواسته‌های معقول جایگزین خواسته‌های نامعقول شوند. در این رویکرد خواسته معقول خواسته‌ای است که با هیچ یک از قوانین حاکم بر ذهن، جسم، روان و مناسبات انسانی سرستیز نداشته باشد.

او با تأکید بر اینکه انسان‌ها باید درون خودشان را بکاوند و باورهای کاذب و احساسات، عواطف و هیجانات نابجا و خواسته‌های نامعقول را دور بریزند، یادآور شد: در غیـــر این صورت اگر بارها نظام‌ها و حکومت‌های سیاسی توسط کودتا، شورش، انقلاب و ... از بین بروند باز هم همین فرهنگ با همین حاکمان در جامعه مستقر خواهند شد. مادامی که ما درون خود را عوض نکرده و دور نریخته باشیم از هر حاکمی که بر سر کار بیاید یک رژیم سابق می‌سازیم و بعد می‌خواهیم آن رژیم سابق را به دستان خود ساقط کنیم و این دور تسلسل ادامه دارد. هر راه دیگری غیر از این کوره راه است.

ملکیان در بخش دیگری از سخنانش، بزرگ‌ترین مشـــکلات فرهنگی ایرانیان را، سه مسأله اصلی دانست و گفت: نخستین مسأله فرهنگی ما این است که سخن کســـی یا کسانی را بدون دلیل می‌پذیریم در حالی که اخلاق باور می‌گوید هرکس از تو مطالبه قبول کرد، تو مطالبه دلیل کن. دومین مسأله فرهنگی ما این است که گمان می‌کنیم بدون عمل خودمان، جامعه اصلاح می‌شود و همواره منتظر یک رهبر و پیشـــوا هستیم که زندگی ما را تغییر دهد؛ گویی مانند نمایشنامه‌های یونانی قدیم، جرثقیلی خدایی وجود دارد و قرار است به یکباره همه فلاکت‌ها و بدبختی را تبدیل به نیکی و خیر کند و همه را به جزای اعمال بد خود برساند.

این اســـتاد فلسفه مسأله سوم فرهنگی ایرانیان را دوری از عقلانیت علمی عنوان کرد و توضیح داد: مادامی که از راه عقلانیت علمی دوری کنیم، جامعه ما بهبودی نخواهد داشت.

حسن محدثی در ادامه این نشست گفت: مسأله اصلی جامعه ما که شکاف میان فرهنگ واقعی و آرمانی است، به این برمی‌گردد که الگوها، شیوه‌های رفتاری و باورهای مختص به یک جامعه آرمانی در ذهن ما وجود دارد اما در عمل آنچه که زیست داریم و باور می‌کنیم و نسبت به آن عمل می‌کنیم، فرهنگ دیگری است که فاصله فاحشی با فرهنگ آرمانی دارد. از همین رو من همواره به دانشجویان می‌گویم که اگر می‌خواهید درباره ایرانیان قضاوت کنید، مبنا را بر اینکه چه می‌گویند قرار ندهید بلکه نگاه کنید که چگونه عمل می‌کنند.

وی افزود: در این جامعه با این تربیت، زبانی که به کار گرفته می‌شود دروغ و تزویر است و متأسفانه همه ما نوعی از این شکاف را تجربه کرده و می‌شناسیم.

محدثی ضمن انتقاد از کسانی که ریشه این شکاف را به صورت ذاتی منتسب به انسان ایرانی می‌دانند گفت: گویی انسان ایرانی دیگری باید خلق شود که این عقاید قالبی بر آن حاکم نباشد. ریشه اساسی شکاف بین فرهنگ واقعی و آرمانی ما در این است که الگوهای فرهنگی و رفتاری حاکم بر جامعه ما اساسا در تضاد با عناصر فرهنگی ذاتی انســـان ایرانی هستند و آنها را عموما سرکوب یا نادیده می‌گیرند. فرهنگ کلان ویژگی‌هایی را به ما تحمیل می‌کند که دین موجود هم در تحکیم آن نقش دارد، در حالی که این عناصر ضد وجود ما هستند.

این جامعه‌شناس با تأکید بر اینکه فرهنگ خرد در جامعه ایرانی ضد فرهنگ کلان است، به تجربیات خود در جامعه‌شناسی خانواده اشاره کرد و افزود: ما همواره در برابر نیازهای جنسی نوجوانان و جوانان سکوت کردیم و فکری نمی‌کنیم در حالی که انسان ایرانی در سال‌های آغازین بلوغ، محرومیت جنسی می‌کشد و بعد از تأهل هم این محرومیت جنسی را با خود دارد و تا پایان عمرش ایـــن محرومیت ادامه پیدا می‌کند. حال فرهنگ کلان ما براساس اخلاق، دین و عرف سرکوبگر، این موجود را منقاد می‌خواهد.

محدثی با بیان اینکه انسان ایرانی، انسانی با بدن منقاد است و ذهنی دارد که باید به انقیاد کشیده شود گفت: به عبارت دیگر انسان ایرانی باید تن به انقیاد دهد و در واقع خواســـته‌ها و نیازهای طبیعی خودش را سرکوب کرده و نادیده بگیرد چرا که این خواســـته‌ها و نیازها برخلاف فرهنگ کلان و فرهنگ میانی است؛ از همین رو چیزی از کرامت و عزت انســـان ایرانی در اثر خود حقیرسازی باقی نمی‌ماند و این انسان، تمامی انرژی‌اش را باید صرف کشمکش با خود در غلبه بر تعارض‌های وجودی‌اش کند.

او تصریح کرد: متأسفانه انسان ایرانی تحت سلطه اخلاقی است که فقط انسان‌های فرزانه و اسطوره‌ای را برای او الگو می‌کند و به همین دلیل مجبور است خواسته‌ها و نیازهای طبیعی‌اش را سرکوب کند.

این جامعه‌شناس در پایان سخنانش با تأکید بر اینکه با فرهنگ انقیاد، بدن منقاد و ذهن منقاد مقابله کنیم و میراث فرهنگی گذشته را به چالش بکشیم گفت: ما نمی‌توانیم خـــود را تغییر دهیم، چون فرهنگ کلان ما را به انقیاد کشیده است؛ بنابراین باید از نقد فرهنگ انقیاد کار خود را آغاز کنیم و جوانان ما باید الگوهای رفتاری را عوض کرده و این فرهنگ را طرد کنند.

محدثی تصریح کرد: باید انسان، تعیین‌گرزاده شود؛ انسانی که عشق، امر جنسی و ... برایش تابو نباشد و بتواند برای خواسته‌ها و نیازهای خود تصمیم بگیرد.

نقد و رونمایی کتاب جایگاه‌شناسی حکمت عملی



نشست عملی نقد و رونمایی کتاب جایگاه شناسی حکمت عملی با حضور مؤلفان و منتقدان کتاب در محل سازمان تحقیق و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، سمت برگزار شد.

دکتر فتحی، معاون پژوهشـــی سازمان تحقیق و تدوین کتب علوم انسانی، سمت و استاد دانشگاه شهید بهشتی در این مراسم گفت: همان‌گونه که از نام سازمان برمی‌آید، جنس کار ما تحقیقاتی است و پژوهشکده سازمان هم پیشران کار تحقیقاتی است. ما باید بیشتر به سوی تحقیقات مبتنی بر دانش بومی و منتشر کردن نتیجه تحقیقات موجود در این حوزه حرکت کنیم.

وی افزود: اصلا نمی‌توان دانش را در سطح بین‌المللی گرفت و بدون بومی‌ســـازی، از آن استفاده کرد. باید از نو برای این دانش بسترسازی کرد و این به معنای منازعه دانش داخلی و خارجی نیســـت. پژوهشکده باید ترجمه‌های حاضر را تقویت کند و در عین حال بیشتر در جهت تألیف کتاب گام بردارد.

فتحی اظهـــار کرد: می‌خواهیم حداقـــل ۱۰ گروه پژوهشـــی در پژوهشکده داشته باشیم و در تلاشیم آثار معنایـــی مانند این کتاب را که در راستای تبیین فلسفه علوم انسانی هستند، افزایش دهیم. نقد آثار هم به طور جدی در دستور کار ماست.

وی ادامه داد: باید به سمت رصد کردن آثار علوم انسانی حرکت کنیم و بدانیم به چه آثار و منابع علمی نیاز داریم تا در آینده، علوم انسانی نقش مؤثرتری را در جامعه ایفا کند.

دکتر حمیدرضا حسنی، دانشیار گروه فلسفه علوم انسانی پژوهشگاه حوزه و دانشـــگاه و از مؤلفان کتاب جایگاه‌شناسی حکمت عملی هم در ادامه با گرامیداشت یاد مرحوم دکتر احمد احمدی، ریاست فقید سازمان سمت گفت: دغدغه اصلی پروژه‌ای که در قالب این کتاب عرضه شده از یک سو توجه به پدیده علوم انسانی در فضای کشـــور و از سوی دیگر ایجاد ارتباط بین حوزه و دانشگاه بوده اســـت.وی افزود: با نگاه تاریخی به فلاسفه مسلمان و عقبه آن در فلسفه یونان، بحث حکمت عملی را در حوزه ارسطویی و درباره کنشگر و شناسایی فضیلت‌های آن می‌توان بررسی کرد. به نظر ما یک جریان دیگر در حکیمان مسلمان قابل مشاهده است که باید آن را به عنوان نیای علوم انسانی مدرن نگریست.

حسنی با بیان اینکه ما در ارسطو حکمت عملی را منفک از عقل عملی می‌بینیم، اظهار کرد: تعابیری در این زمینه در آثار حکیمان مسلمان وجود دارد. به‌طور مثال فارابی معتقد است که پدیده‌ها دو دســـته‌اند. تحت تأثیر اراده انسانی و غیر آن. موضوعات اول را «علم مدنی» می‌خواند و در مقابل از «علم طبیعی» نام می‌برد.

حســـنی خاطرنشان کرد: شاید ابن‌ســـینا برای اولین‌بار واژه «کنش» را در دانشـــنامه علایی مورد استفاده قرار داده است؛ او حکمت را به طور مشـــخص به علوم عملی و نظری تقسیم‌بندی می‌کند.

نویسنده کتاب جایگاه‌شناسی حکمت عملی در ادامه گفت: حکمت عملی سنخی از دانش است که موضوع آن پدیده‌های انسانی است که با اراده ما شکل می‌گیرد. در اروپا هم جریانی با عنوان علوم اجتماعی مبتنی بر حکمت عملی شکل گرفته است.وی تأکید کرد: ثمرات این پروژه توجه به داشته‌های علمی خودمان و نیاز به بازخوانش این داشته‌ها در دنیای جدید است.

دکتر منوچهـــر صانعی، عضو هیأت علمی دانشـــگاه شهید بهشتی هم گفت: من از حدود ۵ سال را روی مطالعه مسائل تاریخی گذاشتم و متوجه شدم که با نبود حکمت عملی ارتباط دارد.

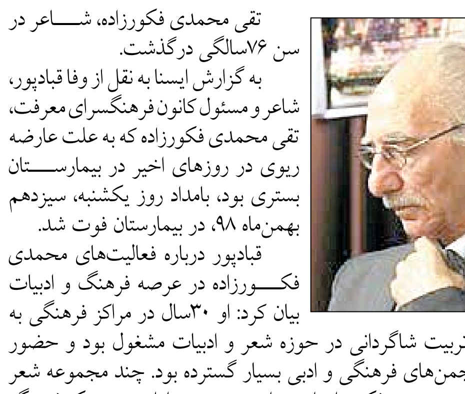
وی با اشاره به اهمیت این کتاب تصریح کرد: من با آوردن مصداق از مسائل اجتماعی و تاریخی، اهمیت کتاب را می‌گویم. دولت پاکســـتان بمـــب اتم دارد و این دولت طالبانی است و هرکس که اندک دانشی داشته باشد متوجه خطرات آن می‌شود؛ ولی آمریکا تاکنون هیچ هشداری به آنها نداده اســـت. در مقابل به ما که فقط دنبال دانش هســـته‌ای هستیم، فشار زیادی می‌آورد. در ســـوی دیگر طی ۸ سال دفاع مقدس در برابر ارتشی که ساختار آمریکایی داشت، لقمه نان بچه‌هامان را به دشمن می‌دادیم تا از آنها اسلحه بخریم و با دشمن آمریکایی بجنگیـــم. چرا؟ چون جای حکمت عملی در فرهنگ ما خالی است. اگر ما دارای حکمت عملی بودیم ،امروز آمریکایی‌ها جرأت نداشـــتند چنین فشاری را به ما وارد کنند.

وی ادامه داد: ما تئوری حکمت عملی نداریم، چـــون نهادهای این حکمت را نتوانسته‌ایم راه‌اندازی کنیم. درفرهنگ ما اجازه ندادند که نهادهای مدنی رشد کنند تا ما دارای حکمت عملی شویم.

دکتر محســـن جوادی، معاون فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشـــاد اسلامی و عضو هیأت علمی دانشگاه قم هم در سخنانی گفت: دغدغه این کتاب، دغدغه بسیار خوبی است اما به نظرم هنوز این پروژه به نتایج مشخص خود نرسیده است و قبل از حکمت عملی شما باید تکلیف دانش عملی را روشن می‌کردید.

وی افزود: علوم انسانی، عملی هستند و موضوع آنها کنش است؛ ولی غایت آن لزوما حکمت عملی نیست و به نظرم چنین موضوعی در کتاب مبهم مانده است.

تقی محمدی فکورزاده به رحمت ایزدی پیوست



تقی محمدی فکورزاده، شـــاعر در سن ۷۶سالگی درگذشت.

به گزارش ایسنا به نقل از وفا قبادپور، شاعر و مسئول کانون فرهنگسرای معرفت، تقی محمدی فکورزاده که به علت عارضه ریوی در روزهای اخیر در بیمارســـتان بستری بود، بامداد روز یکشنبه، سیزدهم بهمن‌ماه ۹۸، در بیمارستان فوت شد.

قبادپور درباره فعالیت‌های محمدی فکـــورزاده در عرصه فرهنگ و ادبیات بیان کرد: او ۳۰سال در مراکز فرهنگی به استعدادیابی و تربیت شاگردانی در حوزه شعر و ادبیات مشغول بود و حضور و نقشش در انجمن‌های فرهنگی و ادبی بسیار گسترده بود. چند مجموعه شعر بخشی از آثار تقی محمدی فکورزاده است. او همچنین در اواخر عمر یک فرهنگ فارسی سره بر مبنای فرهنگ دهخدا در دست تهیه داشت که از آثار نفیس حوزه ادبیات خواهد بود. در واقع روش آن را برای این‌که فرهنگی با واژگان معادل فارسی صددرصد داشته باشیم استخراج کرده بود.

تقی محمدی فکورزاده در ۱مهر ۱۳۲۲متولد شد. او طی چندین دهه علاوه بر نگارش و تدوین آثاری از جمله مجموعه اشعار «نکند عشق بمیرد»، «عصر یکشنبه‌های بارانی»، «عصر یکشنبه‌های بی باران» و «هم‌آوای من باش»، در مراکز فرهنگی و ادبی از جمله فرهنگسرای معرفت در استعدادیابی و هدایت جوانان و نوجوانان در عرصه شعر و نویسندگی فعالیت داشت.شایان ذکر است که پیکر تقی محمدی فکورزاده پریروز در تهران تشییع شد.

ثبت‌جهانی سه شهر و یک روستای ایران

سه شهر و یک روستای ایران، به عنوان شهرهای صنایع‌دستی، ثبت جهانی شدند.

به‌گـــزارش میراث‌آریا، پویا محمودیان‌معاون‌صنایع‌دستی‌کشور، گفت: خبر ثبت جهانی سه شهر و یک روستا موجی از شادی را برای همه مردم ایران، به‌ویژه مردمان چهار استان به وجود آورد.

پویا محمودیان با اشـــاره به انتخاب شیراز به عنوان شهر جهانی صنایع‌دســـتی، زنجان شهر جهانی ملیله، ملایر شـــهر جهانی مبل و منبت و روستای قاسم‌آباد به‌عنوان روستای جهانی چادرشب‌بافی پس از ثبت ســـه شهر و یک روستا در سال جاری، افزود: توانستیم باز هم گوی رقابت را از کشورهای دیگر بربابیم و از چین، هند، شیلی و ... در ثبت شهرها و روستاهای جهانی جلوتر هستیم.وی درباره اقدامات قبل از ثبت جهانی توضیح داد: شهر شیراز بعد از ثبت ملی شدن درصدد برآمد که مجتمع جهانی صنایع‌دستی را ایجاد کند و ملایر نیز بعد از ثبت ملی بر آن شد تا مهندسی چوب در این شهر به‌صورت جدی پیگیری شود. در زنجان نیز خانه حکیمیان به‌عنوان خانه ملیله نام‌گذاری شد و در روســـتای قاسم‌آباد نیز تورهای گردشـــگری با هدف آشـــنایی با چادرشب بافی به مقصد این روستا راه‌اندازی شد.

محمودیان ادامه داد: پرونده‌ها در فرآینـــد رفت و برگشـــت به شورای جهانی صنایع‌دستی، چندین بار اصلاح و درنهایت این سه شهر و یک روســـتا با موافقت شورای جهانی صنایع‌دستی با اکثریت آرا ثبت جهانی‌شدند که این ثبت با تلاش اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و مســـؤولان محلی اتفاق افتاد.

رتبه ایران از لحاظ شاخص ثبت اختراعات بسیار پایین است

رئیس دفتر توسعه فناوری سلامت وزارت بهداشت با اشاره به اینکه طی ۲تا ۳سال گذشته جایگاه خوبی به لحاظ شاخص ثبت اختراعات نداشته‌ایم، گفت: در آیین‌نامه «ساختار و خط مشی مالکیت فکری و نوآوری در دانشگاه‌های علوم پزشکی»، سقف و حد و حدود «رویالتی» یا حقوق مادی دانشگاه از اختراع را مشخص کردیم.

حســـین وطن‌پـــور در گفتگـــو با ایســـنا گفت: یکـــی از مراجعی کـــه فنـــاوری را رتبه‌بنـــدی می‌کنـــد، شـــاخص جهانـــی نـــوآوری (Global Innovation Index) یا GII است. این شاخص بر اساس ۱۲مؤلفه ارزیابی می‌شود که یکی از آنها مربوط به ثبت اختراعات است. متأسفانه در دو تا سه سال گذشته رتبه خوبی از لحاظ شاخص ثبت اختراعات نداشتیم و رتبه ما از ۱۲۷، ۱۲۳بوده است. وی تصریح کرد: طی بررسی‌هایی که انجام دادیم، متوجه شدیم دانشگاه‌ها و فناوران ما با موضوع ثبت اختراع آشنایی کافی ندارند و به دنبال هرج و مرجی که پیش می‌آید، یک مخترع اختراع خود را در یو اس پتنت و یکی در چین ثبت می‌کند. وطن‌پور درباره موضوع «رویالتی» یا سهم دانشگاه‌ها از اختراع، توضیح داد: پروژه‌هایی که در داخل دانشگاه توسعه پیدا می‌کند، بخشی از حقوق مادی ثبت اختراع خود را تحت قالب رویالتی به دانشگاه‌ها می‌دهند. این به معنی سهام‌دار شدن دانشگاه در اختراع یا وارد شدن دانشگاه به تشکیلات شرکت نیست؛ بلکه فقط به این معناست که دانشگاه هم باید درصدی از محصولی که در داخل آن توسعه پیدا کرده، سهم ببرد. وی گفت: خیلی از دانشگاه‌ها نمی‌دانند چه درصدی را به عنوان رویالتی بگیرند که این مورد و حد و حدود (سقف) آن را در آیین‌نامه ثبت اختراعات و ابداعات تعریف کردیم.

برنامه سازمان فضایی برای ساخت ماهواره‌های ۵۰۰ کیلوگرمی

رئیس ســـازمان فضایی ایران طراحی و ســـاخت ماهواره‌های ۵۰۰کیلوگرم و قرار گرفتن آنها در مدار هزار کیلومتری را از برنامه‌های این سازمان دانست که قرار است با ماهواره‌بر «سریر» پرتاب شوند و گفت: پژوهش و مطالعه برای ساخت این ماهواره‌بر انجام شده است.

به گزارش ایســـنا، دکتر مرتضی بـــراری دیروز در هجدهمین کنفرانس ملی انجمن هوا و فضا که در دانشگاه امیرکبیر برگزار شـــد، با اشاره به قرارگیری ایران در میان ۹کشور صاحب چرخه کامل فضایی، افزود: علاوه بر آن ایران در رتبه اول منطقه و ۱۱دنیا در حوزه هوا و فضا قرار دارد و این موفقیت‌ها مرهون زحمات انجمن‌های علمی، دانشگاه‌ها، پژوهشگران و محققان این حوزه است.

وی، طراحی و ســـاخت ماهـــواره «پیام یک» را از دستاوردهای محققان این حوزه نام برد و یادآور شد: این ماهواره یک ماهواره عملیاتی و کاربردی است؛ در مرحله اول پرتاب این ماهواره موفقیت‌آمیز بود، ولی مرحله دوم پرتاب آن با اســـتفاده از ماهواره‌بر تا مدار ۵۰۰کیلومتری حمل شـــد، ولی ماهواره‌بر نتوانست سرعت ماهواره را به سرعت مورد نظر برساند؛ از این رو این ماهواره نتوانست در مدار قرار گیرد .

رئیس ســـازمان فضایی ایران، طراحی و ســـاخت ماهواره‌ها با دقت یک متر را از برنامه‌های این سازمان در سال ۱۴۰۴ذکر کرد و ادامه داد: ما این هدف را با دانشگاه امیرکبیر شروع کردیم.

وی با اشاره به اهمیت ماهواره‌های کوچک در ایجاد ارتباطات ماهواره‌ای، گفت: در حال حاضر دنیا به ســـمت پرتاب ماهواره‌های کوچک حرکت کرده است؛ چرا که این نوع ماهواره‌ها قابلیت تولید انبوه را دارند و ما نیز تلاش داریم تا با مشارکت بخش خصوصی اقدام به ایجاد منظومه‌های ماهواره‌های مخابراتی و سنجشـــی کنیم و در این راســـتا بسترسازی‌های لازم را نیز انجام داده‌ایم.دکتر احمد معتمدی، رئیس دانشگاه صنعتی امیرکبیرهم با اشاره به توقف پروژه کلان ملی طراحی و ساخت هواپیمای ۱۰۰تا ۱۵۰نفره در این دانشگاه، گفت: پس از پرتاب ناموفق ماهواره «پیام» طراحی و ساخت ماهواره دوم را در دستور کار قرار دادیم.

وی با اشاره به فعالیت‌های این دانشگاه در حوزه هوا و فضا، اظهار کرد: ماهواره «پیام یک» از جمله دستاوردهای ما بوده است که در طول ۱۱سال محققان این دانشگاه بر روی آن فعالیت داشته‌اند.معتمدی درباره پرتاب ناموفق این ماهواره، توضیح داد: در صورتی‌که ماهواره‌بر در مدت چند ثانیه عملکرد بهتری داشت و اشکالاتی در پرتابگر ایجاد نمی‌شد، این ماهواره می‌توانست در مدار قرار گیرد.

همچنین طراحی و ساخت ماهواره دوم را در دست اقدام داریم که ماهواره سنجش از دور و با دقت یک متر است و از نظر فناوری، کلاس بالاتری از «پیام» خواهد داشت.

وی، وزن این ماهواره را ۲۰۰کیلوگرم دانست و گفت: بر اساس پیش‌بینی‌ها در مدت ۴تا ۵سال آینده این ماهواره آماده تحویل می‌شود.

مدیر کل دفتر موسیقی ارشاد: راه ارتباطی فرهنگ و هنر همچنان باز است



محمد اله‌یاری، مدیرکل دفتر موســـیقی ارشـــاد، در نشســـت خبری سی و پنجمین جشنواره موسیقی فجر که صبح دیروز در تالار وحدت برگزار شد، تصریح کرد: برای جشنواره موسیقی فجر مهم بود تا با حضور گروه‌های بین‌المللی و با وجود مشـــکلات سیاسی و ارتباطی، هرطور شده این پیام را برسانیم که راه ارتباطی هنر و فرهنگ همچنان باز است.

به گزارش ایســـنا، در این نشست که با حضور محمد اله‌یاری، مدیرکل دفتر موسیقی و رئیس جشنواره و شاهین فرهت، دبیر جشنواره، برگزار شـــد، اله‌یاری گفت: تلاشمان بر این است که جشنواره به یک اتفاق جریان‌سازتر تبدیل شود و هویت منسجم‌تری داشته باشد. یکی از جریان‌سازی‌ها این است که هنرمندان در دوره‌هـــای آینده آثار جدید خود را اجرا کنند. هیأت انتخاب تلاش کرد نفرات برگزیده جشـــنواره‌های دیگر را در اینجا داشته باشد. برای بخش بین‌الملل نیز برنامه‌ریزی‌های مفصلی داشتیم.

مدیرکل دفتر موسیقی ارشاد در این نشست تأکید کرد: گروه‌ها براســـاس میل و ســـلیقه شـــخصی به جشـــنواره راه نیافته‌اند. در این جشنواره که دو بخش دارد؛ گروه‌هایی که از طریق فراخوان شرکت کرده‌اند و توسط هیأت انتخاب برگزیده شده‌اند و گروه‌هایی هم دعوت شده‌اند. تعداد گروه‌های فراخوان و دعوتی برابر است و علیرغم تمامی مشکلات، شاهد حضور بیش از ۱۰۰۰هنرمند هستیم.

او تصریح کرد: برای جشنواره موسیقی فجر مهم بود تا با حضور گروه‌های بین‌المللی و با وجود مشـــکلات سیاسی و ارتباطی، هر طور شده این پیام را برسانیم که راه ارتباطی هنر و فرهنگ همچنان باز است. هیأت انتخاب، امســـال نگاه ویژه‌ای به کردستان داشت. شب سیستان و بلوچستان را داریم و جشنواره در بوشهر، آذربایجان شرقی، خوزستان، گلستان، مازندران، فارس، سیستان و بلوچستان، زنجان و ... برگزار می‌شـــود. بالای ۹۰اجراها در این استان‌ها خواهند بود و ۱۲گروه در تهران اجرا خواهند داشت.

به گفته اله‌یاری در این جشنواره از برخی هنرمندان از جمله نادر مشایخی، حسن اسکندری، هوشنگ ظریف و ... تقدیر می‌شود.

وی بـــا تأکید بر موضوع هویت بصری در جشنواره امسال، اظهار کرد: برای هر گروه، پوستر و تیزر یک دقیقه‌ای ساخته‌ایم. تیزر در فضای مجازی پخش می‌شـــود تا مردم آن را ببینند و اجرای مورد نظر خود را انتخاب کنند. پنج نشست پژوهشی از ۲۶تا ۳۰بهمن خواهیم داشت. تلاش کردیم این نشست‌ها مسأله‌محور باشند و موضوعات حرمت موسیقی در اسلام، روند ترانه‌سرایی در دنیا، تأثیر فضای مجازی در موسیقی، سیر تغییرات موسیقی پاپ در سه دهه اخیر و ... در این نشست‌ها بررسی می‌شوند.

مدیر کل دفتر موســـیقی وزارت ارشاد درباره دو بخش جایزه «رسانه» و «ترانه» توضیح داد: می‌خواهیم جشنواره با جایزه موسیقی و رســـانه خودش را از دیگر جشنواره‌ها متمایز کند. امیدوارم این امر ادامه پیدا کند و تشویقی هم برای اهالی رســـانه باشـــد و پر و بالی به روزنامه‌نـــگاری این حوزه دهد. جایزه ترانه از بین آثاری که مردم بیشتر دوست داشته‌اند، مورد پسند کارشناسان بوده است و از بین آثاری که در یک سال گذشته به دفتر موسیقی رسیده‌اند، انتخاب می‌شود. در این جایزه آثاری که از لحاظ کیفی بالا هستند انتخاب خواهند شد.

الهیاری افزود: در ارتباط با جان باختگان هواپیما یک قطعه سمفونی توسط بهزاد عبدی تنظیم شده است که ارکستر سمفونیک آن را اجرا خواهد کرد. همچنین یک قطعه هم برای ارکستر ملی به یاد سردار سلیمانی توسط همان شخص ساخته شده است.

اله‌یاری در پایان گفت: امسال یک شیوه‌نامه دســـتمزد برای گروه‌ها نوشتیم. چون این پول بـــرای مردم اســـت و باید بدانند که چگونه صرف می‌شود. امسال هزینه‌ها را اعلام می‌کنیم و دستمزد گروه‌های نواحی همپایه گروه‌های دیگر است.

در ادامه شاهین فرهت اعلام کرد: کوشش ما این بوده تا برنامه‌های موسیقی بهتر شوند و احتمالا امســـال همین‌طور است و شاهد مشارکت ۲۵۳گروه از ۲۵استان هستیم. تهران با ۱۰۷، خراسان رضوی ۲۱، فارس ۱۳، البرز ۱۲، کردستان ۱۱، آذربایجان شرقی، گلستان و اصفهان با ۱۰گروه بیشـــترین آمار را داشته‌اند. بیش از ۶۰گروه شرکت‌کننده با فراخوان و مابقی با دعوت حضور پیدا کردند.

بنـــا بر تصمیم هیأت انتخاب، گروه‌های جـــدول ۳۴گروه با فراخوان، ۲۳گروه دعوت شـــده و هشت گروه بین‌الملل و ۸گروه پاپ خواهنـــد بود. مجموعا ۸۳گروه در هفت روز بـــا ۱۶۰۴هنرمند که بانوان ۳۷درصد و مردان ۶۳درصد هستند اجرا دارند. ۹۰نوبت اجرای زنده در انواع موســـیقی در تالارهای مختلف داریـــم و ۲۳گروه برای اولین بار شـــرکت می‌کنند.

دبیر جشنواره موسیقی فجر گفت: امسال در نظر داشتم تصانیف موسیقی ایرانی را تم قرار دهیم و این کار را کردیم و برای آن برنامه هم چیدیم. تیمی مأمور این کار شد ولی انصراف داد؛ چون این کار آسان نبود. قرار بود تصانیفی از عارف شیدا، مرتضی محجوبی، کلنل وزیری، علی تجویدی، بزرگ لشگری، جواد لشگری، همایون خرم و... انتخاب شوند. البته بحث تم ادامه خواهد داشـــت و شروع آن با موسیقی محلی خواهد بود.

وی به این ســـؤال که چرا سال گذشته اعلام کرده است دستمزد نمی‌گیرد ولی بعدا ۵۰ میلیون به حسابش واریز شده است؟ پاسخ داد: پس از پایان جشنواره ۵۰میلیون به من دادند و همه آن را صرف امور خیریه و حیوانات کردم. در اسفند به حسابم پول واریز شد و من هم تعجب کردم. شماره کارتی نداده بودم.

اردوان جعفریان، مسؤول بخش بین‌الملل نیز درباره این بخش گفت: در این بخش با توجه به اینکه در پوستر جشنواره قسمت بین‌الملل حذف شـــده، سعی کردیم کیفیت کارها مهم باشد. آوردن بخش بین‌الملل، مشکلات خاص خود را از لحاظ مالی، سیاسی و ارتباطی دارد. تلاش این است که دفتر موسیقی حرکت کند تا در آینده اعتبار بخش بین‌الملل زبانزد شود.

جشنواره موسیقی فجر از ۲۴بهمن ماه آغاز می‌شود و هفت روز ادامه دارد.

وجود تعارض منافع در برخی از حوزه‌های اجرایی کشور



رئیس جهاد دانشگاهی با تأکید بر این‌کـــه امروزه در بحث تعارض منافع با برخی از مشکلات در کشور مواجه هســـتیم، گفت: در برخی از حوزه‌های اجرایی مدیران ما معتقدند اگـــر منافعی در واردات یا تولید ملی داخلی وجود دارد باید یا آنها استفاده کنند یا بستگانشـــان و اگر قرار است تولیـــد ملی صورت بگیرد یا باید من باشم یا بستگانم.

به گزارش ایسنا، دکتر حمیدرضا طیبی در مراســـم امضای تفاهم‌نامه بررسی ابعاد تعارض منافع و تأثیر آن بر رفاه اجتماعی که دیروز در ساختمان مرکزی جهاد دانشگاهی برگزار شد، به مشکلات ناشی از تعارض منافع در کشور اشاره کرد و گفت: این موضوع باعث ایجاد مشکلات زیادی در جامعه ما شده اســـت.وی تصریح کرد: وجود اینگونه عقاید در بین برخی از مدیران اجرایی کشور از بحث تعارض منافع نشأت می‌گیرد؛ بنابراین پرداختن به این موضوع امروزه امر بسیار مهمی است و بسیار خوشحال هستم که مجلس شورای اسلامی به این موضوع توجه دارد و دولت نیز به آن پرداخته است. امروز تفاهم‌نامه‌ای اجرا می‌شود و جهاد دانشگاهی تحت عنوان یک مجموعه علمی، پژوهشی و فناورانه در بررسی پژوهشی این تفاهم‌نامه نقش مؤثری ایفا می‌کند و از اعتمادی که به جهاد دانشگاهی شده است قدردانی می‌کنم.

رئیس جهاد دانشگاهی در ادامه تأکید کرد: جهاد دانشگاهی با استفاده از همـــه توانمندی‌های خود اعم از پژوهشـــی، فناوری و علمی که در سراسر کشور در اختیار دارد، همچنین با کمک تجاربی که دارد در کنار استفاده از توانمندی‌های خبری و رسانه‌ای، در اجـــرای این تفاهم‌نامه تلاش خواهد کرد. در واقع جهاد دانشگاهی در سه مجموعه رسانه‌ای شامل دو خبرگزاری و یک روزنامه و همچنین پتانسیل بالای فضای اجتماعی، می‌تواند در اجرای تفاهم‌نامه مؤثر باشد.

طیبـــی ادامه داد: تعارض منافع یکی از ریشـــه‌های فساد و تضعیف شاخص‌های رفاهی است که پیامدهای عمیقی بـــر ابعاد زندگی اقتصادی و اجتماعی به جای می‌گذارد؛ به همین دلیل ایـــن تفاهم‌نامه برای مقابله با تعارض منافع امضا می‌شود.

این تفاهم‌نامه به منظور ارتقای همکاری سه‌جانبه در زمینه بررسی ابعاد تعارض منافع و تأثیر آن بر رفاه اجتماعی و تدوین سند مقابله با تعارض منافع میان مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی به نمایندگی محمد قاسمی، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی به نمایندگی محمد شریعتمداری و جهاد دانشگاهی به نمایندگی دکتر حمیدرضا طیبی منعقد و مبادله شد.

آغاز ثبت نام کنکور از امروز

مشاور عالی سازمان سنجش آموزش کشـــور با تأکید بر این‌که ثبت‌نام برای کنکور ســـال ۱۳۹۹از امروز چهارشـــنبه ۱۶بهمن‌ماه آغاز می‌شـــود، گفت: ایـــن آزمون در روزهای ۱۲و ۱۳تیرماه سال ۱۳۹۹در حوزه‌های امتحانی سراســـر کشور برگزار می‌شود.

دکتر حسین توکلی در گفتگو با ایســـنا، ضمن اعـــلام این خبر اظهار کرد: ثبت‌نام برای شـــرکت در آزمون سراســـری سال ۱۳۹۹به منظور پذیرش دانشجو در رشته‌های با آزمون دوره‌های روزانه، شـــبانه، نیمه حضوری، مجازی و پردیس‌های خودگردان دانشگاه پیام نور، مؤسسات آموزشی غیرانتفاعی و غیردولتی و همچنین رشته‌های با آزمون دانشگاه آزاد از ۱۶بهمـــن جاری منحصرا از طریق سایت سازمان سنجش آموزش کشور آغاز می‌شود.

وی در ادامه تصریح کرد: ثبت نام برای آزمون ســـال ۱۳۹۹تا روز پنج‌شـــنبه ۲۴بهمن‌ماه ادامه دارد و داوطلبان در مهلت تعیین شده باید بـــرای ثبت‌نام اقدام کنند. همچنین دفترچـــه راهنما و اطلاعیه تکمیلی درباره ثبت‌نام رشـــته‌های با آزمون دانشگاه‌ها برای سال ۱۳۹۹همزمان با شـــروع ثبت‌نام از طریق سایت سازمان سنجش آموزش کشور قابل دسترسی است.

برگزیدگان جایزه کتاب سال، امروز معرفی می‌شوند

مراسم پایانی سی و هفتمین جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران و بیست و هفتمین دوره جایزه جهانی کتاب سال برگزار می‌شود.

به گزارش ایســـنا به نقل از روابط عمومی مؤسســـه خانه کتاب، این مراسم امروز، ساعت ۱۵با حضور حجت‌الاسلام والمسلمین حسن روحانی، رئیس‌جمهوری، اصحاب فکر و اندیشـــه و نام‌آوران قلم و فرهنگ در تالار وحدت (واقع در خیابان انقلاب اسلامی، خیابان حافظ، خیابان استاد شهریار) برگزار می‌شود.

در این مراسم که از سوی مؤسسه خانه کتاب و با حمایت معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار می‌شود، برگزیدگان جوایز خود را از دست رئیس‌جمهوری دریافت می‌کنند.

نباید کیفیت آموزش در مدارس، طبقاتی و خاص شود

معاون برنامه‌ریزی و توسعه منابع وزیرآموزش‌و پرورش اظهارکرد: معلم اصلی‌ترین مؤلفه نظام آموزشی است.

به گزارش ایســـنا، علی الهیار ترکمن در نشست دبیران و مسؤولان دبیرخانه‌های ســـتادهای اســـتانی بزرگداشت مقام معلم که در باشگاه فرهنگیان شـــهر تهران برگزار شد، اظهار کرد: شما تأثیرگذارترین افراد در برنامه‌ریزی برای حل مشـــکلات هستید، زیرا سابقه کار پژوهشی دارید و تأیید می‌کنید مســـائلی که امروز آموزش‌وپرورش به آن مبتلا اســـت، محصول دیروز است.

وی مسائل آموزش‌وپرورش را چنین دســـته بندی کرد: اولین آنها مسائل اقتصادی و معیشتی هستند؛ هرچند همه مشکلات ما اینها نیستند اما مســـائل مالی، عامل مسائل دیگر خواهند شد.

معاون برنامه‌ریزی و توسعه منابع افزود: متأسفانه غلبه توسعه کمی بر توسعه کیفی باعث شده است تا هنوز به توسعه کیفی دست پیدا نکنیم و کیفیت آموزشـــی هم به یکی از چالش‌های اصلی ما تبدیل شده است.

وی بـــا بیان اینکه نباید کیفیت طبقاتی شود و فقط در مدارس خاص ارائه شـــود، گفت: با توزیع نامتوازن نیروی انسانی مواجه هستیم که باعث کسری بودجه و توزیع نامتوازن منابع دیگر می‌شود.

الهیار تصریح کرد: در بودجه سال ۹۹ از لحاظ رشد دومین بخش کشور هستیم و از لحاظ درصد،۱۳درصد از منابع عمومی کشور به آموزش‌وپرورش اختصاص داده شده است؛ با این وجود بازهم کسری بودجه داریم.

وی با تأکید بر اجرای سیاست‌ها و راهکارهای ســـند تحول بنیادین، اظهار کرد: نظام برنامه‌ریزی کشـــور از نیمـــه دوم ســـال ۹۹ برای برنامه توسعه هفتم تشکیل کارگروه خواهد داد و آموزش‌وپرورش باید برای این برنامه نگاه آینده‌نگرانه داشته باشد تا سیاست‌هایی تدوین کنیم که برنامه هفتـــم را به یک برنامه چابک تبدیل کند.

الهیار با اشاره به مثلث دانش‌آموز، معلم و محتوا گفت: معلم اصلی‌ترین مؤلفه نظام آموزشـــی است و باید متناسب با جایگاه معلمی، سیاست‌های تحولی را برنامه‌ریزی کنیم.

معاون برنامه‌ریزی و توسعه منابع اذعان کرد: معتقدیم که باید منزلت و معیشت معلم ارتقا پیدا کند اما صرفا نگاه مالی نمی‌تواند شرایط لازم را برای جایگاه معلمی ایجاد کند؛ هرچند باید برای رفع مسائل مالی برنامه‌های خاص داشته باشیم و برای اینکه بتوانیم تجربه و نقش معلمان را در تصمیم‌سازی‌ها و تحلیل مســـائل افزایش دهیم، باید اتاق فکرهای منطقه‌ای تشکیل شوند و ســـامانه‌ای برای دریافت نظرات و ایده‌های معلمان طراحی شود.

رحمانی: وزارت صنعت در جنگ اقتصادی با تمام توان و اعتقاد پای کار آمده است

وزیر صنعت، معدن و تجارت با بیان اینکه امام خمینی (ره) فصل جدیدی از تاریخ ملت ایران را رقم زدند، گفت:مجموعه وزارت صنعت در شرایط جدید جنگ اقتصادی با تمام توان و اعتقاد پای کار آمده است.

به گزارش شاتا، رضا رحمانی در آیین تجدید میثاق با آرمان های امام خمینی(ره) در گفتگو با خبرنگاران گفت: یقینا امام خمینی(ره) تاریخ این کشور را با انقلاب و نظامی که پایه گذاری شده است، عوض کردند و فصل جدیدی از تاریخ ملت ایران را رقم زدند.

وی با بیان اینکه همه ما مدیون و مرهون امام امت و خون شهدای عزیزمان هستیم، تصریح کرد: حضرت امام با تدبیر شان و شهدا با جان فشانی هایشان این انقلاب و نظام را بنا نهادند و ادامه این راه یکی از رسالت های اصلی همه ما است.

وزیر صنعت، معدن و تجارت اضافه کرد: در چهل و یک سال گذشته حوزه صنعت و تولیدات صنعتی و معدنی یکی از بخش های قابل توجه عملکردی جمهوری اسلامی ایران بوده است و رشد تولیدات کشور در برخی زمینه ها در این چهل ساله بیش از ۱۰۰ برابر شده است.

وی در ادامه بیان کرد: پیشرفت علمی، فنی، رشد تولید و خودکفایی و قطع وابستگی و تامین نیازهای مردم یکی از دستاوردهای قابل توجه انقلاب اسلامی بوده است.رحمانی با اشاره به اینکه خانواده بزرگ صنعت، معدن و تجارت در حال حاضر ادامه راه امام راحل را در حفظ نظام و خدمت به مردم و پیروی از ولایت و رهبری می داند، افزود: امروز رشد تولید و آرامش نسبی که در فرآیندهای تولید و بازار داریم همه مرهون فداکاری همین خانواده بزرگ است و امروز با استعانت از روح حضرت امام و شهدای والامقام با جدیت بیشتری در جهت آرمان های امام و شهدا و حفظ نظام مقدس جمهوری اسلامی و خدمت به مردم تلاش خواهیم کرد.

وی در خصوص نقش اصناف در انقلاب هم گفت: اصناف یکی از پایه های اصلی انقلاب بوده اند و در تداوم و حفظ آن هم همین نقش مهم را دارند.

رصدخانه بخش کشاورزی ایجاد می شود

با رصدخانه بخش کشاورزی سطح زیر کشت و اطلاعات محصولات مشخص و در اختیار بهره‌برداران قرار می‌گیرد.

به گزارش خبرگزاری صدا و سیما، کاظم خاوازی رئیس سازمان آموزش و ترویج کشاورزی وزارت جهاد کشاورزی در نشست خبری اظهار داشت: این مرکز در ۶ حوزه ماموریتی پژوهش و فناوری، تولید محصولات فناورانه، ثبت گواهی و نظارت بر نهاده‌ها، آموزش و ترویج کشاورزی، مدیریت ذخایر ژنتیکی و تنوع زیستی در سنوات گذشته دستاوردهای ارزشمندی کسب کرده است که در اجرای قانون برنامه ششم و تکالیف مربوطه باوجود شرایط تحریم وکاهش تبادلات علمی و فنی با موسسات و مراکز بین المللی مختلف از روند صعودی قابل قبول نسبت به سال ۹۵ برخوردار است.

وی ادامه داد: تقسیم عرصه‌های کشاورزی کشور به ۷ هزار و ۵۲۹ پهنه و استقرار کارشناسان مروج در هر یک از پهنه‌های تولیدی، افزایش تقریباً ۵ برابری نسبت به مروج به بهره‌بردار طی دوره زمانی از ابتدای نظام نوین تا سال ۱۳۹۸ (تعداد بهره بردار به ازای هر مروج از ۳۱۳۱ به ۵۳۷) بهبود یافته است و راه اندازی شبکه مدیریت دانش کشاورزی با انتخاب ۱۰۰ پژوهشگر مروج ارشد و ۱۴۸۰ محقق معین از جمله اقدامات این مرکز است.رئیس سازمان تحقیقات، آموزش و ترویج کشاورزی در ادامه از ایجاد ۱۰۹۱ صندوق اعتباری خرد زنان روستایی و عشایری در سال جاری خبر داد و افزود: زنان روستایی می‌توانند از طریق این صندوق اقدام به ایجاد مشاغلی برای کمک به خانواده خود کنند.وی همچنین به ایجاد صندوق های حمایت از توسعه فعالیت‌های کشاورزی زنان روستایی و عشایری اشاره کرد و درباره اشتغال زنان روستایی گفت: آمار ایجاد اشتغال برای زنان روستایی و عشایری در سال ۱۳۹۷ به ۱۸۷۱ نفر و در بهمن ۹۸ به ۴۵۵۷ نفر رسیده است.

خاوازی ادامه داد: مرکز جدیدی به این سازمان با عنوان مدیریت مراکز ژنتیک اضافه شده که کارهای اولیه آن انجام شده تا برای تصویب به هیات دولت برود.

وی با اشاره به اینکه از سال ۹۲ تا سال گذشته ۱۱ هزار فرمول کودی مورد بررسی قرار گرفت، یکی از رویکردهای سازمان را استفاده از دانش و تجربه جوانان در بخش کشاورزی در قالب کارخانجات نوآوری دانست که اولین کارخانه نوآوری در کرج رونمایی شد و دومین کارخانه نوآوری تا آخر امسال در تهران رونمایی می‌شود و افزود: سعی کردیم تمام فضا را در اختیار جوانان و بخش خصوصی قرار دهیم به همین منظور در حال تهیه طرحی هستیم تا فارغ التحصیلان بیکار بتوانند بدون هیچ گونه رابطه استخدامی از آزمایشگاه و امکانات این مرکز برای حل مشکلات کشاورزی استفاده کنند.

وزیر اقتصاد: از سود سپرده بانکی هیچ مالیاتی اخذ نخواهد شد

سرویس اقتصادی – هدف دولت قطع وابستگی بودجه به درآمد نفتی، جلوگیری از استقراض از سیستم بانکی و اتکای درآمدها به مالیات و عرضه اوراق است.

_میزان جذب سرمایه گذاری خارجی علیرغم توطئه های دشمن، حدود ۵۰ درصد نسبت به پارسال رشد داشته و به ۴/۵ میلیارد دلار رسیده است.

_روش های جدیدی را تدوین کرده ایم که با تصویب لایحه بودجه ۱۳۹۹ کمک می شود تا مقیاس مردمی کردن اقتصاد در مسیر واگذاری های دولت عمیق تر شود و هدف فرعی ما هم تامین مالی دولت است.

به گزارش خبرنگار اقتصادی اطلاعات، این مطالب را فرهاد دژپسند وزیر اموراقتصادی و دارایی در یک نشست خبری اعلام کرد و با بیان اینکه وابستگی بودجه به نفت را همه می‌دانیم و از ابتدای انقلاب به دلیل کم بودن درآمدهای مالیاتی، عمده اتکا به منابع حاصل از نفت بود، اظهار داشت: زمانی که دولت تصمیم گرفت اتکا به نفت را کاهش دهد، جنگ تحمیلی آغاز شد و نتوانست اهداف خود را پیش ببرد.

وی با بیان اینکه همچنین تکانه سال ۶۴ در حوزه فروش نفت، دولت را ناچار کرد در سال ۶۷ حدود ۵۰ درصد بودجه را از طریق استقراض از نظام بانکی تأمین کند،گفت: بعد از جنگ تحمیلی به اشکال مختلف مساله جدایی درآمد بودجه از نفت برنامه ریزی شد تا اینکه در سال ۷۵ رهبر معظم انقلاب خواستار تحقق این موضوع شدند و اگرچه این هدف هرگز فراموش نشد اما با توجه به نیازهای مختلف، مسیر آن طی شد تا اینکه طی سنوات اخیر جدایی درآمد نفت از بودجه جدی تر دنبال شد.

وزیر اقتصاد با بیان اینکه درآمدهای مالیاتی سالم‌ترین و تمیزترین جایگزین درآمد نفتی است، گفت: مالیات مستقیم هم تمیزترین نوع مالیات ستانی است که طی سال‌های اخیر هم برنامه‌های ویژه‌ای در سازمان امور مالیاتی در دستور کار قرار گرفت تا اینکه امروز درآمدهای مالیاتی توانسته بخشی از نیاز دولت به درآمد نفتی را جایگزین کند.

وی افزود: شاید بگویند که فشار باعث توجه به افزایش درآمد مالیاتی شد اما مهم نیست؛ زیرا امروز هیچ استقراضی برای تأمین بودجه از نظام بانکی صورت نگرفته و درآمدهای مالیاتی به مرحله‌ای رسیده که می‌توانیم بگوییم که بخشی از نیازهای دولت را تأمین می‌کند.

دژپسند گفت: بهره مندی از عرضه اوراق و استفاده از بازار بدهی از دیگر روش‌های تأمین مالی بود که تا به امروز برای بازپرداخت اوراق حتی یک ساعت هم با تأخیر مواجه نبودیم.وی با بیان اینکه افزایش صادرات غیرنفتی از دیگر موضوعات مدنظر دولت بوده است، گفت: دشمن در مقام انسداد این شیوه تأمین مالی برآمد اما در ۱۰ ماهه امسال نسبت به ۱۰ ماهه سال ۹۷ میزان صادرات غیرنفتی فقط ۳ درصد کاهش ارزشی داشت اما از نظر وزنی ۲۷ درصد رشد داشت.

وزیر اموراقتصادی و دارایی تاکید کرد: اصلاح ارزش پایه صادراتی موجب کاهش ارزش صادرات شد؛ آن هم برای اینکه صادرکنندگان کمتر در معرض فشار قرار گیرند. به طور متوسط گمرک ۳۰ درصد ارزش پایه را کاهش داد و در واقع با محاسبه رقم این عدد، فقط کاهش ۳ درصدی در صادرات داشتیم که اگر آن را همگن کنیم باید رشد مثبت ۷ درصدی برای صادرات لحاظ شود.

وی سپس به موضوع جذب سرمایه گذاری خارجی اشاره کرد و گفت: یکی از راه های جبران کاهش درآمد ارزی کشور، جذب سرمایه گذاری خارجی است که البته دشمن تمام تلاش خود را به کار گرفته تا جلوی آن را بگیرد.

این عضو کابینه دولت در ادامه نشست خبری خود به موضوع استفاده از سرمایه منجمد بانک ها اشاره کرد و گفت: سیستم بانکی سهم بالایی در رونق اقتصادی دارد و پارسال ۷۰۰ هزار میلیارد تومان تسهیلات پرداخت کرد و امسال این میزان به ۸۰۰ هزار میلیارد تومان افزایش یافته است. این میزان تسهیلات برای سرمایه در گردش واحدهای تولیدی بود تا سیستم بانکی در کمک به رونق تولید نقش اساسی داشته باشد.

وی افزود: مورد دیگر اجرای برنامه واگذاری دارایی بانک ها و مولدسازی آن است که با انجام آن به اقتصاد کشور کمک خواهد شد که یک نمونه آن امضای تفاهمنامه میان بانک های سپه و مسکن در اجرای پروژه مسکونی امیدشهر در منطقه تهرانپارس است.

دکتر دژپسند با تاکید بر اینکه نمونه چنین اقداماتی



برای مولدسازی دارایی های بانک ها ادامه خواهد یافت، گفت: موضوع واگذاری و پیمان مدیریت را هم در بحث مربوط به بانک ها در برنامه مولدسازی داریم که باید به آن دیجیتال شدن کامل ۱۳ بانک را اضافه کرد و با رفع ناترازی ها و کاهش بدهی های دولت به سیستم بانکی، در این بخش شاهد تحولات بیشتری باشیم.

وی ادامه داد: این روزها بازار سرمایه با قوت در حال افزایش سهم خود در اقتصاد است که باید آن را توسعه دهیم. فقط در بازار فرابورس حدود ۶ هزار میلیارد تومان مورد مبادله قرار گرفته است که عدد درشتی است زیرا در صورت کوچ سرمایه به بازارهای دیگر، کل بازارها را دچار بحران می کند.

وزیر اقتصاد با اشاره به اینکه رویکرد مدیریت بورس در بازار سرمایه پرهیز از مداخله در این بازار در کنار مدیریت حمایت آمیز است، گفت: از روز جمعه ای که سپهبد سلیمانی شهید شد تا دو هفته به صورت طاقت فرسا مراقبت صورت گرفت و جلساتی برای جلوگیری از سقوط غیرمنطقی بازار بورس برگزار شد؛ البته نوسان در بازار بورس طبیعی است اما سقوط ناشی از عوامل سیاسی باید مدیریت شود و الان هم که بورس روند نرمالی را طی می کند و تلاش می‌شود که شرکت های متقاضی برای ورود به بورس با مانع مواجه نشوند.

وی افزود: همچنین برای تحرک بیشتر اقتصاد، خصوصی سازی را به معنای واقعی انجام خواهیم داد که یکی از مجاری خصوصی سازی شفاف و بدون دغدغه همین بازار سرمایه است زیرا رقابتی بوده و قیمت ها آشکار است و هیچ حرف و حدیثی وجود ندارد.

دژپسند با بیان اینکه در کنار تامین مالی، موضوع انضباط مالی هم مهم بوده و به دنبال افزایش نقش ذیحساب هستیم، اظهار داشت: همچنین بهبود فضای کسب و کار به عنوان یکی از گام های تعیین کننده برای تحرک اقتصاد طی یک سال اخیر به طور ویژه مورد توجه بوده که یکی از دستگاه های همکار در این حوزه وزارت جهاد کشاورزی است.

وی همچنین درباره وضع اقتصاد گفت: نرخ تورم ۳۸/۵ درصدی مقبول ما نیست؛ هر چند توانستیم آن را که قبلا ۷۰ درصد بود به رقم فعلی برسانیم و باز هم دولت تلاش می کند که نرخ تورم را کمتر از رقم امروز شود.

وزیر اقتصاد با بیان اینکه به گفته وزیر صنعت از میان ۱۰۰ قلم کالا قیمت ۵۰ قلم آن با کاهش مواجه شده است، درباره نرخ بیکاری گفت: هدف دولت این است تا نرخ بیکاری تک رقمی شود و الان البته میزان آن در کل ۱۰/۶ درصد است. البته در برخی استان ها مثل استان خراسان رضوی نرخ بیکاری در مناطق شهری به شش درصد و در مناطق روستایی هم به زیر چهار درصد رسیده است.وی همچنین تاکید کرد: در سال آینده با توجه به برنامه‌های اجرایی دولت، شاهد رشد اقتصادی خواهیم بود.

این مقام مسئول همچنین در گفتگو با خبرنگاران در پاسخ به سئوالی مبنی بر اینکه چرا در رنکینگ جهانی فساد رتبه ایران هشت پله سقوط کرده است، گفت: این مسئله بیشتر مربوط به ادراک فساد می‌شود و میان ادراک فساد تا واقعیت فساد فاصله وجود دارد و ما به شدت می خواهیم این مسئله را مهار کنیم.وی تاکید کرد: در یک نظرسنجی از ۱۰۰ نفر پرسیده شد که آیا در ایران فساد وجود دارد که ۹۳ نفر پاسخ مثبت دادند اما از بین این ۹۳ نفر فقط ۱۳ نفر توانستند مورد فساد را بگویند و این همان فاصله ادراک با واقعیت فساد است.

وزیر اقتصاد گفت: من فساد را کتمان نمی کنم و دستگاه قضایی با فاسدان و عوامل موجب فساد برخورد می کند البته فساد زمانی ریشه کن می‌شود که محیط شیشه ای شود واین مسئله مستلزم اجرای اقتصاد هوشمند است.

وی افزود: تا هفته دولت سال آینده، گمرک هوشمند رونمایی می‌شود و تا پایان سال ۹۹ بورس هوشمند به عنوان یک بورس نمونه در منطقه «منا» رونمایی خواهد شد.دژپسند در پاسخ به سئوالی در مورد سازوکار اینستکس گفت: ما در مورد اینستکس امید داریم و تلاش هم می کنیم اما به این کانال اتکا نمی کنیم. دوشنبه شب در جلسه ای که با مقامات وزارت امورخارجه داشتیم اخبار نویدبخشی از اینستکس وجود داشت اما به آن متکی نمی مانیم.

وی درباره اف ای تی اف گفت: زمانی که مسئله‌ای بین شورای نگهبان و مجلس به اختلاف بخورد، به مجمع تشخیص مصلحت نظام می رود و در آنجا تصمیم گیری می‌شود و در آخرین جلسه ای که با مجمع برگزار شد، تصمیمی در این مورد گرفته نشد و موکول به بررسی های بیشتر شد.

وزیر اقتصاد تصریح کرد: در جلسه مقدماتی با نمایندگان این نهاد مالی اعلام شد که از ۴۱ اکشن پلن،تعداد ۳۶ مورد در ایران اجرا شده است؛ بنابراین در این شرایط نمی توان ورود ایران به لیست سیاه را مطرح کرد، به هر حال امیدوارم مانع ورود به لیست سیاه اف ای تی اف شویم.

وی همچنین با بیان اینکه مالیات بر سود سپرده‌های بانکی مطرح نبوده و نیست، در پاسخ به اینکه چرا مالیات بر سود سپرده‌های بانکی از لایحه اصلاح قانون مالیات‌های مستقیم حذف شد، توضیح داد: برای تدوین لایحه مذکور چند مرحله را طی کردیم؛ به نحوی که مرحله نخست، مرحله کارشناسی بود و در مرحله دوم با دعوت از صاحب نظران دانشگاهی، دستگاه‌های اجرایی و بخش خصوصی در چندین جلسه پیشنهادات را بررسی کردیم و در مرحله سوم هم آنچه که نهایی شد را در یک گروه دیگر بررسی و نهایی کردیم.

دژپسند با بیان اینکه در واقع لایحه یک فرآیند طولانی را برای تکمیل و نهایی شدن طی کرد و اینکه می‌گویند این لایحه پنج ماه در وزارت اقتصاد ماند، کذب است، اضافه کرد: در هر فرآیندی افت و خیز وجود دارد و ما در جلسات مربوطه، دموکراسی را رعایت می‌کنیم و با توجه به اینکه من در آخرین مرحله حضور داشتم، می گویم که اساساً در این شرایط، مسئله مالیات بر سود سپرده‌های بانکی نه پیشنهاد بوده و نه به جمع‌بندی رسید.

وی تصریح کرد: سود سپرده، عایدی سرمایه نیست و به غلط طبقه بندی می‌شود و اتفاقاً برعکس آن هم صادق است؛ به این معنا که اگر سپرده را سرمایه تلقی کنیم، در شرایط تورمی ارزش آن کاهش یافته است؛ چراکه سود سپرده ملک و دارایی نیست؛ بلکه ریال است؛ اینجا هست که در این شرایط، نظر بخش غالب اقتصاددانان این است که با توجه به حجم بالای نقدینگی و بازارهای غیرمولد، اگر زمینه کوچ نقدینگی فراهم شود، ضربه مهلکی به اقتصاد کشور فراهم می‌شود؛ در واقع اگر زمینه کوچ نقدینگی از بازار پول به بازارهای موازی همچون زمین و کالا برود ضربه نابخشودنی به اقتصاد است.

وزیر اقتصاد گفت: ما لایحه را به صورت جمعی تدوین کردیم و این موضوع در پیشنهاد نهایی و در جمع مطرح نشد. در بحث مالیات باید دقت زیادی شود. مالیات ظریف است و نباید به عنوان یک چکش تلقی شود.

وی با بیان اینکه تعیین نرخ مالیات یکی از سخت‌ترین کارها است، ادامه داد: مالیات باید ضمن کمک به تأمین مالی دولت، به اقتصاد آسیبی وارد نکند. در لایحه هم موضوع مالیات عایدی سرمایه و استفاده از سرمایه را داریم اما دقت کردیم که این بحث‌ها منتهی به ایجاد اختلال در بازارهای دیگر نشود و اکنون، باز هم تاکید می‌کنم که مالیات بر سود سپرده‌های بانکی مطرح نبوده و نیست.

دژپسند یادآور شد: این مسئله در یک پاورپوینتی که خارج از وزارت اقتصاد تهیه شده بود، در زیرمجموعه مالیات بر مجموعه درآمد تعریف شده بود و مالیات بر سود سپرده را در این گروه دسته بندی کرده بودند؛ پس مطرح کردن این موضوع از ابتدا اشتباه بوده است.

وی همچنین در دومین همایش و نمایشگاه ملی «اقتصاد دیجیتال، رونق تولید و سامانه هوشمند پاسخگو»گفت: اقتصاد هوشمند مسیری بی بدیل برای حل مشکلات وارتقای جایگاه کشور در منطقه است که زودتر باید آن را به سرانجام برسانیم.

به گزارش شادا، وزیر امور اقتصادی و دارایی اظهار داشت: برای تحقق اهداف سند چشم انداز باید کارکردهای اصلی و تحول بخش اقتصاد را پیدا کرده و راه های میانبر را برای طی مسیر انتخاب کنیم. وی گفت: اقتصاد هوشمند مولود انقلاب در عرصه های فناوری، جهانی شدن و انقلاب در عرصه نقش دانش به عنوان عامل تولید است.

دژپسند تصریح کرد: انقلابات در عرصه های فناوری، جهانی شدن و دانش ستون هایی را شکل دادند که در قامت آن بتوانیم به استقبال اقتصاد هوشمند برویم.

نفت ، طلا ، سکه و ارز

بازار جهانی

هر بشکه نفت سبک آمریکا (وست تگزاس)	۵۱/۰۴ دلار
هر بشکه نفت دریای شمال (برنت)	۵۵/۰۱ دلار
متوسط سبد نفت کشورهای اوپک	۵۵/۵۱ دلار
هر اونس (۳۱/۱ گرم) طلا	۱۵۶۷/۷۲ دلار

بازار داخلی

سکه طلا طرح قدیم (به وزن ۸/۱۳ گرم)	۴۹۶۷۰۰۰ تومان
سکه طلا طرح جدید (به وزن ۸/۱۳ گرم)	۴۹۷۵۰۰۰ تومان
نیم سکه طلا (به وزن ۴/۰۶گرم)	۲۵۵۳۰۰۰ تومان
ربع سکه طلا (به وزن ۲/۰۳ گرم)	۱۵۵۳۰۰۰ تومان
سکه یک گرمی	۹۳۲۰۰۰ تومان
هر گرم طلای ۱۸ عیار (بدون مزد ساخت)	۵۰۶۱۰۰ تومان
دلار آمریکا(نرخ سیستم بانکی برای کالاهای اساسی)	۴۲۰۰ تومان
دلار آمریکا(سامانه سنا - میانگین بازار ثانویه و بازار آزاد)	۱۳۳۳۰/۴ تومان
دلار آمریکا(نرخ صرافی)	۱۳۴۴۰ تومان
یورو(نرخ سیستم بانکی برای کالاهای اساسی)	۴۶۴۵/۳ تومان
یورو(سامانه سنا - میانگین بازار ثانویه و بازار آزاد)	۱۴۸۴۷/۷ تومان
یورو(نرخ صرافی)	۱۴۹۳۵ تومان
پوند انگلستان(نرخ سیستم بانکی برای کالاهای اساسی)	۵۴۶۴/۱ تومان
پوند انگلستان(سامانه سنا - میانگین بازار ثانویه و بازار آزاد)	۱۷۵۰۰/۷ تومان
پوند انگلستان(نرخ صرافی)	۱۷۷۷۲ تومان
درهم امارات (نرخ سیستم بانکی برای کالاهای اساسی)	۱۱۴۳/۷ تومان
درهم امارات (سامانه سنا - میانگین بازار ثانویه و بازار آزاد)	۳۶۵۲/۳ تومان
درهم امارات (نرخ صرافی)	۳۷۴۰ تومان

شهرک مسکونی «امید شهر» در منطقه تهرانپارس احداث خواهد شد

بانک های مسکن و سپه با مدیریت وزارت اقتصاد، پروژه شهرک مسکونی «امید شهر» را در جهت مولدسازی دارایی بانک‌ها در منطقه تهرانپارس احداث می‌کنند.

به گزارش خبرنگار اقتصادی اطلاعات، عباس معمارنژاد معاون امور بانک و بیمه وزارت اقتصاد در مراسم امضای تفاهم‌نامه مولدسازی دارایی‌های بانک‌ها، برای احداث ۴۵۰۰ واحد مسکونی توسط بانک های سپه و مسکن که در وزارت اقتصاد برگزار شد، اظهار داشت: یکی از محورهای اساسی در اصلاح نظام بانکی فروش اموال مازاد بانک‌ها تعیین شده است ولی امروز یک مقوله دیگر تحت عنوان مولدسازی دارایی‌های مربوط به بانک‌ها را به آن اضافه می‌کنیم.

وی افزود: در پروژه امیدشهر که با مشارکت بانک سپه و بانک مسکن انجام خواهد شد، آورده اولیه که زمین و پروانه ساختمانی است، از سوی بانک سپه و تأمین مالی طرح و اجرای پروژه توسط بانک مسکن انجام خواهد شد.معاون امور بانک و بیمه وزارت اقتصاد با اشاره به اینکه برای تأمین مالی هم از روش‌های جدید از جمله بورس، انتشار اوراق صکوک، تأسیس صندوق زمین‌ساختمان و ... استفاده می‌کنیم، گفت:ارزش زمین این پروژه که در شرق تهران کلید خورده است، ۴ هزار میلیارد تومان و نیاز تأمین مالی آن ۳۵۰۰ میلیارد تومان بوده و در مجموع پروژه «امیدشهر» حدود ۸ هزار میلیارد تومان ارزش خواهد داشت.

وی اضافه کرد: از گذشته هیچگونه واگذاری تعهد قبلی در این زمین وجود نداشته و ۴۵۰۰ واحد مسکونی با ۷۵ هزار متر مربع کاربری تجاری و ۴۵ هزار متر مربع کاربری اداری و غیره در اختیار مردم و متقاضیان قرار خواهد گرفت.

گزارش خبرنگار اطلاعات حاکی است: شصت سال قبل در سال ۱۳۳۷ بیش از ۵۰ هکتار زمین در شرق تهران در منطقه تهرانپارس توسط بانک سپه خریداری شده بود که این زمین پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سازمان زمین شهری واگذار شد. اکنون برای احداث پروژه «امید شهر» مقدار ۳۱/۴ هکتار از آن زمین به این پروژه اختصاص داده شده است تا در آن ۴۵۰۰ واحد مسکونی ساخته شود.بر اساس این گزارش، پیش بینی شده که مساحت هر واحد مسکونی ۱۰۰ متر مربع باشد و طی پنج سال به مرحله واگذاری به افراد با سطوح میان درآمدی خواهد رسید. همچنین با اجرای این پروژه بیش از ۸۰ هزار شغل مستقیم و غیر مستقیم ایجاد شده و نقش مهمی در توسعه منطقه تهرانپارس و خاک سفید خواهد داشت.

آغاز عملیات اجرایی صدور اوراق «گام» برای حمایت از واحدهای تولیدی



بانک مرکزی در کنار کنترل تورم قصد رونق تولید و حمایت از بخش غیرنفتی اقتصاد را دارد و امروز هم با همین هدف از عملیات اجرایی طرحی رونمایی می کنیم که هدف آن تامین سرمایه درگردش واحدهای تولیدی است.

به گزارش فارس، عبدالناصر همتی رئیس کل بانک مرکزی که در مراسم آغاز عملیات اجرایی صدور اوراق "گام" در بانک ملی سخن می گفت، ضمن اعلام این مطلب،گفت: چهار بانک مهم ملی، ملت، تجارت و صادرات از قبل تمهیداتی را پیش بینی و در زمینه ال سی ریالی کارهای خوبی انجام دادند تا با این ابزار جدید گام تازه ای در این زمینه بردارند.وی با اشاره به اینکه به واحدهایی توجه می شود که واقعا مولد هستند و برای مواد و کالاهای واسطه نیاز به سرمایه در گردش دارند، تصریح کرد: در جلسه شورای پول و اعتبار پیش بینی کردیم حداقل ۵۰ هزار میلیارد تومان در مرحله اول تامین مالی کنیم و برای واحدهای تولیدی در اولین روز ۶۰۰ میلیارد ریال تامین می شود که در روزهای آینده با شتاب بیشتری رشد خواهد کرد.

رئیس کل بانک مرکزی با تاکید بر اینکه من مطمئن هستم با اقداماتی که سیستم بانکی انجام می دهد شاهد رونق روزافزون اقتصاد کشور باشیم، افزود: مقام معظم رهبری تقویت اقتصاد داخلی را تکلیف کردند و ما در این جهت گام برمیداریم.

وی طرح گام را یکی از برنامههای مهم بانک مرکزی با کمک و مشارکت شبکه بانکی کشور دانست که در چارچوب مدیریت نقدینگی تلاش می‌کند امکان تامین غیر تورمی سرمایه در گردش مورد نیاز زنجیره تولید را خصوصا برای واحدهای کوچک و متوسط تولیدی فراهم سازد.

همتی همچنین افزود: گواهی اعتبار مولد به عنوان یک ابزار بازار محور و با قابلیت نقل و انتقال در بازارهای پول و سرمایه تسهیلات جدیدی را برای تأمین اعتبار بنگاه‌های تولیدی فراهم می‌سازد.

وی افزود: در این طرح، تولید کنندگان بر مبنای فاکتور خرید مواد اولیه از بانک عامل درخواست انتشار و تضمین گواهی اعتبار مولد در سررسید کرده و به بنگاه فروشنده مواد اولیه تحویل می‌دهند و دارنده گواهی می‌تواند آن را تا سررسید نگه دارد یا به فروشنده مواد اولیه خود تحویل دهد یا اینکه در بازار سرمایه تنزیل کند.

رئیس کل بانک مرکزی افزود: این بانک سیاست‌های ارزی، پولی و اعتباری خود را با محوریت کنترل تورم و همزمان حمایت از رونق تولید و رشد اقتصادی غیر نفتی مستقر کرده و این سیاست را همچنان با قدرت ادامه خواهد داد.

وی همچنین در حاشیه این مراسم با بیان اینکه نرخ سود در نظر گرفته شده برای گواهی اعتبار مولد منطبق بر نرخ سود بانک ها است، گفت: بسته به نوع تسهیلات، بانک ها می توانند تا سقف ۲ درصد کارمزد هم دریافت کنند.

به گزارش مهر، رئیس شورای پول و اعتبار در جمع خبرنگاران با اشاره به اینکه واحدهایی از این طرح استفاده خواهند کرد که نیاز به تأمین مواد اولیه دارند و می‌توانند از تولیدکنندگان دیگر این مواد را خریداری کرده و مورد استفاده قرار دهند، گفت: این طرح یکی از طرح‌های مهمی است که در آینده حتماً همگان قضاوت خواهند کرد که این طرح یک گام مهم و مولد در جهت راهگشایی تولید است.

وی با بیان اینکه هر بانکی با توجه به توانمندی خود می‌تواند در طرح «گام» مشارکت کند، گفت: بانک مرکزی تنها به بانک‌هایی اجازه ورود به اجرای «گام» را خواهد داد که بانک مرکزی بداند بانک توانایی اجرای این طرح را دارد، چرا که به هر حال نظام بانکی هم باید اجرای این طرح را ضمانت کند و اگر قرار است بعد از گذشت چند ماه اجرای آن با مشکل مواجه شود، به طور قطع به کل طرح آسیب وارد خواهد آمد.

همتی ادامه داد: ما اصرار داشتیم که اجرای این طرح باید در دهه فجر آغاز شود که به همین دلیل با چهار بانک اجرای آن را آغاز کردیم، این در شرایطی است که به مرور با اعلام آمادگی بانک‌ها کار را پیش خواهیم برد، چرا که معتقدیم در سالی که مقام معظم رهبری آن را به نام رونق تولید نامیده‌اند، بخشی از اهداف طرح باید در همان سال عملیاتی شود.

وی در پاسخ به پرسشی مبنی بر اینکه ستاد تسهیل و رفع موانع تولید اعلام کرده که اگر یک واحد تولیدی ۵ درصد بدهی خود را بپردازد، از سرفصل بدهکاران غیرجاری خارج خواهد شد، گفت: این موضوع در ستاد تسهیل مصوب شده و در ستاد اقتصادی دولت هم مطرح شده است؛ به این معنا که مطابق ماده ۶۲قانون رفع موانع تولید به بانک مرکزی یکسری اختیارات داده شده و ستادهای تسهیل استانی هم یک بخش دیگر از تصمیم گیری را به عهده دارند، اما آنچه که مصوب شده آن است که بر اساس قانون، ستاد تسهیل استان‌ها مجاز هستند با تولیدکنندگان و بانک‌ها توافق کرده و اگر بانکی این توافق را قبول نداشته باشد کار به هیات خبرگان که منصوب رئیس کل بانک مرکزی هستند، واگذار خواهد شد.

رئیس کل بانک مرکزی افزود: پیش بینی ما این است که در اکثر استان‌ها، کار منجر به رفع مشکلات تولیدکنندگان شود و نظر این خبرگان فصل الخطاب خواهد بود و به این ترتیب مشکل واحدهای تولیدی حل خواهد شد.

وی در خصوص نرخ سود این تسهیلات خاطرنشان کرد: سود در نظر گرفته شده برای این تسهیلات بالاتر از نرخ مصوب اعلامی از سوی بانک مرکزی نخواهد بود.وی در خصوص تضامین مورد نیاز برای دریافت این تسهیلات گفت: تضامینی از واحدهای تولیدی دریافت می‌شود و بر اساس اعتباری که هر تولیدکننده نزد بانک دارد، ممکن است تضامین مختلف باشد.

همتی ادامه داد: به هر حال تا آخر یک سال تسویه باید صورت گیرد اما چنانچه در وسط سال فرد تسهیلات گیرنده قصد داشته این گواهی را به فروش برساند، به طور قطع این امکان برای وی وجود دارد و حتی می‌تواند در ازای گواهی از تولیدکننده دیگری کالا خریداری کند. حتی با گذشت یک ماه هم دریافت کننده گواهی می‌تواند آن را در بازار سرمایه به فروش برساند.

تمهیدات برگزاری نمایشگاه‌های بهاره در ۷ نقطه از شهر تهران

قائم مقام وزیر صنعت با اشاره به تعیین و انتخاب مجموعه نمایشگاهی شهر آفتاب به عنوان یکی از ۷ مکان پیشنهادی برگزاری نمایشگاه های بهاره، گفت: به منظور رفاه مردم در جنوب تهران، این مجموعه نمایشگاهی هم به جمع محل‌های برگزاری نمایشگاه های فروش مستقیم کالا در ایام پایانی سال اضافه شد.

به گزارش شاتا، حسین مدرس خیابانی در حاشیه بازدید از مجموعه نمایشگاهی شهر آفتاب، افزود: بر اساس تصمیمات مشترکی که از سوی وزارت صنعت، معدن و تجارت با همفکری اتاق‌های اصناف و جامعه صنفی صورت گرفته، هفت نقطه برای برگزاری نمایشگاه های عرضه مستقیم کالا در ایام پایانی سال در نظر گرفته شده است که بر این اساس، برگزاری این نمایشگاه در مجموعه نمایشگاهی«شهر آفتاب» هم مورد توافق واقع شده است.

وی اضافه کرد: بر اساس توافق انجام شده وزارت صنعت با هیات مدیره مجموعه نمایشگاهی شهر آفتاب، قرار است که غرفه‌های عرضه کالا با حداقل قیمت در اختیار متقاضیان قرار گیرد تا به همان نسبت،در عرضه کالاهای ارایه شده به مردم در این نمایشگاه هم، تخفیف‌های ویژه‌ای در نظر گرفته شود.

قائم مقام وزیر صنعت با تاکید بر ضرورت توجه به کیفیت و قیمت کالاهای عرضه شده در نمایشگاه های فروش بهاره گفت: موقعیت مکانی شهر آفتاب به گونه‌ای است که برگزاری نمایشگاه بهاره در آن می‌تواند برای مردم ساکن در جنوب تهران به خصوص مناطق شهری۱۸، ۱۹ و ۲۰شهرداری تهران و شهرک های اطراف از جمله واوان، اندیشه، شهرقدس و شهرری گزینه مناسبی باشد؛ به خصوص اینکه با دسترسی هایی که برای تردد به منظور حضور در این نمایشگاه فراهم شده، پیش بینی ما این است که استقبال خوبی از این نمایشگاه صورت گیرد.

وی با اشاره به به ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های مجموعه نمایشگاهی شهر آفتاب متذکر شد: یکی از زیرساخت‌های تجاری که هم برای توسعه صادرات و هم برای تجارت بسیار مهم است، نمایشگاه است که بر این اساس، سرمایه گذاری عظیمی در مجموعه نمایشگاهی شهر آفتاب صورت گرفته است و به نظر می رسد که به دلیل اینکه این پتانسیل و موقعیت مناسب کمتر شناخته شده؛ از ظرفیت های آن به خوبی استفاده نشده است.مدرس خیابانی خاطرنشان کرد: ۴۰۰ هکتار فضای نمایشگاهی در شهر آفتاب وجود دارد که بیش از ۲۳ هزار متر سالن مسقف در آن تعبیه شده است؛ همچنین سالن های متعدد و استانداردی برای برگزاری نمایشگاه، جلسات و گردهمایی‌ها از جمله ظرفیت‌های این مجموعه است.

وی با اشاره به بازدید خود از مجموعه شهر آفتاب توضیح داد: به منظور بررسی وضعیت و پتانسیل مجموعه نمایشگاهی شهر آفتاب به جهت برگزاری نمایشگاه های عرضه مستقیم کالا در ایام پایانی سال، این بازدید برنامه ریزی شده؛ چراکه برنامه‌ریزی‌ها به نحوی است که برای توزیع مناسب‌تر کالاهای مورد نیاز مردم در ایام پایانی سال، نمایشگاه های عرضه مستقیم کالا به کمک شبکه‌های معمول توزیع کالا آمده و با کم کردن فاصله تولید تا توزیع، زمینه را برای عرضه بهتر کالاها فراهم آوریم.

قائم مقام وزیر صنعت، معدن و تجارت ادامه داد: بر این اساس، با توجه به زیرساخت‌ها و زیربناهای خوبی که در مجموعه نمایشگاهی شهر آفتاب وجود دارد، برنامه های مختلفی رادراین مجموعه برنامه‌ریزی خواهیم کرد که از جمله آن می تواند برگزاری نمایشگاه های دائم کالاهای صادراتی همچون فرش، پسته، خرما و اقلامی نظیر آن بوده و محلی برای ارایه قابلیت‌های تولیدی هر استان فراهم شود.

وی افزود: نمایشگاه ها همواره به عنوان یک پتانسیل و ظرفیت برای کوتاهتر کردن فاصله بین مصرف‌کننده و تولیدکننده مطرح بوده و مجموعه نمایشگاهی شهر آفتاب با دارابودن امکانات مناسب و دسترسی به مترو می‌تواند این نقش را به خوبی ایفا کند.

مدرس خیابانی با اشاره به تحریم های ظالمانه آمریکا برکشورمان بیان کرد: اگرچه تحریم‌های ظالمانه آمریکا شرایط سختی را برای اقتصاد ایران رقم زده است، اما در مقابل هر دری که بسته می‌شود، شرایط به گونه‌ای فراهم می‌شود که بتوان از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های داخلی بیشتر استفاده کرد؛ به این معنا که بسیاری از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌هایی که تا پیش از این در بخش‌های مختلف دیده نمی‌شد، اکنون پدیدار شده و باید در جهت استفاده از داشته‌های کشور بیشتر تلاش کرد.

وی گفت: تا امروز مجموعه نمایشگاهی شهر آفتاب، ظرفیت پنهان و ناشناخته‌ای برای ما بوده و بر اساس توافقات صورت گرفته این مجموعه با سازمان توسعه تجارت و معاونت بازرگانی داخلی وزارت صنعت، از امروز فایل جدیدی برای شهر نمایشگاهی آفتاب در برگزاری نمایشگاه های تخصصی، صادراتی و نمایشگاه های مرتبط با عرضه محصولات تولید داخل باز شده است.

قائم مقام وزیر صنعت، معدن و تجارت در امور بازرگانی همچنین خواستار توجه هر چه بیشتر هیات رئیسه اتاق‌های اصناف، اتاق‌های بازرگانی تشکل‌ها و مجموعه های تولیدی، صنفی و صادراتی به این مجموعه نمایشگاهی شد و تاکید کرد: بخش‌های مختلف اقتصادی و تعاونی ایران می‌توانند در این مجموعه سرمایه‌گذاری کرده و از زیرساخت های آن بهره‌مند شوند.

درهمین حال رئیس اتاق اصناف تهران با بیان این که کالاهای خارجی در نمایشگاه های بهاره به هیچ وجه اجازه توزیع نخواهند داشت، گفت: برای برگزاری این نمایشگاه در شهر تهران بین پنج تا هفت نقطه جانمایی شده است.

به گزارش تسنیم، قاسم نوده فراهانی در مصاحبه با رادیو افزود: هدف اتاق اصناف ایران از برگزاری این نمایشگاه ها عرضه مستقیم کالاهای با کیفیت و قیمت مناسب و از همه مهمتر حمایت از تولید داخلی است که بر این اساس تنها کالاهای تولید داخلی اجازه عرضه در این نمایشگاه ها را پیدا خواهند کرد.

وی در ادامه از تمامی تولید کنندگان داخلی دعوت کرد برای ثبت نام و حضور در نمایشگاه بهاره به اتاق‌های اصناف سراسر کشور مراجعه کنند و ادامه داد: سال گذشته نمایشگاه بهاره در آستانه سال نو در تهران بواسطه رکود بازار و وضعیت اقتصادی کسبه و بازاریان برگزار نشد و مورد اعتراض شهروندان تهرانی قرار گرفت.اما امسال به موجب دستور ستاد تنظیم بازار،نمایشگاه های عرضه مستقیم کالا نه تنها در تهران بلکه در سراسر کشور برگزار می شود.

رئیس اتاق اصناف تهران با بیان اینکه برای برگزاری این نمایشگاه در شهر تهران بین پنج تا هفت نقطه جانمایی شده و مکان های دقیق و ساعات بازدید از نمایشگاه های بهاره پس از بررسی کارشناسی اعلام خواهد شد، اظهار امیدواری کرد با برگزاری نمایشگاه‌های بهاره در اسفنده ماه فضا برای تامین کالاهای مورد نیاز مردم در ایام شب عید به بهترین شکل ممکن فراهم شود.

وی تصریح کرد: کالاهایی که در این نمایشگاه ها عرضه می شود در رسته های پوشاک، کیف، کفش، آجیل، خشکبار، شیرینی، شکلات، مواد پروتئینی اعم از مرغ، گوشت، حبوب، برنج، روغن و سایر کالاهای اساسی خواهد بود.

نوده فراهانی با بیان اینکه بازرسان به دقت فضای نمایشگاهی را رصد و با تخلفات برخورد می‌کنند، گفت: قبل از برگزاری نمایشگاه کمیته ای با حضور کارشناسان هر گروه کالایی تشکیل می شود. وظیفه این کمیته این است که کالاها را از نظر کمیت، کیفیت و قیمت به دقت کارشناسی کرده و سپس نمونه کالا را با حضور صاحب کالا پلمب و با برچسب قیمت تحویل شخص عرضه کننده در نمایشگاه می دهند؛ در ضمن نمونه پلمب شده باید در مقابل دید مردم قرار گیرد.

وی در ادامه از تمامی شهروندان درخواست کرد با مراجعه به نمایشگاه های بهاره بطور حتم به نمونه کالاها توجه کنند و اگر غرفه ای بخواهد غیر نمونه کالای پلمب شده را در نمایشگاه عرضه کند بازرسان بدون شک با غرفه داران متخلف برخورد قانونی خواهند کرد.

برگزاری چهارمین نمایشگاه توانمندی‌های صادراتی ایران

درهمین حال چهارمین نمایشگاه توانمندی‌های صادراتی ایران– ایران اکسپو–درمحل مجموعه نمایشگاهی شهرآفتاب آغاز به کار شد. پیش‌بینی شده است بیش از ۴۰۰ تاجر و بازرگان خارجی در این نمایشگاه که تا روز پنجشنبه هفته جاری (۱۷ بهمن) ادامه خواهد داشت، حضور یابند.

به گزارش ایرنا، قرار است امروز هم گوشی هوشمند ایرانی در این نمایشگاه با حضور وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات رونمایی شود.

در این نمایشگاه که حدود ۷۰ غرفه مشغول به فعالیت هستند، محصولات متعددی شامل اقلام دانش‌بنیان، فرش و صنایع دستی عرضه می‌شود.

مدیرعامل نمایشگاه شهرآفتاب درمراسم افتتاح این نمایشگاه گفت: توانمندی های صادراتی ما معلول توانمندی های تولیدی ما هستند و هرچقدر که ما از نفت فاصله بگیریم و شاهد افزایش سهم بخش خصوصی در اقتصاد باشیم، توانمندی های صادراتی هم افزایش پیدا خواهد کرد و چهارمین نمایشگاه توانمندی های صادراتی می تواند در این امر نقش پیشرو داشته باشد.

تشریح اهداف ایمیدرو در زمینه بومی‌سازی خطوط تولید بنگاه‌های معدنی

رئیس هیات عامل سازمان توسعه و نوسازی معادن (ایمیدرو) ۱۰ هدف این سازمان را در امر«بومی سازی» اعلام کرد.

به گزارش خبرگزاری صدا و سیما، خداداد غریب پور در نشست کمیته بومی سازی سازمان ایمیدرو گفت: خودکفایی در زمینه طراحی و ساخت خطوط تولید با هدف افزایش بهره وری، کاهش ارزبری و اشتغال‌زایی، ذیل اهداف توسعه‌ای ایمیدرو در اجرای راهبرد "ساخت داخل" تعیین شده است.

وی افزود:استفاده ازظرفیت‌های داخلی در ساخت قطعات، تجهیزات و ماشین آلات و مواد اولیه، ضرورتی برای کشور در شرایط کنونی است.

وی با اشاره به سیاست‌های کلان وزارت صنعت و این سازمان در کاهش ارزبری اضافه کرد: کاهش ارزبری و خودکفایی کشور در زمینه طراحی و ساخت خطوط تولید و همچنین افزایش بهره وری و سودآوری بنگاه‌ها با کاهش هزینه‌های تمام شده از دیگر برنامه‌های این سازمان در بومی سازی است.

معاون وزیر صنعت گفت: بهره گیری از دانش فنی در کشور، ایجاد فرصت‌های شغلی و به اشتراک گذاری دانش و تجربیات بنگاه‌های معدنی در حوزه بومی سازی در هدفگذاری‌ها مورد توجه قرار گرفته است.وی افزود: از سوی دیگر حمایت از ایده‌های نوآورانه، ایجاد فرصت برای سازندگان داخلی و تامین پایدار نیازمندی‌های معدن و صنایع معدنی و کاهش ریسک‌های مرتبط در شمار برنامه‌هایی است که در بومی سازی لحاظ خواهد شد.

غریب پور در بخش دیگری از سخنانش با اشاره به برگزاری جشنواره «اینوماین» گفت: سازمان ایمیدرو ایده‌هایی که در این جشنواره ارایه شده را رها نخواهد کرد و حمایت از ۱۵ ایده برگزیده جشنواره با هدف «تجاری سازی» ایده ها را اجرایی خواهد کرد.

وی با بیان اینکه هفت شرکت بزرگ معدن و صنایع معدنی از جشنواره امسال حمایت کردند، افزود: در جشنواره سال آتی، تعداد شرکت‌های معدن و صنایع معدنی و همچنین دانش بنیان‌ها در این جشنواره افزایش خواهد یافت.

رئیس هیات عامل ایمیدرو همچنین راه اندازی مرکز استارت آپ معدن و صنایع معدنی و برگزاری نمایشگاه بومی سازی در نقاط مختلف کشور را از دیگر برنامه‌های این سازمان خواند و گفت: برای نخستین بار طرح پایلوت عناصر نادر خاکی به بهره برداری رسید و به منظور توسعه این حوزه به زودی «واحد صنعتی عناصر نادر خاکی» راه‌اندازی می‌شود.

وی با اشاره به اینکه رویکرد سازمان ایمیدرو «تسهیل گرانه» است، افزود: رسالت ما توسعه اکتشافات با مشارکت هرچه بیشتر بخش خصوصی، حمایت از دانش بنیان ها و دستیابی به دانش فنی زنجیره تولید و قطعه سازی است.

اعلام شرایط اخذ گواهی مالیاتی صدور پروانه کسب و کار

معاون درآمدهای مالیاتی سازمان امور مالیاتی کشور شرایط اخذ گواهی مالیاتی برای صدور یا تمدید پروانه کسب و کار صاحبان مشاغل موضوع قانون مالیات‌های مستقیم را اعلام کرد.

به گزارش روابط عمومی سازمان امور مالیاتی کشور، محمد مسیحی با اشاره به اینکه در حال حاضر میانگین زمان پاسخگویی به استعلام های ارسالی از سوی اتحادیه ها و تشکل های صنفی به سه روز کاهش یافته است، اضافه کرد: مودیان برای اخذ گواهی مالیاتی باید در نظام مالیاتی کشور ثبت نام کرده و همچنین هیچگونه بدهی مالیاتی قطعی شامل بدهی های مربوط به مالیات بر درآمد و حسب مورد مالیات‌های تکلیفی، حقوق و جرایم مالیاتی متعلقه مقرر در قانون مالیات های مستقیم نداشته باشند.

معاون درآمدهای مالیاتی سازمان امور مالیاتی کشور اعتبار گواهی صادره را سه ماه از تاریخ صدور آن بیان کرد و گفت: آن بخش از مالیات مودیان که در جریان رسیدگی و تشخیص بوده یا در مراجع حل اختلاف مالیاتی مورد رسیدگی است، بدهی قطعی نبوده و مانع صدور گواهی مالیاتی نخواهد بود.

وی اضافه کرد: در صورت عدم صدورگواهی، مودیان می‌توانند دلایل امر را در فرم مربوط مشاهده کرده و با مراجعه به اداره امور مالیاتی ذیربط یا سامانه عملیات الکترونیک مودیان مالیاتی، نسبت به رفع مشکل مربوط اقدام کنند.

مسیحی تاکید کرد: چنانچه مراجع صدور پروانه کسب و کار اشخاص حقیقی و حقوقی بدون دریافت گواهی مذکور اقدام به صدور مجوز فعالیت برای متقاضیان کنند، طبق مقررات ماده ۱۸۶ قانون مالیات های مستقیم با مودیان در پرداخت بدهی مالیاتی مسئولیت تضامنی خواهند داشت.

بهره‌برداری و اجرای ۲۳ طرح عظیم گازرسانی در دهه فجر

مدیرعامل شرکت مهندسی و توسعه گاز ایران از بهره‌برداری و اجرای ۲۳ طرح عظیم گازرسانی در دهه فجر امسال خبر داد.

به گزارش خبرگزاری صدا و سیما، بهرام صلواتی گفت: همزمان با آغاز دهه مبارک فجر و در آستانه چهل و یکمین سالروز پیروزی انقلاب اسلامی، بهره‌برداری و عملیات اجرایی ۲۳ طرح گازرسانی با ۲۷۰۰ میلیارد تومان و ۹۰۰ میلیون یورو هزینه ازسوی شرکت مهندسی و توسعه گاز ایران آغاز شد.

وی با اشاره به بهره برداری از هفت طرح احداث خطوط انتقال گاز با مبلغی معادل ۸۳۳ میلیارد تومان و ۲۸۵ میلیون یورو، از آغاز عملیات اجرایی پنج طرح احداث خطوط انتقال گاز با مبلغ ۱۳۸۰ میلیارد تومان و ۴۱۸ میلیون یورو هم خبر داد و گفت: در این ایام با شکوه همچنین ۴ ایستگاه تأسیسات تقویت فشار گاز با هزینه‌ای بالغ بر ۱۰ میلیارد تومان و ۹۹ میلیون یورو و عملیات اجرایی ۵ ایستگاه دیگر با هزینه‌ای حدود ۴۹۰ میلیارد تومان و بیش از ۶۱ میلیون یورو آغاز خواهد شد.

مدیرعامل شرکت مهندسی و توسعه گاز ایران تصریح کرد: در این ایام، بهره‌برداری از یک واحد دیسپچینگ و مخابرات و یک واحد ابنیه، راه و مراکز بهره‌برداری با هزینه‌ای حدود ۳۰ میلیارد تومان و بیش از ۸ میلیون یورو هم آغاز خواهد شد.

اشعه ایکس؛ شمشیر دولبه



قصه امروز ما درباره نقش پررنگ اشعه ایکس در درمان‌های پزشکی است. اشعه‌ای که مثل یک شمشیر دولبه عمل می‌کند. هم می‌تواند درمانگر باشد و هم استفاده نابجا از آن آسیب‌زا؛ بنابراین خیلی مهم است که پزشک فقط لزوما در مواقع ضروری و وقتی واقعا نیاز به پرتودرمانی وجود دارد، بیمار را در معرض اشعه قرار دهد چرا که به گفته دکتر محسن بخشنده دکترای فیزیک پزشکی، هر بار استفاده از اشعه X برای درمان یا به عبارتی پرتودرمانی، ممکن است بیمار را در ۱۰ سال آینده در معرض ابتلاء به سرطان قرار دهد و این گفته کاملاً علمی است؛ اما متأسفانه در ایران بسیاری از پزشکان به جای معاینه دقیق بیمار و توجه به پیشینه وی، پروسه تشخیص و درمان را به گرفتن ام.آر.آی و سی‌تی‌اسکن و پرتودرمانی وصل می‌کنند آن هم فقط از مراکز خاص!

اما واقعا اشعه ایکس چیست؟ چه ضررهایی برای بدن دارد و چرا پزشکان ایرانی علاقه زیادی به استفاده از آن برای درمان نشان می‌دهند؟ چرا تعدادی از پزشکان، مراکز خاصی را برای انجام پرتودرمانی معرفی و بیمار را وادار می‌کنند در همان مرکز مورد نظر پرتودرمانی شود؟

اشعه ایکس چیست؟

محسن بخشنده عضو هیأت علمی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و دانشیار دانشگاه می‌گوید: اشعه ایکس، نوعی روش تصویربرداری است که اطلاعاتی درباره ساختار درون بدن در اختیار پزشک قرار می‌دهد؛ اما باید بدانیم این اشعه برای بدن مضر است و به این دلیل مجاز نیستیم بیمار را بدون دلیل موجهی در معرض آن قرار دهیم. باید شرایط را بسنجیم و انتخاب کنیم. متأسفانه با وجود همه گفته‌ها، ساز و کارهای سیستماتیک علمی برای مدیریت این شمشیر دولبه وجود ندارد. گهگاه پیش می‌آید که از یک کودک پنج شش ساله چند بار بدون نیاز، سی‌تی‌اسکن گرفته می‌شود و این یعنی فاجعه!

چرا در کشورهای اروپایی و آمریکایی یک فرد برای گرفتن ام.آر.آی چند ماه در نوبت می‌ماند؟ آیا آنان پول خرید این دستگاه‌ها را ندارند در حالیکه سرانه تولید ناخالص ملی شان بالاتر از ایران است؟ خیر. علت آن است که کشورهای مذکور برای اینکه بیمار را تحت تصویربرداری با هر نوع اشعه‌ای قرار دهند، مکانیسم‌های خاص خود را دارند. یعنی بیمار باید از یک سلسله مراحل عبور کند تا در معرض اشعه قرار گیرد، اما بیماران ایرانی معمولاً معتقد هستند پزشک خوب، پزشکی است که برای تشخیص، نسخه تصویربرداری بپیچد یا در شرایطی خود بیمار، پیشنهاد انجام ام.آر.آی را می‌دهد و در نهایت پزشک هم تسلیم می‌شود.

این دکترای فیزیک پزشکی همچنین می‌افزاید: متأسفانه ساز و کار انتخاب تجهیزات پیشرفته تصویربرداری در ایران کارشناسی نیست و به این دلیل بودجه وزارت بهداشت هدر می‌رود. یعنی برخی تجهیزات پرتودرمانی مثل ام.آر.آی و سی‌تی‌اسکن را بیش از حد نیاز خریداری کرده‌ایم و به برخی دیگر مثل رادیوتراپی بی توجه بودیم.

وی در پاسخ به انتقاد ما که برخی از پزشکان متأسفانه وقت کافی برای ویزیت بیمار نمی‌گذارند و از این رو، بیمار صرفاً به مدارک پزشکی اعتماد می‌کند، می‌گوید: بله، متأسفانه، سواد معاینه پزشکی در ایران ضعیف است و این موضوع، مشکلات درمان را دو چندان می‌کند.

مهدی اسفندیار پژوهشگر سلامت هم در این باره اظهار می‌دارد: متأسفانه سطح دانش در کشور ما با افزایش سهمیه‌ها کاهش چشمگیری یافته است. همه جای دنیا، مهارت را با سنجش به افراد می‌دهند، اما در ایران، توانایی غلبه بر کنکور پزشکی با کاغذ به افراد داده می‌شود. سیستم پزشکی در ایران از طرفی با لابی در بحث تجهیزات پزشکی و بی‌بند و باری سیاستگذاری تنبل شده و از طرف دیگر، پزشکی عقل مبتنی بر شرح حال و صحبت با بیمار برای رسیدن به تشخیص جای خود را به ویزیت دو دقیقه‌ای داده و اکثر پزشکان برای راحتی کار خود در فرایند معاینه، بیمار را به پاراکلینیک‌ها ارجاع می‌دهند. همچنین پزشکی جدید ادراکی شده است؛ یعنی اگر پزشکی بگوید من براساس معاینه به این تشخیص رسیده ام، پزشکی قانونی نمی‌پذیرد و مدرک ام.آر.آی یا سی‌تی‌اسکن می‌خواهد.

نقش فرهنگ در سلامت

چقدر در رسانه ملی و مطبوعات درباره مضرات اشعه ایکس اطلاع رسانی کردیم؟ چقدر به جای ارائه تبلیغات چیپس و پفک به مسائل بهداشت و درمان پرداختیم؟ دکتر بخشنده استاد دانشگاه معتقد است رسانه‌ها وظیفه دارند نحوه درست استفاده از اشعه ایکس را اطلاع رسانی و مردم را نسبت به روش‌های درمان آگاه کنند، اما متأسفانه سال‌هاست در این زمینه بی توجهی می‌شود. وی می‌گوید: عدم آگاهی افراد از مضرات اشعه ایکس و خرید بی‌رویه و بدون نیازسنجی دستگاه‌های سی‌تی‌اسکن و ام.آر.آی، راه‌های درمان را به بیراهه برده است.

فرض کنید امروز فردی به بیماری سرطان دچار می‌شود. کل زندگی این فرد و خانواده اش تحت‌الشعاع این بیماری قرار می‌گیرد و گویی یک زلزله ۷ ریشتری بر سر خانواده آوار شده است. چرا؟ چون بیمار نمی‌داند برای درمان باید به کجا مراجعه کند و برای عمل جراحی کدام بیمارستان را برگزیند. بسیاری از بیمارستان‌ها و مراکز درمانی هم با موضوع سلامت، تجارت کرده و حتی سر پذیرش بیمار دعوا می‌کنند. در برخی بیمارستان‌ها، دلالانی وجود دارند که در ازای راهی کردن بیمار به اتاق عمل، به بیمارستان پورسانت می‌دهند. در لابی برخی بیمارستان‌ها، دلالانی دیگر نشسته‌اند که بیمار را تشویق می‌کنند برای ادامه روند شیمی‌درمانی و رادیوتراپی به کشورهایی مثل مالزی یا حاشیه خلیج‌فارس برود و به او می‌قبولانند که ادامه درمان در اینجا مساوی است با مرگ و این یعنی تشکیل باند مافیای فاسد در بخش سلامت.

اما چرا مسئولان در پروسه درمان با چنین معضلاتی مواجه نمی‌شوند تا بخواهند بر آن نظارت کنند؟

اسفندیار پژوهشگر سلامت در پاسخ به این سئوال می‌گوید: چون دریچه ورودی مسئولان به سیستم‌های درمانی با در ورودی مردم فرق می‌کند. آنان معمولا از در پشتی به مراکز آی.سی.یو، سی‌سی‌یو و... می‌روند. مسئولان مملکت اغلب برای درمان به بیمارستان‌های خاتم و بقیه‌الله می‌روند و بدون آنکه در لابی بیمارستان‌ها بنشینند، سرویس‌های مناسبی دریافت می‌کنند. مسئولان و نهادهای نظارتی پاسخ دهند که چرا مراکز تصویربرداری، آزمایشگاهی و رادیوتراپی برای پذیرش بیمار ویزیتور استخدام می‌کنند؟

چرا حتی برخی از مدیران مراکز درمانی که تصویربرداری هم ندارند در حال لابی کردن هستند؟

چرا یک پزشک مثلاً در شهری به بیماران خود توصیه می‌کند که فقط به یک مرکز خاص ام.آر.آی در غرب تهران مراجعه کند و تلقین می‌کند که آن مرکز با کیفیت‌تر از سایر مراکز است؟

برخی پزشکان استدلال می‌آورند که مثلا یکی از بیماران من فقط از این مرکز نتیجه گرفته است. آیا اینکه یک دستگاه یک بار برای درمان یک بیماری درست جواب داده است، دلیل قانع کننده است که پزشک برای هر بیمار کارت معرفی آن مرکز خاص را ارائه دهد؟ و چرا بعد از مدتی قرارداد با آن مرکز به هم می‌خورد و به جای دیگری منتقل می‌شود؟ حلقه مفقوده حل این مشکلات، ایجاد یک سیستم بیمه‌ای هوشمند برای رصد کردن پزشک است تا مشاهده کند آیا وی بیماران را به مراکز خاصی رجعت می‌دهد یا خیر؟ متأسفانه ساختار سلامت ما وقتی به این چالش‌ها چه در بعد نظارت، چه سیاستگذاری و چه صنفی می‌رسد، دشمن انگاری انجام می‌دهد.

پدیده پنهان کردن آمار

اسفندیار پژوهشگر سلامت معتقد است ما در کشور با پدیده‌ای به نام پنهان کردن آمار مواجه هستیم و می‌گوید: اگر شما به عنوان پژوهشگر حوزه سلامت یا خبرنگار به وزارت بهداشت مراجعه کنید. محال است بتوانید آماری در زمینه درصد ارجاع به مراکز پرتودرمانی و میزان ام.آر.آی و آنژیوگرافی‌های انجام شده به دست آورید. چرا میزان اشعه در کشور ما ثبت نمی‌شود و همه چیز جزو اسرار است؟

یک پزشک متخصص قلب در تماسی با من اظهار داشت که ما یک انسان را در مدت سه سال، چهار بار آنژیوگرافی کرده‌ایم. برخی پزشکان با این بهانه که کار شخص دیگری را قبول ندارند بیمار را مجبور به آنژیوگرافی مجدد می‌کنند. تکلیف مریض و هزینه‌هایی که وی باید بپردازد چه می‌شود؟ تکلیف تبعات اشعه‌ای که خورده است، چه می‌شود؟

ادبیات انکار

اسفندیار محقق در بخش سلامت همچنین می‌گوید: متأسفانه ما در مواجهه با سازمان‌های مسئول سلامت مثل نظام پزشکی و وزارت بهداشت با ادبیات انکار روبرو هستیم. یعنی می‌گویند معدود مواردی پزشک داریم که خود تجارت می‌کنند، معدود پزشکانی داریم که با مراکز تجهیزات پزشکی زد و بند دارند، معدود پزشکانی داریم که زیرمیزی می‌گیرند، معدود پزشکانی داریم که کارتخوان ندارد، معدود پزشکانی داریم که تخلف می‌کنند و درخواست‌های نابجای پاراکلینیک از اکو تا آنژیوگرافی می‌نویسند تا خود منتفع شوند. وقتی این معدودها را جمع ببندیم، می‌شود کل.

به گفته اسفندیار، نظام سلامت ما در تمام حوزه‌های سیاستگذاری مغز صنفی دارد نه ملی؛ یعنی تا منافع صنف در جایی تهدید نشود، اصلاحات هم صورت نمی‌گیرد و جایی که منافع صنف و گروه‌ها وجود داشته باشد، مقاومت به شدت زیاد است. اگر پرونده الکترونیک سلامت راه‌اندازی شود، آمارها شفاف می‌شود، اما هیچ‌کس از این موضوع استقبال نمی‌کند و بهانه‌های بسیاری برای جلوگیری از این کار آورده می‌شود. در نهایت اگر میزان اشعه جذبی بیماران ثبت و طبق استانداردهای جهانی منع ایجاد شود، برای صنف ضرر وجود خواهد داشت.

تجهیزات رادیوتراپی

در حالیکه بودجه بیت المال ما صرف خرید بیش از اندازه دستگاه‌های ام.آر.آی و سی‌تی‌اسکن می‌شود، اما در بحث تجهیزات رادیوتراپی حداقل ۲۰ سال از دنیا عقب هستیم و وقتی تجهیزات نداشته باشیم از نظر تکنیکی هم عقب خواهیم ماند.

محسن بخشنده که دکترای فیزیک پزشکی دارد، درباره چرایی موضوع می‌گوید: اعضای کمیسیون ماده ۲۰ وزارت بهداشت مسئول تصمیم گیری خرید تجهیزات پزشکی هستند و با احترام به همه اعضاء باید بگویم گروه تصمیم گیر، کارشناس نیست و نمی‌داند تکنیک‌های روز دنیا چیست و قاعدتا تصمیم‌های نادرست می‌گیرد. نمی‌دانم این اعضا براساس چه معیار و ملاکی انتخاب می‌شوند، اما خروجی هر چه هست، اشتباه است. ببینید مثلاً در حوزه سرطان، سه راه اصلی درمان وجود دارد: جراحی، شیمی‌درمانی و رادیوتراپی.

در کشور آمریکا از کل بودجه درمان سرطان، ۱۵ تا ۲۰ درصد صرف شیمی‌درمانی می‌شود، اما در ایران حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد. علت چیست؟ چون داروهای شیمی‌درمانی که اکثرا ارزش درمان ندارند، پولساز هستند. از طرف دیگر، در حوزه رادیوتراپی یا جراحی که درمان‌های اصلی سرطان و اثربخش هستند، عقب هستیم و پیشرفت نمی‌کنیم.

دکتر بخشنده دلیل توجه به داروهای سرطان برای درمان این بیماری را وجود مافیای دارو می‌داند و می‌گوید: این مافیا شما را از خرید دستگاه‌های پیشرفته رادیوتراپی بی‌نیاز می‌داند، زیرا در صورت پیشرفت، سود و منفعت آنان به خطر می‌افتد و با این تز، رادیوتراپی را سال‌ها عقب نگاه داشته اند. داروهایی که در فاز مطالعاتی کشورهای پیشرفته هستند برای درمان در اختیار بیماران ایرانی قرار می‌گیرند، چون درآمدزا هستند و مافیای دارو از آن سود می‌برد.

اسفندیار پژوهشگر سلامت هم در تأئید این گفته‌ها به بیماری پدرش اشاره می‌کند که بر اثر سرطان فوت کرد و می‌گوید: پزشک متخصصی برای پدرم که به سرطان خون مبتلا بود، داروی «ویدازا» تجویز کرد. من هر ۵ ویال ویدازا را ۵ میلیون تومان خریداری می‌کردم تا اینکه به‌طور اتفاقی با یک پزشک متخصص خون و آنکولوژی آشنا شدم. وی اظهار داشت که این دارو هنوز در کتاب دستورات دارویی آمریکا ثبت نشده و در دست مطالعه است و استفاده آن خیلی در روند درمان تاثیرگذار نخواهد بود در حالیکه به ما گفته شده بود اگر بیمار این دارو را استفاده نکند، می‌میرد.

دکتر بخشنده هم تائید می‌کند که همه شرکت‌های دارویی واردکننده داروهای شیمی‌درمانی با جزئیات کامل می‌دانند کدام پزشک چند داروی وارداتی مدنظر آنان را نسخه کرده است و در این زمینه آمار دقیق دارند.

بیماران رها شده

به گفته اسفندیار مجری رادیو سلامت، اولیه‌ترین اصول درمان سرطان این است که، تیم ورک باشد. در بسیاری از کشورهای دنیا، متخصصان رشته‌های پزشکی دور هم جمع می‌شوند و به صورت گروهی درباره روش‌های درمان سرطان بحث و نتیجه گیری می‌کنند، اما این اتفاق در ایران نمی‌افتد و متأسفانه بیماران سرطان در کشور ما رها شده هستند.

دکتر بخشنده هم در این باره می‌گوید: من که خود نزدیک به ۲۰ سال است در حوزه درمان سرطان مشغول به کار هستم، اگر امروز خدای نکرده یک بیمار سرطانی در خانواده داشته باشم، نمی‌دانم چه باید کنم و آواره می‌شوم، چون راه‌های درمان مشخص نیست و تجهیزات مورد نظر هم کارشناسانه خریداری نشده است.

مسیر درست درمان

اما برای گذر از این مشکل چه باید کرد و چگونه می‌توان مسیر درست درمان را پیمود؟

دکتر بخشنده می‌گوید: باید یک سند چشم‌انداز و سیاست کلان برای درمان سرطان تعریف شود تا بر اساس آن راه‌های درمان و تجهیزات لازم مشخص شود. معضل دیگر ما این است که مدیران در حوزه سلامت سلیقه‌ای رفتار می‌کنند. مثلاً پزشکی بنا بر تخصص خود به سمت شیمی درمانی پیش می‌رود یا جراح به سمت روش جراحی قدم برمی‌دارد و هیچ استانداردی در درمان وجود ندارد. برنامه باید ثابت باشد و صرفا افراد تغییر کنند. وظیفه دیگر ما آن است که برای مردم برنامه‌های آموزشی تهیه و در این زمینه اطلاع‌رسانی کنیم تا بیمار خود را به دست دلالان نسپارد و با تاخیر در درمان، حیات خود را به خطر نیندازد.

متأسفانه هیچ سیستم دیتابیسی هم وجود ندارد تا بدانیم یک بیمار از بدو تولد تا آخر عمر، چقدر برای درمان تحت اشعه قرار گرفته است. استانداردهای جهانی می‌گوید باید میزان دوز پرتوی جمعیت هر کشوری را داشته باشید تا براساس آن برای سلامت جمعیت برنامه‌ریزی کنید.

اگر میانگین دوز پرتوی آدم‌های کشور به هر دلیل افزایش یابد باید منتظر افزایش سرطان بر اثر استفاده از اشعه بود و ما در این باره هشدار داده ایم. امید آنکه مسئولان هم توجه کنند.

تعارض منافع

مهدی اسفندیار پژوهشگر سلامت با بیان اینکه تعارض منافع هرکجا باشد فسادآور است، می‌گوید: نقطه نهایی تعارض منافع از بین بردن طرف مقابل است. یعنی منافع شخص، منابع ملی را از بین می‌برد. برخی پزشکان برای منفعت خود ام.آر.آی و سی‌تی‌اسکن می‌نویسند و مدعی هستند بیمار اصرار به این کار دارد. پرسش من این است که اگر بیمار اصرار کند ویزیت نپردازد، آیا پزشک می‌پذیرد؟ مریض علاقه دارد رایگان درمان شود و هزینه داروهایش را هم پزشک بپردازد. آیا پزشک زیر بار می‌رود؟

پزشکانی که به راحتی ام.آر.آی و... تجویز می‌کنند، احتمالاً خود سهامدار آن مرکز خاص هستند.

دکتر بخشنده هم در تائید این سخنان می‌گوید: روماتولوژیست برای درمان زانو درد مادرم تراکم استخوان نوشت و من مرکز دولتی خوبی را به وی معرفی کردم. پزشک وقتی می‌بیند مادرم از مرکز خصوصی که خودش آدرس داده بود، تراکم استخوان نگرفته است از پذیرش وی اجتناب می‌کند. من پیشینه پزشک را درآوردم و مشاهده کردم که وی سهامدار همان مرکز خصوصی است.

متأسفانه در حوزه درمان، اخلاق‌های پزشکی را زیرپا گذاشتیم که بسیار نگران‌کننده است.

وقتی اخلاق پربکشد، جامعه دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شود. هم اکنون نیازمند آن هستیم که گروهی دلسوز این معضل اساسی را جراحی کنند تا ساختارهای معیوب سلامت بازسازی شوند.

زهره گردان



* محسن بخشنده دکترای فیزیک پزشکی: هر بار استفاده از اشعه X برای درمان، ممکن است بیمار را در ۱۰ سال آینده در معرض ابتلا به سرطان قرار دهد

* متأسفانه ساز و کار انتخاب تجهیزات پیشرفته تصویربرداری در ایران کارشناسی نیست و به این دلیل بودجه وزارت بهداشت بیهوده هدر می‌رود

* در لابی برخی بیمارستان‌ها، دلالانی نشسته‌اند که بیمار سرطانی را تشویق می‌کنند برای ادامه روند شیمی‌درمانی و رادیوتراپی، به کشورهایی مثل مالزی یا حاشیه خلیج‌فارس برود



* مهدی اسفندیار پژوهشگر سلامت: دریچه ورودی مسئولان به سیستم‌های درمانی با در ورودی مردم فرق می‌کند و آنان بدون آنکه در لابی بیمارستان‌ها بنشینند، سرویس‌های مناسبی دریافت می‌کنند

* مسئولان و نهادهای نظارتی پاسخ دهند که چرا مراکز تصویربرداری، آزمایشگاهی و رادیوتراپی برای پذیرش بیمار ویزیتور استخدام می‌کنند؟

* متأسفانه ما در مواجهه با سازمان‌های مسئول سلامت مثل نظام پزشکی و وزارت بهداشت با ادبیات انکار روبرو هستیم

جدول ۲۳۸۸۵

طراح: غلامحسین باغبان

افقی:
۱ ـ شاد شدن و به شوق آمدن ـ نویسنده در انتظار گودو
۲ ـ بزدل ـ والی حکومتی
۳ ـ فرمانده بدن ـ بطن ـ تله ـ رشته باریک نور
۴ ـ اشاره نزدیک ـ خانه ییلاقی ـ اراده قوی ـ آغوش
۵ ـ از نام‌های اتریش ـ درآمد حاصل از فرصت‌ها و موقعیت های روابط با صاحبان نفوذ ـ ترس
۶ ـ بخشی از وظایف پرستاران مانند تزریق و کمک های اولیه را انجام می دهد ـ دور از شما!
۷ ـ نرم ـ دل ها ـ رئیس ایل
۸ ـ طلا ـ فیلمی از سامان مقدم ـ نت منفی
۹ ـ عالم نهان ـ خروس جنگی معروف ـ خوشه برنج
۱۰ ـ تغییرات نسبتا پایدار در رفتار ـ آبگیر
۱۱ ـ دهل ـ اشتباه لفظی یا عملی ـ دشمن سخت
۱۲ ـ یکدندگی ـ مخفف تاتار ـ بندگاه میان ساعد و بازو ـ بجز
۱۳ ـ بازی با توپ کودکان در هوای آزاد ـ خطای ورزشی ـ موسیقیدان آلمانی ـ غذای نذری
۱۴ ـ می تواند جنگلی را به آتش بکشد ـ الهه عشق و زیبایی
۱۵ ـ هر برگ کاغذ ـ لقب امام چهارم (ع)

عمودی:
۱ ـ مجری برنامه کودک شو ـ سبکی از کشتی محلی در ایران
۲ ـ خانه چادری ـ تظاهر به نیکوکاری ـ دارای جسارت
۳ ـ پوستین ـ باد ملایم و خنک ـ نه چندان بد، نسبتا خوب ـ مطابق
۴ ـ قطع کردن ـ هلاک شده ـ شیوه معماری کلیسایی در اروپا
۵ ـ شهر آذربایجان شرقی ـ واقع گرا ـ پیشرو گله
۶ ـ مخترع سینما ـ رمیدن ـ داور به انگلیسی
۷ ـ عصای حروف ـ شهری در آذربایجان شرقی ـ پایتخت اتریش
۸ ـ بهرام.... بازیگر فیلم ایده اصلی ـ سنگدل ـ مرکز کشور مالت
۹ ـ شهری در فارس ـ رایانه قابل حمل ـ وسیله روزهای بارانی
۱۰ ـ باقیمانده ـ نان کاغذی ـ شهری در عربستان
۱۱ ـ پیشوند نفی ـ ارسال پیام ـ .... سخن از زبان ما می گویی
۱۲ ـ از سیارات منظومه شمسی ـ ماه نو ـ نیک
۱۳ ـ غزوه پیروز ـ باطل کردن ـ شب بلند سال ـ خطای فوتبالی
۱۴ ـ نویسنده ـ عضو پرواز ـ نخست آنکه
۱۵ ـ آدمکشی سیاسی ـ هماهنگی در اجزای چیزی با چیز دیگر

حل جدول ۲۳۸۸۴

تاریخ برای چیست؟

مایکل لمون ترجمه محمدحسین وقار بخش دهم



تاریخ روایی

پس از آنکه نشان دادیم با کنار گذاشتن اصول بدیل دخیل در نوشتن تاریخ به خاطر نفس آن، می‌توان از کتاب تاریخ با انگیزه عملی و یا انگیزه باورشناختی پرهیز نمود، جا دارد که نشانه‌ای در این باره ارائه نماییم که چگونه در عمل و بالفعل کار می‌کند. اینجا مناسب است تحلیل را به تاریخ روایی محدود سازیم و خواننده را رها کنیم تا خود دریابد چگونه همان اصول را می‌توان در مورد تاریخ توصیفی و تحلیلی نیز اعمال نمود.

روایتْ شکلی از گفتمان است که در ذات این گفته که «چه اتفاق افتاد» قرار دارد، برقراری پیوند میان رخدادها در یک تسلسل قابل درک ـ که نه علیت که فرمول «این اتفاق افتاد، سپس آن اتفاق افتاد» بر آن حاکم است ـ به گونه‌ای عمل می‌کند که اتفاق بعدی به طور معمول به مثابه نتیجه‌گیری از اتفاق قبلی تلقی می‌شود. خلاصه، این شکلی است که همه داستان‌ها به خود می‌گیرند، اگرچه مانند برخی از آنها ضرورتی ندارد که روایت خاتمه‌ای متمایز داشته باشد. اما هرگاه روایتْ ماهیت حادثه خاصی (مانند تسلسل محدود اتفاقات مثلا در یک جنگ) را می‌شکافد، از آن ویژگی مشترک یک داستان نمونه برخوردار خواهد بود.

برای آنکه دریابیم روایت تاریخی به خاطر نفس آن شامل چه چیزی است، نیازی نیست به توسیع تحلیل در این مورد بپردازیم که چگونه روایت کار می‌کند و چه به دست می‌آورد، بلکه پاسخ‌ها از پیش تلویح شده‌اند و فقط شامل توجه به آن است که به چه طریق روایت به خاطر نفس آن با دیگر روایت‌ها فرق دارد. اولین تفاوت، تمایز میان روایت ساختگی و روایت واقعی است. روایت ساختگی شاخص آن است که در داستان بلند، داستان کوتاه یا صحنه (یعنی نمایشنامه) دیده می‌شود و هم عقل سلیم و هم تجربه به ما می‌گوید که هیچ‌کس (بدان وسیله) داستان ساختگی را فقط به خاطر خود آن ابداع نمی‌کند، بلکه باید انسان همیشه هدفی بالاتر و فراتر از صرف درک‌پذیر ساختن یک تسلسل داشته باشد؛ یعنی داستان‌نویس همیشه از شکل روایی به منظور دستیابی به چیزی با بازگویی داستان و نه اختراع داستان «به خاطر خود داستان» بهره می‌جوید. خلاصه گوینده داستان ساختگی همیشه دارای انگیزه عملی به همان معنایی است که مورد نظر ماست. چیزی که ممکن است هدف او باشد، مثلا تهییج یا افشای بی‌عدالتی، موضوعی وابسته است؛ اما اگر قرار است از فعالیت ابداع داستان معنایی بیابیم، باید هدف داشته باشد، مانند آنکه آیا مفهوم «هنر به خاطر هنر» با این ادعا تناقض دارد یا خیر در بیرون حوزه مسئولیت ما قرار می‌گیرد؛ زیرا موضوعی است در حوزه فلسفه زیبایی‌شناختی.

پس گوینده داستان ساختگی روایت خود را با تردستی از اتفاقات ابداعی پدید می‌آورد؛ اما این بدان معنا نیست که می‌تواند از منطق اساسی روایت بگریزد، که باید دست‌کم کاری کند که تسلسل حوادث به طرز درک‌پذیری یکی پس از دیگری وقوع یابند حتی اگر همانند داستان‌های پلیسی، تنها در پایان چنین شود. پس در آن فرایند انتخاب و حذف حوادث که در نتیجه شکل روایی ضرورت یافته، مشارکت دارد که بدان دلیل گاهی لازم است رخدادی را تنها برای پیونددادن دیگر رخدادهایی ابداع کند که به‌خصوص می‌خواهد در روایت خود بگنجاند تا هر هدفی را که از نوشتن داستان دارد، محقق سازد.

اما این رخدادهای دیگر است که دغدغه اصلی اوست، و هر چقدر هم عجیب و غریب باشند، این ابتکار می‌تواند روایت را در جهت شمول آنها هدایت نماید. در حقیقت می‌توان گفت که توانایی برای به جریان انداختن روایت به گونه‌ای که باورپذیر باشد، مهارت بنیادی گویندهٔ داستان ساختگی است؛ اما از آن مهمتر، مشاهده آن است که البته اگرچه می‌تواند ابداع رخدادی را انتخاب کند که دوست دارد، اما این‌گونه نیست که صرف انتخاب یا اختراع فی‌حده اهمیتی داشته باشد. چیزی که اهمیت دارد، این است که آنها برای تحقق انگیزه عملی او انتخاب شده‌اند. خلاصه برای دستیابی به هدف خود، همواره از روایت خود زاویه می‌گیرد که این دقیقاً ویژگی هر فعالیتی است که به عنوان وسیله‌ای برای یک هدف و نه به خاطر نفس آن برعهده گرفته می‌شود.

از سوی دیگر، روایت حقیقی مستلزم آن است که حوادث نقل‌شده درست یا واقعی باشند و این حاکی از آن است که در اصول با روایت ساختگی تفاوت دارد؛ اما ضرورتاً این‌گونه نیست. درست است، نیاز به اجتناب از اتفاقات تخیلی فرایند انتخاب حقایق را محدود می‌سازد؛ اما این بدان معنا نیست که با این همه روایت نمی‌تواند در جهت گزارش تحریف‌شده یا حتی نادرستی زاویه بگیرد که در خدمت هدفی (خارجی) قرار دارد. تاریخ‌نویس می‌تواند این کار را با استفاده‌ای دقیقاً (یا احتمالا ناآگاهانه) طراحی‌شده از فرایند انتخاب و حذف انجام دهد که در ذات شکل روایت قرار دارد. برای استفاده از قیاس حقوقی، آیا این زنی که در عرشه است ساختار داستانش را (که تک‌تک حقایق آن درست است) به گونه‌ای شکل می‌دهد که متهم را مجرم سازد؟ به عبارتی مستقیم‌تر، آیا این تاریخ‌نویس ـ مثلا در گزارش خود از جنگهای داخلی بریتانیا ـ حقایق را به گونه‌ای انتخاب و حذف می‌کند که خود را فردی تندرو معرفی کند، یا مثلا گزارش تاریخ‌نویس رقیب را بی‌اعتبار سازد، یا مثلا از مکتب تفسیر مارکسیستی تاریخ حمایت کند؟ در هر مورد، حقایق منفردی که انتخاب می‌کند، درست است و تسلسل آنها روایتی را می‌سازد که این‌گونه معنی می‌دهد.

اما اینجا می‌توانیم اختلاف میان حقیقت اظهارات منفرد و معنای مختصراً متفاوت حقیقت کل یک گزارش را حتی با وضوح بیشتری مشاهده کنیم. زن انتقام‌جو در عرشه ـ درست همانند تاریخ‌نویس مثال ما ـ هدفی بیش از صرف بیان آن را دارد که چه اتفاق افتاد. روایت‌ها یا داستان‌های آنها به خاطر نفس آن گفته نمی‌شود؛ زیرا با انگیزه عملی‌شان تحریف شده است، و دیر یا زود باید این امر برای خواننده معلوم شود. این بدان دلیل است که از چیزهای متعددی که می‌توان انتخاب کرد که در هر روایتی متعاقباً اتفاق می‌افتد، تاریخ‌نویس دارای انگیزه عملی می‌تواند آن مواردی را انتخاب کند که در جهت پیامی ایفای نقش می‌کند که می‌خواهد منتقل سازد.

بنابراین لازم است همه روایت‌های ساختگی به ورای منطق ذاتی شکل روایی برود و آن را مورد بهره‌برداری قرار دهد؛ زیرا روایت، برای ابداع آنکه «چه اتفاق افتاد»، باید هدفی عملی و در نتیجه «خارجی» داشته باشد؛ پس ممکن است روایت‌های واقعی نیز به‌رغم آنکه به حوادث واقعی» محدودند، مورد بهره‌برداری قرار گیرد؛ اما ضرورتی ندارد که چنین باشد. می‌توان به خاطر نفس آن در آن ورود کرد و دید چگونه این کار با اعاده آن به تحلیل‌مان از ساختار ذاتی انجام‌پذیر است. چیزی که داریم مطرح می‌سازیم، وضعیتی است که در آن تاریخ‌نویس (به عنوان راوی) «پیامی» ندارد که با ساخت گزارش (یا «داستان») خود بدان برساند یا قصدی عملی که بدان دست یابد. پس در این صورت، چه تعیین‌کنندهٔ چیزی است که هنگام تدوین روایت انتخاب و حذف می‌کند؟

انتخاب و حذف رخدادها، ویژگی لازم نفس روایت است، و بنابراین همان‌قدر ویژگی روایتی است که به خاطر نفس آن نوشته شده که روایتی که با قصد عملی نوشته شده است. این بدان روست که در دنیای واقعی، می‌توان گفت هر تعداد رخداد «بَعد» اتفاق می‌افتد، ولی ساخت یک تسلسل عملا کامل از «هر» آنچه «بَعد» اتفاق افتاد، نه لازم و نه حتی ممکن است. برعکس، از آنجا که کارکردی که روایت شکل می‌دهد، فهم‌پذیر ساختن اتفاقات با تسلسل آنها در «این اتفاق افتاد، سپس آن اتفاق افتاد» است، و اغلب برای آنکه کل تسلسل را پدیده‌ای قابل ادراک بسازد (یعنی تبیین‌کنندهٔ ماهیت «حادثه» کلی باشد)، دلیل منطقی ذاتی آن کمال جزئیات آن نیست، بلکه دستیابی به وضوح در عین کوتاهی است. بدین ترتیب، آن‌طور که دیدیم روایت به شیوهٔ (الف) به (ب) به (پ) به (ت) و غیر آن پیش نمی‌رود، بلکه آن رخدادهای میانی را حذف می‌کند تا (به شیوه معمول) به رخدادی برسد ـ مانند نقطه (ذ) ـ که به عنوان «نتیجهٔ» نقطه آغاز قابل درک نیست؛ بنابراین نقطه ماقبل (ذ) را به طوری درج می‌کند که تسلسل به صورت «(الف) اتفاق افتاد، سپس (د) اتفاق افتاد، سپس (ذ) اتفاق افتاد» درآید. درست است، منطق حکم می‌کند که می‌توان به جای آن، نکته دیگری را میان (الف) و (ذ) انتخاب کرد؛ اما به نظر می‌رسد (الف)، (د) و (ذ) اساسی‌ترین و بدیهی‌ترین شیوه‌ای باشد که در آن روایت «به خاطر نفس آن» ساخته می‌شود؛ نقاط دیگر، طبق همان فرایند انتخاب و حذف، به دنبال نقطه (ذ) می‌آیند.

ادامه دارد

توسعه فرهنگی راهی به سوی سعادت

فریدون مجلسی بخش دوم و پایانی



وقتی نوبت به استقلال آفریقای جنوبی رسید، علاوه بر آنکه استعمارگران از درصد جمعیتی بالایی برخوردار بودند، انقلابیون نیز از تجربه زیمبابوه درس گرفته بودند و به سفیدپوستان تضمین‌های بین‌المللی هم داده شد، و تردیدی نیست که نلسون ماندلا در حفظ آن ثبات اقتصادی نقش مهمی داشت. اکنون با گذشت زمان، تدریجاً زمزمه‌های اصلاحات ارضی در آنجا هم شنیده می‌شود، که اگر با پرداخت غرامت منصفانه و با کارشناسی توانمند اداره شود و تداوم تولید و بدون شتاب و شورش باشد، می‌تواند موفق هم بشود، خصوصا آنکه علاوه بر سفیدها، آسیایی‌های توانمند نیز بخش مهمی از جمعیت را تشکیل می‌دهند؛ اما در صورت انتقام‌جویی و شتابزدگی و تخریب، زیمبابوه دیگری در انتظار خواهد بود. پس از پیروزی فیدل کاسترو در کوبا و سیاست بدون انعطاف او، یکی از بزرگترین مهاجرت‌های تاریخی را از کوبا به فلوریدا در ۶۰ کیلومتری آن جزیره شکل داد.

به طور کلی یکی از دلایل مهاجرت سیاسی، تبدیل جامعه به دو بخش حاکم و محکوم و تفکیک جامعه به «ما» و «دیگران» است. اگر دیگران برای خود آیندهٔ منصفانه‌ای نبینند و از حقوق متعارف سیاسی و اجتماعی عمومی و همانند دیگران برخوردار نباشند، یا وضعیت برایشان طوری نباشد که به شهروندی خود افتخار کنند، با برخی سختگیری‌های رفتاری مواجه باشند و برای تفریحات و احساس آزادی رفتاری به کشورهای دیگر سفر کنند، تدریجا در همان نقاط اقامت می‌کنند و از علقه‌هایی که آنان را به خاستگاهشان پیوند می‌دهد، کاسته می‌شود. از این رو رفتار تبعیض‌آمیز و بی‌احترامی و سختگیری‌های اجتماعی را می‌توان از دلایل اصلی مهاجرت‌های سیاسی برشمرد؛ همچون مهاجرت‌هایی که در سرزمین‌های زیر پوشش «داعشیان»، چنان که شاهد بودیم، سر به میلیون‌ها زد و اروپا را با بحران مواجه کرد. شفافیت اقتصادی و مبارزه با فساد، عدم تبعیض سیاسی و اجتماعی و قومی و قضایی، رفتار مسالمت‌آمیز و احترام دولت‌ها و تلاش برای توسعه ملی و رفاه اجتماعی در قالب دمکراسی می‌تواند احترام شهروندی را تضمین کند و مهاجرت سیاسی را منتفی سازد.

زمانی مهاجرت به معنی بی‌وفایی نسبت به وطن تلقی می‌شد؛ اما اگر بپذیریم که هر کس نسبت به خودش نیز مسئولیتی دارد، و نیز اگر بپذیریم که وفاداری در این مورد هم امری دوجانبه است، اگر کسانی در کشورخود بیگانه تلقی شوند، دلیلی بر تداوم وفاداری متقابل نمی‌بینند.

پایداری ایران

ایران کنونی پلی است میان آسیای مرکزی و شرقی با آسیای غربی و مدیترانه، در میان دو دریا که مللی تاریخی را در خود جای داده‌اند. در دنیایی که به‌سرعت به پیش می‌تازد و کشورهای نوپای پیرامونی ما نیز بر مشکلات اقتصادی و اغلب فقیرانهٔ پیشین به در می‌آیند و به سوی بهره‌مندی از رفاه و فرهنگ و بهداشت و زندگی در شأن انسان شتابندهٔ قرن الکترونیک پیش می‌روند، این وظیفه برعهده ایرانیان است که در هیچ یک از جلوه‌های تمدنی و رفاهی از دیگران کم نیاورند. ایران در گسترهٔ وسیع خود دارای ثروت‌های طبیعی و معدنی لازم برای تأمین نیازهای ملت خود و فراتر از آن می‌باشد و از این توانمندی باید عملا در راه سعادت و رفاه ملت بهره‌برداری شود.

ایران کمبود آب دارد، اما این کمبود با کمک دانش و فنّاوری روز و بهره‌مندی از انرژی لایزال خورشیدی با شیرین‌سازی آب شور و انتقال کشت انواع محصولات کشاورزی و باغی که نیازمند به آبیاری عمقی هستند، به کشت‌های گلخانه‌ای قابل جبران است. این‌گونه کشت علمی که مصرف آب را تا یک‌دهم کاهش می‌دهد و دوره بهره‌برداری و کشت مکرر را در طول سال نامحدود می‌سازد، جبران سرمایه‌گذاری اولیه را می‌کند. مدیریت آب، بازیافت مکرر آب و دیگر مواد مصرفی، گرایش هرچه بیشتر به زندگی در شهرهای سبز و کاهش آلایندگی، تبدیل روستاهای منزوی به خوشه‌های روستایی کشت و تولید با تأمین امکانات اولیه زیستی متناسب با زمان و دستیابی سریع به مراکز بهداشتی و آموزشی و فرهنگی و خرید و امور اداری، در شرایطی که امکانات دستیابی به شبکه‌های مجازی، دهکده جهانی را کوچکتر کرده است، باید طوری باشد که روستاییان ما ضمن بهره‌مندی از مزایای طبیعت، از حق دستیابی به خدمات مدنی و حضور در عرصه فرهنگی جهانی، احساس انزوا نکنند. در دنیای امروز دیگر روستاها مدرن می‌شوند و دیگر روستایی وجود ندارد. شهروندان چه در روستا و چه در شهر باید از همه امکانات مدنی بهره‌مند باشند. زندگی در انزوا، انزوای فرهنگی به بار می‌آورد. شهرهای ما نیز باید خود از شرایط مدنی و زیست‌محیطی مطلوب بهره‌مند باشند و شهروندان بدون هر گونه تبعیض، از امکانات زیستی و آموزشی لازم در حد استعدادهای خود، از مزایای تمدنی در شأن انسان امروزی بهره‌مند باشند. نیل به چنین اهدافی مستلزم تمرکز بیشتر برنامه‌ریزی بر امور داخلی و تمرکز برنامه‌ها بر ایجاد محیطی عاری از تنش و التهاب، با روابطی برابر و محترمانه با همه کشورهای جهان، خصوصا همسایگان است. با توسعه فرهنگی و اقتصادی و تمرکز بر منافع ملی است که می‌توان قوی شد و از عهده دفاع از خود برآمد. تنش و ستیز فرساینده و ثروت‌سوز موجب ضعف علمی و صنعتی و ناتوانی در برابر بیگانگان می‌شود.

***احترام به فرهنگ و فرهنگ‌سالاری که جای خود را به پول‌سالاری داده است، باید به عرصه فرهنگ و ادب بازگردد. اعتماد به اصالت و محتوای کتاب، باید جلب شود. آرامش سیاسی و اجتماعی و توسعه اقتصادی و شغلی باید جای التهاب و رکود را بگیرد تا فضای بازی که لازمه حیات فرهنگی است، برقرار و تشویق شود**

فرهنگ و اخلاق

موضوع خشونت که در زندگی مدنی و سیاسی در طول تاریخ مطرح بوده و هنوز هم مطرح است، بیش از آنکه امری عمومی و اجتماعی باشد، امری فردی و اخلاقی است. اگر خشونت در برخی نظام‌های حکومتی تجلیات عمومی و جمعی هم بیابد، باز ریشه و منشأ اخلاقی و فردی دارد. اگر خشونت را عارضه یا بیماری بدانیم، باز هم اجتماعی نمی‌شود. این انسان است که بیمار می‌شود. به عبارتی می‌توان این بیماری را در ذات بشر موجود دانست، و در واقع خشونت‌زدایی آموختنی است. بحث تازه‌ای هم نیست. در قدیمی‌ترین متون فلسفی و اخلاقی و سیاسی در این باره بحث شده است. نیازی به استناد به پیشینیان نیست؛ اما گاهی سخنانی چنان با ظرافت و صراحت بیان شده است که دریغ است تکرار نشود. سعدی می‌فرماید:

اگر این درنده‌خویی، ز طبیعتت بمیرد
همه عمر زنده باشی، به روان آدمیت

می‌بینیم که درنده‌خویی را در طبیعت انسان می‌داند، و زنده ماندن به روان آدمیت، یعنی اخلاق‌مداری را مشروط به میراندن آن درنده‌خویی ذاتی می‌کند. فریدون مشیری شاعر فقید معاصر همین را تکرار می‌کند:

گفت دانایی که: گرگی خیره‌سر
هست پنهان در نهاد هر بشر

هرمان هسه ـ نویسنده عارف‌مسلک قرن بیستم ـ که به عنوان پرفروش‌ترین نویسنده آن قرن شهرت دارد، به واسطه پزشکش با افکار کارل گوستاو یونگ روان‌پزشک سوئیسی و فروید آشنا شده بود، همین خصلت دوگانگی و بلکه چندگانگی در شخصیت و ذات انسان را که یونگ مطرح می‌کند، به زیبایی در معروف‌ترین رمانش، «گرگ بیابان» مطرح کرده است. پرسش این است: اگر این موضوع از دوران باستان شناخته شده و مطرح بوده است، چرا در درمان یا در تسکینش موفق نبوده‌ایم؟ زیرا جوامع بشری هنوز هم فرصت توسعه فرهنگی تأثیرگذار بر اخلاق فردی را پیدا نکرده‌اند. آموزش درست در خانواده و مدرسه و جامعه ندیده‌اند. اتفاقا ایران آزمایشگاه تاریخی مناسبی است که خشونت‌های بیابان‌گردان بدوی و قبائلی را بارها از شرق و غرب و گاه از درون آزموده است. می‌خواهیم به قتل عام‌های چنگیزی و تیموری استناد کنیم، که ایل‌مردان بدوی بودند و خوی گرگی بر وجودشان مستولی بود، اما هیتلر و استالین و مائو را به یاد می‌آوریم که مدنی و غیر عشایری و معاصر ما بودند و با کاخهای خوب و ظواهر آراسته و دانش و هنر و موسیقی پیشرفته و ادعاهای ظاهراً پیشرفته فلسفی مجهز بودند. یا ملل مدعی پیشقدم بودن در سردادن ندای آزادی و حقوق بشر، مانند فرانسه و آمریکا، که گویی با دو نوع انسان طرف بوده‌اند: ما که خوبیم و دیگران که ما در الجزایر و هندوچین به سراغشان رفته‌ایم بد بوده‌اند؛ یعنی شعارها و اخلاقیات و آزادی‌های بشری برای «ما» و در میان «ما» مهم است، و «دیگران» به عنوان مزاحم تلقی می‌شوند و برای رفع مزاحمتشان هر خشونتی آزاد می‌شود.

وقتی به خشونت‌های قرن بیستمی که بیشترین قربانیان تاریخ خشونت را در جنگها و در رفتارهای داخلی عرضه داشتند می‌نگریم، درمی‌یابیم آن خشونت‌ها در جوامعی رخ داده است که خود را متکی به اصول علمی و منطقی و نسخه‌های حکومتی فلاسفه‌ای می‌دانستند که ضمن تحمیل معیارهای سیاسی و اخلاقی خود، به دیگران اجازه تخطی نمی‌داده‌اند. در دوران ما در دهه آخر قرن بیستم مطلبی را ساموئل هانتینگتون دیوانسالار آکادمیک آمریکایی مطرح کرد زیر عنوان «برخورد تمدن‌ها». نظریه‌ای که خشونت سیاسی را در عرصه بین‌المللی عملا تئوریزه می‌کرد! او جهان را به حوزه‌های تمدنی بر مبنای دینی تقسیم می‌کند، یعنی جهان مسیحی، جهان کنفوسیوسی، جهان هندو و بودایی، و جهان اسلام و اینان را در ستیزی سلطه‌جویانه قرار می‌دهد.



آمارتیاسن استاد دانشگاه‌های کمبریج و هاروارد و برنده جایزه نوبل در رشته اقتصاد به دلیل تئوری‌های اقتصادی انسانی که اخلاق را وارد عرصه اقتصاد می‌کند، تقسیم‌بندی جنگ‌آفرین هانتینگتون را برنمی‌تابد و در کتاب «هویت و خشونت» تفکر هانتینگتونی را درباره برخورد تمدنها رد می‌کند و می‌گوید اگر در اروپا وقایع تروریستی و خشونت‌آمیزی به دست تندروهای اسلامی رخ داده است، نظیر این خشونت‌ها در ژاپن و آمریکا و اروپا توسط مرتکبان غیر اسلامی نیز رخ داده است. به عبارت دیگر تفاوت‌ها و فشارهای و انحراف‌های فرهنگی و اخلاقی که گرگهای درون را به جان دیگران می‌اندازد، در درون هر یک از جوامع نیز وجود دارد که باید ریشه‌یابی و دفع شود. او نیز همانند بروز خشونت‌های ناشی از نسخه‌های سیاسی استالینی و هیتلری، این‌گونه خشونت‌ها را حاصل تکوارگی هویتی و نسخه‌ها و آموزه‌های تکواره‌ساز هویت می‌داند. تکوارگی خشونت‌آفرین یعنی انحصاری بودن منبع آگاهی هویت‌بخش انسان، خواه کمونیسم باشد یا فاشیسم.

آمارتیاسن معتقد است که انسان فرهیخته هویت فرهنگی چندگانه و چندین‌گانه دارد، شامل آگاهی‌های علمی، ادبی، هنری، موسیقایی، نقاشی، معماری، صنعتگری، ورزشی، تاریخی، جغرافیایی، طبیعت و محیط زیست، معنویات و فلسفه و هزاران موضوع دیگر، که خشونت را مهار می‌کند و گرگ درون را لگام می‌زند. خشونت‌زدایی مستلزم تلاشی تعالی فرهنگ و اخلاق فردی است. به عبارت دیگری از کسی که هزار کتاب را یک بار می‌خواند نباید ترسید، از کسی که یک کتاب را هزار بار بخواند باید ترسید. همچون «کتاب سرخ» مائو یا «سبز» قذافی یا «نبرد من» هیتلر، یا شیوه‌های استالینی.

دلایل کتاب‌نخوانی!

وقتی بخواهیم در باب دلایل از میان رفتن عادتی سخن بگوییم، طبیعتا باید به این پرسش پاسخ دهیم که: مگر چنان عادتی بود که از میان برود؟ آری، در جامعه ما عادتکی بود، در میان جمعکی! آن عادتک طی زمان ترک شده است! چند روز پیش ارجمندی در محفلی فرهنگی صحبت از قدمت فرهنگی ایران و تعدد حکیمان، ادیبان و شاعرانش می‌کرد و حتی مقایسه‌ای با فرانسه شد که در برابر دهها نویسنده و ادیب و شاعر ما، آنها ویکتور هوگو را نشان می‌دهند. البته درباره اهمیت و تعدد شاعران و حکیمان و ادیبان ایرانی در هزاره اخیر تردیدی نیست؛ اما دیگران نیز بزرگان خود را به جهان عرضه داشته‌اند. تفاوت ما با آنان در این است که در ایران فقط قشر باریک و کم‌شماری از مردم ما زحمت انتقال این فرهنگ را از نسلی به نسل دیگر بر عهده داشته‌اند و ما، یعنی اکثریتی که «به آن می‌بالیم» معمولا از درونش بی‌خبریم! یعنی به کسانی می‌بالیم که در زمان خودشان آنها را تحقیر کرده‌ایم! اما مردم ما منحصر به آن قشر باریک حاملان فرهنگ نیست که اهل کتاب و کتابخوان هستند. نسبت آن اکثریتِ بی‌کتاب، بیش از سایر جوامع است که نیازمند تعمق و پژوهش در مقولات فرهنگی هستند، و متأسفانه تاریخ نشان داده است که با آن سر ستیز نیز داشته‌اند. با تمام این حرفها، اگر نگاهی به تاریخ شاهان بیندازیم، درمی‌یابیم که دربارهایشان اگر شده برای تجمل و اعتبار خود، نخبگانی ادیب و هنرمند را به دور خود جمع می کردند و تدریجا این سروکار داشتم روزمره و پرداختن به امور فرهنگی، به برخی از شاهان و فرمانروایان نیز سرایت می کرد، و دوران‌های فرهنگی پر رونق پدید می‌آمد.

برای کتابخوانی باید باسواد بود و صدها سال جنگ فقرآور در سه قرن اخیر در کشور ما فرصتی برای دستیابی بیشتر به کسب و کار و ثروت و رفاه فراهم نکرد و نوبت به کتابخوانی که حداقل به پس از سیر شدن شکم نیاز دارد و سواد می‌خواهد، نرسید! کیفیت سواد کم و باسواد کمتر بود، با این حال همان برگزیدگان یا نخبگان رقیق، ضمن حمل امانت فرهنگی پیشینیان به نسلهای بعدی، لای آن کتاب‌ها را می‌گشودند و می‌خواندند و نیز می‌نوشتند، اغلب مردم هم کاری به کارشان نداشتند. فقط گاهی دولت‌ها کاری به کارشان داشتند.

حقیقت این است که گستره و عمق جمعیتی کتابخوانان فرنگی طی قرنها بسیار بیشتر از ما بوده است. در ایران تا صد سال پیش بیش از ۹۰درصد جمعیت بی‌سواد بود! کتابخوانی اعتیادی است که باید از کودکی آغاز شود. مادر باسواد می‌خواهد و شاید پدری باسواد، که بی‌مایه فطیر است و «ذات نایافته از هستی‌بخش/ کی تواند که بود هستی‌بخش؟» از زمانی هم که مدارس به سبک جدید راه‌اندازی شد، معمولا طالبان علم و شاگردان مدارس ایرانی به خواندن همان کتاب‌های درسی اکتفا می‌کردند.

در آمار کتابخوانی کشوری نباید آمار کتاب‌های درسی و آموزشی به حساب آید. خواندن آن‌گونه متون نوعی انجام وظیفه تحصیلی، اداری یا شرعی است. منظور از کتابخوانی، بالا بردن فرهنگ عمومی و اجتماعی و ادبی و هنری است. منظور ایجاد فضای بازتر و گسترده‌تر برای بالیدن فکری و فرهنگی است. با این حال زمان‌هایی هم بوده است که نشر کمّی و کیفی کتاب توسعه و گسترش ناگهانی یافته و در همان زمان‌ها شمارگان روزنامه‌ها و مجلات نیز روندی بسیار فزاینده داشته است. آن دوره‌ها نشان‌دهندهٔ جهشهای فرهنگی بوده و به کیفیت نوشته‌ها نیز توجه بیشتری شده است. برای جستجو در دلایل رکود بازار کتاب و کتابخوانی شاید بهتر باشد به شکوفایی آن دوران‌ها توجه و دلایل آن واکاوی شود.

در حال حاضر شاید مشغولیات دیگری در شبکه اینترنتی نیز بر کتاب و کتابخوانی اثر منفی گذاشته باشد که فرصتی برای خواندن کتاب باقی نگذاشته است. اما این شبکه‌ها فقط به نقل و انتقال جوک و عکس و موسیقی اختصاص ندارند، در میان آنها مقالات و کتاب‌های اینترنتی نیز مبادله می‌شود که به هر حال باید در آمار کتابخوانی و آثار معنوی آن منظور شود. به این حقیقت نیز باید توجه داشت که نسل کامپیوترزده اولیه که اکنون در سنین میانسالی است، از دریچه آتاری و بازی‌های کامپیوتری وارد این عرصه شد و پس از زمانی آن ذوق و هیجان آغازین نسبت به آن بازی‌ها را از دست داد، اکنون آن‌گونه بازی‌ها فقط سرگرمی دورانی از طفولیت بچه‌هاست.

همین‌طور انتظار می‌رود تب آی‌پد و تلفن‌های هوشمند همراه نیز فروکش کند و کمتر شود؛ اما آیا در آن صورت کتابخوانی اهمیت خود را بازخواهد یافت؟ تلویزیون و ماهواره‌ها و انتقال فرهنگ شفاهی و سرگرمی‌های سبک مانند سریال‌های ترکیه یا وطنی چه جایی دارد؟ می‌توان گفت آنانی که مشتریان اصلی فرهنگ شفاهی صرفاً سرگرم‌کننده هستند، بیشتر از کسانی هستند که پیش از آن هیچ ارتباط فرهنگی دیگری از طریق کتاب و نشریه برقرار نمی‌کردند. برای اینان همین سرگرمی‌های سبک، وسیله و بهانه‌ای برای کسب آگاهی‌های بیشتر از جهان پیرامونی، از تاریخ و حیوانات و شهرها و مردمان دیگر به دست می‌دهد، چه بسا آنان را به فرهنگ کتبی نیز ترغیب کند. اکنون شمار دانشجویان ما به چند میلیون بالغ شده است. عدم تغییر متناسب با آن در آمار کتاب یعنی عدم تغذیه فرهنگی این دانشجویان که در واقع دیگر معرّف ۱۰درصد هوشمندان گذرکننده از سد کنکور نیستند، بلکه دانشگاه برایشان نوعی امتداد مدرسه و انجام وظایف تحصیلی است. تحصیل موجب پرورش نسبی گروهی تکنیسین می‌شود. توسعه فرهنگی با بالارفتن سطح آگاهی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و زیست‌محیطی و هنری حاصل می‌شود که فقط با کتاب بدون الزام و اجبار حاصل می‌شود. احترام به فرهنگ و فرهنگ‌سالاری و سواد که جای خود را به پول‌سالاری داده است، باید به عرصه فرهنگ و ادب بازگردد. اعتماد به اصالت و محتوای کتاب، باید جلب شود. ادعاهای گزاف کسانی که سالی یک ساعت وقت خود را به خواندن کتاب تخصیص می‌دهند، باید متوقف شود تا گمان و توهم، جای واقعیت را نگیرد. آرامش سیاسی و اجتماعی و توسعه اقتصادی و شغلی باید جای التهاب و رکود را بگیرد تا فضای بازی که لازمه حیات فرهنگی و یادآور همان دوره‌های جهشی کتابخوانی است برقرار و تشویق شود.

*** آمارتیاسن معتقد است که انسان فرهیخته هویت فرهنگی چندگانه دارد، شامل آگاهی‌های علمی، ادبی، هنری، صنعتگری، ورزشی، تاریخی، جغرافیایی، طبیعت و محیط زیست، معنویات و هزاران موضوع دیگر، که خشونت را مهار می‌کند و گرگ درون را لگام می‌زند**

روان‌شناسی در شعر حافظ

رضا یعقوبی



در ابتدا این سؤال پیش می‌آید که: آیا منظور از روان‌شناسی حافظ، روان‌شناسی است که از اشعار خود حافظ برمی‌آید یا منظور آن دسته از اشعار حافظ است که با آرای روان‌شناسان قابل تطبیق است؟ مسلما منظور ما از روان‌شناسی در حافظ، شق دوم نیست؛ اما با توجه به اینکه چنین کاری از عهدهٔ مقالهٔ حاضر برنمی‌آید، باید به تطبیق اشعار او با نظریات برخی روان‌شناسان اکتفا کنیم. نیز مقصود ما از روان‌شناسی در دیوان حافظ آن دسته از ابیاتی است که می‌توانند «الگوهای شخصیت سالم» باشند؛ اما نمی‌توانیم در دیوان خواجه فی‌المثل به دنبال تبیین اختلال اسکیزوئید باشیم. ارائه الگو برای شخصیت سالم، کاربرد درمانی هم دارد و می‌توان از برخی ابیات حافظ توقع رویکرد درمانی هم داشت.

البته رویکرد روان‌شناختی مختص حافظ نیست و سایر آثار و اقوال عارفان ما مملو از نکات دقیق روان‌کاوانه و روان‌شناسانه است. در واقع «مشایخ صوفیه طبیبان غیبی یا الهی بوده‌اند و راه و رسمشان در تشخیص بیماری و نوع درمان آن، گونه‌ای روان‌کاوی است و بدین لحاظ در زمره روان‌شناسان بزرگ محسوب‌اند»(عشق صوفیانه، ص۳۶). ما در اینجا برخی آرای روان‌شناسان بزرگ را با برخی اشعار حافظ تطبیق می‌دهیم. چرا که انجام کامل چنین کاری مستلزم یک اثر تحقیقی مستقل و یک رسالهٔ مجزاست.

اولین روان‌شناسی که مورد بررسی قرار می‌دهیم، کارل راجرز (۱۹۰۲ـ۱۹۸۷) است. یکی از ویژگی‌هایی که راجرز برای انسان تمام و کمال قائل است، این است که آنها «به تجربه خود اعتماد دارند و نسبت به اقتدار بیرونی به‌شدت بی‌اعتماد هستند. آنها به صرف اطاعت قوانین را مراعات نمی‌کنند، بلکه وقتی قوانین را مراعات می‌کنند که احساس کنند رعایت آن قوانین درست است. اشخاص در حال ظهور گاهی اوقات عمدا قوانین ناعادلانه و غیراخلاقی را نقض می‌کنند و عواقب این عمل را به جان می‌خرند» (نظریه‌های شخصیت، ص۴۸۰). چنین بینشی در اشعار حافظ موج می‌زند وقتی شیخ و صوفی و فقیه و محتسب را به باد انتقاد می‌گیرد و تحت مفهوم «رند» تجربه یکتا و یگانه خود از کمال شخص را ارائه می‌دهد و می‌گوید که سرش به دنیا و عقبی فرو نمی‌آید:

سرم به دنیی و عقبی فرو نمی‌آید
تبارک الله از این فتنه‌ها که در سر ماست

*
ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست
نان حلال شیخ به آب حرام ما

حافظ در تمام این ابیات ما را به سوی همان تجربه یگانه شخصی از کمال دعوت می‌کند که راجرز بر آن تأکید دارد. یکی دیگر از ویژگی‌هایی که راجرز برای «انسان در حال تحقق خود» قائل است، این است که «هر تجربه‌ای برای او چنان تازه است که گویی پیش از آن هرگز وجود نداشته است؛ بنابراین هر تجربه‌ای با هیجان همراه است» (روان‌شناسی کمال، ص۵۰). حافظ هم می‌گوید:

هر وقت خوش که دست دهد، مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

راجرز معتقد است: «کسی که تنها بر پایه عقل و منطق عمل می‌کند، به تعبیری درمانده و ناتوان است؛ زیرا به هنگام تصمیم‌گیری، عوامل عاطفی را نادیده می‌گیرد»(همان، ص۵۲). حافظ می‌گوید:

عاقلان نقطه پرگار وجودند، ولی
عشق داند که در این دایره سرگردانند

حافظ هم مثل راجرز بر این نکته تأکید دارد که کنش عقلانی محض، کنش کاملی نیست و تمامیت رفتار به تمامیت و توازن نیروها و رانه‌های روانی و عاطفی است. راجرز فرایند کامل شدن را یک فرایند پویا و همیشه در حال جریان می‌داند. فرآیندی که هیچ حد یقفی برایش متصور نیست. او در کتاب درآمدی بر انسان شدن می‌نویسد: «من این نکته‌ها را به طور عالی هدایتی می‌دانم که مراجعان می‌توانند بدان سو حرکت نمایند، به سوی بودن، فرایندی از امکان‌های زاییده شدن و نه بودن یا شدن هدفی ثابت» (درآمدی بر انسان شدن، ص۱۸۴). این نگرش را در این بیت حافظ می‌توان دید:

در ره عشق از آن سوی فنا صد خطر است
تا نگویی که: چو عمرم به سر آمد، رَستم

اکنون به اریک فروم می‌رسیم. برجسته‌ترین بخش نظریه روان‌شناختی فروم که می‌شود درباره آن حافظانه بحث کرد، نگاه او به مقوله عشق است. فروم در کتاب «هنر عشق ورزیدن» انواع عشقها را مورد بررسی قرار داده و معتقد است که «عشق اصیل و تکامل‌یافته دارای خصوصیات برجسته‌ای چون احترام و توجه دلسوزانه، احساس مسئولیت و دانش و آگاهی کامل است» (هنر عشق ورزیدن، ص۹۰). با توجه به تمایزی که فروم بین «عشق متعهد و اصیل» و «خودخواهی» قائل است، این بیت حافظ را به یاد می‌آورد:

اگر غیری گزیند دوست، حاکم اوست
حرامم باد اگر من، جان به جای دوست بگزینم

عشق حافظانه هم چیزی ورای خودخواهی و وابستگی و تملک دیگری است و به از خودگذشتگی منتهی می‌شود. حافظ اشاره‌ای هم به نظریه ناخودآگاه یونگ دارد. یونگ معتقد است که «ناخودآگاه به دو لایه تقسیم می‌شود: لایهٔ شخصی و لایه جمعی. لایهٔ شخصی به احیای قدیمی‌ترین مضامین دوران کودکی ختم می‌شود و لایهٔ جمعی شامل زمان پیش از کودکی است. یعنی شامل مضامین بازمانده از حیات اجدادی است» (روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه، ص۱۰۵):

در اندرون من خسته‌دل ندانم کیست
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

اما به ویکتور فرانکل می‌رسیم. او کسی است که در اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها آموخت که «حتی به هنگام رنج و مرگ هم می‌توان معنایی یافت. او می‌گوید زنده بودن یعنی رنج کشیدن، اما برای رنج خویش معنایی یافتن، یعنی ادامه هستی» (روان‌شناسی کمال، ص۱۵۴). چنین بود که فرانکل به معنای واقعی کلمه مصداق این بیت حافظ شده بود:

با دل خونین، لب خندان بیاور همچو جام
نی گرت زخمی رسد، چون چنگ آیی در خروش

فرانکل هر روز دود کوره‌های آدم‌سوزی را می‌دید و ممکن بود هر لحظه به آنجا منتقل شود. تمام افراد خانواده‌اش کشته شده بودند و در سرمای سوزان به بدترین شکل به بیگاری گرفته می‌شد. او شرح زندگی سخت خود را در کتاب «انسان در جستجوی معنا» آورده است. یکی از ویژگی‌های نظریه فرانکل این است که او برخلاف سایر روان‌شناسان که دل‌نگران سلامت روان و شخصیت هستند، الگوی انسانِ از خود فرارونده را مطرح می‌کند؛ یعنی انسانی که خود را نادیده می‌گیرد و ایثار می‌کند: «هر چه بیشتر بتوانیم از خود فراتر رویم، خود را در کسی یا چیزی ایثار کنیم، انسان‌تر می‌شویم»(همان، ص۱۵۶). همان‌طور که حافظ معتقد است:

تا عقل و فضل بینی، بی معرفت نشینی
یک نکته‌ات بگویم، خود را مبین و رستی

فرانکل معتقد است که یافتن معنا در زندگی، به خاطر خود ما نیست، بلکه به خاطر خود معناست و از اینجا نتیجه می‌گیرد که یافتن معنای زندگی مستلزم فراموش کردن خود است: «سلامت روان یعنی از مرز توجه به خود گذشتن، از خود فرارفتن و جذب معنا و منظوری شدن»(روان‌شناسی کمال، ص۱۶۵) و این همان است که گفت:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست
تو خود حجاب خودی، حافظ از میان برخیز

به اعتقاد فرانکل در ناپیمودنی‌ترین راهها و در نومیدکننده‌ترین و ظاهراً در یأس‌آورترین وضعیت‌ها است که می‌توان عظیم‌ترین معنا را یافت(همان، ص۱۶۳) یعنی:

حافظ، شکایت از غم هجران چه می‌کنی؟
در هجر وصل باشد و در ظلمت است نور

فرانکل معتقد است که «عشق، هدف نهایی انسان است. رستگاری از راه عشق و در عشق است»(همان، ص۱۶۷) که از مضامین اصلی اشعار حافظ و اوج اندیشه و تعالی معنوی اوست:

طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادتی ببری

*
نشان اهل خدا عاشقی‌ست با خود دار
که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم

*
زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است
عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

***میان ما و جهان، توهمی حائل شده که ناشی از پیش‌داوری‌ها و تعصب‌هاست؛ لذا دنیا را نه چنان که هست، می‌بینیم. حافظ می‌گوید اشخاص تنگ‌نظر که فهم قاصری دارند، فقط معایب را می‌بینند و این کوته‌نظری ناشی از جهل است**

آخرین روان‌شناسی که بررسی می‌کنیم فریتس پرلز (۱۸۳۹ـ۱۹۷۰) است. یکی از جنبه‌های نگرش پرلز به شخصیت انسان، «تأکید بر "حال" به عنوان تنها واقعیت موجود است. به اعتقاد پرلز جز این زمان و این مکان، چیز دیگری برای ما نیست. گذشته وجود ندارد و آینده هم هنوز نیامده است»(همان، ص۱۸۰) و حافظ این‌گونه به ما در این باره پند می‌دهد:

ای دل، ار عشرت امروز به فردا فکنی
مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد؟

*
حافظا، تکیه بر ایام چو سهو است و خطا
من چرا عشرت امروز به فردا فکنم؟

پرلز با دسته‌بندی محدوده‌های آگاهی، معتقد است که بین ما و جهان، توهمی حائل شده است که ناشی از پیش‌داوری‌ها و تعصب‌های ماست: «چنانچه دنیا را از دریچه تعصب‌هایمان بنگریم، آن را نه چنان که هست، بلکه آن‌گونه که به نظرمان می‌آید می‌بینیم» (همان، ص۱۸۳). بر همین اساس، حافظ معتقد است که اشخاص تنگ‌نظر و متعصب که فهم قاصری دارند، فقط نظر به معایب دارند و این کوته‌نظری را ناشی از جهل آنان می‌داند:

یا رب، آن زاهد خودبین که به جز عیب ندید
دود آهیش در آیینه ادراک انداز

*
کمال سرّ محبت ببین نه نقص گناه
که هر که بی‌هنر افتد، نظر به عیب کند

*
برو ای زاهد و بر دُردکشان خرده مگیر
توچه‌دانی که پس‌پرده، که خوب است و که زشت

در واقع نوع نگاه ما به جهان منعکس‌کننده و نشان‌دهندهٔ درونیات و سطح فکری و روحی خود ماست که بر جهان بیرون فرافکنی می‌شود و ما خود را در آیینه جهان و اطرافیان می‌بینیم. حافظ ما را دعوت می‌کند که با خودشناسی و گسترش آگاهی، این پرده‌ها را کنار بزنیم و رویارویی خود با خلق و خدا و جهان را هر چه واقعی‌تر و درست‌تر و زیباتر کنیم.

آنچه در این نوشتار آمد، مشت بسیار کوچکی از خروار است و این مقاله مختصر حوصله ذکر بسیاری دیگر از روان‌شناسان و تطبیق آرائشان با آموزه‌های حافظ را ندارد و گرنه مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود.

*دانشنامه حافظ

منابع:
ـ روان‌شناسی کمال/دوآن شولتس/ ترجمه گیتی خوشدل/ نشر پیکان/۱۳۸۷/ تهران.
ـ نظریه‌های شخصیت/ ریچارد رایکمن/ ترجمه مهرداد فیروزبخت/نشر ارسباران/۱۳۹۳/ تهران.
ـ هنر عشق ورزیدن/ اریک فروم/ترجمه سمیه سادات آل حسینی/انتشارات جاجرمی/۱۳۸۸/ تهران.
ـ روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه/کارل گوستاو یونگ/ ترجمه محمدعلی امیری/انتشارات علمی و فرهنگی/۱۳۷۲/ تهران
ـ عشق صوفیانه/ جلال ستاری/ نشر مرکز/ ۱۳۹۲/تهران.
ـ درآمدی بر انسان شدن/کارل راجرز/ ترجمه قاسم قاضی/انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی/۱۳۶۹

افزایش نقدشوندگی با ابزار فروش تعهدی

کارشناس بازار سرمایه با استقبال از راه‌اندازی ابزارهای جدید مالی در بازار سرمایه، مزایای فروش تعهدی بر این بازار را تشریح کرد.

به گزارش پایگاه خبری بازار سرمایه (سنا)، فردین آقابزرگی، با تاکید بر اینکه هرچه به عنوان تنوع و ابزارسازی در بازارهای مالی و بازار سرمایه بکار گرفته شود، برای ایجاد زیرساخت‌های لازم برای ایجاد شادابی، کاهش ریسک و افزایش حجم نقدشوندگی بازار بسیار کمک کننده است، اظهار کرد: فروش استقراضی یکی از ابزارهایی بود که در ابعادی نقاط مبهمی از لحاظ شرعی داشت که با ساز و کاری که کمیته فقهی بورس در نظر گرفت ابهامات برطرف و فروش تعهدی نامگذاری شد.

وی با بیان اینکه فروش تعهدی جزو تکمیل کننده‌ترین ابزارهایی است که باعث محدودیت نوسان قیمت می‌شود، گفت: این اتفاق نه با اعمال محدودیت نظارتی بلکه به صورت خود التزام برآوردی از یک گزینه‌ای به منظور پیشگیری از نوسان شدید چه در جهت افزایش و چه در جهت کاهش محسوب می‌شود.کارشناس بازار سرمایه با تاکید بر اینکه ایجاد تفکر استفاده حداکثری از ابزارهای مالی و تنوع بخشی به ابزارهای مالی بسیار کمک کننده است، اضافه کرد: در یک ابعادی فورش استقراضی به منزله مقایسه با لاین اعتباری است که در اختیار یک سرمایه گذار یا فعال بازار قرار داده می شود؛ در نتیجه با در اختیار داشتن همچنی ابزاری، حتی در زمانی که دارنده سهام شخص نباشد این اختیار را به دست می‌گیرد.

یعنی حکم بر دارندگی سهام امکان ایجاد فروش را سد نمی‌کند و حتی کسانی که دارنده سهام نیستند، امکان فروش سهام در آینده را پیدا می کنند و تعهد می‌دهند که سهام را مجدداً برگردانند.

آقابزرگی با بیان اینکه فروش تعهدی بازه زمانی و گمانه زنی‌های کارشناسی در قالب قیمت در آینده را تا حدود زیادی تعیین می‌کند، ادامه داد: بنابراین می‌توان آن را مشابه اعتباری که در اختیر یک شخص قرار گرفته است بدانیم. فروش تعهدی کمک زیادی می‌کند به افزایش حجم نقدشوندگی و افزایش حجم معاملات، هرچه حجم بازار و ریسک بازار کثرت داشته باشد، ریسک نوسان قیمت و حتی ریسک سرمایه‌گذاری کاهش پیدا می‌کند که جزو رسالت و ذات بازار است.وی در ادامه با تاکید بر اینکه حجم معاملات بیش از ۹۰ درصد بازارهای سرمایه در دنیا به ابزارهای مالی، مشتقات و سایر اوراق بازار به جز سهام و حق تقدم برمی‌گردد، اظهار کرد: تعداد بورس هایی که معاملاتشان محدود به سهام و حق تقدم است بسیار محدود بوده که بورس ایران هم در رده این بورس‌ها قرار دارد بنابراین راه اندازی فروش تعهدی دریچه روشنی رو به توسعه و تعالی بازار سرمایه است.

بازار در یک نگاه



آمار معاملات آخرین روز معاملاتی (سه شنبه۹۸/۱۱/۱۵)

مجموع حجم معاملات	۱۰/۲۲۲ میلیون سهم
مجموع ارزش معاملات	۴۸/۱۲۴/۱۸۹ میلیون ریال
جمع تعداد معاملات	۹۳۱/۹۰۵ معامله
ارزش بازار	۱۶/۰۰۶/۵۵۷ میلیارد ریال

ابلاغ قوانین جدید برای تازه واردها به بورس

دبیر کل کانون نهادهای سرمایه گذاری گفت:ضروری است تا قوانین و مقررات جدید به سرمایه‌گذاران تازه وارد ابلاغ شود، زیرا بسیاری از کشورها محدودیت‌هایی برای این سهامداران ایجاد و از ورود نقدینگی به بازار جلوگیری می‌کنند.

سعید اسلامی در گفتگو با ایرنا در ارتباط با رشد روزهای اخیر بازار سرمایه افزود: سرعت رشد بازار سرمایه تا روز گذشته مقداری کاهش یافت، اما همچنان نقدینگی در حل ورود به بازار است و این امر زمینه رشد پرشتاب شاخص بورس در بازار امروز را فراهم کرد.

وی خاطرنشان کرد: برخی تصور می‌کنند که رشد بازار ادامه دار است و اکنون بورس به عنوان بهترین بازار برای سرمایه‌گذاری محسوب می‌شود به همین دلیل اقدام به ورود نقدینگی‌های جدید به بازار می‌کنند.

اسلامی ضمن تاکید بر اینکه روزانه نزدیک به یک هزار و ۵۰۰ میلیارد تومان نقدینگی جدید وارد بورس می شود، افزود: اکنون باید بازار را از نظر ارزش معاملات مورد بررسی جدی قرار داد اما تا زمانی که بازارهای جایگزین در رکود به سر می‌برند و فقط یک بازار در مسیر افزایش ارزش قرار می‌گیرند می‌تواند باعث ایجاد یک حباب جدی در بازار شود.

کارشناس بازار سرمایه گفت: ورود حجم گسترده‌ای از نقدینگی به بازار سرمایه ضمن افزایش ارزش پایه، زمینه ورود چند شرکت جدید به بورس، افزایش سرمایه از محل تجدید ارزیابی دارایی‌ها را فراهم می کند، بنابراین با این شرایط است که ارزش بازار به صورت نگران کننده افزایش نمی‌یابد.

وی گفت: براساس شرایط اقتصاد کنونی در کشور، هر گونه پیش‌بینی برای ادامه روند بازار با چالش روبرو می‌شود و ممکن است با هر تغییر نرخی، مسیر کل بازار تغییر کند.

اسلامی افزود: چنانچه هیچ یک از بازارهای دیگر با تغییر معاملاتی روبرو نشوند و دولت هم عملیات بازار باز را اجرایی کند، روند صعودی بازار ادامه دار و شاخص بورس رشد خواهد کرد.

وی با بیان اینکه نقدینگی که اکنون وارد بورس می‌شود در هر بازار دیگری سرازیر شود رشد سرسام‌آوری را به دنبال خواهد داشت، گفت: زمانی که هر یک از بازارهای جایگزین شروع به رشد و حرکت کند، ممکن است زمینه ریزش بازار سرمایه فراهم شود.

وی گفت: وضع کنونی بازار امکان پیش بینی روند آن را غیرممکن ساخته و نمی‌توان مسیر دقیق بازار سرمایه را مشخص کرد که این امر باعث نگرانی سهامداران آن شده است.

به گفته کارشناس بازار سرمایه، امروز بسیاری از سهام موجود در بازار، بیشتر از ارزش ذاتی خود در حال معامله هستند.

بازار سرمایه، مظهر شفافیت اقتصاد کشور است



سهامداران باید از رفتار هیجانی دوری و از تصمیم گیری بر اساس شایعات پرهیز کنند، باید توجه کرد که تشکیل سبدی از سهام، نگاه بلند مدت، سرمایه گذاری تحلیل محور، داد و ستد بر اساس عملکرد شرکت‌ها و حضور در کلاس های آموزشی به میزان قابل توجهی ریسک سرمایه گذاری در بازار سرمایه را کاهش می دهد.

به گزارش پایگاه خبری بازار سرمایه(سنا)، یاسر فلاح، مدیرعامل شرکت اطلاع رسانی و خدمات بورس در کارگاه آموزشی معرفی ظرفیت های بازار سرمایه که در اتاق بازرگانی تهران و با حضور اعضای این اتاق برگزار شد گفت: بورس اوراق بهادار تهران از ابتدای سال تا کنون بیش از ۱۵۰ درصد بازدهی عاید سرمایه گذاران کرده است.

مدیرعامل شرکت اطلاع رسانی وخدمات بورس از شفافیت به عنوان مهمترین رکن بازار سرمایه یاد کرد و افزود: بورس ایران جزو پنج بورس شفاف دنیاست و ساز و کارهای آن امکان پنهان سازی اطلاعات را به صفر نزدیک کرده است.

بدین ترتیب که شرکت ها و بنگاه های تولیدی حاضر در بورس و فرابورس در طول سال،حدود ۱۶ مرتبه اطلاعات خود را منتشر می کنند این شرکت ها و بنگاه ها باید میزان تولید و فروش ماهانه خود را روی سایت کدال- سامانه افشای اطلاعات ناشران بورسی و فرابورسی- افشا و هر سه ماه یکبار هم صورت های مالی خود را ارائه کنند.

وی افزود: معتقدیم بورس مظهر شفافیت اقتصاد کشور است چرا که در بورس شرکت ها نمی توانند فعالیت های خود را اعلام و افشا نکنند و باید همه فعل و انفعالات اقتصادی خود را به اطلاع عموم برسانند.

شفافیت اصل اول بازار سرمایه است و هیچ شرکتی بدون رعایت این اصل، امکان حضور در این بخش مهم اقتصادی را ندارد.

یاسر فلاح افزود: اکنون بیش از ۹۰ درصد شرکت ها اطلاعات خود را درست و به موقع روی سامانه کدال قرار می دهند، حدود ۸ درصد با تاخیر یکی دو روزه این اطلاعات را افشا می کنند و ۲ درصد باقیمانده هم که تأخیر بیش از حد دارند، جریمه می شوند.

شرکت های بورسی به واسطه حضور فعال سهامداران، زیر ذره بین نظارتی قرار دارند و سهامداران همواره وضع شرکت ها را رصد می کنند تا آنها دچار انحراف و تخلف نشوند.

مدیرعامل شرکت اطلاع رسانی و خدمات بورس ادامه داد: هرچند طی چند سال اخیر نقش بازار سرمایه در اقتصاد کشور افزایش داشته اما ضرورت دارد سهم این بازار در اقتصاد را افزایش دهیم.

چنانچه مردم را با سرمایه گذاری در بورس آشنا و در این راه فرهنگسازی کنیم، سرمایه های مردم از اثرات منفی تورم مصون خواهند ماند و دیگر شاهد هجوم مردم به صف دلار و سکه برای حفظ ارزش دارایی نخواهیم بود ضمن این که هدایت نقدینگی به سمت بخش مولد از طریق بازار سرمایه فواید بسیاری برای اقتصاد کشور به همراه دارد.

یاسر فلاح اضافه کرد: افرادی که از دانش کافی مالی برخوردار نیستند باید با روش های غیر مستقیم همچون صندوق ها به بورس وارد شوند برای ورود به این بازار به دانش نیاز است و صندوق های سرمایه گذاری ابزارهایی هستند که می توانند ریسک سرمایه گذاران تازه وارد را کاهش دهند.

آخرین تغییرات قیمت سهام دربورس تهران

نام شرکت	آخرین قیمت (ریال)	میزان تغییرات
قندهکمتان	۳۰۷۸۹	۶۵۷۶
فولادآلیاژی ایران	۸۵۳۰	۲۹۴
نیروکلر	۲۲۹۵۹	۱۴۴۳
کاشی‌الوند	۱۶۳۷۵	۱۵۲۱
سرمایه‌گذاری‌سایپا	۲۹۹۰	۱۵۴
سیمان‌ایلام	۷۸۷۶	۳۷۵
بورس اوراق بهادارتهران	۳۷۷۲۱	۱۷۹۶
پارس‌سرام	۹۶۸۰۵	۴۶۰۹
لیزینگ‌ایران	۱۲۰۷۷	۵۷۵
کشت‌وصنعت‌چین‌چین	۴۴۳۶۳	۲۱۱۲
پارس‌سویچ	۵۳۰۶۵	۲۵۲۶
سیمان آرتااردبیل	۲۸۱۱۳	۱۳۳۸
سامان‌گستراصفهان	۱۴۲۴۷	۶۷۸
آلومراد	۴۸۵۴۲	۲۳۱۱
گروه صنعتی پاکشو	۹۶۳۳۰	۴۵۸۷
کربن‌ایران	۵۲۹۷۶	۲۵۲۲
کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران	۱۲۵۷۲	۵۹۸
سیمان‌ارومیه	۱۲۶۳۱	۶۰۱
بانک‌پارسیان	۴۰۶۵	۱۹۳
سرمایه‌گذاری‌توسعه‌آذربایجان	۲۰۵۳۹	۹۷۸
فرآورده‌های‌نسوزپارس	۵۷۵۹۸	۲۷۴۲
سرمایه گذاری توسعه صنعت وتجارت	۳۹۴۵	۱۸۷
ایران‌ترانسفو	۱۶۲۰۲	۷۷۱
بیمه ملت	۹۳۱۹	۴۴۳
کارخانجات‌تولیدی‌شیشه‌رازی	۹۹۶۷	۴۷۴
معادن‌منگنزایران	۴۶۰۸۶	۲۱۹۴
مخابرات ایران	۷۰۴۸	۳۳۵
توریستی ورفاهی آبادگران ایران	۱۰۶۳۲	۵۰۶
فروشگاه های زنجیرهای افق کوروش	۷۸۸۸۹	۳۷۵۶
ریخته‌گری‌تراکتورسازی‌ایران	۱۸۴۹۲	۸۸۰
بورس کالای ایران	۳۳۲۸۱	۱۵۸۴
بانک ملت	۷۶۶۰	۳۶۴
لوله‌وماشین‌سازی‌ایران	۱۶۳۹۰	۷۸۰
رینگ‌سازی‌مشهد	۱۱۲۳۳	۵۳۴
واسپاری ملت	۵۵۵۱	۲۶۴
کویرتایر	۱۷۰۸۲	۸۱۳
سرمایه‌گذاری‌شاهد	۳۷۰۳	۱۷۶
بانک تجارت	۶۶۰	۳۱
پارس‌خودرو	۲۶۶۸	۱۲۷
حفاری شمال	۸۶۳۶	۴۱۱
گروه مپنا(سهامی عام)	۱۳۹۸۰	۴۴۹
شیرپاستوریزه‌پگاه‌اصفهان	۶۸۳۲۰	۳۰۹۳
آلومینیوم‌ایران	۱۲۲۹۴	۵۸۴
ایران‌یاساتایرورابر	۱۰۶۵۰	۵۹۸
توسعه‌صنایع‌بهشهر(هلدینگ)	۷۳۰۰	۳۰۷
تامین سرمایه امید	۳۴۰۳	۱۶۲
سرمایه‌گذاری صنایع پتروشیمی	۱۰۲۰۰	۳۸۷
گروه توسعه صنعتی ایران	۷۱۰۲	۳۳۸
سرمایه‌گذاری‌مسکن	۳۵۴۰	۱۶۸
گروه‌صنعتی‌بارز	۱۲۶۶۰	۳۸۲
ذغال‌سنگ‌نگین‌طبس	۲۴۰۰۰	۱۰۹۸
تولیدی‌کاشی‌تکسرام	۱۳۶۸۱	۶۵۱
کمباین‌سازی‌ایران	۵۲۲۶	۱۶۹
گسترش‌صنایع‌وخدمات‌کشاورزی	۴۴۱۴۹	۲۱۰۲
سرمایه گذاری اعتبارایران	۳۶۹۳	۱۷۵
سرمایه‌گذاری‌نیرو	۲۸۹۹	۱۲۸
سرمایه گذاری خوارزمی	۳۲۳۲	۱۵۳
حمل ونقل بین المللی خلیج فارس	۴۳۰۹	۲۰۵
لیزینگ ایرانیان	۵۱۸۹	۲۴۷
سرمایه گذاری مسکن شمال شرق	۴۱۶۷	۱۹۷
معدنی‌املاح‌ایران	۴۴۹۶۴	۲۱۴۱
کمک‌فنرایندامین	۱۲۱۱۷	۵۷۷
فولادامیرکبیرکاشان	۲۳۷۲۹	۸۹۹
بانک پاسارگاد	۳۱۳۷	۱۴۹
کاشی‌سعدی	۲۳۸۸۵	۱۱۳۷
بانک‌اقتصادنوین	۳۹۷۷	۱۵۲
سیمان‌شاهرود	۹۱۵۰	۱۷۵
شیشه‌همدان	۱۴۴۶۰	۳۱۱
سیمان‌قائن	۳۷۰۰۰	۹۱۷
توسعه‌شهری‌توس‌گستر	۵۱۵۴	۸۸
سرمایه گذاری پردیس	۳۸۹۰	۱۸۰
پارس‌الکتریک	۳۴۶۹۹	۵۲۴
سرمایه‌گذاری‌ملی‌ایران	۱۱۴۶۸	۵۴۶
پالایش نفت تهران	۶۳۰۰	۲۱۱
ایران‌تایر	۳۰۸۹۴	۳۷۳
بانک سینا	۳۹۶۰	۴۶
مس‌شهیدباهنر	۲۳۰۹۰	۲۸۴
پلاسکوکار	۵۶۱۱	۲۹
نیرومحرکه	۱۳۶۶۳	۶۵۰
داروسازی‌اکسیر	۶۴۶۸۹	۳۰۴۰
سرمایه‌گذاری صنعت‌نفت	۱۱۹۷۰	۱۶
سرمایه‌گذاری‌بهمن	۶۳۴۶	۱۸۸
لامیران	۵۳۴۹۰	۲۲۲۲
ملی‌صنایع‌مس‌ایران	۶۵۰۰	۱۲۴
فولادخراسان	۱۷۲۹۹	-۴۵۳
تکنوتار	۱۰۴۹۰	۷۳
موتورسازان‌تراکتورسازی‌ایران	۷۴۴۶	۱۸۴
تراکتورسازی‌ایران	۱۲۷۴۹	۲۱۹
توسعه‌معادن‌روی‌ایران	۹۹۱۶	-۵۸
صنایع سیمان دشتستان	۲۳۹۸۵	۱۱۴۲
سیمان‌خزر	۹۰۰۰	-۶۲۷
سرامیک‌های‌صنعتی‌اردکان	۲۳۸۰۰	-۱۴
سازه‌پویش	۸۰۲۵۰	۷۰۹
س.ص.بازنشستگی کارکنان بانک ها	۲۹۸۹	۹۵
سیمان‌بجنورد	۱۶۷۰۰	-۱۸۳
پست بانک ایران	۶۲۴۹	۷۵
سرمایه‌گذاری‌توسعه آذربایجان	۱۵۵۰۱	۱۵۰
خدمات‌انفورماتیک	۱۸۰۹۴	-۹
سیمان‌هگمتان	۱۸۶۰۰	-۸۶۶
گروه‌صنایع‌بهشهرایران	۵۹۸۳	۲۹
پالایش نفت بندرعباس	۱۰۹۹۰	۹
بانک خاورمیانه	۵۲۳۹	۲۴۹
سرمایه‌گذاری‌رنا(هلدینگ)	۳۰۰۰	-۴۶
سیمان‌بهبهان	۴۲۶۰۹	-۷۲
معدنی‌وصنعتی‌چادرملو	۶۹۴۴	-۱۰
س.نفت وگازوپتروشیمی تأمین	۴۲۴۰	۳۳
بانک‌کارآفرین	۴۱۳۰	-۲۹
صنایع پتروشیمی خلیج فارس	۹۷۸۲	۴
سرمایه‌گذاری‌توکافولاد(هلدینگ)	۷۳۸۰	۱۵
پتروشیمی‌خارک	۲۶۱۱۵	-۱۴۶

نام شرکت	آخرین قیمت (ریال)	میزان تغییرات
رادیاتورایران	۴۲۸۰۶	۲۰۳۸
پالایش نفت اصفهان	۵۹۷۷	۷
تامین‌ماسه‌ریخته‌گری	۳۴۶۲۵	۴۳
پاکسان	۱۸۶۹۷	۱۷۱
سیمان‌شمال	۶۶۰۰	-۴۳
ملی‌صنایع‌مس‌ایران	۶۳۲۰	-۵۶
تامین سرمایه نوین	۴۷۰۰	-۱۹
فولادخوزستان	۱۱۱۴۰	۶۵
فرآورده‌های‌غذایی‌وقندپیرانشهر	۵۵۸۲۰	-۲۴۵۵
بین‌المللی‌توسعه‌ساختمان	۳۲۵۰	-۴۶
پتروشیمی‌شیراز	۱۴۴۷۷	-۱۱۰
نفت‌بهران	۲۵۲۵۰	۹۵
کالسیمین	۱۷۶۵۹	-۱۷۶
سرمایه گذاری دارویی تامین	۳۲۴۰۰	۱۳
پتروشیمی فناوران	۹۱۲۷۰	-۳۳۸
درخشان‌تهران	۴۳۴۴۰	۸۰۶
گسترش‌سرمایه‌گذاری‌ایران‌خودرو	۱۵۴۹۰	-۱۷۷
مدیریت صنعت شوینده ت.ص.بهشهر	۱۸۰۸۹	۴۰
نوسازی‌وساختمان‌تهران	۵۳۵۰	-۱۵۸
فراورده‌های‌نسوزایران	۲۸۵۰۰	-۲۴۵
پتروشیمی پارس	۶۴۲۶۰	-۳۲۲
پتروشیمی پردیس	۲۴۴۹۸	-۹۰
زامیاد	۳۱۷۴	-۴۳
بانک صادرات ایران	۷۴۸	-۱۸
پلی پروپیل نجم-جم پیلن	۳۳۱۹۰	-۲۶۰
سرمایه گذاری توسعه صنایع سیمان	۴۲۱۲	-۷
سرمایه‌گذاری‌سپه	۴۶۹۹	۸
صنعتی آما	۱۲۱۹۹	۱۲۱
توسعه‌معادن‌وفلزات	۶۴۱۰	۸۸
گروه‌صنعتی‌بوتان	۴۲۰۰۰	-۳۰۱
نفت سپاهان	۱۱۲۹۹	-۶۷
ایران‌ارقام	۹۵۷۰	۱۳۹
پتروشیمی پردیس	۲۴۵۰۰	-۸۸
مبین انرژی خلیج فارس	۱۱۶۰۰	-۱۷
سرمایه‌گذاری‌غدیر(هلدینگ)	۴۰۹۷	-۲
لیزینگ‌خودروغدیر	۵۹۰۰	-۲۱۶
سرمایه گذاری صندوق بازنشستگی	۵۲۹۳	۴۷
پالایش نفت تبریز	۳۸۱۶۵	۷۴۹
شیرپاستوریزه‌پگاه‌خراسان	۳۱۱۰۱	۳۴۱
سیمان‌داراب	۷۱۴۴	۱
فولادمبارکه اصفهان	۳۹۵۰	-۵۱
گسترش نفت‌وگازپارسیان	۶۸۵۰	-۶۵
خوراک‌دام‌پارس	۶۰۰۰۰	۴۷۶
ایران‌دارو	۱۲۲۰۰	-۴۸۷
معدنی وصنعتی گلگهر	۷۸۳۰	-۱۹۲
تجارت الکترونیک پارسیان	۵۳۶۰	-۱۶۲
پتروشیمی جم	۱۴۲۰۰	-۲۹۳
داروسازی‌اسوه	۱۶۴۶۰	-۳۲۹
سیمان‌شمال	۴۷۵۰	-۸۲
سپنتا	۱۵۰۱۰۰	-۲۵۰۱
پتروشیمی خراسان	۲۵۴۰۰	-۳۷۳
فولادکاوه جنوب کیش	۵۴۶۶	-۶۳
گروه مدیریت سرمایه گذاری امید	۹۰۹۰	-۴۵
لامپ‌پارس‌شهاب	۵۲۵۰۰	-۱۸۵۰
سرمایه گذاری گروه توسعه ملی	۶۱۹۰	-۶۵
چرخشگر	۷۶۰۵	-۳۲۸
گروه دارویی سبحان	۱۰۵۵۰	-۱۳۲
فولادآلیاژی ایران	۸۹۳۵	-۱۸۷
بیمه آسیا	۸۷۱۱	۳۲۶
توسعه معدنی وصنعتی صبانور	۱۲۰۱۰	-۴۸۲
ایران‌یاساتایرورابر	۸۴۰۰	-۲۴۴
سیمان‌کرمان	۹۵۰۰	-۳۸۱
پگاه‌آذربایجان‌غربی	۱۲۰۰۰	-۷۷
پتروشیمی نوری	۵۶۸۰۰	-۱۱۱۶
شرکت ارتباطات سیارایران	۱۷۰۲۷	-۱۷۶
تامین سرمایه لوتوس پارسیان	۴۸۳۲	۶
ماشین‌سازی‌نیرومحرکه	۱۰۱۸۷	-۳۳۱
تراکتورسازی‌ایران	۹۸۰۰	-۲۹۷
بین‌المللی‌محصولات‌پارس	۱۲۹۰۰	-۲۵۲
ایرکاپارت صنعت	۷۷۷۷	-۱۴۲
نفت‌پارس	۲۵۸۴۳	-۸۸۴
سرمایه گذاری صدرت امین	۴۴۴۰	-۷۴
گروه‌بهمن	۳۵۷۰	-۱۲۰
قنداصفهان	۵۸۹۰۰	-۱۳۸۸
دوده‌صنعتی‌پارس	۱۲۴۸۰	-۵۵۷
صنایع خاک‌چینی‌ایران	۳۸۷۰۰	-۱۶۳۸
پارس‌دارو	۳۹۹۹۰	-۷۳۹
سیمان کردستان	۵۱۰۰	-۱۰۵
بیمه دانا	۸۴۳۰	-۱۸۹
ملی‌سرب‌وروی‌ایران	۳۲۲۰۰	-۹۸۳
سرمایه‌گذاری‌توسعه‌ملی	۵۰۰۰	-۱۴۲
به پرداخت ملت	۲۵۷۹۸	-۲۷۷
بانک‌اقتصادنوین	۳۷۵۰	-۷۵
البرزدارو	۱۷۰۳۰	-۴۲۱
فرآورده‌های‌تزریقی‌ایران	۱۶۳۳۵	-۴۴۸
ایران‌مرینوس	۳۵۵۵۲	-۱۱۲۷
حمل ونقل پتروشیمی(سهامی عام)	۲۵۶۷۹	-۱۵۲
تولیدی چدن سازان	۱۰۵۹۹	-۱۷۹
شهد	۲۱۹۴۵	-۶۳۸
سیمان‌شرق	۴۰۴۷	-۱۴۲
فرآورده‌های‌نسوز آذر	۱۸۳۵۸	-۴۷۷
نوردوقطعات‌فولادی	۵۶۰۸۵	-۲۹۵۱
لیزینگ رایان‌سایپا	۳۰۶۳	-۹۳
شیمی‌داروئی‌داروپخش	۲۳۳۹۹	-۸۱۴
گروه پتروشیمی س.ایرانیان	۳۵۹۶	-۱۲۶
آسان پرداخت پرشین	۱۷۹۶۸	-۵۸۳
فنرسازی‌زر	۶۸۱۰	-۲۱۱
همکاران سیستم	۱۳۶۵۶	۰
کارتن‌ایران	۶۳۲۵۰	-۱۷۰۳
سیمان‌اصفهان	۶۳۶۹۰	-۳۳۵۲
گروه‌صنعتی‌ملی(هلدینگ)	۹۵۴۴۶	۱۷۳
فروسیلیس‌ایران	۱۸۱۲۰	-۷۰۶
سرمایه‌گذاری‌صنعت‌بیمه	۴۴۸۷	-۱۱۳
لابراتوارداروسازی‌دکترعبیدی	۳۸۰۰۰	-۱۱۱۱
سیمان‌سفیدنی‌ریز	۵۴۳۳۴	-۱۲۸۹
پتروشیمی شازند	۱۰۱۱۲	-۱۷۲
عمران‌وتوسعه‌فارس	۳۷۷۰	-۱۴۱
کارخانجات‌داروپخش	۳۰۱۲۱	-۱۳۵۶
داروسازی‌جابرابن‌حیان	۱۲۷۹۰	-۴۸۴
گروه‌صنعتی‌سپاهان	۱۸۴۱۰	-۸۵۰

نام شرکت	آخرین قیمت (ریال)	میزان تغییرات
فیبرایران	۳۱۸۷	-۱۲
موتوژن	۲۶۴۰۰	-۷۰۸
سیمان‌فارس	۱۰۴۴۹۸	-۳۴۷۸
لیزینگ‌صنعت‌ومعدن	۳۲۸۶	-۱۶۰
پرداخت الکترونیک سامان کیش	۱۴۴۷۰	-۲۵۲
حمل‌ونقل‌توکا	۱۶۹۹۹	-۴۹۹
صنایع‌کاغذسازی‌کاوه	۲۳۷۴۰	-۳۰۹
سیمان‌خزر	۱۰۷۰۰	۱۷۲
کیمیدارو	۱۵۹۹۹	-۴۷۶
سایپا	۳۵۷۸	-۱۶۹
سیمان‌غرب	۱۱۶۸۰	-۳۷۸
سرمایه گذاری ساختمان ایران	۱۹۳۱۳	-۸۰۴
تولیدی‌مهرام	۵۴۸۰۰	-۱۳۷۵
ساپاشیشه	۱۲۶۹۱	-۴۰۱
سرمایه‌گذاری‌البرز(هلدینگ)	۸۰۴۰	-۲۵۴
کارت اعتباری ایران کیش	۶۶۲۰	-۳۰۸
معدنی‌دماوند	۹۸۴۰۱	-۳۷۷۸
فیبرایران	۴۰۹۰	-۱۲۶
سرمایه‌گذاری‌بوعلی	۴۱۸۰	-۱۲۱
کنترل‌خوردگی‌تکین‌کو	۲۳۳۳۳	-۸۰۰
پشم‌شیشه‌ایران	۳۱۰۰۰	-۶۵۶
داده گسترعصرنوین-هایوب	۱۰۰۲۷	-۳۶۵
سرمایه گذاری پارس‌توشه	۱۲۳۰۰	-۴۰۰
داروسازی‌فارابی	۴۲۳۲۳	-۳۲۵
تولیدی فولادسپیدفراب کویر	۲۶۷۰۰	-۱۲۷۰
داروسازی‌زاگرس فارمدپارس	۱۶۷۴۸	-۵۹۲
داروسازی‌کوثر	۱۴۶۰۰	-۶۳۳
گروه دارویی سبحان	۱۰۴۰۰	-۲۸۲
کارخانجات تولیدی شهیدقندی	۲۶۵۰۰	-۹۹۵
قندلرستان	۲۰۸۸۹	-۱۰۹۹
صنعتی‌بهشهر	۱۲۶۹۷	-۴۷۴
صنایع‌شیمیایی‌سینا	۱۰۷۹۹۵	-۲۴۱۲
سرماآفرین	۱۵۰۰۱	-۶۶۱
سیمان فارس نو	۲۴۶۹۸	-۹۰۰
کارخانجات‌قندقزوین	۲۴۳۳۳	-۱۲۶۸
مارگارین	۱۳۶۵۰	-۵۹۶
غلتک سازان سپاهان	۱۶۹۰۰	-۶۳۱
مهندسی‌نصیرماشین	۱۴۹۰۶	-۷۸۴
صنایع‌کاشی‌وسرامیک‌سینا	۱۶۱۴۷	-۷۰۷
فجرانرژی خلیج فارس	۱۴۱۳۱	-۶۱۲
افست	۱۶۶۴۴	-۵۴۸
لبنیات‌کالبر	۱۲۴۸۸	-۴۴۴
سیمان‌صوفیان	۶۳۰۳	-۳۱۵
سرمایه‌گذاری‌صنعت‌بیمه	۲۹۴۲	-۱۷۷
لعابیران	۱۶۷۶۰	-۴۷۵
کابل‌البرز	۱۶۳۰۰	-۸۳۴
گروه دارویی برکت	۵۰۰۰	-۳۲۴
پارس‌خزر	۷۸۴۹۸	-۱۸۲۸
صنایع‌شیمیایی‌فارس	۱۰۴۰۰	-۴۷۵
داده‌پردازی‌ایران	۱۳۰۰۰	-۴۹۷
بیمه البرز	۴۷۰۰	-۲۰۱
کشت‌وصنعت‌پیاذر	۲۴۸۳۶	-۱۳۰۵
سرمایه‌گذاری‌آتیه‌دماوند	۶۰۶۰	-۲۸۳
داروپخش(هلدینگ)	۵۹۸۰۰	-۳۱۲۶
داروسازی‌سینا	۱۸۹۴۰	-۶۴۰
تایدواترخاورمیانه	۱۱۴۰۰	-۴۲۹
لنت‌ترمزایران	۵۸۸۹۸	-۹۲۱
آهنگری‌تراکتورسازی‌ایران	۶۸۷۸	-۲۸۶
سیمان‌دورود	۴۹۵۹	-۲۶۰
دارویی‌رازک	۳۳۱۵۵	-۱۷۱۲
سیمان‌مازندران	۶۴۴۵	-۲۶۸
داروسازی‌ابوریحان	۳۶۹۰۰	-۱۴۶۷
ماشین‌سازی‌اراک	۴۴۵۶	-۲۳۴
قندمرودشت	۳۱۱۲۵	-۱۶۳۸
صنایع پتروشیمی کرمانشاه	۱۱۲۶۲	-۵۹۲
ساپاآذین	۴۷۸۱	-۲۵۱
قطعات‌اتومبیل‌ایران	۹۶۲۸	-۵۰۶
نوردآلومینیوم	۷۳۲۰	-۳۷۰
داروسازی‌روزدارو	۱۲۶۰۸	-۶۶۳
شیشه‌وگاز	۳۰۵۲۶	-۱۶۰۶
داروسازی‌امین	۱۳۷۸۰	-۷۲۵
سیمان‌تهران	۲۹۰۹۱	-۱۵۳۱
ملی کشت وصنعت ودامپروری پارس	۴۳۴۰۱	-۱۳۵۲
سالمین	۶۰۵۲۷	-۳۱۸۵
دشت‌مرغاب	۱۲۳۲۷۸	-۶۴۸۸
سیمان خوزستان	۸۵۰۰	-۳۹۹
لبنیات‌پاک	۶۹۲۸	-۳۶۴
نیروترانس	۲۷۲۶۵	-۱۱۲۲
صنایع لاستیکی‌سهند	۱۶۴۶۹	-۸۶۶
گلتاش	۱۸۴۲۱	-۷۱۴
تولیدمحورخودرو	۱۵۷۵۲	-۸۲۹
سیمان‌خاش	۳۸۵۸۹	-۱۳۵۳
سیمان‌فارس‌وخوزستان	۸۳۹۰	-۴۴۱
تولیدمواداولیه‌داروپخش	۲۸۹۹۰	-۱۲۷۹
فرآوری‌موادمعدنی‌ایران	۱۷۳۶۵	-۹۱۳
آبسال	۳۱۷۰۰	-۱۵۵۹
سبحان دارو	۱۳۲۹۲	-۶۹۷
سیمرغ	۱۸۱۴۰	-۹۱۴
گروه دارویی برکت	۶۶۷۸	-۳۵۱
داروسازی‌زهراوی	۱۱۳۸۵	-۵۹۸
پارس‌مینو	۲۱۱۲۰	-۱۱۱۱
الکتریک‌خودروشرق	۸۳۸۲	-۴۴۱
مهرکام‌پارس	۴۹۷۸	-۲۶۱
پمپ‌سازی‌ایران	۱۵۷۸۳	-۵۰۹
صنایع‌ریخته‌گری‌ایران	۳۶۴۹	-۱۹۲
محورسازان‌ایران‌خودرو	۵۵۳۸	-۲۹۱
باما	۲۴۱۴۱	-۱۲۶۹
کشاورزی‌ودامپروری‌مگسال	۱۹۰۱۰	-۱۰۰۰
س.صنایع‌شیمیایی‌ایران	۱۳۷۴۰	-۶۹۸
سیمان‌سپاهان	۴۷۹۰	-۲۵۲
سرمایه گذاری شفادارو	۱۷۹۵۰	-۸۷۶
بیمه پارسیان	۷۵۵۴	-۳۹۷
قندثابت‌خراسان	۳۲۸۰۰	-۶۹۵
شکرشاهرود	۲۵۵۰۵	-۱۳۴۲
شهدایران	۳۰۷۳۸	-۱۶۱۷
جام‌دارو	۳۱۵۱۰	-۱۵۴۲
قندنیشابور	۱۷۳۱۴	-۹۱۱
بیمه ما	۶۷۷۵	-۱۶۶
دارویی‌لقمان	۱۰۸۸۷	-۵۷۲
صنایع‌ریخته‌گری‌ایران	۲۴۴۵	-۲۶۷

آگهی مزایده اموال غیر منقول

تاریخ انتشار ۹۸/۱۱/۱۶

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه اول تفکیکی به مساحت ۴۹٫۸ مترمربع واقع در سمت شمال غربی طبقه یک که ۱٫۸۷ مترمربع آن بالکن است بانضمام انباری قطعه ۲۸ تفکیکی به مساحت ۵٫۶ مترمربع واقع در همکف پلاک ثبتی ۲ فرعی از ۴۳۰۲ ـ اصلی بخش ۱ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالاً در سه قسمت اول دیوار و پنجره است بطول ۱٫۵۰ متر به فضای شارع دوم نرده ایست بطول ۱٫۷۰ متر به فضای شارع سوم دیوار و پنجره است بطول ۲٫۳۹ متر به فضای شارع شرقاً در سه قسمت سوم که قسمت دوم آن شمالی است اول دیواریست مشترک بطول ۵٫۷۱ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۲ دوم دیواریست مشترک بطول ۲٫۰۳ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۲ سوم درب و دیوار است بطول ۱٫۵۴ متر به راه‌پله مشاعی، جنوباً در سه قسمت که قسمت دوم آن شرقی است اول دیواریست بطول ۳٫۴۳ متر به راه پله مشاعی دوم دیواریست بطول ۱٫۹۶ متر به راه‌پله مشاعی سوم دیواریست مشترک بطول ۳٫۸۲ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۵، غرباً در سه قسمت که قسمت دوم آن جنوبی است اول دیواریست بطول ۴٫۱۹ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی دوم دیواریست بطول ۳۷ سانتیمتر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی سوم دیواریست بطول ۴٫۸۲ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی. حدود انباری: شمالاً درب و دیواریست بطول ۱٫۸۵ متر به پیلوت مشاعی شرقاً در دو قسمت اول دیواریست مشترک بطول ۱٫۵۶ متر به انباری قطعه ۲۷ دوم دیواریست بطول ۱٫۴۴ متر به راه‌پله مشاعی جنوباً دیواریست مشترک بطول ۱٫۹۵ متر به انباری قطعه ۲۴ غرباً دیواریست مشترک بطول ۲٫۹۳ متر به انباری قطعه ۲۵ با حق عبور از پارکینگ قطعه ۳۷.

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۴/۳ کارشناس رسمی دادگستری (آپارتمان فوق یک واحد از یک مجتمع ۳ طبقه روی پیلوت هر طبقه ۵ واحد جمعاً ۱۵ واحد است. بعضی از مصالح بکار رفته در ساختمان عبارتند از اسکلت بتنی و نمای اصلی از سنگ، در داخل آپارتمان کف سازی سرامیک و دیوارها و سقفها گچکاری ساده، آشپزخانه دارای کابینت، سرمایش با کولر آبی و گرمایش با پکیج و رادیاتور است. دارای انشعاب آب و برق و گاز مجزا بوده... ضمناً ملک فاقد پارکینگ می‌باشد. به آدرس: قزوین خیابان امام، کوچه شهید هاشم عبدالحسینی پلاک ۴۲، طبقه اول، واحد۵) برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۰۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز چهارشنبه مورخه ۹۸/۱۲/۷ در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۶۳۷۰۰۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه دوم تفکیکی به مساحت ۴۳٫۶۶ مترمربع واقع در سمت شمال غربی طبقه یک که ۱٫۸۲ مترمربع آن بالکن است بانضمام انباری قطعه ۲۴ تفکیکی به مساحت ۶٫۳۴ مترمربع واقع در همکف پلاک ثبتی ۳ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالاً در دو قسمت اول دیوار و پنجره است بطول ۴٫۴۸ متر به فضای شارع دوم نرده‌ایست بطول ۱٫۷۰ متر به فضای شارع شرقاً در دو قسمت اول دیواریست مشترک بطول ۱٫۰۷ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۳ دوم دیواریست مشترک بطول ۷٫۰۳ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۳ جنوباً در چهار قسمت که قسمت دوم آن غربی است. اول دیواریست بطول ۳٫۳۶ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۳ دوم درب و دیواریست بطول ۲٫۱۲ متر به راه پله مشاعی سوم دیواریست بطول ۱٫۱۲ متر به راه پله مشاعی چهارم دیواریست مشترک بطول ۲٫۰۳ متر به آپارتمان مسکونی قطعه یک، غرباً دیواریست مشترک بطول ۵٫۷۱ متر به آپارتمان مسکونی قطعه یک. حدود انباری: شمالاً در دو قسمت اول دیواریست مشترک بطول ۱٫۸۵ متر به انباری قطعه ۲۵ دوم دیواریست مشترک بطول ۱٫۹۵ متر به انباری قطعه ۲۸ شرقاً درب و دیواریست بطول ۱٫۶۷ متر به راه پله مشاعی جنوباً دیواریست مشترک بطول ۳٫۸۵ متر به انباری قطعه ۲۳ غرباً دیوار به دیوار است بطول ۱٫۶۵ متر به ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی.

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۴/۳ کارشناس رسمی دادگستری (آپارتمان فوق یک واحد از یک مجتمع ۳ طبقه روی پیلوت هر طبقه ۵ واحد جمعاً ۱۵ واحد است. بعضی از مصالح بکار رفته در ساختمان عبارتند از اسکلت بتنی و نمای اصلی از سنگ، و به اظهار همسایگان در داخل آپارتمان کف سازی سرامیک و دیوارها و سقفها گچکاری ساده، آشپزخانه دارای کابینت، سرمایش با کولر آبی و گرمایش با پکیج و رادیاتور است. دارای انشعاب آب و برق و گاز مجزا بوده... به آدرس: قزوین خیابان امام، کوچه شهید هاشم عبدالحسینی پلاک ۴۲، طبقه اول، واحد۵) برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ ۹۲/۰۷/۲۹ ۱۶۵۹۸۲ مورخ ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۵۷۵۰۰۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه سوم تفکیکی به مساحت ۵۳٫۳۲ مترمربع واقع در سمت شمال شرقی طبقه یک که ۱٫۸۷ مترمربع آن بالکن است بانضمام انباری قطعه ۲۷ تفکیکی به مساحت ۵٫۵ مترمربع واقع در همکف پلاک ثبتی ۴ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالاً در سه قسمت اول دیوار و پنجره است بطول ۲٫۱۶ متر به فضای شارع دوم نرده‌ایست بطول ۱٫۷۰ متر به فضای شارع سوم دیوار و پنجره است بطول ۱٫۱۸ متر به فضای شارع شرقاً در دو قسمت اول دیواریست مشترک بطول ۶٫۷۳ متر به فضای ملک مجاور شماره یک فرعی از شماره ۴۳۰۳ اصلی دوم دیواریست بطول ۲٫۸۲ متر به فضای ملک مجاور از شماره ب ۴۳۰۳ اصلی جنوباً دیواریست مشترک بطول ۸٫۶۹ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۴، غرباً در چهار قسمت، که قسمت دوم آن شمالی است اول درب و دیواریست بطول ۱٫۲۵ متر به راه پله مشاعی دوم دیواریست مشترک بطول ۳٫۳۶ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۲ سوم دیواریست مشترک بطول ۷٫۰۳ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۲ چهارم دیواریست مشترک بطول ۱٫۰۷ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۲. حدود انباری: شمالاً دیواریست بطول ۳٫۴۲ متر به پیلوت مشاعی شرقاً درب و دیواریست بطول ۱٫۶۵ متر به پیلوت مشاعی جنوباً دیواریست بطول ۳٫۴۳ متر به راه پله مشاعی غرباً دیواریست مشترک بطول ۱٫۵۶ متر به انباری قطعه ۲۸.

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۸/۳/۲ کارشناس رسمی دادگستری (ساختمان شامل پیلوت و سه طبقه مسکونی و در هر طبقه پنج واحد مسکونی و جمعاً دارای ۱۵ واحد مسکونی می‌باشد (مساحت کل زمین ۳۷۶/۹۳ مترمربع) اسکلت ساختمان فلزی، نمای ساختمان، پیلوت، راه پله و حیاط سرامیک، مساحت آپارتمان مورد کارشناسی با انباری ۵۸/۸۲ مترمربع، سیستم سرمایش کولر آبی و سیستم گرمایش پکیج رادیاتور، دارای انشعابات آب و برق و گاز مستقل فاقد آسانسور قدمت ساختمان حدود شش سال، و فاقد پارکینگ... به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه عبدالحسینی پلاک ۴۲)، برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۸۵۵۰۰۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه ۴ تفکیکی به مساحت ۶۳٫۴ مترمربع واقع در سمت جنوب شرقی طبقه یک که ۱/۸۸ مترمربع آن بالکن است بانضمام پارکینگ قطعه ۳۱ تفکیکی به مساحت ۱۲٫۵ مترمربع واقع در سمت شمال غربی همکف، بانضمام انباری قطعه ۱۶ تفکیکی به مساحت ۵٫۶۴ مترمربع واقع در همکف پلاک ثبتی ۵ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالاً دیواریست مشترک بطول ۸٫۶۹ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۳، شرقاً دیواریست بطول ۷٫۰۴ متر به فضای ملک مجاور شماره ب ۴۳۰۳ اصلی جنوباً در سه قسمت اول دیوار و پنجره است بطول ۵٫۱۳ متر به فضای حیاط مشاعی دوم نرده‌ایست بطول ۱٫۷۰ متر به فضای حیاط مشاعی سوم دیوار و پنجره است بطول ۲٫۰۹ متر به فضای حیاط مشاعی، غرباً در سه قسمت، اول دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۰ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۵ دوم دیواریست مشترک بطول ۴٫۹۸ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۵ سوم درب و دیوار است بطول ۱٫۲۴ متر به راه‌پله مشاعی. حدود پارکینگ: شمالاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر شرقاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر جنوباً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر غرباً خط فرضی، به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر، شمال غرب پیلوت مشاعی. حدود انباری: شمالاً دیواریست بطول ۲٫۲۴ متر به شارع شرقاً درب و دیواریست بطول ۲٫۶۱ متر به پیلوت مشاعی جنوباً دیواریست مشترک بطول ۲٫۱۰ متر به انباری قطعه ۲۶ غرباً دیوار به دیوار است بطول ۲٫۶۰ متر به ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی. با حق عبور از پارکینگ قطعه ۳۱

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۴/۲ کارشناس رسمی دادگستری (کل ساختمان شامل پیلوت و سه طبقه مسکونی و در هر طبقه پنج واحد مسکونی و جمعاً دارای ۱۵ واحد مسکونی می‌باشد اسکلت ساختمان فلزی، نمای ساختمان، پیلوت، راه پله و حیاط سرامیک، مساحت آپارتمان مورد کارشناسی ۶۳/۰۴ مترمربع، سیستم سرمایش کولر آبی و سیستم گرمایش پکیج رادیاتور، دارای انشعابات آب و برق و گاز مستقل فاقد آسانسور قدمت ساختمان حدود شش سال. و فاقد پارکینگ... به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه عبدالحسینی پلاک ۴۲)، برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۰۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۸۵۸۰۰۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه ۵ تفکیکی به مساحت ۵۲٫۷۵ مترمربع واقع در سمت جنوب غربی طبقه یک ۱٫۸۴ مترمربع آن بالکن است بانضمام پارکینگ قطعه ۳۷ تفکیکی به مساحت ۱۲٫۵ مترمربع واقع در همکف، بانضمام انباری قطعه ۲۵ تفکیکی به مساحت ۶٫۶ مترمربع واقع در همکف پلاک ثبتی ۶ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالاً در سه قسمت که قسمت دوم آن شرقی است اول دیواریست مشترک بطول ۳٫۸۲ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱، دوم دیواریست بطول ۱٫۱۵ متر به راه پله مشاعی سوم درب و دیواریست بطول ۴٫۳۹ متر به راه پله مشاعی شرقاً در دو قسمت اول دیواریست مشترک بطول ۴٫۹۸ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۴ دوم دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۰ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۴ جنوباً در دو قسمت اول نرده‌ایست بطول ۱٫۶۶ متر به فضای حیاط مشاعی دوم دیوار و پنجره است بطول ۶٫۳۴ متر به فضای حیاط مشاعی، غرباً در سه قسمت، اول دیواریست بطول ۱٫۱۷ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی دوم دیواریست بطول ۱٫۳۸ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی سوم دیوار است بطول ۴٫۶۵ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی، حدود پارکینگ: شمالاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر شرقاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر جنوباً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر غرباً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر، جنوب پارکینگ قطعه ۳۱. حدود انباری: شمالاً دیواریست مشترک بطول ۱٫۵۶ متر به انباری قطعه ۲۶ شرقاً در دو قسمت اول درب و دیواریست بطول ۰٫۷۸ متر به پیلوت مشاعی دوم دیواریست مشترک بطول ۲٫۹۳ متر به انباری قطعه ۲۸ جنوباً دیواریست مشترک بطول ۱٫۸۵ متر به انباری قطعه ۲۴ غرباً دیوار به دیوار است بطول ۳٫۵۹ متر به ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی. با حق عبور از پارکینگ قطعه ۳۷

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۴/۷ کارشناس رسمی دادگستری (ملک مورد نظر یک واحد آپارتمان واقع در طبقه اول سمت جنوب غربی یک ساختمان چهار طبقه (سه طبقه مسکونی روی پیلوت) ۱۵ واحدی با قدمت حدود ۵ سال می‌باشد. دارای هال و آشپزخانه و دو اتاق خواب، حمام و سرویس بهداشتی است. کف کلیه فضاهای داخل آپارتمان سرامیک و دیوار آشپزخانه و سرویس‌ها کاشیکاری و دیوار سایر فضاها اندود گچ است. آشپزخانه دارای کابینت ام دی اف و سیستم گرمایش پکیج رادیاتور و سرمایش کولر آبی است. درب ورودی آپارتمان چوبی معمولی است. کف راه پله ساختمان سنگ و دیوار آن تا حدود یک ۱/۲۰ متر سرامیک و بقیه اندود گچ و کف پیلوت فرش سنگ لاشه و دیوارها کاشیکاری است. ساختمان فاقد آسانسور بوده و نمای شمالی آن (سمت کوچه) سنگی است... به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه شهید عبدالحسینی پلاک ۴۲)، برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخ ۹۲/۰۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۷۲۰۰۰۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه ۶ تفکیکی به مساحت ۵۶٫۰۳ مترمربع واقع در سمت شمال غربی طبقه دو که ۱٫۹۲ مترمربع آن بالکن پیشرفتگی ۴٫۴۲ مترمربع آن پیشرفتگی در دو قسمت است به انضمام انباری قطعه ۲۶ تفکیکی به مساحت ۴٫۸۵ مترمربع واقع در همکف به انضمام پارکینگ قطعه ۳۲ تفکیکی به مساحت ۱۲٫۵ مترمربع واقع در سمت شمال شرقی همکف، به انضمام انباری قطعه ۱۸ تفکیکی به مساحت ۵٫۹۳ مترمربع واقع در همکف پلاک ثبتی ۷ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالاً در سه قسمت اول دیوار و پنجره است بطول ۱٫۳۸ متر به فضای شارع دوم نرده ایست بطول ۱٫۷۰ متر به فضای شارع سوم دیوار و پنجره است بطول ۲٫۵۲ متر به فضای شارع شرقاً در چهار قسمت که قسمت سوم آن شمالی است اول دیواری است مشترک بطول ۱٫۱۵ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۷ دوم دیواریست مشترک بطول ۵٫۷۱ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۷ سوم دیواریست مشترک بطول ۲٫۰۳ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۷ چهارم درب و دیواریست بطول ۱٫۵۴ متر به راه‌پله مشاعی جنوبا در سه قسمت که قسمت دوم آن شرقی است اول دیواریست بطول ۳٫۴۳ متر به راه‌پله مشاعی دوم دیواریست بطول ۱٫۹۶ متر به راه‌پله مشاعی سوم دیواریست مشترک به‌طول ۳٫۸۲ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۰، غرباً در چهار قسمت که قسمت دوم آن جنوبی است، اول دیواریست بطول ۴٫۱۹ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی دوم دیواریست بطول ۰٫۳۷ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی سوم دیواراست بطول ۴٫۸۲ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی چهارم دیواریست پیشرفتگی بطول ۴٫۱۲ متر به فضای شارع. حدود انباری قطعه ۲۶: شمالاً دیواریست مشترک بطول ۲٫۱۰ متر به انباری قطعه ۱۶ شرقا درب و دیواریست بطول ۲٫۴۵ متر به پیلوت مشاعی، جنوباً در سه قسمت که قسمت دوم آن غربی است اول دیواریست مشترک بطول ۱٫۵۶ متر به انباری قطعه ۲۵ دوم دیوار به دیوار است بطول ۰٫۲۱ متر به ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی سوم دیوار به دیوار است بطول ۰٫۳۷ متر به ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی غربا دیوار به دیوار است بطول ۲٫۲۲ متر به ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی حدود پارکینگ: شمالاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵٫۲۱ متر شرقاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۴۰ متر جنوبا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵٫۲۱ متر غرباً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۴۰ متر، شمال شرقی پیلوت مشاعی، حدود انباری: شمالاً دیواریست بطول ۲٫۴۷ متر به شارع شرقا دیوار به دیوار است بطول ۲٫۳۰ متر به ملک مجاور شماره یک فرعی از شماره ۴۳۰۳ اصلی جنوبا درب و دیوار است بطول ۲٫۶۵ متر به پیلوت مشاعی غربا دیواریست مشترک بطول ۲٫۳۴ متر به انباری قطعه ۱۷. حدود انباری قطعه ۱۸ شمالا دیواریست بشارع شرقا دیوار به دیوار است بطول ۲٫۳۰ متر به ملک مجاور شماره ۱ فرعی از شماره ۴۳۰۳ ـ اصلی جنوبا درب و دیوار است بطول ۲٫۶۵ متر به پیلوت مشاعی غربا دیواریست مشترک بطول ۲٫۳۴ متر به انباری قطعه ۱۷ با حق عبور از پارکینگ قطعه ۳۲

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۴/۷ کارشناس رسمی دادگستری (ملک مورد نظر یک واحد آپارتمان واقع در طبقه دوم سمت شمال غربی یک ساختمان چهار طبقه (سه طبقه مسکونی روی پیلوت) ۱۵ واحدی دارای اسکلت بتنی و با قدمت حدود ۵ سال می‌باشد. دارای هال و آشپزخانه و دو اتاق خواب، حمام و سرویس بهداشتی است. کف کلیه فضاهای داخل آپارتمان سرامیک و دیوار آشپزخانه و سرویس‌ها کاشیکاری و دیوار سایر فضاها اندود گچ است. آشپزخانه دارای کابینت ام دی اف و سیستم گرمایش پکیج رادیاتور و سرمایش کولر آبی است. درب ورودی آپارتمان چوبی معمولی است. کف راه‌پله ساختمان سنگ و دیوار آن تا حدود یک ۱/۲۰ متر سرامیک و بقیه اندود گچ و کف پیلوت فرش سنگ لاشه و دیوارها کاشیکاری است. ساختمان فاقد آسانسور بوده و نمای شمالی آن (سمت کوچه) سنگی است... به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه شهید عبدالحسینی پلاک ۴۲) برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۰۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۷۹۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه ۷ تفکیکی به مساحت ۵۰٫۶۴ مترمربع واقع در سمت شمالی طبقه دو که ۱٫۹۶ متر مربع آن بالکن پیشرفتگی ۵٫۱۲ مترمربع آن پیشرفتگی است به انضمام پارکینگ قطعه ۳۴ تفکیکی به مساحت ۱۲٫۵ مترمربع واقع در همکف، به انضمام انباری قطعه ۱۷ تفکیکی به مساحت ۵٫۷۴ مترمربع واقع در همکف پلاک ثبتی ۸ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است. محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالاً در دو قسمت اول دیوار و پنجره است بطول ۴٫۴۲ متر به فضای شارع دوم نرده‌ایست بطول ۱٫۷۰ متر به فضای شارع شرقا در دو قسمت اول دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۵ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۸ دوم دیواریست مشترک بطول ۸٫۱۰ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۸ جنوبا در چهار که قسمت دوم آن غربی است اول دیواریست مشترک بطول ۳٫۳۶ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۸ دوم درب و دیواریست بطول ۲٫۱۲ متر به راه‌پله مشاعی سوم دیواریست بطول ۱٫۱۲ متر به راه‌پله مشاعی چهارم دیواریست مشترک بطول ۲٫۰۳ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۶، غربا در دو قسمت، اول دیواریست مشترک بطول ۵٫۷۱ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۶ دوم دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۵ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۶. حدود پارکینگ: شمالا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر شرقا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر جنوبا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر غربا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر، شمال پارکینگ قطعه ۳۵. حدود انباری: شمالا دیواریست بطول ۲٫۵۹ متر به شارع شرقا دیواریست مشترک بطول ۲٫۳۴ متر به انباری قطعه جنوبا دیواریست بطول ۲٫۱۹ متر به پیلوت مشاعی غربا در دو قسمت اول دیواریست بطول ۰٫۵۲ متر به پیلوت مشاعی دوم درب و دیواریست بطول ۱٫۸۳ متر به پیلوت مشاعی.

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۴/۷ کارشناس رسمی دادگستری (آپارتمان دارای یک خواب با دیوار گچ سفید بدون رنگ و کف سرامیک آشپزخانه باز و اختلاف یک پله با نشیمن و کابینت ام‌دی‌اف و کاشی دیوار و سرامیک کف و تراس رو به شمال سرویس بهداشتی با کاشی و سرامیک و توالت ایرانی و سقف کاذب در نشیمن حمام با کاشی و سرامیک در اتاق خواب نشیمن با دیوار گچ سفید و کف سرامیک درب ورودی چوبی معمولی و درب اتاق‌ها چوب اچ‌دی‌اف بدون رنگ راه‌پله بدون آسانسور دارای پکیج با درب فلزی پارکینگی کنترل از راه دور و درب آدم رو فلزی و طلق... به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه شهید عبدالحسینی پلاک ۴۲) برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستأجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۰۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۶۳۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه ۸ تفکیکی به مساحت ۵۸٫۶۸ مترمربع واقع در سمت شمال شرقی طبقه دو که ۱٫۸۳ مترمربع آن بالکن پیشرفتگی ۳٫۶۲ مترمربع آن پیشرفتگی در دو قسمت است پلاک ثبتی ۹ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است. محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالا در سه قسمت اول دیوار و پنجره است بطول ۲٫۰۹ متر به فضای شارع دوم نرده‌ایست بطول ۱٫۷۱ متر به فضای شارع سوم دیوار و پنجره است بطول ۱٫۱۹ متر به فضای شارع شرقا در سه قسمت اول دیواریست پیشرفتگی بطول ۱٫۰۳ متر به فضای شارع دوم دیواریست بطول ۶٫۷۳ متر به فضای ملک مجاور شماره یک فرعی از شماره ۴۳۰۳ اصلی سوم دیواریست بطول ۲٫۸۲ متر به فضای ملک مجاور از شماره ب ۴۳۰۳ اصلی جنوبا دیواریست مشترک بطول ۸٫۶۹ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۹، غرباً در چهار قسمت که قسمت دوم آن شمالی است، اول درب و دیوار است بطول ۱٫۲۵ متر به راه‌پله مشاعی دوم دیواریست مشترک بطول ۳٫۳۶ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۷ سوم دیواریست مشترک بطول ۸٫۱۰ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۷ چهارم دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۵ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۷. فاقد انباری و پارکینگ می‌باشد.

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۴/۷ کارشناس رسمی دادگستری (آپارتمان دارای یک خواب با دیوار گچ سفید بدون رنگ و کف سرامیک آشپزخانه باز و اختلاف یک پله با نشیمن و کابینت ام‌دی‌اف و کاشی دیوار و سرامیک کف و تراس رو به شمال سرویس بهداشتی با کاشی و سرامیک و توالت ایرانی و سقف کاذب در نشیمن حمام با کاشی و سرامیک در اتاق خواب نشیمن با دیوار گچ سفید و کف سرامیک درب ورودی چوبی معمولی و درب اتاق‌ها چوب اچ‌دی‌اف بدون رنگ راه‌پله بدون آسانسور دارای پکیج با درب فلزی پارکینگی کنترل از راه دور و درب آدم رو فلزی و طلق... به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه شهید عبدالحسینی پلاک ۴۲) برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۰۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخ ۹۵/۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۷۰۴/۱۶۰/۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه ۹ تفکیکی به مساحت ۶۲٫۹۴ مترمربع واقع در جنوب شرقی طبقه دوکه ۱٫۸۸ مترمربع آن بالکن است به انضمام پارکینگ قطعه ۳۳ تفکیکی به مساحت ۱۲٫۵ مترمربع واقع در همکف به انضمام انباری قطعه ۲۰ تفکیکی به مساحت ۶٫۵۵ مترمربع واقع در همکف پلاک ثبتی ۱۰ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالا دیواریست مشترک بطول ۸٫۶۹ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۸ شرقا دیواریست بطول ۷٫۰۴ متر به فضای ملک مجاور شماره ب۴۳۰۳ اصلی جنوباً در سه قسمت اول دیوار و پنجره است به طول ۵٫۱۳ متر به فضای حیاط مشاعی دوم نرده‌ایست بطول ۱٫۷۰ متر به فضای حیاط مشاعی سوم دیوار و پنجره است بطول ۲/۰۹ متر به فضای حیاط مشاعی، غرباً در سه قسمت، اول دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۰ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۰ دوم دیواریست مشترک بطول ۴٫۹۸ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۰ سوم درب و دیواریست بطول ۱٫۲۴ متر به راه پله مشاعی، حدود پارکینگ: شمالاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵٫۲۱ متر شرقاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۴۰ متر جنوباً خط فرضی به محوطه مشاعی است به طول ۵٫۲۱ متر غرباً خط فرضی به محوطه مشاعی است به طول ۲٫۴۰ متر، جنوب پارکینگ قطعه ۳۲، حدود انباری: شمالاً درب و دیواریست بطول ۲٫۷۳ متر به پیلوت مشاعی شرقاً دیواریست مشترک به طول ۲٫۴۰ متر به انباری قطعه ۱۹ جنوباً دیواریست به طول ۲/۷۳ متر به حیاط مشاعی غرباً دیواریست بطول ۲٫۴۰ متر به پیلوت مشاعی.

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۵/۱۸ کارشناس رسمی دادگستری (ساختمان در سه طبقه روی پیلوت و نمای شمالی از سنگ تراورتن و جنوبی از سرامیک با قدمت حدود ۳ سال که به صورت دوخوابه و کف سرامیک با کابینت ام دی اف می‌باشد. ملک دارای یک انشعاب آب و گاز و برق مجزا می‌باشد و در تصرف مالک نمی‌باشد. به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه شهید عبدالحسینی پلاک ۴۲)، برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستأجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۰۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۸۷۰۰۰۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه دهم تفکیکی به مساحت ۵۲٫۶۵ مترمربع واقع در سمت جنوب غربی طبقه دو که ۱٫۸۴ مترمربع آن بالکن است بانضمام پارکینگ قطعه ۳۵ تفکیکی به مساحت ۱۲٫۵ مترمربع واقع در سمت جنوب شرقی همکف بانضمام انباری قطعه ۱۹ تفکیکی به مساحت ۶٫۸۷ مترمربع واقع در همکف پلاک ثبتی ۱۱ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالاً در سه قسمت که قسمت دوم آن شرقی است اول دیواریست مشترک بطول ۳٫۸۲ متر به آپارتمان مسکونی قطعه۶ دوم دیواریست بطول ۱٫۱۵ متر به راه پله مشاعی سوم درب و دیوار است بطول ۴٫۳۹ متر به راه پله مشاعی شرقاً در دو قسمت اول دیواریست مشترک بطول ۴٫۹۸ متر به آپارتمان مسکونی قطعه۹ دوم دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۰ متر به آپارتمان مسکونی قطعه۹، جنوباً در دو قسمت ـ اول نرده ایست به طول ۱٫۶۶ متر به فضای حیاط مشاعی دوم دیوار و پنجره است بطول ۶٫۳۴ متر به فضای حیاط مشاعی غرباً در سه قسمت اول دیواریست بطول ۱٫۱۷ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی دوم دیواریست بطول ۱٫۳۸ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی سوم دیواریست به طول ۴٫۶۵ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی. حدود پارکینگ: شمالاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر شرقاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر جنوباً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر غرباً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر، جنوب شرقی پیلوت مشاعی مسقف. با حق عبور انباری‌های قطعات ۱۹ و ۲۰ از پارکینگ قطعه ۳۵ حدود انباری: شمالاً درب و دیواریست بطول ۲/۸۷ متر به پیلوت مشاعی شرقاً دیوار به دیوار است بطول ۲/۳۹ متر به فضای ملک مجاور شماره ب ۴۳۰۳ اصلی جنوباً دیواریست بطول ۲٫۸۷ متر به حیاط مشاعی غرباً دیواریست مشترک بطول ۲٫۴۰متر به انباری قطعه ۲۰ با حق عبور از پارکینگ قطعه۳۵.

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۵/۱۸ کارشناس رسمی دادگستری (ساختمان در سه طبقه روی پیلوت و نمای شمالی از سنگ تراورتن و جنوبی از سرامیک با قدمت حدود ۳ سال که به صورت دو خوابه و کف سرامیک با کابینت ام دی اف میباشد. ملک دارای یک انشعاب آب و گاز و برق مجزا میباشد و در تصرف مالک نمیباشد. به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه شهید عبدالحسینی پلاک ۴۲،) برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه میباشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی میباشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۷۴۰۰۰۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه یازدهم تفکیکی به مساحت ۵۵٫۹۳ مترمربع واقع در سمت شمال غربی طبقه سه که ۱٫۹۲ مترمربع آن بالکن پیشرفتگی، ۴٫۴۲ مترمربع آن پیشرفتگی در دو قسمت است بانضمام پارکینگ واقع در حیاط قطعه ۳۹ تفکیکی به مساحت ۱۲٫۵ مترمربع واقع در سمت شمال شرقی همکف بانضمام انباری قطعه ۲۲ تفکیکی به مساحت ۴٫۲۲ مترمربع واقع در همکف پلاک ثبتی ۱۲ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالاً در سه قسمت اول دیوار و پنجره است بطول ۱٫۳۸ متر به فضای شارع دوم نرده ایست بطول ۱٫۷۰ به فضای شارع سوم دیوار و پنجره است بطول ۲٫۵۲ متر به فضای شارع شرقاً در چهارکه قسمت سوم آن شمالی است اول دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۵متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۲ دوم دیواریست مشترک بطول ۵٫۷۱ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۲ سوم دیواریست مشترک بطول ۲٫۰۳ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۲ چهارم درب و دیوار است بطول ۱٫۵۴ متر به راه پله مشاعی، جنوباً در سه که قسمت دوم آن شرقی است اول دیواریست بطول ۳٫۴۳ متر به راه پله مشاعی دوم دیواریست بطول ۱٫۹۶ متر به راه پله مشاعی سوم دیواریست مشترک بطول ۳٫۸۲ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۵ غرباً در چهار قسمت که قسمت دوم آن جنوبی است اول دیواریست بطول ۴٫۱۹ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی دوم دیواریست بطول ۰٫۳۷ سانتیمتر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی سوم دیواریست بطول ۴٫۸۲متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی چهارم دیواریست پیشرفتگی بطول ۱٫۱۲ متر به فضای شارع. حدود پارکینگ: شمالاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵متر شرقاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر جنوباً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر غرباً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر، شمال شرقی پیلوت مشاعی مسقف. با حق عبور انباری‌های قطعات ۱۹ و ۲۰ از پارکینگ قطعه ۳۵ حدود انباری: شمالاً دیواریست مشترک بطول ۱٫۹۴ متر به انباری قطعه ۲۳ شرقاً دیوار به دیوار است بطول ۲٫۲۰ متر به پیلوت مشاعی جنوباً دیواریست مشترک بطول ۱٫۹۰ متر به انباری قطعه ۲۱ غرباً در دو قسمت اول دیوار به دیوار است بطول ۰٫۳۹ سانتیمتر به ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی دوم دیوار به دیوار است بطول ۱٫۸۱ متر به ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی با حق عبور از پارکینگ قطعه۳۶

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۴/۷ کارشناس رسمی دادگستری (ششدانگ یکباب آپارتمان مسکونی واقع در طبقه سوم ضلع شمال غربی مجتمع ۱۵ واحدی که مساحت مطابق سند برابر ۵۵٫۳۹ مترمربع و بانضمام ششدانگ انباری به مساحت ۴٫۲۲ متر مربع سیستم سرمایش با کولر آبی و گرمایش پکیج و شوفاژ، نمای بیرونی سنگ و نمای حیاط سرامیک، سازه از نوع اسکلت فلزی، کابینت ام دی اف، رنگ پلاستیک درجه یک دارای امتیازات آب و گاز و برق میباشد. بدون آسانسور و قدمت بنا بالای ۴ سال میباشد. در زمان بازدید آقای میثم رئوفی نژاد بعنوان خریدار در محل سکونت داشت... به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه شهید عبدالحسینی پلاک ۴۲)، برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه میباشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی میباشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۶۹۰۰۰۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه دوازدهم تفکیکی به مساحت ۵۰٫۵۴ مترمربع واقع در سمت شمالی طبقه سه که ۱٫۹۶ مترمربع آن بالکن پیشرفتگی، ۵٫۱۲ مترمربع آن پیشرفتگی است بانضمام پارکینگ واقع در حیاط قطعه ۴۰ تفکیکی به مساحت ۱۲٫۵ مترمربع واقع در سمت جنوب شرقی همکف بانضمام انباری قطعه ۲۱ تفکیکی به مساحت ۴٫۲۳ متر مربع واقع در همکف پلاک ثبتی ۱۳فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالاً در دو قسمت اول دیوار و پنجره است بطول ۴٫۴۲ متر به فضای شارع دوم نرده‌ایست بطول ۱٫۷۰ به فضای شارع شرقاً در دو قسمت، اول دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۵ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۳ دوم دیواریست مشترک بطول ۸٫۱۰ متر به آپارتمان مسکونی قطعه۱۳، جنوباً در چهار قسمت که قسمت دوم آن غربی است اول دیواریست مشترک بطول ۳۶٫۳ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۳ دوم درب و دیوار است بطول ۲٫۱۲ متر به راه پله مشاعی سوم دیواریست بطول ۱٫۱۲ متر به راه پله مشاعی چهارم دیواریست مشترک بطول ۲٫۰۳ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۱ غربا در دو قسمت اول دیواریست مشترک بطول ۵٫۷۱ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۱ دوم دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۵ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۱. حدود پارکینگ: شمالاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر شرقاً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر جنوباً خط فرضی به محوطه مشاعی است. بطول ۵متر غرباً خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰متر، جنوب شرقی حیاط مشاعی غیرمسقف حدود انباری: شمالاً دیواریست مشترک بطول ۱٫۹۰ متر به انباری قطعه ۲۲ شرقاً درب و دیوار است بطول ۲٫۱۸ متر به پیلوت مشاعی جنوباً دیواریست بطول ۲٫۰۶ متر به حیاط مشاعی غرباً در دو قسمت اول دیوار به دیوار است بطول ۱٫۱۷ متر به ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی دوم دیوار به دیوار است بطول ۰٫۹۹ سانتیمتر به ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی.

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۴/۷ کارشناس رسمی دادگستری (ملک موصوف واقع در طبقه سوم ضلع شمالی مجتمع ۱۵ واحدی بدون آسانسور، مساحت مطابق سند برابر ۵۰٫۵۴ مترمربع و بانضمام ششدانگ انباری به مساحت ۴٫۲۳ مترمربع و پارکینگ در حیاط، سیستم سرمایش با کولر آبی و گرمایش پکیج و شوفاژ، نمای بیرونی سنگ و نمای حیاط سرامیک، سازه از نوع اسکلت فلزی، دارای امتیازات آب و برق و گاز، بدون آسانسور و قدمت بنا بالای ۴ سال می‌باشد. مالک در زمان بازدید در محل حضور نداشت و براساس واحدهای مشابه بدون نازک کاری شامل: رنگ، کابینت، پکیج و شیرآلات و بصورت خام ارزیابی می گردد... به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه شهید عبدالحسینی پلاک ۴۲) برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۰۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۵۴۵۰۰۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه سیزدهم تفکیکی به مساحت ۵۸٫۵۸ مترمربع واقع در سمت شمال شرقی طبقه سه که ۱٫۸۳ مترمربع آن بالکن پیشرفتگی، ۳٫۶۲ مترمربع آن پیشرفتگی در دو قسمت است بانضمام پارکینگ واقع در حیاط قطعه ۴۱ تفکیکی به مساحت ۱۲٫۵ مترمربع واقع در سمت جنوب غربی همکف بانضمام انباری قطعه ۲۹ تفکیکی به مساحت ۶ مترمربع واقع در پشت‌بام. پلاک ثبتی ۱۴ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالا در سه قسمت اول دیوار و پنجره است بطول ۲٫۰۹ متر به فضای شارع دوم نرده ایست بطول ۱٫۷۱ به فضای شارع سوم دیوار و پنجره است بطول ۱٫۱۹ متر به فضای شارع شرقا در سه قسمت، اول دیواریست پیشرفتگی بطول ۱٫۰۳ متر به فضای شارع دوم دیواریست بطول ۶٫۷۳ متر به فضای ملک مجاور شماره یک فرعی از شماره ۴۳۰۳ اصلی سوم دیواریست بطول ۲٫۸۲ متر به فضای ملک مجاور از شماره ب ۴۳۰۳ اصلی جنوبا دیواریست مشترک بطول ۸٫۶۹ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۴ غربا در چهار قسمت که قسمت دوم آن شمالی است اول درب و دیوار است بطول ۱٫۲۵ متر به راه پله مشاعی دوم دیواریست مشترک بطول ۳٫۳۶ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۲ سوم دیواریست مشترک بطول ۸٫۱۰ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۲ چهارم دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۵ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۲. حدود پارکینگ: شمالا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر شرقا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر جنوبا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر غربا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر، جنوب غربی حیاط مشاعی غیرمسقف حدود انباری: شمالا دیواریست مشترک بطول ۳٫۶۷ متر به پشت‌بام شرقا درب و دیوار است بطول ۱٫۵۶ متر به پشت‌بام جنوبا در دو قسمت اول دیواریست بطول ۳٫۵۶ متر به خرپشته دوم دیواریست بطول ۰٫۲۵ متر به پشت بام غربا دیواریست بطول ۱٫۶۷ متر به پشت‌بام

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۵/۱۷ کارشناس رسمی دادگستری (آپارتمان مذکور به مساحت حدود ۶۴٫۵۸ مترمربع بانضمام انباری و پارکینگ و انشعابات کامل و مستقل واقع در طبقه ۳ سمت شمال شرقی و با کاربری مسکونی می‌باشد. اسکلت ساختمان بتنی با سیستم سقف تیرچه و بلوک و نمای کوچه ساختمان سنگ و دیوار پیلوت و نمای حیاط سرامیک و فاقد آسانسور می‌باشد.به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه شهید عبدالحسینی پلاک ۴۲،) برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۰۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۶۴۵۸۰۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه چهاردهم تفکیکی به مساحت ۶۲٫۸۴ مترمربع واقع در سمت جنوب شرقی طبقه سه که ۱٫۸۸ مترمربع آن بالکن است بانضمام پارکینگ واقع در حیاط قطعه ۳۸ تفکیکی به مساحت ۱۲٫۵ مترمربع واقع در سمت شمال غربی همکف بانضمام انباری قطعه ۳۰ تفکیکی به مساحت ۶ مترمربع واقع در پشت‌بام. پلاک ثبتی ۱۵ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالا دیواریست مشترک بطول ۸٫۶۹ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۳ شرقا دیواریست بطول ۷٫۰۴ متر به فضای ملک مجاور شماره ب ۴۳۰۳ اصلی جنوبا در سه قسمت اول دیوار و پنجره است بطول ۵٫۱۳ متر به فضای حیاط مشاعی دوم نرده ایست بطول ۱٫۷۰ متر به فضای حیاط مشاعی سوم دیوار و پنجره است بطول ۲٫۰۹ متر به فضای حیاط مشاعی غربا در سه قسمت اول دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۰ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۵ دوم دیواریست مشترک بطول ۴٫۹۸ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۵ سوم درب و دیواریست بطول ۱٫۲۴ متر به راه‌پله مشاعی .. حدود پارکینگ: شمالا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر شرقا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر جنوبا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر غربا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر، شمال غربی حیاط مشاعی غیرمسقف حدود انباری: شمالا در دو قسمت اول دیواریست بطول ۰٫۲۵ سانتیمتر به پشت بام دوم دیواریست بطول ۳٫۵۰ متر به خرپشته شرقا درب و دیوار است بطول ۱٫۶۱ متر به پشت بام جنوبا دیواریست بطول ۳٫۷۲ متر به پشت بام غربا دیواریست بطول ۱٫۶۱ متر به پشت‌بام

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۵/۱۷ کارشناس رسمی دادگستری (آپارتمان مذکور به مساحت حدود ۶۸٫۸۴ مترمربع بانضمام انباری و پارکینگ و انشعابات کامل و مستقل واقع در طبقه ۳ سمت جنوب شرقی و با کاربری مسکونی می‌باشد. اسکلت ساختمان بتنی با سیستم سقف تیرچه و بلوک و نمای کوچه ساختمان سنگ و دیوار پیلوت و نمای حیاط سرامیک و فاقد آسانسور می‌باشد... به آدرس: قزوین، خیابان امام خمینی، کوچه شهید عبدالحسینی پلاک ۴۲،) برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۰۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز مورخه در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۷۵۷۲۴۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود.

ششدانگ یک دستگاه آپارتمان قطعه پانزدهم تفکیکی به مساحت ۵۸٫۵۲ مترمربع واقع در سمت جنوب غربی طبقه سه که ۱٫۸۴ مترمربع آن بالکن است بانضمام پارکینگ قطعه ۳۶ تفکیکی به مساحت ۱۲٫۵ مترمربع واقع در سمت جنوب غربی همکف بانضمام انباری قطعه ۲۳ تفکیکی به مساحت ۶٫۰۳ مترمربع واقع در همکف. پلاک ثبتی ۱۶ فرعی از ۴۳۰۲ اصلی واقع در بخش ۵ قزوین به ثبت رسیده است محدود به حدود آپارتمان ذیل: شمالا در سه قسمت که قسمت دوم آن شرقی است، اول دیواریست مشترک بطول ۳٫۸۲ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۱ دوم دیواریست بطول ۱٫۱۵ به راه‌پله مشاعی سوم درب و دیوار است بطول ۴٫۳۹ متر به راه‌پله مشاعی شرقا در دو قسمت، اول دیواریست مشترک بطول ۴٫۹۸ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۴ دوم دیواریست مشترک بطول ۱٫۱۰ متر به آپارتمان مسکونی قطعه ۱۴ جنوبا در دو قسمت، اول نرده ایست بطول ۱٫۶۶ متر به فضای حیاط مشاعی دوم دیوار و پنجره است بطول ۶٫۳۴ متر به فضای حیاط مشاعی غربا در سه قسمت، اول دیوار است بطول ۱٫۱۷ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی دوم دیواریست بطول ۱٫۳۸ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی سوم دیواریست بطول ۴٫۶۵ متر به فضای ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی. حدود پارکینگ: شمالا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر شرقا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر، جنوبا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۵ متر غربا خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول ۲٫۵۰ متر جنوب غربی پیلوت مسقف حدود انباری: شمالا دیواریست مشترک بطول ۳٫۸۵ متر به انباری قطعه ۲۴ شرقا درب و دیوار است بطول ۱٫۵۴ متر به پیلوت مشاعی جنوبا در دو قسمت اول دیواریست بطول ۱٫۹۶ متر به پیلوت مشاعی دوم دیواریست مشترک بطول ۱٫۹۴ متر به انباری قطعه ۲۲ غربا دیوار به دیوار است بطول ۱٫۵۸ متر به ملک مجاور شماره ۴۲۵۸ اصلی.

ملکی خانم نرگس اخوان قدس قزوینی مدیون پرونده اجرایی کلاسه ۹۶۰۰۳۴۱ که طبق صورتمجلس مورخه ۹۷/۰۵/۲۴ کارشناس رسمی دادگستری (آپارتمانی است جنوبی که در یک ساختمان پانزده واحدی (سه طبقه روی پیلوت) که مساحت آن تصویر سند ارائه شده ۵۲٫۵۵ مترمربع به انضمام انباری قطعه ۲۳ تفکیکی به مساحت ۶٫۰۳ مترمربع و پارکینگ قطعه ۳۶ به مساحت ۱۲٫۵۰ مترمربع بوده و در طبقه سوم سمت جنوب غربی واقع شده است. عرصه این ملک در تصویر پیش سند مالکیت ارائه شده ۳۷۶٫۹۳ مترمربع درج گردیده و بر این ساختمان در حدود ۱۷٫۰۰ متر به گذر ۶٫۰۰متری مشرف بوده و دارای اسکلت بتنی، سقف تیرچه بلوک و نمای آن از سنگ می‌باشد. ملک دارای انشعابات آب و برق و گاز بوده و قدمت ساختمان در حدود سه سال می‌باشد... به آدرس: قزوین خیابان امام خمینی، کوچه شهید عبدالحسینی پلاک ۴۲، طبقه سوم سمت جنوب غربی) برابر اعلام بستانکار ملک در ید مستاجر و دارای بیمه می‌باشد پلاک برابر اسناد رهنی ۱۲۰۹۳۲ مورخه ۹۲/۰۷/۲۹ و ۱۶۵۹۸۲ مورخه ۹۵/۰۱/۳۰ در رهن بانک ملی می‌باشد. در قبال طلب توسط کارشناس، ارزیابی شده از ساعت ۹ صبح الی ۱۲ ظهر روز چهارشنبه مورخه ۹۸/۱۲/۷ در محل اجرای ثبت قزوین از طریق مزایده به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ ۶۵۰۰۰۰۰۰۰ ریال شروع و به بالاترین قیمت پیشنهاد شده از طرف خریدار فروخته می‌شود فروش کلا نقدی می‌باشد بدهی‌های مربوط به آب و برق و گاز اعم از حق انشعاب یا اشتراک و مصرف در صورتی که مورد مزایده دارای آنها باشد و نیز بدهی مالیاتی و عوارض شهرداری و غیره تا تاریخ مزایده اعم از اینکه رقم قطعی آنها معلوم شده یا نشده باشد به عهده برنده مزایده است و چنانچه روز مزایده با تعطیل رسمی مصادف گردد در روز بعد از تعطیل جلسه مزایده در همان ساعت و مکان تشکیل خواهدشد طالبین می‌توانند در ساعات اداری جهت اطلاعات بیشتر به اجرای ثبت قزوین واقع در خیابان پادگان اداره ثبت اسناد و املاک مراجعه نمایند.

رئیس اداره اجرای اسناد رسمی قزوین - حسن کیائی

برنامه ریزی برای تعویض یک میلیون دستگاه کولر گازی فرسوده در کشور

اراک ـ خبرنگار اطلاعات: سخنگوی صنعت برق کشور در باره تصویب طرح تعویض یک میلیون دستگاه کولر گازی فرسوده در شورای اقتصاد گفت: این طرح می‌تواند نیاز به احداث ۲ هزار مگاوات برق نیروگاه‌های جدید را در کشور رفع کند.

مصطفی رجبی مشهدی درباره ضرورت اجرای این طرح گفت: در ایران بالغ بر۲۲ هزار مگاوات از میزان مصرف برق در فصول گرم و در ساعات اوج مصرف، مربوط به وسایل سرمایشی است که به دلیل افزایش تقاضا، این میزان سالانه روبه افزایش است.

عضو هیات مدیره و معاون برنامه ریزی و امور اقتصادی توانیربا اشاره به این که وسایل سرمایشی بیش از ۶۵ درصد از مجموع مصرف برق مناطق «گرمسیر یک» که عمدتاً استان‌های واقع در سواحل جنوبی کشور را به خود اختصاص می‌دهند، یادآورشد: برای افزایش بهره وری انرژی در حوزه مصارف سرمایشی، طرح تعویض یک میلیون دستگاه کولرگازی فرسوده در مناطق «گرمسیر یک» مطرح شده و در ۳۰ دی ماه امسال به تصویب شورای اقتصاد رسیده است که با اجرای آن، میزان مصرف این کولرها ۵۰ درصد کاهش خواهد یافت که منجر به کاهش ۱۶۰۰ مگاواتی مصرف برق در کشور می‌شود.

سخنگوی صنعت برق با بیان این که اجرای طرح یاد شده مزایای فراوانی دارد، اظهارداشت: کاهش هزینه‌های خانوار، مدیریت بار برق در تابستان به میزان ۱۶۰۰ مگاوات، کاهش مصرف انرژی کشور به میزان حدود ۸ میلیارد کیلووات ساعت صرفه جویی برق و ۲ میلیارد متر مکعب مصرف گاز نیروگاه‌ها، از جمله مزایای اجرای این طرح به شمار می‌رود.

این طرح می‌تواند نیاز به احداث ۲ هزار مگاوات نیروگاه جدید را در کشور رفع کند، چرا که برای تأمین ۱۶۰۰ مگاوات برق مورد نیاز، باید حداقل ۲هزار مگاوات نیروگاه جدید احداث شود که با در نظر گرفتن دیگر هزینه‌ها برای احداث خطوط انتقال، پست‌ها و خطوط توزیع به سرمایه گذاری بیش از ۲۰ هزار میلیارد تومان نیاز دارد.

رجبی مشهدی با اشاره به این که اجرای این طرح باعث کاهش مصرف گاز کشور هم خواهد شد، گفت: تعویض یک میلیون دستگاه کولر گازی فرسوده مناطق "گرمسیر یک"، به تنهایی باعث کاهش ۲ میلیارد مترمکعب در مصرف سوخت گاز در نیروگاه‌های کشور خواهد شد.

سخنگوی صنعت برق یادآور شد: با اجرای این مصوبه، تولید داخل هم رونق خواهد گرفت و در نهایت باعث راه‌اندازی خطوط تولید کولرهای گازی با راندمان بالا در کشور خواهد شد و فعال شدن گروه‌های اجرایی و افزایش اشتغالزایی را هم به دنبال خواهد داشت.

رجبی مشهدی درباره سرمایه‌گذاری مورد نیاز برای این طرح گفت: میزان سرمایه‌گذاری برای اجرای این طرح ۶۵۰ میلیون دلار پیش‌بینی شده است که درمدت ۴ سال به انجام برسد و سهم دولت از این میان ۳۵ درصد تعیین شده است که از محل صرفه‌جویی سوخت حاصل از اجرای طرح پرداخت خواهد شد. همچنین ۳۵ درصد از سرمایه‌گذاری‌های مورد نیاز توسط مشترکین داوطلب و ۳۰ درصد هم توسط شرکت توانیر تأمین خواهد شد.

سخنگوی صنعت برق افزود: سهم مشترکین داوطلب نصب کولرهای پربازده به صورت اقساط ۲۴ ماهه در قبوض برق مشترکان، پس از نصب کولرهای جدید راندمان بالا و اسقاط کولر فرسوده دریافت خواهد شد.رجبی مشهدی درباره دوره بازگشت سرمایه این طرح گفت: با توجه به این که هزینه تعویض هر کولر ۶۵۰ دلار معادل ۸ میلیون تومان در نظر گرفته شده است، سرمایه‌گذاری در این طرح ۲ ساله بازگشت داده می‌شود.

وی با بیان این که با تصویب شورای اقتصاد، شرکت توانیر مسئول اجرای این طرح خواهد بود، افزود: کولرهای جدید با بازدهی بالا، توسط سازندگان داخلی تأمین خواهد شد و اشتغالزایی مناسبی را در کشور به دنبال خواهد داشت.

وزیر علوم: ایران رتبه شانزدهم پژوهش در جهان را دارد

گرگان ـ خبرنگار اطلاعات: در کمتر از ۲۰ سال موفق شدیم همه نیازهای دانشگاه‌های تازه تأسیس را تأمین و در رشته‌های گوناگون نیرو تربیت می‌کنیم و امروز پا به پای دنیا پیش می رویم.

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری در آیین نکوداشت چهل و یکمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی در دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان افزود: در شرایطی وارد چهل و یکمین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی شده‌ایم که با سختی‌هایی روبرو هستیم و باید با برنامه‌ریزی‌های مورد نیاز، شرایط خوبی را فراهم کنیم.

دکتر منصور غلامی گفت: باید امکانات و ظرفیت‌های کشور را برای مردم بیان کرد و گفت که ما در جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و علمی حرف‌های زیادی برای گفتن داریم و اگر شرایط تحریم و مشکلات اقتصادی نبود ایران می توانست نمونه یک کشور دلخواه برای مردم دنیا باشد.غلامی یادآود شد: در صنایعی مانند نظامی و پزشکی قبل از انقلاب وابسته بودیم، اما اکنون ظرفیت‌های ما بیش از کشش جذب آن‌ها است و فعالیت‌های فرا سرزمینی می تواند به استفاده بهینه امکانات کمک کند.

وی با بیان اینکه رتبه پژوهش ایران در جهان ۱۶ است، گفت: در دنیا حرف‌های زیادی برای گفتن داریم و این نشان می دهد که نظام اسلامی همسو با پیشرفت علم است.دکتر غلامی گفت: نقدهایی در خصوص عدم‌اشتغال نیروهای دانشگاهی مطرح می شود که مورد توجه است و با ایجاد مرکز رشد، پارک علم و فناوری تلاش می‌کنیم که این مشکلات را حل کنیم.

وی با اشاره به فعالیت ۵ هزار شرکت دانش بنیان در کشور، ادامه داد: در یک اشتغال پایدار تعداد زیادی از دانشجویان در این مراکز گرد هم آمده‌اند و تولید علم مورد نیاز و کاربردی کردن آنها در حال انجام است.وی با تاکید بر حمایت‌های مسئولان استانی از ظرفیت‌های داخلی، افزود: باید از فرصت تحریم‌ها برای شکوفایی و پیشرفت استفاده کرد و تلاش ما در وزارت علوم حمایت از دانشگاه‌ها و ظرفیت‌های محلی و منطقه‌ای است. در حال حاضر ساماندهی آموزش عالی کشور در حال انجام است و تعداد زیاد مراکز عالی در کشور شکل گرفته‌اند و با محدود شدن تعداد داوطلبان دانشگاه‌ها و توجه به کیفی سازی خدمات، باید آنها را ساماندهی کرد که برای تحقق آن نیازمند همراهی مسئولان هستیم.

وی با بیان اینکه واحدهای وابسته به دستگاه‌های دولتی باید تعطیل شوند و از دانشگاه فنی و حرفه ای حمایت خواهد شد، گفت: شبکه علمی دانشگاه‌های دولتی ایجاد شده است و براساس آن، اجازه رشد و توسعه داده خواهد شد. در پایان این مراسم مجموعه ورزشی آفتاب در دانشگاه علوم کشاورزی و منابع طبیعی گرگان با حضور وزیر علوم و استاندار گلستان افتتاح شد.



تشکیل ۵ هزار شرکت دانش‌بنیان در کشور

وزیر علوم، تحقیقات و فناوری با اشاره به رشد شرکت‌های دانش‌بنیان در پارک‌های علم و فناوری کشور طی ۶ سال گذشته گفت: حدود ۵ هزار شرکت دانش‌بنیان با اشتغال‌زایی تقریبی برای ۴۰۰ هزار نفر ۸۴۶ میلیون دلار صادرات داشته‌اند.

منصور غلامی در نشستی با آیت‌الله سیدکاظم نورمفیدی نماینده ولی فقیه در استان گلستان و امام جمعه گرگان و هادی حق‌شناس استاندار گلستان اظهار داشت: این میزان صادرات بعد از تأمین نیازهای داخلی انجام گرفت و ظرفیت‌ها، خیلی بیشتر از این است.

وی با بیان اینکه ۱۹۸ مرکز رشد علمی در دانشگاه‌ها و ۴۳ پارک علم و فناوری در کشور فعالیت دارند، گفت: با وجود تشدید تحریم‌ها هنوز برخی شرکت‌های دانش‌بنیان بازار بین‌المللی دارند.

وزیر علوم، جایگاه علمی ایران در میان ۱۴۰ کشور دنیا را رتبه ۱۵ اعلام و اضافه کرد: هر چند نخبگان کشور مسلط به سواد روز هستند، اما امکانات و زیرساخت‌ها در بیشتر بخش‌ها قدیمی است.

غلامی با اشاره به مهاجرت نخبگان گفت: واژه فرار مغزها صحیح نیست، مطالبه علم در هر نقطه که باشد مفید است و بررسی‌ها نشان می‌دهد بیشتر افرادی که برای تحصیل به خارج کشور رفته‌اند، قصد برگشت دارند، هرچند در مواردی جاذبه‌های دیگر کشورها سبب ماندگاری آنان می‌شود که در این ارتباط باید جاذبه‌هایی همچون اشتغال و تسهیلات برای آنان را بیشتر فراهم کنیم.

وی بر لزوم توسعه کیفی مراکز علمی کشور تأکید کرد و اظهار داشت: با تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی، طرح ساماندهی دانشگاه‌ها در هر استان با محوریت یک دانشگاه از سال آینده اجرایی می‌شود.

نماینده‌ولی فقیه دراستان گلستان و امام جمعه گرگان هم در این دیدار به خواست‌های دانشگاهیان استان در دانشگاه علوم کشاورزی، دانشگاه‌های جامع گلستان و گنبدکاووس و پارک علم و فناوری اشاره کرد و خواستار رفع مشکلات آن‌ها از طریق تأمین اعتبارات ملی و ردیف‌های وزارتی شد.هادی حق‌شناس، استاندار گلستان هم خواستار توجه بیشتر وزارت علوم به این استان شد و گفت: در سطح استان گلستان مشکلات ۲ مرکز پارک علم و فناوری و دانشکده فنی و مهندسی با جدیت بیشتری برطرف خواهد شد.

۳۶ تبعه چینی در خراسان جنوبی در مورد کرونا غربالگری شدند

سرویس شهرستان‌ها: معاون بهداشتی دانشگاه علوم پزشکی بیرجند گفت: ۳۶ سرمایه‌گذار چینی در شهرستان‌های طبس و خوسف استان خراسان جنوبی مشغول فعالیت هستند که هفته گذشته برای پیشگیری از شیوع احتمالی بیماری کرونا غربالگری شدند.

کامبیز مهدی‌زاده در نشست خبری در بیرجند افزود: تمامی این افراد سالم هستند و از این بابت هیچگونه مشکلی در استان وجود ندارد. یک فرد رابط نیز در این مناطق تعیین شده است که به صورت روزانه علائم این افراد و از جمله تب و تنگی نفس را کنترل کند.

وی با بیان اینکه رعایت نکات و توصیه‌های بهداشتی تنها راه مقابله با ویروس کرونا است، اظهار داشت: در مرز رسمی «ماهیرود» سربیشه نیز یک تیم دیده ور سلامت باهدف پیشگیری و کنترل بیماری‌های واگیردار با اولویت بیماری کرونا مستقر شده است.

معاون بهداشتی دانشگاه علوم پزشکی بیرجند با بیان اینکه درباره شیوع این بیماری نگرانی وجود ندارد، گفت: تمامی تمهیدات قرنطینه‌ای برای پیشگیری از ابتلا به کرونا در استان اندیشیده شده و مکانی برای بستری شدن مبتلایان احتمالی پیش بینی شده است.

وی اظهار داشت: در داخل کشور مورد اثبات شده کرونا تاکنون گزارش نشده و موارد مشکوک نیز رد شده است.

معاون بهداشتی دانشگاه علوم پزشکی بیرجند با تاکید بر اینکه در ۳۱ نقطه کشور پایگاه مراقبت‌های مرزی مستقر شده است، گفت: تاکنون در کشورهای همسایه ایران موردی از ابتلا به ویروس کرونا مشاهده نشده است.

خراسان جنوبی به طول ۳۳۱ کیلومتر با افغانستان مرز مشترک دارد و با ۶ استان کشور همجوار است.

تشکیل شورای پیشگیری از وقوع جرم در همدان با موضوع کاهش جرایم خشن

همدان- خبرنگار اطلاعات: سرپرست معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم دادگستری همدان از تشکیل شورای پیشگیری از وقوع جرم همدان با موضوع کاهش جرایم خشن خبر داد.

مهدی الماسی به اجرای طرح ملاحظات امنیتی و انتظامی برای کاهش خشونت در جامعه از سوی معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم دادگستری استان همدان اشاره کرد و گفت: از تمامی ظرفیت‌های موجود برای کاهش جرایم خشن با تمرکز بر قتل و نزاع‌های فردی و جمعی استفاده می‌شود.

وی با بیان این‌که مصرف روان‌گردان‌ها توسط مجرمین حوزه خشونت موجب بروز رفتارهای تهاجمی، پرخاشگری و خشونت می‌شود، افزود: بی‌توجهی جوانان به تبعات و آثار سوء مصرف مواد روان گردان و گرایش آنان به این گونه مواد شیمیایی که اختلالات رفتاری را در فرد موجب می‌شود، خطر ارتکاب و بروز خشونت در جامعه را افزایش می‌دهد و موجب بروز رفتارهای مجرمانه می‌شود که انجام اقدامات پیشگیرانه در این زمینه اهمیت بالایی دارد.

پرداخت ۵۳۷ فقره کمک‌هزینه‌های خرید جهیزیه نوعروسان

همدان ـ خبرنگار اطلاعات: مدیرکل کمیته امداد امام خمینی(ره) استان همدان گفت: امسال ۵۳۷ فقره کمک‌هزینه‌های خرید جهیزیه به نوعروسان و ۵۶ فقره هدیه ازدواج به پسران جوانی که در شرف ازدواج هستند، پرداخت شده است.

پیمان ترکمانه در جمع خبرنگاران اظهار کرد: از ابتدای امسال ۵۳۷ فقره کمک‌هزینه‌های خرید جهیزیه به نوعروسان تحت حمایت ارائه و برای آن ۳ میلیارد و ۷۳۴ میلیون تومان هزینه پرداخت شده است. ۵۶ هدیه ازدواج نیز با هزینه ۱۶۸ میلیون تومان به نو دامادهای تحت حمایت کمیته امداد همدان ارائه‌شده است.

وی با بیان اینکه مددجویان قبل از دریافت کمک‌هزینه‌های جهیزیه، دوره‌های مشاوره و آموزش را می‌گذرانند، گفت: ۲۸۹ جوان پشت نوبت این طرح قرار دارند که امیدواریم با همراهی هر چه بیشتر خیران، این عدد به صفر برسد و آنها نیز زندگی مشترک خود را آغاز کنند.

تأکید معاون وزیر کار بر ایجاد اشتغال برای سیلزدگان سیستان و بلوچستان

زاهدان ـ خبرنگار اطلاعات: معاون اقتصادی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی با بیان اینکه ایجاد اشتغال برای مردم سیلزده جنوب سیستان و بلوچستان در اولویت است گفت: یک سری اقدامات با توجه به ظرفیت‌های موجود برای اشتغالزایی و کسب درآمد ساکنان شهرستان‌های درگیر در سیل و بهبود زندگی آنها در نظر گرفته شده است.

حجت‌الله میرزایی در نشست بررسی مسائل و مشکلات سیلزدگان جنوب سیستان و بلوچستان که در فرمانداری چابهار برگزار شد، اظهار داشت: سیلاب به ۱۴ شهرستان جنوب استان خسارت‌های جدی وارد کرده و موجب نابودی کشاورزی، دامداری و از دست رفتن برخی از کسب و کارهای خانگی شده است.

معاون اقتصادی وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی ادامه داد: ظرفیت‌های هر منطقه بایستی از سوی فرمانداران شهرستان‌ها تعیین و اعلام شود تا برای مثال با وجود ظرفیت گردشگری بتوانیم در این مکان‌ها ظرفیت‌های بوم‌گردی ایجاد کنیم.

مدیرکل مدیریت بحران سیستان وبلوچستان نیز اظهار داشت: ۱۰۰ هزار کیلومتر مربع در جنوب این استان تحت تاثیر سیلاب قرار گرفته بود که عمق فاجعه را مشخص می‌کند و آنچه امروز مورد نیاز است باید به ظرفیت‌های اشتغالزایی این شهرستان‌ها توجه ویژه‌ای شود.عباسعلی ارجمندی افزود: جبران خسارت‌های سیل از خواست‌های مردم است که جمع بندی شده است و بزودی شاهد فعالیت‌های اشتغالزا در مناطق مختلف استان خواهیم بود.

معاون استاندار سیستان وبلوچستان و فرماندار شهرستان ویژه چابهار نیز اظهار داشت: ۲ میلیارد تومان برای خرید تانکر مورد نیاز مناطق سیلزده به تصویب رسیده است تا بخشی از مشکلات بی‌آبی مرتفع شود.

رحمدل بامری افزود: چابهار در تمامی سرانه‌های موجود مانند راه، آموزش، بهداشت، آب آشامیدنی و ورزشی در پایین‌ترین سطح قرار دارد و با توجه به جاری شدن سیلاب در این شهرستان اوضاع آن بدتر هم شده است.

برای مثال سرانه جاده‌های روستایی و بین شهری در چابهار ۲۵ درصد بود که با جاری شدن سیل و تخریب زیرساخت‌های موجود به ۱۱ درصد کاهش یافته است.

فرماندار چابهار گفت: براساس اطلاعیه‌های هواشناسی ۳۰ الی ۱۲۰ میلی‌متر بارش باران پیش‌بینی شده بود، ولی بارندگی‌ها در بالادست به ۲۳۰ و حتی در بعضی مناطق به ۲۶۰ میلی‌متر رسید که بالای ۶۰۰میلیون مترمکعب آب از رودخانه کاجو قصرقند و باهوکلات و سرباز به طرف چابهار سرازیر شد. وی با اشاره به اینکه سیل بیش‌از ۳۵۰ روستا را درگیر خود کرده بود، خاطرنشان کرد: تخریب زیرساخت‌ها از یک طرف ناراحتی و مشکلاتی را برای مردم ایجاد کرد و از طرفی امدادرسانی و حضور به موقع مسئولان سبب رضایتمندی مردم شد، با وجود این مشکلات، ظرفیت‌های بی‌بدیل نیز داریم برای مثال چابهار ساحل‌های زیبایی دارد.

به‌کارگیری تمامی تجهیزات برای پیشگیری از سیل در شمال سیستان و بلوچستان

*در پی بازدیدهای استاندار سیستان و بلوچستان از آخرین وضعیت رودخانه‌ها، کانال‌ها، مسیل‌ها و نقاط آسیب پذیر در منطقه سیستان؛ ستاد مدیریت بحران استان در زابل تشکیل شد.

استاندار در جلسه ستاد مدیریت بحران استان که در فرمانداری شهرستان زابل برگزار شد؛ با بیان اینکه بر اساس گزارش‌های هواشناسی، سال پر باران در حوزه آبریز رودخانه هیرمند پیش‌بینی شده است؛ با تاکید بر اهمیت اقدامات پیشگیرانه از تحمیل خسارات ناشی از سیلاب احتمالی در منطقه سیستان، اظهار داشت: میزان سیلاب فروردین ماه امسال در سیستان ۳هزار و ۲۰۰ مترمکعب بوده است که بنابر پیش‌بینی‌ها، احتمال افزایش این میزان از سیلاب متصور است و در صورت عدم پیش‌بینی و اقدامات پیشگیرانه، مشکلات جدی به منطقه وارد خواهد شد.

موهبتی گفت: با پیگیری‌های رئیس سازمان برنامه و بودجه کشور مقرر شده است ۱۰۰درصد اعتبارات لایروبی مسیل‌ها و رودخانه‌ها از محل ردیف‌های استانی و ملی تخصیص یابد.

وی با ذکر این مطلب که در مدیریت بحران، اولویت حفظ جان انسان‌ها است؛ از صدا و سیما و دستگاه‌های متولی خواست با اطلاع‌رسانی جامع و به موقع به عشایر و ساکنان نقاط پر خطر، تمهیدات لازم برای تخلیه بستر تالاب و جابجایی آنان از حاشیه مسیل‌ها اندیشیده شود.

موهبتی همچنین با توجه به نزدیک بودن موعد برگزاری انتخابات و ضرورت برقراری ارتباطات مخابراتی برای انجام فرایندهای انتخابات؛ هرگونه عملیات حفاری از روز ۲۲بهمن تا بعد از روز انتخابات را ممنوع اعلام کرد.

راه‌اندازی توربین‌های نیروگاه بادی زابل تا اردیبهشت سال آینده

*توربین‌های نیروگاه ۴۰۰ کیلوولتی تجدید پذیر زابل تا اردیبهشت‌ماه سال آینده نصب می‌شود.

استاندار سیستان و بلوچستان گفت: طی نشست با علی آبادی مدیر عامل مپنا، مقرر شد با توجه به فراهم شدن زیر ساخت‌های مورد نیاز، عملیات انتقال و نصب توربین‌های نیروگاه بادی خط ۴۰۰ کیلو ولت میل نادر زابل توسط شرکت مپنا آغاز شود.

احمدعلی موهبتی در این نشست با بیان اهمیت این پروژه در توسعه استان گفت: برای رسیدن به میانگین‌های کشوری و کاهش فاصله شاخص‌های زیرساختی و اقتصادی و برخورداری مردم استان، تسریع در انجام پروژه‌های بزرگ ضروری است. استاندار با اشاره به تامین و تخصیص اعتبار پروژه و نیز زمین و سایر تعهدات استان، خواستار تحقق آرزوی مردم منطقه در احداث این نیروگاه شد.

علی آبادی مدیر عامل مپنا نیز با بیان اینکه برای سیستان و بلوچستان نگاه ویژه و جایگاه متفاوت قائلیم گفت: از اوایل انقلاب که در استان خدمت کرده ام تاکنون، تنها چیزی که مرا خوشحال می‌کند خدمت به این منطقه محروم است، بنابراین هر تلاشی در جهت توسعه و اجرای طرح‌های منطقه لازم باشد، انجام خواهیم داد.

مدیر عامل مپنا با توجه به پیش نیازهای نصب تاسیسات نیروگاه، انجام مطالعات لازم، احداث جاده، تامین امنیت نیروگاه برای نصب تاسیسات و نگهداری منصوبات، تمهید امکانات حمل و نقل تجهیزات نیروگاه، حل مشکل زمین، انعقاد قرارداد آماده کردن محدوده طرح و اعتبار پیمان را شرطهای لازم اجرای نیروگاه و نصب توربین‌ها و دکل دانست و همچنین آمادگی شرکت را برای احداث نیروگاه یک هزارمگاواتی در استان با هدف صادرات برق اعلام کرد و گفت: در صورت صدور مجوز از سوی وزارت نیرو، علاوه بر تولید یک هزارمگاوات برق، مقدار ۲۰۰ هزار متر مکعب آب شیرین از دریا را نیز تامین خواهیم کرد.

علی آبادی با توجه به اهمیت احداث نیروگاه در توسعه و درآمد زایی و اشتغال برای منطقه گفت: صدور ۵۰۰ مگاوات برق علاوه بر توسعه تعاملات بین المللی، در شکوفایی و امنیت مرزهای شرق کشور بسیار مهم است.

استاندار نیز ضمن استقبال از پیشنهاد مپنا و با توجه به زیرساخت‌های توسعه تجارت و صادرات و تعاملات اقتصادی بین المللی در استان، و اراده دولت به این امر، گفت: در سفر معاون اول رئیس‌جمهوری به منطقه، این موضوع در دستور کار قرار خواهد گرفت.

ادامه در صفحه ۱۵

هدفگذاری سهم ۱۰ درصدی اقتصاد دیجیتال در کشور

سرویس شهرستان ها: وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات در سومین روز دهه فجر به خراسان جنوبی سفر کرد و در حاشیه دیدار از پروژه اتصال سایت همراه روستای «گارجگان» شهرستان خوسف این استان گفت: نظام هدفگذاری کرده است که تا سال ۱۴۰۴ حجم اقتصاد دیجیتال که البته فراتر از اقتصاد حوزه فناوری اطلاعات و ارتباطات است، به ۱۰ درصد اقتصاد کشور برسد.

محمدجواد آذری جهرمی که در جمع خبرنگاران سخن می گفت، افزود: این مصوبه اخیرا در شورای عالی فضای مجازی مطرح شد و هدفگذاری بسیار بزرگی است که برای رسیدن به آن باید خیلی تلاش کرد، چراکه طبیعتاً با صرف هدفگذاری به دست نمی‌آید و تلاش زیادی لازم دارد.

وی با بیان اینکه نظام روی جوانان کشور بسیار حساب کرده است، گفت: بدون شک جوانان انتظار دارند دولت و حاکمیت موانع را از جلوی پای آنان بردارد.

وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات افزود: سیاست‌گذاری



اخیر حاکی از هدف نظام برای برداشتن موانع و چالش‌ها از جلوی پای جوانان است که امید است محقق شود.

وی اظهار داشت: معتقدم اگر به هدف‌ها وفادار باشیم، جوانان امید داشته باشند و موضوع پیگیری شود، در کوتاه مدت به هدفگذاری های مربوطه خواهیم رسید و بخشی از اقتصاد نفتی کشور را با اقتصاد دیجیتال جا به جا می کنیم که البته منوط به تلاش های بسیار زیادی است که ظرفیت آن در کشور وجود دارد و ما نیز به آن امید داریم.

وی افزود: توسعه ایران در زیرساخت‌های فناوری اطلاعات به گواهی آمار در دنیا بی‌نظیر بوده و دولت سرمایه‌گذاری زیادی در این زمینه انجام داده است.

وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات اظهار داشت: در ۷ سال اخیر توسعه بسیار عالی در فضای ارتباطی و مجازی کشور رخ داده، به گونه‌ای که تعداد کاربران تلفن همراه از ۳۰۰ هزار کاربر به بیش از ۷۰ میلیون نفر رسیده است.

وی گفت: شورای عالی فضای مجازی درخصوص کسب و کارهای‌مجازی‌سیاست گذاری های خوبی انجام داده است اما در داخل کشور با چالش های متعددی مواجه هستیم.

وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات اظهار کرد: کسب و کارها مسایل و مشکلات متعددی از شکایت‌های مختلف، فیلترینگ و دیگر امور داشته‌اند که برای آنان چالش‌هایی را ایجاد می‌کرد.

وی افزود: اتفاقاتی که آبان ماه امسال در کشور رخ داد و قطع شدن اینترنت به مدت ۲ هفته، روحیه ناامیدی را بر کسب و کارها ایجاد کرده بود و فضا را به سمت پررنگ شدن بیشتر چالش‌ها و فراموشی اقدامات دولت در سال‌های اخیر پیش بردکه براین اساس مراکز سیاست‌گذاری در کشور نیز حساس شده بودند، چراکه رشد اقتصاد دیجیتال و کسب و کارهای نوپا به عنوان ظرفیت بالای بروز خلاقیت جوانان ایرانی، مورد توجه بود.

وی در پاسخ به سوال یکی از خبرنگاران درباره پرتاب ماهواره‌ها گفت: خبرهای خوبی در راه و زمان آن مشخص شده است و در همین ایام خبر خوبی خواهیم داشت.

آذری جهرمی اضافه کرد: سال ۹۶ در سفر به خراسان جنوبی، این استان در رده‌بندی استان‌های کشور ردیف ۳۱ را از نظر ارتباطی داشت که تلاش کردیم خدمات ارتباطی آن به حد مطلوب برسد و از سال ۹۶ تاکنون حدود ۲۹۰ میلیارد تومان پروژه در حوزه ارتباطات و فناوری اطلاعات در خراسان جنوبی اجرا شد که منجر به ارتقای استان به رتبه ۲۴ استان‌های کشور شد.

وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات با بیان اینکه جمعیت زیادی در استان خراسان جنوبی در روستاها ساکن هستند، اظهار کرد: در حال حاضر میزان اتصال روستاهای استان به شبکه فیبرنوری۳ برابر نسبت به سال ۹۶ افزایش یافته است.

وی با بیان اینکه زیرساخت‌های لازم برای ارتقای فناوری در روستاهای استان انجام شده است، گفت: در گذشته اتصال روستاهای استان به شبکه فیبرنوری وضعیت مناسبی نداشت و بیشتر ارتباطات به صورت رادیویی بود، اما اکنون شبکه تقریبا کامل شده و قابل بهره‌برداری است.

سال ۹۶ حدود ۲۵۰ هزار نفر از جمعیت استان خراسان جنوبی به شبکه فیبرنوری وصل بودند که اکنون ۸۵۰ هزار نفر متصل هستند، به این معنا که سطح دسترسی به دلیل افزایش پوشش، بالا رفته است.

وی با تاکید بر اینکه سایت‌های نسل دوم استان ۲ برابر شده است، یادآور شد: در ۲ سال قبل حتی تلفن همراه ساده در برخی از روستاهای استان آنتن‌دهی نداشت، اما اکنون حجم ارتباطات ۲ برابر شده و سرمایه‌گذاری های قابل توجهی در این مدت انجام شده است.

وزیر ارتباطات همچنین هدف از سفر خود به استان خراسان جنوبی را دیدار از پیشرفت پروژه‌ها و ارائه گزارش اقدامات به مردم اعلام کرد و گفت: علیرغم اینکه استان خراسان جنوبی به لحاظ سطح دسترسی و توسعه فناوری اطلاعات در قعر جدول استان‌ها بود، اما در خلاقیت جوانان در مورد راه‌اندازی استارتاپ‌ها جزو استان‌های خوب بوده است.

وی با اشاره به اینکه ۶۰ استارتاپ فعال در استان وجود داشت، گفت: به دلیل سرمایه‌گذاری‌های دولت اکنون استارتاپ‌ها به ۳۰۰ مورد افزایش یافته است.آذری جهرمی افزود: براساس قولی که به جوانان این منطقه داده بودیم، جوانان استارتاپی استان برای توسعه بازار خود به افغانستان رفتند و در برنامه صندوق نوآوری و شکوفایی حاضر شدند و قراردادهایی را منعقد کردند.

وی اظهار داشت: امید است باقیمانده فعالیت‌ها در مدت یک سال آینده انجام شود تا استان خراسان جنوبی به وضعیت بسیار خوبی از نظر توسعه ارتباطی برسد.

تجلیل از استاد محبی کرمانی در نشست «یک مولف، یک کتاب»

کرمان- خبرنگار اطلاعات: سی و هفتمین نشست " یک مولف، یک کتاب " با تجلیل از استاد مهدی محبی کرمانی نویسنده، شاعر، روزنامه نگار و پژوهشگر پیشکسوت برگزار شد.

حمید نیک نفس نویسنده و شاعر بنام استان کرمان در این مراسم که با حضور جمعی از مسئولان ،هنرمندان و دوستداران استاد محبی در فرهنگسرای شهر سرچشمه استان کرمان برگزار شد، گفت : مهدی محبی در شهر سرچشمه زیسته است، هنرمند قصه گویی که وقتی در این منطقه سیل اتفاق افتاد، هفته ها درکنار همکارانش ماند تا اوضاع به حالت عادی بازگردد.

وی افزود : مهدی محبی هنرمندی فراموش نشدنی است، او الگوی با کمالی برای همه اطرافیانش محسوب می شود که با اخلاق و منش خود، زندگی بسیاری را تغییر داده است.ایشان از نخستین افرادی بود که در مجتمع مس سرچشمه با عشق کار کرد ، او انسان بزرگی است که بسیاری از افراد در کنارش درس بزرگی و صداقت آموختند.

نیک نفس با بیان این که امثال محبی در جامعه ما کمیاب هستند و من خود را مدیون خوبی های ایشان می دانم ، سخنرانی اش را با خواندن شعری در وصف استاد محبی به پایان رساند.در ادامه این مراسم سید علی میر افضلی از نویسندگان شهیر و بزرگ کرمان گفت : از سال ۵۸ و از دوران کودکی در شهر سرچشمه زیسته ام و همیشه شاهد حضور بزرگانی در این شهر بوده ام ،بعدها وقتی در این شهر مشغول به کار شدم فهمیدم که شخصی به نام مهدی محبی چه اتفاقات بزرگ و به یاد ماندنی را با همت والایش در این شهر رقم زده است.

وی ادامه داد : او کسی بود که محیط اجتماعی و فرهنگی سرچشمه را با نگاهش زیبا کرد، استاد محبی روابط عمومی مس سرچشمه را با منش زیبا ،عمیق و دلبستگی به



این شهر اداره کرد. همیشه در همه گرفتاری های کاری و زندگیم با ایشان مشورت می کنم و حرف او برایم حجت است ، مدیون او هستم و آنچه تا امروز آموخته ام از وی بوده است.او گفت : محبی کرمانی با دلبستگی و عشقی که به صنعت مس داشت با مدیریت اخلاق مدارانه اش از پایه گذاران این صنعت محسوب می شود. نگاه ایشان به شهر سرچشمه و مجتمع مس آنقدر هوایداست که حتی در کتاب آهوانی، داستانی به نام سرچشمه دارد.

همچنین در ادامه این مراسم محمد شریفی نعمت آباد نویسنده و منتقد گفت : محبی را از سال ۶۸ یافته ام، او زیباترین مصداق دوستی ،صفا و دلگرمی است.درمورد وی نمی توانم سخن گویم او وصف ناشندنی است ، اما لازم می دانم بگویم که با نپرداختن به داستان های ایشان، در حقشان ظلم شده است.

وی افزود: کتاب آهوانی ایشان در جایزه مهرگان امسال از بین ۹۰۰ کتاب به مرحله آخر ۷ کتاب رسیده است که با تاخیر در تصمیم گیری نهایی منتظر اعلام آخر مانده ایم که البته بنده معتقدم یکی از کتاب های منتخب ، کتاب آهوانی خواهد بود.

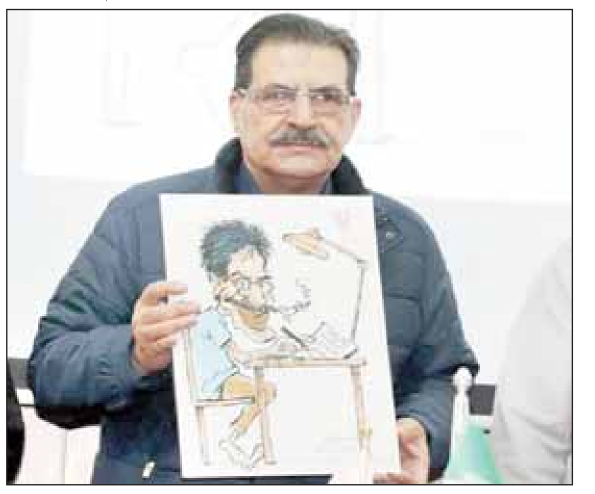
این نویسنده ادامه داد : محبی در زمینه داستان های طنز و جدی فعالیت دارد ، وی داستان های قوی و چند بعدی دارد که آثار فاخر استاد در ادبیات معاصر ماندگارند.

شریفی با بیان این که استاد محبی داستان نویسی را از دهه ۴۰ و از زمان ورود به دانشگاه در دو زمینه طنز و غیر طنز آغاز کرد، افزود: سبک نوشتاری محبی محاوره ای و شخصیت های داستانی وی آدم های معمولی هستند ،با توجه به آشنایی وی با شهر کرمان در داستان هایش گاهی بافت قدیم و جدید را در هم می آمیزد.شریفی نعمت آباد در پایان به توصیف داستان های کتاب آهوانی پرداخت.

سخنرانی استاد محبی

استاد مهدی محبی کرمانی هم در این مراسم در سخنانی با بیان این که در زندگی هر انسانی روزهایی وجود دارد که فراموش نشدنی هستند که امروز یکی از همان روزهاست ، به بیان خاطراتی پرداخت و گفت : یک شب به علت اجرای پروژه شهربازی دیر به خانه رفتم که با اعتراض همسرم مواجه شدم .ایشان گفت که مگر فراموش کرده ای خودت دو فرزند داری ؟ گفتم من ۴۰۰۰ فرزند دارم. همسرم روز افتتاح این پروژه پس از این که شور و حال و خوشحالی وصف ناشدنی کودکان را در شهربازی دید گفت که حالا فهمیدم آن شب چه گفتی.

وی در پایان خطاب به حاضران و دوستانش گفت : شانس بزرگم در زندگی این است که دوستان بسیار خوبی مانند شما دارم که در همه عرصه های زندگی همیشه پشت یکدیگر ایستاده ایم و هیچگاه از هم دل نکنده ایم.محبی از آقایان رجب پور ،ابوالهادی ،مهندس احمدی رئیس مجتمع مس سرچشمه و احمد یوسف زاده هنرمند و نویسنده برای برگزاری این مراسم خاطره انگیز



قدردانی کرد و در پایان صالح رزم حسینی کاریکاتور استاد را به او تقدیم کرد.

برنامه جامع بخش کشاورزی در کشور اجرا می‌شود

قزوین ـ خبرنگار اطلاعات: سرپرست وزارت جهاد کشاورزی در آیین افتتاح ۹۸ طرح عمرانی و تولیدی بخش کشاورزی استان قزوین با بیان این که از مجموع ۱۳۰ میلیون تن تولید کالاهای کشاورزی حدود ۴ میلیون تن کالا با مدل اثرگذار در استان قزوین تولید می‌شود، گفت: قزوین منطقه خاص و پیشرفته و الگویی برای کشاورزی کشور است و باید کمک کنیم تا این استان به جایگاه واقعی خود باز گردد.

مهندس عباس کشاورز با اشاره به تولید ۱۳۰ میلیون تن محصولات کشاورزی در کشور افزود: از این میزان ۴ میلیون تن مربوط به استان قزوین است که محصولات مدل اثرگذار در کشاورزی محسوب می‌شوند.وی وضعیت بخش کشاورزی کشور را خوب ارزیابی کرد و ادامه داد: قیمت برخی از تولیدات کشاورزی و از جمله گوشت قرمز و مرغ و حبوبات نسبت به سال گذشته پایین‌تر است که نشان دهنده تلاش فعالان بخش کشاورزی و حمایت دولت و سیاست گذاران از این حوزه است.سرپرست وزارت جهاد کشاورزی خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مدیران و مسئولین کشور گفت: مجلس به کشاورزی توجه ویژه دارد و کمیسیون‌های خاصی برای این حوزه تشکیل می‌شود و باید از فرصت توجه مجلس به بخش کشاورزی استفاده شود.

استاندار قزوین هم با اشاره به چالش آب در این استان گفت: نیاز است که به بهره‌وری بیشتر از آب و استفاده از تکنولوژی روز بهره مند شویم.

هدایت الله جمالی پور با بیان اینکه ۹۰ درصد آب استان قزوین در بخش کشاورزی مصرف می‌شود، افزود: در حال حاضر ۵۳ هزار هکتار از اراضی کشاورزی استان تحت پوشش آبیاری‌های تحت فشار قرار گرفته و ۲۴۰ هزار هکتار آن آزاد است.وی تأکید کرد: برای رونق تولید در بخش کشاورزی استان نیاز است رویکرد دامداری و حوزه آب و خاک استان تغییر کند.

رئیس سازمان جهاد کشاورزی استان قزوین هم با اشاره به بهره‌برداری از ۹۸ پروژه عمرانی و تولیدی در حوزه کشاورزی در استان گفت: از این تعداد ۶۲ پروژه آبی خاکی است و در مجموع برای این پروژه‌ها ۶۵ میلیارد تومان اعتبارهزینه شده است. فاطمه خمسه افزود: ۳۶ میلیارد تومان اعتبار از سوی بخش دولتی و ۱۳ میلیارد تومان اعتبار به وسیله بخش خصوصی هزینه شده وباقی آن با همراهی بانک‌ها اجرایی شده است.

وی یاد آور شد: با راه اندازی این تعداد پروژه، زمینه اشتغال ۳۹۶ نفر به صورت مستقیم و ۲۸۴۹ نفر به صورت غیرمستقیم فراهم شده است.

وی در مورد مصوبات سفر هیأت دولت به استان قزوین گفت: یکی از مصوبات سفر هیأت دولت، دستی کردن کارهای ۱۰۰۰ هکتار باغات انگور بود که صد درصد عملیاتی شده است.

خمسه افزود: تاکنون از مجموع ۶۸ میلیارد تومان اعتبارات بخش کشاورزی استان، ۸ میلیارد تومان اختصاص یافته است.وی به صدور ۱۶۶ پروانه تأسیس گلخانه به مساحت ۱۳۳ هکتار در استان اشاره کرد و گفت: سال آینده سال شکوفایی بخش گلخانه در استان قزوین است.سرپرست وزارت جهاد کشاورزی در دیدار از پروژه‌های شاخص بخش کشاورزی استان قزوین با اشاره به افتتاح ۱۸۰۰ پروژه در بخش کشاورزی کشور در ایام دهه فجر گفت: به منظور کنار آمدن با مشکل چالش آب و اصل تقویت امنیت غذایی و نیز رونق فضای کسب و کار، برنامه جامع بخش کشاورزی کشور تدوین شده است، این نسخه زمینه افزایش تولیدات کشاورزی را فراهم می‌سازد و امنیت غذایی را تأمین می‌کند.

وی با بیان این‌که تکنولوژی آبیاری در این بسته ۳۵ درصد خواهد بود، ادامه داد: روش‌های زراعی اعمال الگوی کشت، تغییر فصل کشت، انتقال برخی از محصولات و جابجایی آن‌ها به مناطق مختلف، توسعه باغات، پوشش دار کردن باغات، کشاورزی حفاظتی و کشت نشایی از موضوعات مورد پیگیری در این بسته جامع است.

وی گفت: برای فصل کشت پیش رو بذر و سم مورد نیاز تدارک دیده شده است.

اجرای طرح گروه مدیران همیار در مدارس ابتدایی یزد

یزد ـ خبرنگار اطلاعات: معاون آموزش ابتدایی اداره‌کل آموزش و پرورش استان یزد از اجرای طرح گروه مدیران همیار به منظور افزایش کیفی و کمی خدمات آموزشی، تربیتی و فرهنگی در مدارس دوره ابتدایی استان خبر داد.

سعیده بهادرزاده با اشاره به اهمیت اجرای طرح گروه مدیران همیار، افزود: هم‌افزایی و تبادل تجارب مدیران نواحی چهارگانه آموزش و پرورش در یزد یکی از مهمترین اهداف اجرای این طرح در استان است.

وی با اشاره به اهمیت رشد سریع دانش و ایجاد تغییرات مداوم در حوزه آموزشی، افزود: بر تمامی متولیان تعلیم و تربیت لازم است نسبت به ارتقای توانمندی‌های حرفه‌ای خود بکوشند. بهادرزاده با بیان این‌که اعضای گروه‌های مدیران همیار معمولاً از مدیران مدارس واقع در یک منطقه‌ای از شهر انتخاب می‌شوند که از نظر شرایط و ویژگی‌ها در وضعیت یکسانی هستند،گفت:همکاری و مشارکت مدیران در اموری که منجر به افزایش کیفیت و توانمندسازی مدرسه و کاهش هزینه‌ها می‌شود، از دیگر اهداف اجرای طرح مدیران همیار در یزد است.

معاون اداره‌کل آموزش و پرورش یزد با بیان اینکه شرایط بیشتر مدرسه محوری و دادن آزادی عمل بیشتر به مدیران جهت اجرای طرح‌های خلاقانه، از جمله رویکردهای جدید آموزش در دنیا است، گفت: پرداختن به موضوعات ضروری که برطرف کننده نیاز نسل‌های آینده خواهد بود، ضروری است و توجه ویژه به بحث فضاهای آموزشی استاندارد و استخدام نیروهای متخصص نیز می‌تواند ما را در این مسیر بیشتر مساعدت کند و از دغدغه‌های مدیران مدارس در سال‌های آتی بکاهد.

کلاهبرداری ۱۰ میلیارد ریالی از شرکت‌های بیمه با تصادفات ساختگی

قم ـ خبرنگار اطلاعات: اعضای باندی که با ترفند تصادفات ساختگی ۱۰ میلیارد ریال از شرکت‌های بیمه کلاهبرداری کرده بودند، توسط کارآگاهان پلیس آگاهی شناسایی و دستگیر شدند.

سردار عبدالرضا آقاخانی در گفتگو با خبرنگاران اظهارکرد: در پی کسب خبری مبنی بر فعالیت‌های گسترده و خانوادگی یک باند تصادفات ساختگی، موضوع به صورت ویژه در دستور کار کارآگاهان پلیس آگاهی فرماندهی انتظامی استان قم قرار گرفت.

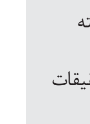
وی گفت: در بررسی‌های اولیه مشخص شد یکی از متهمان اصلی این باند، تعدادی تصادف صوری را در سراسر کشور صحنه سازی کرده است و مدارک هویتی و همچنین اوراق سفید امضاء، سفته از مصدومان را در منزل خود نگهداری می‌کند که در ادامه کارآگاهان با هماهنگی مقام قضایی وی و همدستش را دستگیر کردند و متهمان با توجه به شواهد و مدارک موجود به بزه انتسابی اعتراف کردند و سپس در پی کشف مدارک هویتی مصدومان از منزل این افراد، بلافاصله موضوع طی مکاتبه به بیمه مرکزی و همچنین تمامی شرکت‌های بیمه اعلام شد تا از پرداخت دیه به مصدومان که ۳۸ نفر بودند، خودداری شود.

سردار آقاخانی گفت: در ادامه با صدور حکم جلب یکی دیگر از متهمان اصلی این پرونده که دارای ۵ فقره سابقه کیفری بود، نامبرده دستگیر شد و صراحتاً به جرم خود اعتراف کرد.

افراد مذکور اذعان داشتند که با شناسایی افراد معتاد ضمن دریافت سفته و اوراق سفید امضاء، با شکستن استخوان بینی و محل‌هایی که دیه نسبتاً سنگین تری دارد آن‌ها را به محل تصادف برده و پس از صحنه سازی و برخورد آن شخص با یک خودرو در حال عبور، وی را به بیمارستان منتقل می‌کردند.

وی گفت: در بررسی‌های انجام شده و استعلام از شرکت‌های بیمه مشخص شد متهمان طی ۴۰ فقره تصادف، ۱۰ میلیارد ریال از شرکت‌های بیمه کلاهبرداری کرده‌اند.

فرمانده انتظامی استان قم اضافه کرد: در ادامه ۶ تن از اعضای خانواده این افراد که در تصادفات ساختگی دخیل بودند دستگیر و در نهایت متهمان به همراه پرونده تشکیل شده برای انجام مراحل قانونی تحویل مرجع قضایی استان شدند.



خاطرات سرتیپ دوم بازنشسته
علی‌اکبر باقری
پژوهشگر مرکز مطالعات و تحقیقات
نیروی پدافند هوایی آجا



۶ روایت از حضور مستشاران آمریکایی در پدافند ارتش شاهی

در فروردین ماه ۱۳۵۷ برای گذراندن دوره تخصصی سامانه AN/TSQ-۷۳ که دستگاهی وابسته به سامانه موشکی زمین به هوای هاک است به همراه ۷ نفر دیگر به آمریکا اعزام شدم. پس از طی دوره تخصصی به گردان ۱۱ هاک گروه پدافند هوایی تهران منتقل شدم و مسئولیت یگانی را که شعبه تقسیم آتش سامانه هاک نامیده می‌شد و در سایت رادار کرج قرار داشت عهده دار شدم.

تمام کارکنان جمعی این یگان اعم از افسر و همافر دوره تخصصی را در خارج از کشور گذرانده بودند و علاوه بر آنها پنج مستشار آمریکایی هم بود که یک نفر از آنها نظامی و با درجه ستوان دومی به نام ستوان وویس بود و چهار نفر دیگر پرسنل فنی تعمیر و نگهداری با لباس شخصی بودند.

به طور کلی گردان‌های موشک زمین به هوای هاک با مشاور اداره می‌شد، آن طور که می‌گفتند حدود ۴۲هزار مستشار آمریکایی در ایران حضور داشته است.

مستشاران انگلیسی هم برای سامانه‌های پدافندی ساخت انگلستان و از جمله موشک‌های زمین به هوای راپیر در یگان‌های پدافند هوایی بودند.

تبعیض آشکار

نحوه خدمت ما به این صورت بود که ابتدا به پایگاه هوایی مهرآباد می‌رفتیم و از آنجا با یک دستگاه اتوبوس عازم سایت رادار که در ارتفاعات مشرف به اتوبان کرج بود می‌شدیم که حدوداً یک ساعت و نیم طول می‌کشید در هرحال ساعت ۰۸:۳۰ در سر خدمت حاضر بودیم لیکن مستشاران یک ساعت بعد از ما یعنی ساعت ۰۹:۳۰ می‌آمدند آن هم با یک ماشین اختصاصی که جیپ استیشن بود و به آن آهوی بیابان و عروس خیابان می‌گفتند و بهترین ماشین آن موقع بود. ضمن آنکه فوق العاده ماهانه ستوان دوم آمریکایی حدود ده برابر حقوق یک سروان پدافند هوایی ایرانی بود.

ورود ایرانی‌ها ممنوع

وقتی کارکنان فنی تعمیر و نگهداری مستشار آمریکایی داخل دستگاه کار می‌کردند پرسنل ایرانی اعم از فنی یا عملیاتی حق ورود به داخل را نداشتند و ما نمی‌دانستیم آنها چکار می‌کنند، زمانی هم که سوال می‌کردیم می‌گفتند تنظیمات داخل دستگاه را انجام می‌دهند، یک روز به افسر آمریکایی گفتم خوب حالا که کارکنان فنی شما اینجا هستند پس آموزش‌های حین خدمت را به کارکنان فنی ما آموزش بدهند و اجازه دهید آنها هم داخل دستگاه بروند.

او در پاسخ گفت: «موضوع آموزش پرسنل فنی ایرانی به عهده ما نیست و این موضوع در قرارداد نیامده است.»

از سوی دیگر ما هم قراردادی را که در این خصوص بین ایران و آمریکا منعقد شده بود در اختیار نداشتیم تا برابر آن از آنها خواسته هایمان را مطالبه کنیم. وقتی هم با رده بالاتر یعنی گردان هاک مکاتبه می‌کردم فرمانده گردان هم اطلاعی از قرارداد نداشت.

آمریکایی‌ها جرأت امتحان دادن نداشتند

یک روز جلسه‌ای گذاشتیم با حضور کارکنان ایرانی و آمریکایی تا در خصوص عملیاتی شدن سامانه موردنظر صحبت کنم، گفتم من مشکلی در عملیاتی کردن دستگاه نمی‌بینم زیرا همه چیز آماده است و حداکثر می‌توانیم با ارائه آموزش‌ها و تمرین‌های لازم حداکثر تا شش ماه دیگر سامانه را عملیاتی کرده و وارد مدار عملیاتی کنیم. همه چیز مهیا است.

افسر آمریکایی با لحن معترضانه‌ای به من که در آن زمان دارای درجه سروانی بودم گفت: «کاپیتان چگونه این موضوع را مطرح می‌کنید حال آنکه در برنامه هست که حداقل این سیستم دو سال دیگر عملیاتی شود؟»

من که از گفته او ناراحت شده بودم گفتم: «ببین من در کشور شما و در بین دانشجویان ۵۰ کشور و از جمله افسران آمریکایی در دوره آموزشی مربوط به این سامانه شاگرد اول شده‌ام و این هم تاییدیه مکتوب آن، حالا بیا قراری بگذاریم یک تیم ایرانی و آمریکایی سوالاتی را طرح می‌کنیم، هم نظری و هم عملی و مسابقه‌ای می‌گذاریم بین کارکنان ایرانی و آمریکایی با یک هیات داوری مشترک و امتحان می گیریم، هم فنی و هم عملیاتی. اگر شما توانستید رتبه‌ای بالاتر از پایین‌ترین نفر ایرانی کسب کنید حرف شما را قبول می‌کنم وگرنه شما باید برنامه کاری‌تان را اصلاح کنید و زودتر سامانه عملیاتی شود.»

ولی او و آمریکایی‌های دیگر حاضر به این امتحان نشدند. بعدها فهمیدیم که تعداد زیادی از آنها اصولا اطلاعات تخصصی بالایی ندارند و احتمالا برای اهداف دیگری در قالب مستشار آمده بودند.

سوءاستفاده به معنی واقعی کلمه

آمریکایی ها یک ساعت دیرتر از ما می آمدند و یک ساعت هم زودتر محل کار را ترک می‌کردند. زمانی که می خواستند به مرخصی بروند فقط روز قبل به من خبر می‌دادند که از فردا مثلا ۱۵ روز مرخصی هستند، هم از تعطیلات رسمی ما استفاده می‌کردند و هم از تعطیلات رسمی خودشان مثل چهارم جولای که روز استقلال آمریکاست و یا تعطیلات دیگر، در حالی که ما که در آمریکا دوره می‌دیدیم تابع تعطیلات رسمی آمریکا بودیم و در روزهای تعطیلی رسمی کشورمان سر کلاس حاضر می شدیم.

> گفتم بیا قراری بگذاریم یک تیم ایرانی و یک تیم آمریکایی، سئوالاتی را طرح می‌کنیم، هم نظری و هم عملی و مسابقه‌ای می‌گذاریم بین کارکنان ایرانی و آمریکایی با یک هیات داوری مشترک و امتحان می‌گیریم، هم فنی و هم عملیاتی. اگر شما توانستید رتبه‌ای بالاتر از پایین‌ترین نفر ایرانی کسب کنید حرف شما را قبول می‌کنم

جناب سروان دنبال دردسر می‌گردی؟

یک بار آمار حضور و غیاب یک ماهه آمریکایی‌ها را با ذکر دقیق روز و ساعت ورود و خروج و موضوع فوق را به فرمانده گردان هاک گزارش کردم و همچنین وضعیت آموزشی همافران و اینکه با وجود چهار نفر کارکنان فنی آمریکایی، آموزش حین خدمت همافران ما که در آن زمان یکی از الزامات آموزشی و ارتقاء به سطح بالاتر محسوب می‌شد و توجه فوق العاده ای هم روی آن بود، انجام نمی‌شود را متذکر شدم که آمریکایی‌ها می‌گویند این موضوع در قرارداد فی مابین آمریکا و ایران نیست و درخواست ارسال یک نسخه از قرارداد را کردم ولی پاسخی دریافت ننمودم.

پس از چندین مرحله پیگیری فرمانده گردان مرا احضار کرد، نزد وی رفتم. وی گفت: «جناب سروان مگر دنبال دردسر می‌گردی؟ من هم قبلا چندین بار این موضوع را به ستاد بالاتر گزارش کرده ام ولی گفته‌اند به تو مربوط نیست؛ کارت را انجام بده و در این امور دخالت نکن، فهمیدم که ورود به این حوزه خط قرمز فرماندهان و مسئولین ایرانی تلقی می شود.»

غلام حلقه به گوش آمریکایی‌ها

یک روز زمانی که به سایت رادار رفتم دیدم یک فروند بالگرد در محوطه سایت نشسته است. کارکنان شیفت هراسان دنبال من می گشتند و می‌ترسیدند که وارد سالن محل کار بشوند، گفتم موضوع چیست؟ گفتند یک سرلشکر و یک سرتیپ از معاونت طرح و برنامه نیروی هوایی به همراه یک سرهنگ مستشار آمریکایی آمده‌اند و سراغ فرمانده قسمت را می‌گیرند، برو ببین چکار دارند.

وارد شدم ادای احترام نمودم و خود را معرفی کردم، بدون اینکه با من دست بدهند سوالاتی را پیرامون چگونگی کار مطرح کردند.

وقتی به تابلوی نمودار وضعیت آموزش حین خدمت کارکنان فنی و نگهداری رسیدند، سوال کردند که چرا آموزش حین خدمت همافران انجام نشده است؟ به آنها گفتم که آمریکایی‌ها می‌گویند این آموزش در قرارداد آنها نیست و در این خصوص مسئولیتی ندارند، از سوی دیگر چهار نفر کارکنان فنی آمریکایی اینجا هستند و نه تنها آموزش نمی‌دهند بلکه کارکنان ایرانی را به داخل دستگاه راه نمی‌دهند و ما هم قرارداد را در اختیار نداریم تا بدانیم چه موضوعاتی را بایستی از آنها مطالبه کنیم.

در هر حال اگر هم این موضوع در قرارداد نیست پیشنهاد کردم آن را اصلاح نمایند تا آموزش حین خدمت همافران توسط آمریکایی ها اجرایی شود. سرلشکر ایرانی بدون اینکه پاسخی به من بدهد همین موضوع را به انگلیسی از سرهنگ آمریکایی سوال کرد، سرهنگ آمریکایی هم عینا پاسخ مرا به وی گفت و تیمسار قانع شد و به حرکت خود به قسمت دیگر ادامه داد.

به ایشان گفتم تیمسار حرف بنده را که قبول نکردید ملاحظه نمودید که سرهنگ آمریکایی هم همه گفته‌های مرا به شما گفت، وی در پاسخ گفت: صحبت نکن سروان.

به راستی که این وضع برای من خیلی خیلی ناراحت کننده بود که یک فرمانده ایرانی حرف افسر مسئول هم وطن خود را قبول نکرد و هیچ عکس العملی در مورد این موضوع مهم که مهم ترین مسئله آن روز نیروی هوایی و پدافند هوایی که پیشرفت دانش تخصصی کارکنان فنی بود و ارتقا درجه و حقوق و همه چیز آنها به این دوره‌ها بستگی داشت در مواجهه با آمریکایی ها نادیده گرفته شد. در هر حال با این وضعیت، ارتقاء دانش، پیشرفت و خلاقیت و ابتکار عمل کارکنان در مواجهه با این خط قرمزها متوقف می گردید و عملا فرماندهان یگان‌های تازه تاسیس که دارای تجهیزات آمریکایی بودند و با اجبار بایستی برابر برنامه‌های آنها حرکت کنند، خودشان اختیاری در این خصوص نداشتند. این امر مصداق فرمایش حضرت امام راحل رحمت الله علیه بود که در بهشت زهرا خطاب به ارتش فرمودند: «آقای سرلشکر نمی‌خواهی آقا باشی؟ می‌خواهید نوکر باشید؟!»

چندی بعد حدود دو ماه قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران مستشاران آمریکایی بدون هیچ گونه اطلاع و سر و صدایی ایران را ترک کردند ولی همین تجهیزات موشکی زمین به هوای هاک پس از رفتن آنها و در جنگ تحمیلی با تلاش و ایثار و دانش و توکل به خداوند کارکنان غیور پدافند هوایی با حداکثر ظرفیت به جنگ با هواپیماهای دشمن بعثی رفته و با تغییر در آرایش‌های فنی و تاکتیک‌های ابتکاری در برخورد با موشک‌های ضدرادار هواپیماهای دشمن، تعداد زیادی از آنها را سرنگون نمودند و در سایه ایجاد امنیت نسبی آسمان مناطق عملیاتی توسط پدافند هوایی و نیروی‌هوایی قهرمان ایران، عملیات‌های گسترده زمینی در آزادسازی اراضی تحت اشغال میهن اسلامی‌مان انجام گرفت و خاک مقدس کشورمان از لوث وجود دشمن بعثی پاک گردید.

***

درود و رحمت خداوند بر امام راحل (ره) و رزمندگان و شهدای گرانقدر انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی و شهدای پدافند هوایی و نیروی هوایی قهرمان و شجاع ایران، جانبازان و ایثارگران نیروهای مسلح که این امنیت را برای ما به ارمغان آوردند و آرزوی سلامتی و طول عمر با عزت مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا و اینکه ان شاءالله خداوند این توفیق را به همه ما عنایت فرماید تا بتوانیم رهروان صدیق این شهدای گران‌قدر باشیم. آمین یا رب العالمین.

**ارسالی از اداره عقیدتی سیاسی
نیروی پدافند هوایی آجا**

شهید حسن باقری: نابغه ۲۵ ساله جنگ

عماد فرخ نیا



هنوز ساعاتی به ظهر مانده است، چند نفر با لباس‌های خاکی و سبز رنگ در چند متر از بیش از یک میلیون کیلومتر مربع از خاک سرزمین شان ایران، که اکنون در اشغال قرار دارد، در حال کاووش و بررسی موقعیت قوای دشمن هستند تا شاید راهکاری بیابند قرین توفیق بیشتر و خطراتی کمتر برای سربازان جوان و هم میهنان جوانشان به هنگام آغاز عملیات آینده و سرباز وظیفه عراقی در کنار یک درجه دار قبضه‌های خمپاره را پر می‌کند؛ خمپاره‌هایی که محصول دانش نوین بشر در استفاده از صنعت است. یک به یک پر می‌شوند این قبضه‌ها و خالی می‌شوند و آنگاه یکی از همین خمپاره‌های رها شده از قبضه کوچک درست در جایی به خاک می‌نشیند که بتواند یکی از موثرترین، خلاق‌ترین و شریف‌ترین فرماندهان تاریخ جنگ را بر خاک بیفکند.

این روایت ساده چند لحظه‌ای است در نهم بهمن ماه ۱۳۶۱ در منطقه فکه در دامنه تپه کوچکی به نام تپه شصت. این روایت گسست عالی‌ترین مبارز تاریخ دفاع میهنی این سرزمین است؛ قطع نظر از تمام رخدادهای پیش از آن و اتفاقات و جهت‌گیری‌های پس از آن. این روایت تلخ جنگ و روایت نبوغی است که در پرتو سخت‌ترین آزمون‌های بشری و طاقت‌فرساترین لحظات زندگی، در دل جنگ، درون هیمه مرگ، شکوفا شد. این روایت غلامحسین افشردی است؛ همان حسن باقری.

بیش از دویست سال از نبرد واترلو بین قوای اتحاد و ارتش ناپلئون در دشت واترلوی بلژیک سپری شده و قریب به ۲۱۵ سال از نبرد آسترلیتز که دیگر نبرد قرین موفقیت برای ناپلئون بود سپری می‌شود. امروز ۷۷ سال از شب‌های کشنده نبردهای استالینگراد و روزهای سراسر مرگ نبرد کورسک سپری شده اما کماکان نه تنها موضوع صدها پژوهش و ده‌ها کتاب بوده و هستند بلکه هر بار به درستی بر این حقیقت مهر تایید می‌گذارند که جنگ چه پدیدار پرتنش، پیچیده و سترگی است. حتی گذر زمان نیز نمی‌تواند حقیقت را به تمامی مکشوف و هویدا کند. از دورانی که حسن باقری به جلگه خوزستان آمد و همان جا هم ماندگار شد، بیش از ۳۸ سال می‌گذرد. حضوری که به دلایل عدیده بسیار کمتر از آنچه گمان برده می‌شود در مورد آن دانسته ایم.

در آغاز عزیمت حسن باقری به منطقه جنگی هیچ کس نمی‌دانست که این جنگ با چه کیفیتی، با چه تبعاتی و تا چه مدت به درازا خواهد کشید. اما یکی از شگرف‌ترین ویژگی‌های افرادی که دارای ژرفای فکر، نبوغ و دقت هستند این وجه تشابه است که به هیچ‌وجه تحت تاثیر فضا و تبلیغات فراگیر رایج قرار نمی‌گیرند. واقعیت را آنگونه که هست با جزئیات و دقت می‌بینند و تلاش بر فهم دقیق‌تر از وضع موجود و درک چرایی آن دارند.

حسن باقری، بر اساس آنچه که انجام می‌دهد و اقداماتی که در ۹۰ روز آغازین جنگ کرده است به شکلی بی‌نظیر دقیق‌ترین درک را از آینده این جنگ و از آن مهم‌تر عملکرد ارتش عراق پیدا کرد. او طی آن ۹۰ روز آغازین حضورش هم استعداد، توان، روحیه، و تفکرات ارتش بعث را بدون وقفه کاووش کرد و هم رویکرد آنان را در حفظ دستاوردهایشان. ولی مهم‌تر از هر چیز پاسخی بود که او در افکند برای آنچه می‌بایست انجام بدهد تا قدم به قدم بتوان آنچه از کف رفته را نه تنها بازگرداند بلکه با کم‌ترین بها و با حفظ بیشترین انسان‌ها در تاریک‌ترین لحظات، به این هدف دست یافت.

در روزهای آغازین جنگ اول جهانی، لرد کیچنر عالیرتبه‌ترین ژنرال ارتش بریتانیا بود و قهرمان ملی، که جرج پنجم پادشاه بریتانیا، وی را از قاره سیاه فراخوانده بود تا در این کارزار عظیم انگلستان را یاری کند. در میان تمامی مارشال‌های بریتانیا، و تمامی سیاستمداران و ژنرال‌های مجرب، او تنها کسی بود که برخلاف خوشبینی تمامی آنها، به صراحت خطاب به آنان گفت: آقایان خودتان و انگلستان را برای درگیری در جنگی مهیا کنید که به یقین ۴ تا ۶ سال، به درازا خواهد کشید! برخلاف آنان، مانند قیصر آلمان و ژنرال مولتکه که تصور می‌کردند پیش از کریسمس به خانه باز خواهیم گشت! یعنی شما سربازان بازخواهید گشت! (یعنی کمتر از ۱۲۰ روز بعد از ورود ارتش آلمان به خاک بلژیک و فرانسه و وقوع جنگ اول جهانی).

حسن باقری بر اساس آنچه که امروز می‌دانیم و از یادداشت‌های او درباره جنگ برمی‌آید، به هیچ راه‌حل مقطعی و سطحی نه توجه داشت و نه بها می‌داد. بسیاری از رزمندگان و فرماندهان رویکردشان یک دفاع کلاسیک و بدون انسجام بود تا جلوی اشغال و پیشرفت بیشتر را بگیرند، اما درست در همین برنگاه مهم در پائیز ۱۳۵۹ و آغاز جنگ، توجه این جوان غیرنظامی کمتر از ۲۵ ساله به مهم‌ترین افق‌ها معطوف بود.

اینکه چه شد که چنین شد نیاز به ثبت و ضبط هزاران واقعیت و استنتاج دارد. ذهنیتی که عملا مدافعان به طور ناخودآگاه کمترین توجهی به آن نداشتند، توجه به عقبه، توجه به واحدهای خودی که به موازات و یا در ده‌ها نقطه دیگر تجمع کرده بودند، درک تصویری کلان از موقعیت‌های دشمن که در طول هزار و ۲۰۰ کیلومتر در خاک ایران پراکنده شده بودند و سازماندهی برای عملکرد کنونی و مهم‌تر از همه سازماندهی استراتژیک برای حل نهایی معضل، یعنی جنگ. پاسخ‌های او بر خلاف تصور عموم ابدا مبتنی بر یک نبوغ صرف و یا پاسخی از سر یک جرقه ذهنی نیست بلکه یک کار شبانه روزی به معنای دقیق، ثبت تک تک رخدادها، شجاعت حیرت انگیز در نفوذ به عقبه دشمن، بررسی وضعیت روحی تک تک اسرای ارتش عراق از یک سرباز وظیفه گرفته تا ستوان و سرگرد و سرهنگ و بررسی ذهنیت و حتی درک میزان علاقه و وفاداری آنان به جریان حاکم بر عراق و شخص صدام حسین تکریتی را در برمی‌گیرد.

از دیگر سو شناخت تک تک پتانسیل‌های نیروهای ایرانی اعم از نیروهای رسمی ارتش و سپاه گرفته تا نیروهای مردمی و سازماندهی دقیق و کشف توان هر فرد بنا بر میزان استعداد و پشتکار وی و ده‌ها ویژگی بزرگ و کوچک در عملکرد و ذهنیت وی.

تونس، الهام بخش جنبش‌های ملی عربی در دهه اخیر



تونس را با «انقلاب یاسمن» می‌شناسند؛ نقطه‌ای که آغازگر بیداری ملت‌ها در منطقه شمال آفریقا و غرب آسیا شد و با روندی سلسله وار (دومینومانند) بسیاری از کشورهای این منطقه را متاثر کرد و هنوز الهام بخش ملت‌های عربی منطقه است.

به گزارش ایرنا، بیست و هفتم آذرماه ۱۳۸۹ اقدام به خودسوزی «محمد بوعزیزی» جوان بیست‌وهفت ساله دستفروش در بازار شهر «سیدی بوزید» تونس، طومار حکومت ۲۳ ساله «زین‌العابدین بن‌علی» رئیس‌جمهوری این کشور را درهم پیچید و جرقه جنبش‌های مردمی در منطقه را زد .از آن رخداد که به عنوان نقطه آغاز انقلاب یاسمین تونس شناخته می شود، ۹ سال می گذرد.آن زمان اعتراض‌های مردمی سراسر کشور بویژه استان‌های محروم و شهر تونس- پایتخت- را دربرگرفت که واکنشی به وضع آنان از نظر اقتصادی بود و زمینه اولیه خودسوزی بوعزیزی را نیز سبب شد. این جوان تحصیلکرده به علت بیکاری به سبزی فروشی در بازار سیدی بوزید رو آورده بود، امری که همچنان گریبانگیر بسیاری از جوانان و نیروهای بالقوه کار در تونس است.

اعتراض‌های مردم تونس کمتر از یک ماه طول کشید.بن‌علی پس از کشته شدن نزدیک به ۸۰ نفر به دست نیروهای نظامی، ابتدا وزیر کشور را برکنار کرد و پس از آنکه ارتش، بی‌طرفی خود را اعلام کرد دستور داد نیروهای امنیتی و پلیس از سلاح استفاده نکنند. وی چندی بعد در بیست و چهارم دی ماه ۱۳۸۹ (چهاردهم ژانویه ۲۰۱۱) پس از اعلام سقوط دولت، به همراه خانواده خود از کشور خارج شد که مخالفان وی، آن را فرار دیکتاتور و ثمره انقلاب دانستند .

بن علی هفتم نوامبر ۱۹۸۷دوران بیست و سه ساله حکومت خود را در حالی آغاز کرد که به عنوان یکی از افسران تونسی، پیش از آن سال‌ها سفارت، وزارت و پست‌های دولتی و امنیتی مانند ریاست سازمان امنیت را تجربه کرده بود. وی اکتبر ۱۹۸۷ در دولت «حبیب بورقیبه» بود که وظایف نخست وزیری را بر عهده گرفت و یک ماه بعد در یک کودتای سفید جانشین فردی شد که از سال ۱۹۵۷- زمان استقلال این کشور پس از ۷۵سال استعمار فرانسه- در کاخ کارتاژ به صندلی ریاست تکیه زده بود.هفتم نوامبر ۱۹۸۷ میلادی (۱۳۶۶ خورشیدی) پس از آنکه هفت پزشک اعلام کردند بورقیبه به دلیل بیماری زوال عقل توان ادامه ریاست جمهوری را ندارد، بن‌علی طبق ماده ۵۶ قانون اساسی نخست وزیر به قدرت رسید. بورقیبه در سال ۲۰۰۰ میلادی درگذشت .

بن‌علی در نخستین سخنرانی خود به تونسی‌ها گفت «از این پس، بی‌عدالتی نخواهد بود»، و در نخستین گام به مجازات شماری از دانشجویان پایان داد که به سبب شرکت در اعتراض‌های ماه‌های گذشته، برای گذران دوران خدمت سربازی به مناطق بیابانی جنوب فرستاده شده بودند. فعالیت بخش‌های صنفی و رسانه‌ها نیز آغاز شد اما ۲ سال بعد، زمستان سرکوب با دستگیری ۶۰۰ رهبر دانشجویی سر رسید و بسیاری از احزاب مخالف به نوبت طعم ممنوعیت فعالیت را چشیدند.نارضایتی‌ها از بن‌علی پس از ۲۳ سال آنچنان بود که خودسوزی جوان دستفروش در سیدی بوزید آتش انقلاب این کشور را شعله‌ور کرد و ۲۷ روز بعد، دولت را به کناره‌گیری واداشت.وی پس از کناره‌گیری همراه خانواده خود تونس را ترک کرد و عازم فرانسه و ایتالیا شد، اما این کشورها با فرود هواپیمای حامل وی مخالفت کردند. هواپیمای بن‌علی سرانجام به فرودگاه جده در عربستان سعودی رسید جایی که بیست و هشتم شهریورماه ۱۳۹۸ پس از یک دوره بیماری، نقطه پایان زندگی هشتادوسه ساله وی بود.البته بن‌علی در بیانیه‌ای که از سوی وی در تیرماه ۱۳۹۰ منتشر شد، فرار از کشور را تکذیب کرده و نوشته بود پس از فرود در جده به خلبان دستور داد منتظر وی شود تا با او به تونس برگردد، اما هواپیما برخلاف دستور آشکار، بدون وی به تونس بازگشت.

دادگاه تونس در ژانویه ۲۰۱۱ میلادی (زمستان ۱۳۸۹)، بن‌علی را به اتهام فساد مالی به شکنجه و ۳۵ سال زندان غیابی محکوم و حکم بازداشت بین‌المللی وی و برخی اعضای خانواده‌اش از جمله همسرش- لیلا طرابلسی- را در ارتباط با معاملات ملکی غیرقانونی و انتقال دارایی مردم تونس به خارج از کشور، صادر کرد. یک ماه بعد دولت موقت تونس در درخواستی رسمی، از دولت سعودی خواست زین‌العابدین بن‌علی را تحویل دهد، امری که با مخالفت ریاض روبرو شد.یک سال بعد دادگاه نظامی تونس وی را به اتهام تحریک به قتل و غارت اموال عمومی، به حبس ابد محکوم کرد. مقام‌های سوئیسی پس از فرار زین‌العابدین بن‌علی اعلام کردند حساب‌های شخصی او با موجودی نقدی ۵۴میلیون فرانک (حدود ۴۴میلیون یورو) بسته شد، امری که بن‌علی تکذیب می کرد .

تونس پس از انقلاب

فرار بن‌علی در چهاردهم ژانویه ۲۰۱۱ میلادی، تونس را وارد مرحله جدیدی از تاریخ خود کرد. پس از برگزاری انتخابات مجلس موسسان، دولت موقت تشکیل شد تا به دنبال برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مجلس پس از نهایی شدن قانون اساسی جدید، قدرت را از دولت موقت به رییس جمهوری منتخب مردم منتقل کند.تونس از زمان سقوط بن‌علی سه رئیس‌جمهوری را به خود دید: فواد المبزع (به مدت ۱۱ماه در سال ۲۰۱۱)، منصف المرزوقی (۲۰۱۱تا ۲۰۱۴) و باجی قائد السبسی (۲۰۱۴تا زمان مرگ در ۲۰۱۹). السبسی که سوم مردادماه ۱۳۹۸ به سبب بیماری درگذشت، با ابتکار عمل سیاسی خود ثبات را به کشوری بازگرداند که از زمان استقلال (۱۹۵۷) تا پیش از انقلاب خود (۲۰۱۱)، فقط ۲ دولت به خود دیده بود.در پی فوت السبسی دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری شهریورماه ۱۳۹۸ با نامزدی ۲۶ تن از جمله ۲ زن برگزار شد که به دور دوم کشید و طی آن، «قیس سعید» با احراز ۷۶درصد آرا به عنوان رئیس جمهوری جدید این کشور انتخاب شد.

وی که نامزد مستقل، حقوقدان و یک شخصیت دانشگاهی به شمار می‌رود در پی برگزاری مناظره‌های گوناگون سیاسی با شعارهایی مانند «توزیع حاکمیت میان همه جریان‌های سیاسی» زمام امور کشوری مسلمان با ۱۱ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر جمعیت و بیش از ۱۶۴ هزار کیلومتر مربع را بر عهده گرفته است.به باور کارشناسان، یکی از مهمترین گام‌های وی مبارزه با دشواری‌های اقتصادی است که به علت اجرای اصلاحات اقتصادی مورد نظر صندوق بین‌المللی پول در چند سال اخیر پررنگ‌تر شد.جوانان تونس از زمان انقلاب دنبال مطالباتی مانند «اشتغال، عدالت اجتماعی و رفع تبعیض» بوده‌اند. براساس گزارش مرکز آمار تونس میانگین بیکاری در سال ۲۰۱۶ به ۱۵٫۵ درصد بالغ شد، در حالی که این نسبت در سال ۲۰۱۱ حدود ۱۵٫۲ بود.با وجود همه دشواری‌ها و مشکلات امنیتی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، تونس موج تغییرات گسترده‌ای را در جهان عرب ایجاد کرد و با وجود شکست برخی خیزش‌های مردمی در کشورهای منطقه، خود به نمونه‌ای از امکان پیاده‌سازی خواست مردم تبدیل شد و همچنان به آرامی در حال پیشبرد آن است.از سوی دیگر، تونس از دیدگاه پیاده‌سازی اصول دموکراتیک، کامل‌ترین نمونه میان همتایان خویش به شمار می رود. انقلاب یاسمن تونس را به سبب دامنه محدود روزهای اعتراض، حجم اندک خسارت‌ها در همسنجی با دیگر انقلاب‌ها، استقرار سریع نهادهای انقلابی و دولت موقت، پایه گذاری قانون اساسی جدید و برگزاری ۲ دوره انتخابات ریاست جمهوری گل سرسبد تحولات دهه اخیر در کشورهای عربی می‌دانند.اینک باید منتظر ماند تا کم کم نتایج اقدام‌های سعید برای مردم و البته صاحبنظران و دولت‌های دیگر که رخدادهای تونس را زیر نظر گرفته‌اند، ملموس‌تر شود.

ویژگی‌های الگوواره‌ای به نام تونس

انقلاب «یاسمین» تونس که بیست‌وچهارم دی‌ماه۱۳۸۹طومار۲۳سال‌حکومت«زین‌العابدین بن‌علی» رئیس‌جمهوری مادام‌العمر این کشور را درهم پیچید، با وجود تاثیر سلسله‌وار (دومینومانند) در برخی کشورهای شمال‌آفریقا و غرب‌آسیا از ویژگی‌های یکتایی برخوردار بود که این حرکت را فقط در تونس به نتیجه رسانید.

نکته مهم درباره تونس، تاثیر جنبش مردمی آن بر شماری از ملت‌های منطقه بود. مصر، لیبی، الجزایر و مراکش در منطقه شمال آفریقا بستر ناآرامی‌هایی شدند که در برخی به تغییر دولت‌های دهها ساله انجامید و در شماری دیگر، منشاء دگرگونی سیاسی بود.مشابه این رخداد را در غرب آسیا دیده ایم؛ یمن، بحرین و اردن دستخوش تحولات گسترده شد؛ اوضاع در کشورهایی مانند عربستان، لبنان و سوریه نیز به گونه‌ای دیگر پیش رفت.در این میان، تونس با وجود برخی فراز و نشیب‌های سیاسی و اجتماعی و امنیتی، همچنان آرام به راه خود ادامه داد و با بازسازی ساختارهای حکومتی و سیاسی، از کنار بسیاری از تنش‌های کشورهای دیگر عبور کرد.به نظر می‌رسد شماری از ویژگی‌های انقلاب یاسمین تونس، این کشور را از دیگر کشورهای منطقه جدا می‌کند و دلیل پایایی روندی است که ۹سال پیش مردم این کشور رقم زدند که در زیر به طور خلاصه به برخی از مهمترین آنها می‌پردازیم:

پیش‌زمینه‌ها و پیامدهای اجتماعی

تونس کشوری مسلمان واقع در ساحل جنوبی دریای مدیترانه با ۱۱میلیون و ۵۰۰هزار نفر جمعیت و بیش از ۱۶۴هزار کیلومتر مربع وسعت است. بر پایه اعلام برنامه توسعه ملل متحد (یو.ان.دی.پی) این کشور یکی از پنج کشور دارای درآمد سرانه کمتر متوسط جهان با پیشرفت بالای انسانی است مطابق آمارهای یو.ان.دی.پی، شاخص توسعه انسانی تونس در سال ۲۰۱۹، ۰٫۷۳۹- بود که کشور را در رده بالای توسعه انسانی (جایگاه نودویکم جهان) در منطقه قرار داد.از آن سو، به سبب توجه گسترده حکومت بن‌علی به آموزش و تخصیص بودجه‌های آموزشی زیاد، نرخ جمعیت بزرگسال باسواد (بیش از ۱۵سال) که در سال ۱۹۸۴میلادی ۴۸.۱۹درصد بود تا سال ۲۰۱۱به ۷۹.۶۵رسید. در همسنجی با کشورهای دیگر، این شاخص برای مصر در سال ۱۹۸۶حدود ۴۴.۴۲درصد بود که سال ۲۰۱۲، به ۷۳.۹درصد بالغ شد- آمار سال ۲۰۱۱درتارنمای برنامه توسعه ملل متحد منتشر نشده است .همچنین در تونس نرخ آموزش (بر پایه تعریف یو.ان.دی.پی به معنای میانگین سال‌های تحصیل بزرگسالان و همچنین سال‌های قابل انتظار برای مدرسه رفتن در کودکان) در سال ۲۰۱۸به ۶۵.۹درصد رسید که در ۲۰۱۱میلادی ۶۳.۵درصد بود. این میزان برای مصر ۵۵.۶درصد در سال ۲۰۱۱برآورد شد که در سال ۲۰۱۸به ۶۰.۸ درصد رسید. شاخص توسعه انسانی در تونس از سال ۱۹۹۰تا ۲۰۱۸ (منبع: برنامه توسعه ملل متحد).

همچنین بر پایه برآورد بانک جهانی، نرخ بیکاری- که یکی از عوامل اصلی تحریک انقلاب بود- در سال ۲۰۱۹به ۱۵.۵درصد کاهش یافته اما بیکاری جوانان (بین ۱۵تا ۲۴سال) همچنان بیش از ۳۶درصد است .پس از انقلاب نیز به سبب استقرار سریع نهادهای حکومتی و حمایت ارتش و دیگر بخش‌های امنیتی، مهاجرت‌های خارجی، آوارگی یا جابجایی‌های شهری محدودی در تونس رخ داد و ترکیب کشور چندان تغییر نکرد.

نیروهای مسلح

برخلاف کشورهایی مانند مصر و لیبی، ارتش تونس همواره به عنوان نهاد زیرمجموعه رئیس‌جمهوری قدرت مستقل چندانی به‌ویژه در حوزه اقتصادی نداشته است. این نهاد در ناآرامی‌های یک‌ماهه پیش از انقلاب، خود را درگیر نکرد و حتی با وجود مذاکراتی که بن‌علی با فرماندهان بلندپایه آن داشت، به حضور بی‌طرفانه در خیابان‌ها ادامه داد.همین امر به کاهش تلفات انسانی در همسنجی با دیگر کشورها و محدودیت زمانی و مکانی دامنه درگیری‌های خیابانی انجامید. البته محافظت از ساختمان‌ها و مواضع حساس و فوق حساس کشوری و نظامی بخوبی انجام شد و این میراث گرانبها، دست نخورده به دولت موقت انقلابی رسید.

تاثیر رسانه‌های رسمی و نوین

افکار عمومی جهان به سبب محدودیت‌های انتشار خبر در تونس در آغاز از ماهیت رخدادهای این کشور آگاهی چندانی نداشت، بویژه آنکه شماری از فعالان رسانه‌ای دوران محکومیت خود را سپری می‌کردند و رسانه‌ها به سبب فشارهای حکومت، از جایگاه آگاهی‌بخشی خود فاصله گرفته بودند. اما کم‌کم بر اثر تداوم اطلاع‌رسانی‌های رسانه‌ای و فیلم‌ها و پیام‌های بارگذاری شده در شبکه‌های اجتماعی نگاه جهان به سوی تونس جلب شد.موج نخست واکنش رسانه‌ای پس از انتشار اسنادی دال بر فساد حکومت بن‌علی در تارنما ویکی لیکس بود و موج بعدی در پی برخوردهای خشونت‌بار با معترضان پدید آمد .با وجود سکوت بسیاری از رسانه‌های عربی، شبکه الجزیره قطر یکی از معدود رسانه‌های نقش‌آفرین در روزهای آغازین اعتراض‌های تونس بود. این روند با واکنش حکومت بن‌علی و اخراج خبرنگار آن رسانه همراه شد. البته جریان پخش اخبار زنده از تجمع‌های مردمی به کمک شهروند- خبرنگاران تونسی ادامه یافت و حتی این روند به شبکه‌های اجتماعی کشانده شد. در تونس از هجدهم تا بیست‌وششم دسامبر ۲۰۱۰، دست کم یک میلیون و ۸۲۰هزار نفر، کاربر فیسبوک بودند. اگر این آمار را با جمعیت ۱۰میلیون نفری این کشور مقایسه کنیم، میزان تاثیرگذاری فیسبوک روشن‌تر می‌شود. انتشار فیلم‌های موبایلی در شبکه‌های اجتماعی به شکلی بود که برخی صاحبنظران را به فکر واداشت که انقلاب یاسمین را نخستین انقلاب برآمده از این نوع رسانه‌ها بخوانند.

دخالت خارجی

لیبی و یمن نمونه‌های روشنی از دخالت کشورهای خارجی در وضع داخلی آنهاست؛ امری که در مورد تونس رخ نداد. همزمان با تحولات این کشور، الجزایر و لیبی به عنوان دو همسایه تونس درگیر ناآرامی‌های داخلی خود بودند و فرصتی برای هر گونه مداخله احتمالی نداشتند. کشورهای اروپایی حتی فرانسه با پیشینه ۷۵سال استعمار تونس که تا سال ۱۹۵۷ادامه یافت، در آغاز به سبب محدودیت اطلاعات، پیش بینی دقیقی از وضع نداشتند و زمانی به جمع‌بندی و اتخاذ موضع رسیدند که خواست مردم برای سقوط دولت به ثمر نشسته بود.از آن پس نیز سیاستمداران و نخبگان این کشور بسرعت وضع جدید را مدیریت کردند تا دست خارجی‌ها از امور سرزمین آنان کوتاه بماند.

بن‌علی؛ متفاوت از برخی دولتمردان عرب

به موازات طرح موضوع ناآرامی‌های عمومی در تونس بویژه پس از کشته شدن ۸۰نفر از مردم، بن‌علی ابتدا وزیر کشور را برکنار کرد و سپس دستور داد نیروهای امنیتی و پلیس از سلاح استفاده نکنند.وی در یک سخنرانی، اعلام خبر سقوط دولت و کناره‌گیری غیررسمی از جایگاه خود را با عذرخواهی رسمی از مردم به سبب اوضاع کشور و کشته شدن شماری از آنان همراه کرد و در پی فشار افکار عمومی منطقه‌ای و جهانی و همچنین اعلام بی‌طرفی ارتش، در نخستین فرصت به دست آمده کشور را ترک کرد تا زمینه برای رخدادهای بعدی فراهم شود .

سخنرانی تلویزیونی زین‌العابدین بن‌علی- دی ماه ۱۳۸۹

اگرچه او تیرماه ۱۳۹۰در بیانیه‌ای که از سوی وی منتشر شد، فرار از کشور را تکذیب کرد و نوشت «پس از فرود در جده به خلبان دستور داد منتظر وی شود تا با او به تونس برگردد اما هواپیما برخلاف دستور آشکار، بدون وی به تونس بازگشت»، کناره‌گیری وی در بیست‌وچهارم دی‌ماه ۱۳۸۹راهگشای روندهای سیاسی بعدی با کمترین پیامدهای اجتماعی و آسیب و تلفات انسانی بود .

احزاب و گروه‌های کارگری و دانشجویی

تونس افزون بر رنگین‌کمانی از احزاب گوناگون، تشکل‌های صنفی پرقدرتی دارد که میان قشرهای حساسی مانند کارگران، وکیلان و دانشجویان اعضای جدی و فعالی را جذب کرده اند.طیف نگرش‌های گوناگون سیاسی و مذهبی میان احزاب این کشور بسیار گسترده است و بسیاری از آنها توانسته بودند با وجود سرکوب‌های حکومت بن‌علی به طور زیرزمینی ارتباط خود را با اعضا حفظ کنند و سطحی از فعالیت را داشته باشند.پیوند میان نهادهای صنفی و احزاب سیاسی در ناآرامی‌های یک‌ماهه کشور، نوعی همبستگی و اجماع عمومی را به همراه آورد و مانع افتراق مردم شد. این اتحاد به سبب ساختار نظام‌مند درون‌سازمانی و دوراندیشی‌های پیشین، توانست به محض سقوط دولت جایگزینی مناسب پیشنهاد کند و با وجود اختلاف‌نظرها، به یک نقطه اشتراک برسد.همچنین رفتارهای عقلایی احزاب عمده این کشور مانند جنبش النهضه (شاخه تونسی اخوان‌المسلمین) مانع حرکت‌های سهم‌خواهانه بعدی در این کشور شد و در عمل، یک بستر ثابت و آرام را پدید آورد.

مردم تونس پس از سقوط بن‌علی صرفنظر از انتخابات مجلس موسسان، همه‌پرسی قانون اساسی و همچنین انتخابات مجلس نمایندگان، چهار رییس‌جمهوری را برگزیدند و به کاخ کارتاژ فرستادند.فواد المبزع (به طور موقت برای ۱۱ماه در سال ۲۰۱۱)، منصف المرزوقی (۲۰۱۱تا ۲۰۱۴) و باجی قائد السبسی (۲۰۱۴تا زمان مرگ در ۲۰۱۹) اداره دولت را بر عهده داشتند. آخرین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری نیز شهریورماه ۱۳۹۸با نامزدی ۲۶تن از جمله ۲زن پس از مرگ السبسی برگزار شد که به دور دوم کشید و یک نامزد مستقل، حقوقدان و دانشگاهی به نام «قیس سعید» ۷۶درصد آرا را از آن خود کرد.

فرجام سخن

برخی از مهمترین ویژگی‌های تونس در همسنجی با کشورهای ناآرام در سال ۱۳۹۰-۱۳۸۹در بالا آمد.نگاه اجمالی به سرفصل‌ها نشان می‌دهد تونس با همین ساختار به نسبت متفاوت از کشورهای منطقه، آتشی را شعله‌ور کرد که با وجود سرنوشت‌های نافرجام یا نامعلوم اعتراض‌های عمومی یا اصلاحات ساختاری- دولتی در این کشورها، هنوز در تونس روشن مانده است.با توجه به استقرار چندین ماهه دولت جدید به ریاست قیس سعید در این کشور که با شعارهایی مانند «توزیع حاکمیت میان همه جریان‌های سیاسی» بر سر کار آمد، نمی توان انتظار داشت بسرعت بسیاری از مطالبات بر زمین مانده مردم طی ۹سال گذشته پاسخ شایسته بیابند؛ بویژه آنکه بخش زیادی از نارضایتی‌ها از حکومت بن‌علی ریشه اقتصادی و تبعیض‌های اجتماعی داشت و هنوز برای اینها راه‌حل عملیاتی یافت نشده است.با این همه، تداوم همین روند سیاسی به سبب ثباتی که در بطن خود به همراه می‌آورد می‌تواند زمینه تحولات عمیق‌تر و پیشرفت همه‌جانبه‌تر این کشور شود؛ سرزمینی که در دهه اخیر پیشگام خیزش ملی در جهان عرب شد و در صورت پیاده‌سازی الگوهای بومی پیشرفت، می‌تواند نمونه عملیاتی یک تغییر سیستم سیاسی با هزینه اندک و بیشترین بهره‌وری را ارائه کند.

وزیر دفاع: سپاه پاسداران با عملیات موشکی، قاطعیت ایران را تثبیت کرد

سرویس شهرستان‌ها: وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح با بیان این که سپاه پاسداران با عملیات موشکی اراده و قاطعیت ایران را تثبیت کرد، افزود: در پایگاه‌های عین‌الاسد همان جایی را که باید مورد اصابت قرار بدهیم، دادیم و موشک‌ها خطا نرفتند.

به گزارش تسنیم، امیر سرتیپ امیر حاتمی در جلسه شورای اداری استان کرمان با بیان این که در سفر به کرمان توفیق زیارت مزار شهید سپهبد سلیمانی نصیبم شد و از این بابت خدا را شکرگزار، افزود: این سؤال وجود دارد که چرا این همه مخالفت با مردم و انقلاب مردم ایران وجود دارد و دلیل این دشمنی کینه‌توزانه چیست؟ شهادت سردار سلیمانی یک جنایت مسلم و یک کار تروریستی به‌دست یک دولت مدعی در دنیاست که ادعای مبارزه با تروریسم را دارد.

وی با یادآوری این که سردار سلیمانی در یک سفر رسمی و قانونی کنار میزبان به شهادت رسید، ادامه داد: تروریسم دولتی آمریکا سردار سلیمانی را به شهادت رساند و کاری بسیار وقیحانه بود. آمریکا با بی‌ادبی و بی‌شرمی دنبال خوردن حق مردم دنیاست و انقلاب اسلامی ایران و استقلال مردم ایران مانع تجاوز آنهاست.

وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح با بیان این که سردار سلیمانی، سیدالشهدای مقاومت در این سال‌ها، کار عجیب و بزرگی انجام داد، تصریح کرد: دشمن طراحی پیچیده‌ای انجام داده و همه اشرار عالم را جمع کرده بود تا سال‌ها در منطقه درگیری باشد تا هدف خود را دنبال کند. اگر دشمن موفق به ماندن در عراق و سوریه می‌شد مشکلات زیادی داشتیم و سردار با مقاومت و ایستادگی کار بسیار بزرگی انجام داد.



ادای احترام وزیر دفاع به مقام شامخ شهید سپهبد قاسم سلیمانی

حاتمی با بیان این که دشمن دست از دشمنی با ما برنمی‌دارد و فشار حداکثری سیاست امروز اوست، ادامه داد: بخش بزرگی از مسیر را طی کرده‌ایم و در بخش دفاع بسیار قدرتمند هستیم که دلیل عمده آن تحریم شدن در روزهای اول انقلاب اسلامی در بخش دفاعی و نظامی بود و جنگ سبب شد بهترین‌های این ملت در حوزه نظامی تلاش کنند و امثال شهید سلیمانی پای این کار مجاهدت کردند.

وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح با بیان این که دشمن متکبر در سال‌های گذشته حرف از گزینه نظامی روی میز می‌زد اما امروز از این گزینه خبری نیست، افزود: بعد از شهادت سردار سلیمانی، جواب نرم و سخت را به آنها دادیم. مردم با حضور خودشان در مراسم تشییع جواب نرمی را به دشمن دادند که با همه ما طرف هستید. سپاه پاسداران هم در جوابی سخت اراده و قاطعیت نظام جمهوری اسلامی را تثبیت کرد.

حاتمی با بیان این که نیاز نیست تکرار کنیم که اگر دست از پا خطا کنید چه می‌کنیم، بلکه خودشان می‌دانند چه جوابی خواهند گرفت، یادآور شد: در پایگاه عین‌الاسد همان جایی را که باید مورد اصابت قرار بدهیم، دادیم و موشک‌ها خطا نرفتند.

وی با تأکید بر این که در سایر زمینه‌ها هم باید به قدرتمندی کامل برسیم و این مهم اتفاق خواهد افتاد، ادامه داد: اشکالاتی وجود دارد اما می‌توانیم روی پای خودمان بایستیم. باید نسبت به اشتغال جوانان حساس باشیم و این یک تکلیف مهم است.

وزیر دفاع ادامه داد: هر شخصی مقابل دشمن کاری را انجام دهد که مردم به آسایش و رفاه و آرامش برسند، در این مبارزه سهیم است و یک قدم برای انقلاب اسلامی برداشته و امروز سرمایه‌گذاری در کشور و ایجاد اشتغال، امری مقدس است. قدرت اصلی ما مردم هستند و باید در هر حرکتی به مردم خدمت کنیم چرا که آنها در صحنه‌های مختلف به وظیفه شرعی و ملی خود عمل کرده‌اند.

وی در ادامه سخنانش به این سؤال که شهید سلیمانی چگونه عزتمند شد، پاسخ داد: توفیق داشتم در جاهایی کنار شهید سلیمانی باشم. جلسه اولی که شهید ابوالمهدی المهندس را دیدم فکر کردم با حاج قاسم صحبت می‌کنم و آنها دو یار بودند و رفتار آنها به هم نزدیک شده بود.

حاتمی با بیان این که ایثار و فداکاری سردار سلیمانی یک ویژگی بزرگ و همه وجود این شهید غرق در خدمت به مردم بود، تأکید کرد: دل ما برای این همه تلاش شبانه‌روزی او می‌سوخت اما او خسته نمی‌شد. شهید سلیمانی مصداق بزرگ فداکاری بود و همه چیز را برای خدا می‌خواست.

رئیس مجلس: شرایط اقتصادی کشور سال آینده بهبود می‌یابد

سرویس خبر: رئیس مجلس تأکید کرد: طبق بررسی مرکز پژوهش‌های مجلس، سال آینده به دلیل تحرکات اقتصادی به ویژه در بخش صنعت، کشور رشد بهتر اقتصادی خواهد داشت.

علی لاریجانی در آیین افتتاحیه طرح های پانزدهمین هفته پویش هرهفته_الف_ب_ایران وزارت نیرو، به تحریم های اقتصادی اشاره کرد و افزود: اگر دست به دست بدهیم و به سرمایه های درونی کشور توجه داشته باشیم در مقابل تحریم ها و ستم جدید آمریکا موفق می‌شویم.

وی تأکید کرد: کاهش بیکاری و افزایش رشد اقتصادی نیاز به سرمایه گذاری دارد، این درحالی است که فشارهای تحریم سبب کاهش سرعت سرمایه گذاری در کشور شده است. پیش از این نیازهای کشور از طریق واردات تامین می‌شد اما بعد از تحریم ها این نیازها از طریق تولیدات داخلی تامین می شود و در همین باره شرکت های داخلی و دانش بنیان فعال شدند که این مساله شرایط اقتصادی را در سال آینده بهبود می‌بخشد.

لاریجانی تأکید کرد: برای رسیدن به این هدف، باید اتحاد داشته باشیم و از حب و بغض نسبت به یکدیگر بپرهیزیم. رئیس مجلس همچنین با تأکید بر معرفی دستاوردهای کشور گفت: ما وظیفه مهمی در معرفی دستاوردها و تلاش ها و آبادانی کشور داریم اما گاهی کشمکش های سیاسی و غبارآلودگی فضا، کاری می کنند که خدمات دولت دیده نشود و این یک اشکال است. وی با بیان این که مسئولان باید سازندگی و رفع نیازهای مردم را در اولویت قرار دهند افزود: در بخش های مختلف کشور اقداماتی از جمله تصفیه‌خانه های آب، برق، آموزش و... اقداماتی در حال انجام است که باید به مردم معرفی شوند.

لاریجانی گفت: در زمان شاه چند شهر آباد داشتیم و بقیه شهر و روستاها رها شده بود و امکانات رفاهی نداشتند اما اکنون روستاها دارای جاده، برق، آموزش و بهداشت هستند، اگرچه مشکلات اقتصادی دارند.

به گفته وی در زمان قبل از انقلاب اسلامی در ایران دستورات سفیران انگلیس و آمریکا و مستشاران نظامی ملاک عمل قرار می گرفت و شاه حکومتی وامانده داشت که در داخل دیکتاتور و در خارج دستوربگیر بود.

افتتاح ۸ پروژه صنعت برق در خوزستان

۸پروژه شرکت برق منطقه‌ای خوزستان در چهارمین روز از دهه فجر با اعتباری بالغ بر۶ هزار و ۵۰ میلیارد ریال با حضور رئیس مجلس شورای اسلامی و وزیر نیرو افتتاح شد.

این پروژه‌ها شامل پست ۴۰۰کیلو ولت متن به همراه خط ۴۰۰ کیلو ولت۲ مداره شهید بقایی و خط ۲۳۰ کیلوولت ۲ مداره متن نیروگاه غرب کارون، فاز اول پست و خط ۴۰۰ کیلوولت جندی شاپور، کلید خانه پست و خط ۲ مداره ورودی ۴۰۰ کیلوولت شهید بقایی و نصب دوبی در پست ۲۳۰، ۴۰۰ شهید بقایی است. مدیر عامل شرکت برق منطقه‌ای خوزستان در آیین افتتاح۸ پروژه صنعت برق استان در محل طرح کلید خانه ۴۰۰ کیلوولت شهید بقایی گفت: در



بهره برداری از طرح آبرسانی غدیر شهرستان شادگان

پویش ملی «الف ـ ب ـ ایران» برنامه‌ریزی شده است که تا پایان سال هر هفته طرح‌های صنعت برق در استان‌های کشور به مرحله بهره برداری برسند و یا عملیات اجرایی آنها به طور رسمی آغاز شوند.

محمود دشت بزرگ گفت: قطار این پویش ملی این هفته در ایستگاه استان خوزستان توقف دارد و طرح‌های متنوعی را در دستور کار داریم.

وی گفت: امید است با مجموع اقداماتی که صورت گرفته است و مأموریت‌های ۱۸ گانه دردست اقدام برق منطقه‌ای خوزستان امکان تامین بار پیک و پایه برق در سال آینده فراهم شود.

همچنین برنامه ریزی شده که تمامی تعمیرات پیش بینانه و پیشگیرانه و تعمیرات دوره‌ای همه واحدهای صنعت برق استان و نیروگاه‌ها تا پایان فروردین ماه آینده انجام شود، تا دوره آرامی را در تابستان سال۹۹ داشته باشیم.

علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی و اردکانیان وزیر نیرو در چهارمین روز از دهه فجر در سفر یک روزه برای افتتاح چند پروژه وارد خوزستان شدند. در این سفر تعدادی از طرح‌های آب و برق در اهواز و شادگان و تعدادی نیز به صورت ویدیو کنفرانس به بهره برداری رسید.

عملیات بهره برداری و اجرای پروژه های آب و برق خوزستان در قالب پانزدهمین هفته پویش «هرهفته ـ الف ـ ب ـ ایران» وزارت نیرو ه با حضور علی لاریجانی رئیس مجلس شورای اسلامی و رضا اردکانیان، وزیر نیرو، آغاز شد، پروژه‌های آماده بهره‌برداری در این سفر نیز شامل سد تنظیمی آریوبرزن و نیز بازیابی و توسعه تصفیه‌خانه آب بهبهان، آبرسانی به شهرهای شادگان و رفیع و آبرسانی به ۲۲ روستای باوی و رامشیر است.

در این سفر همچنین عملیات اجرایی آبرسانی به ۸ روستای اهواز با خط انتقال ۲۵کیلومتری، ۴ دستگاه پمپ و ۱۸ کیلومتر شبکه توزیع با جمعیت زیر پوشش ۵۴۰ نفر با اعتبار ۵ میلیارد تومان آغاز شد و رئیس مجلس ۵۴۰ کلاس درس را به صورت ویدیو کنفرانس افتتاح کرد.

کشف ۲۲۰ تن انواع مواد مخدر در سیستان‌وبلوچستان

زاهدان ـ خبرنگار اطلاعات: سردار محمد قنبری فرمانده انتظامی سیستان‌وبلوچستان در نشست خبری گفت: از ابتدای امسال تاکنون ۲۲۰ تن انواع مواد مخدر توسط نیروی انتظامی، مرزبانی، اطلاعات و سپاه پاسداران در این استان کشف شده است.

وی اظهارکرد: نیروی انتظامی به تنهایی از ابتدای امسال تاکنون در سیستان‌وبلوچستان ۱۲۸ تن انواع مواد مخدر کشف کرده است. وی بیان کرد: در این مدت همچنین ۷۷۰۰ عملیات مبارزه با قاچاق مواد مخدر در سیستان‌وبلوچستان انجام شده که ۱۴۳ مورد آن درگیری‌های مسلحانه بوده است. دراین مدت ۶۴ باند مواد مخدر نیز متلاشی و ۵ سر شبکه اصلی این باندها دستگیر شدند. همچنین ۷ نفر از سرشبکه‌های مواد مخدر که اقدام به حمل هزاران تن مواد مخدر به استان‌های کشور کرده بودند، در این مدت دستگیر شدند.

وی با بیان اینکه ۴۰ باب منزل مسکونی که اقدام به خرده‌فروشی مواد مخدر می‌کردند، به دستور قضایی در این استان پلمب شدند، گفت: همچنین ۵۱ دکه در این رابطه در سیستان‌وبلوچستان جمع‌آوری شده اند.

وی افزود: با اینکه ابتدای امسال سرقت‌های مسلحانه در سیستان‌وبلوچستان افزایش داشته بود، با اقدامات قاطع نیروی انتظامی هم اینک این نوع از سرقت‌ها در این استان ۲ درصد کاهش یافته است. سردار قنبری گفت: ۲۷ درصد در سرقت‌های مسلحانه، ۱۳ درصد در سرقت به عنف و در کل سرقت‌ها ۱۷ درصد کشفیات داشتیم. وی ادامه داد: ۳۷درصد در بحث آدم‌ربایی در سیستان‌وبلوچستان نسبت به مدت مشابه پارسال کاهش داشتیم و همچنین ۸ هزار و ۸۵۹ سارق از ابتدای امسال در این استان دستگیر شده‌اند. وی تصریح کرد: ۹۶ درصد پرونده‌های جعل و کلاهبرداری، ۸۵ درصد سرقت به عنف و ۷۹ درصد سرقت‌های مسلحانه در سیستان‌وبلوچستان کشف شده است.

پخش برنامه‌های صوتی و تصویری در انحصار صدا و سیما ماند

سرویس خبر: هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، مصوبه «کمیسیون تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی» درباره «ارائه خدمات صوتی، تصویری و پخش همگانی ماهواره‌ای» به عنوان بخشی از خدمات موضوع پروانه فعالیت اپراتور ماهواره‌ای مخابراتی را با اعمال ماده ۹۱قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری ابطال کرد و به این ترتیب پخش برنامه‌های صوتی و تصویری در انحصار صدا و سیما ماند.

چندی قبل با درخواست رئیس و ۹۰نفر از قضات دیوان عدالت اداری برای اعمال ماده ۹۱قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری نسبت به دادنامه شماره ۲۷۴۵تاریخ ۲۶آذر ماه ۹۸ هیأت عمومی، اعضای هیأت در نشست ۱۵بهمن ۹۸با اعمال ماده ۹۱قانون مذکور موافقت کردند و بر این اساس انتشار و پخش برنامه‌های صوتی و تصویری فراگیر، منحصراً در صلاحیت رسانه ملی قرار گرفت.

معدوم‌سازی ۴۱ تن خوراک آلوده دام در آذربایجان‌شرقی

تبریز ـ خبرنگار اطلاعات: مدیرکل دامپزشکی آذربایجان‌شرقی با اشاره به نظارت جدی این نهاد بر فعالیت‌های مربوط به تولیدات دام و طیور گفت: امسال ۴۱ تن خوراک دام آلوده در استان معدوم شده است.

امیرحسین بهداد به فعالیت ۵۶ کارخانه تولید خوراک دام وطیور دارای پروانه در استان آذربایجان‌شرقی اشاره کرد و افزود: در سال جاری با ۱۴ واحد غیر مجاز در این زمینه برخورد قانونی شده است. وی یادآوری کرد: ظرفیت اسمی کارخانه‌های تولید خوراک دام استان ۷۲۵ هزار و ۴۰۰ تن و خوراک طیور ۶۶۸ هزار و ۹۰۰ تن در سال است. وی به نظارت دقیق اداره کل دامپزشکی آذربایجان‌شرقی بر نهادهای دامی مورد استفاده برای دام و طیور و همچنین تولیدات کارخانه‌های فعال در این زمینه اشاره کرد و گفت: نمونه برداری‌های صورت گرفته از این واحدها و شیر خام تولیدی دامداران استان نشان می‌دهد که آفلاتوکسین موجود در آن، مطابق با استانداردهاست. مدیرکل دامپزشکی آذربایجان شرقی ادامه داد: امسال ۱۹۰ مورد نمونه برداری از واحدهای خوراک دام و ۸۴ مورد از شیر خام تولیدی در استان انجام و آزمایش‌های معمول شیمیایی و میکروبی و پایش فلزات سنگین و اندازه گیری آفلاتوکسین در آنها صورت گرفته است.

سخنگوی قوه قضائیه: انتخابات نباید عرصه اتهام‌زنی باشد

سرویس خبر: سخنگوی قوه قضائیه به داوطلبان انتخابات مجلس شورای اسلامی و همچنین هواداران آنها توصیه کرد از اتهام‌زنی‌های بی‌مورد به رقیبان در عرصه انتخابات پرهیز کنند.

غلامحسین اسماعیلی گفت: نامزدهای انتخابات مجلس شورای اسلامی و همچنین هواداران و طرفداران آنها قانون و مقررات را در فرآیند تبلیغات انتخاباتی مورد توجه قرار دهند و رعایت کنند. اگر بناست کسی در سنگر قانون به مردم خدمت کند، خود آنها باید بهترین نماد عمل به قانون باشند و حتماً در فرآیند تبلیغات، رقابت و جوانمردی را در نظر بگیرند.

وی ادامه داد: داوطلبان بهتر است به بیان عملکرد مثبت خود بپردازند و نامزدهای دیگر را تخریب نکنند و از اتهام‌زنی به رقیبان اجتناب کنند؛ امروز جامعه و مردم ما از اتهام‌زنی‌های بی‌مورد خاطره خوشی ندارند و اتهام‌زنی‌ها را دوست ندارند و نمی‌خواهند انتخابات عرصه اتهام‌زنی به رقیبان باشد.

اسماعیلی درباره این که گفته می‌شود دستگاه قضایی پرونده برخی نامزدهای انتخابات را به شورای نگهبان ارجاع نداده است، افزود: ما به عنوان یکی از نهادهای در زمره مراجع چهارگانه، همه استعلامات را بررسی کردیم و مطمئن باشید هیچ ملاحظه‌ای نسبت به هیچ فرد، جریان و جناحی نداریم.

وی درباره پیگیری قضایی رد صلاحیت نمایندگان مجلس به دلیل مسائل مالی و اخلاقی توضیح داد: هر نفی صلاحیتی الزاماً عمل مجرمانه نیست. نکته بعدی این است که یک انتظاری از هیأت نظارت بر رفتار نمایندگان داریم. برخی از موارد را اگر هیأت نظارت بر رفتار نمایندگان به موقع تذکر می‌دادند کار به سلب و رد صلاحیت نمی‌انجامید. ما از ضابطان و نهادهای مختلف خواستیم آن بخشی که وصف مجرمانه دارد را برای ما بفرستند. هر آنچه که وصف مجرمانه داشته باشد، مطمئن باشید رسیدگی می‌کنیم.

خانواده سردار هنوز شکایتی نکرده‌اند

سخنگوی دستگاه قضا همچنین از تشکیل پرونده قضایی در دادستانی تهران درباره ترور شهید حاج قاسم سلیمانی خبر داد وگفت: خانواده شهدا گفته‌اند بعد از اربعین شهدا، شکایت خواهند کرد. بنابراین تاکنون شکایتی به دستمان نرسیده است. در عراق هم پرونده‌ای تشکیل شده و خوشبختانه آنها هم کاملا جدی دنبال این پرونده هستند.

وی درباره طرح آمریکایی معامله قرن تأکید کرد: معاونت امور بین‌الملل قوه قضائیه مأموریت پیدا کرده است بر اساس مبانی حقوقی و مغایرت‌هایی که این طرح با حقوق بین‌الملل و منشور سازمان ملل و حق حاکمیت مردم دارد، در مجامع بین‌المللی با محوریت وزارت امور خارجه، موضوع را تعقیب کند.

برگزاری دادگاه روح الله زم

وی در ادامه گفت: برای روح الله زم کیفرخواست صادر



و به شعبه ۱۵دادگاه انقلاب ارسال شده، اما هنوز وقتی برای محاکمه تعیین نشده است.

اسماعیلی افزود: به غیر از متهم اصلی، برای پنج نفر دیگر کیفرخواست صادر می‌شود تا به این پرونده ملحق و یکجا رسیدگی شود. افرادی هم به طور «خود معرف» آمدند و برخی مراودات و ارتباطات خود را با این شبکه بیان کردند.

سخنگوی قوه قضائیه در ادامه از صدور حکم ۲۵سال حبس قطعی، رد مال و پرداخت جزای نقدی برای علیرضا زیباحالت منفرد که به جعبه سیاه بابک زنجانی معروف شده است، خبرداد و گفت: این فرد به جرم مشارکت در اخلال عمده و کلان در نظام اقتصادی کشور و مشارکت در کلاهبرداری شبکه‌ای از شرکت نفت اچ کی به مبلغ یک میلیارد و ۲۰۰میلیون یورو به ۲۵سال حبس، استرداد همه اموال به نفع شرکت نفت اچ کی و وزارت نفت و پرداخت جزای نقدی معادل مبلغ کلاهبرداری شده، محکوم شده و این حکم قطعی است.

اعدام جاسوس سیا

سخنگوی دستگاه قضا درباره رسیدگی به پرونده چند جاسوس آمریکایی افزود: اخیراً امیر رحیم‌پور که برای سازمان سیا جاسوسی می‌کرد دستگیر شده است.

این فرد مبالغ کلانی را به عنوان حق‌الزحمه از این سازمان جاسوسی گرفته بود و تلاش داشت بخشی از اطلاعات هسته‌ای ایران را به آمریکا بدهد که دستگیر، محاکمه و به اعدام محکوم شد و حکم این متهم در دیوان عالی کشور تأیید شده است.

همچنین دو نفر از جاسوسان سیا که در قالب یک مؤسسه و بنیاد خیریه فعالیت می‌کردند، شناسایی و محاکمه شدند که به اتهام جاسوسی واقدام علیه امنیت ملی به ۱۵ سال حبس محکوم شده‌اند اما احکام صادره قطعی نیستند و از ارائه جزئیات آن معذورم.

اسماعیلی درباره بخشنامه اخیر رئیس قوه قضائیه درباره پخش صوت و تصویر فراگیر که نیازمند اخذ مجوز صدا و سیماست، گفت: پرونده‌هایی برای برخی از رسانه‌ها تشکیل شده است و برای این که برای همکاران رفع ابهام شود که از چه مرجعی استعلام کنند، این بخشنامه صادر شده و اصلا بحث محدود و مسدودسازی و جلوگیری نیست و بحث مشخص شدن متولی این حوزه است.

وی درباره آخرین وضع پرونده عیسی شریفی و این که گفته می‌شود این فرد آزاد شده است، اعلام کرد: خبر مربوط به آزادی ایشان دروغ است. در این پرونده کیفرخواست صادر و برخی جلسات دادگاه برگزار شده است و همچنان به طور مستمر در سازمان قضایی نیروهای مسلح ادامه دارد که پس از پایان جلسات دادگاه و صدور رأی، نتیجه نهایی اعلام می‌شود.

فعالیت ۹گروه کارشناسی در حادثه سقوط هواپیما

سخنگوی قوه قضائیه از فعالیت ۹گروه کارشناسی برای بررسی ابعاد قضایی حادثه سقوط هواپیمای اوکراینی خبر داد وگفت: تاکنون علاوه بر تیم‌های کارشناسی از اشخاص متعدد در بخش‌های مختلف تحقیقات قضایی به عمل آمده است؛ از برخی به عنوان مطلع و از برخی به عنوان متهم تحقیق و برای برخی متهمان قرار تأمین صادر و برخی قرارها منجر به بازداشت شده است.

ویروس کرونا از بدن شترهای جاسک خارج شد!

بندرعباس – خبرنگار اطلاعات: مدیر کل دامپزشکی هرمزگان با تأیید ابتلای چند نفر شتر به ویروس کرونا در جاسک، گفت: البته ویروس موجود در شترهای منطقه جاسک هیچ ربطی به ویروس کرونا موجود در چین ندارد.

دکتر محمد جانباز در جمع خبرنگاران افزود: با کنترل، پایش و آزمایش ۳۰نفر شتر که برای کشتار در جاسک در حال حمل بودند، متوجه ابتلای آنها به کروناویروس از نوع «مرس» شدیم که با ویروس کرونا در کشور چین کاملا متفاوت است. مدیرکل دامپزشکی هرمزگان با بیان این که شترهای آزمایش شده به سرعت قرنطینه شدند و پس از ۲۱روز آزمایش مجدد از آنها انجام شد که این بار جواب آزمایش منفی بود، تأکید کرد: ویروس کرونا مُرس مانند ویروس سرماخوردگی است و دوره فعالیت آن کوتاه مدت است.

وی با بیان این که ویروس موجود در شترها از سال‌ها قبل در منطقه بوده است، ادامه داد: ویروس‌های موجود در این شترها می‌توانند عامل مرس و سارس و فقط برای حیوانات بیماری‌زا باشند.

خط ارتباطی مردم با اطلاعات

تلفن ۲۲۲۲۶۰۹۰

ایمیل خط ارتباطی: ertebat@ettelaat.com

چند نکته درخور توجه خوانندگان گرامی

توجه خوانندگان محترم را در ارتباط با پیام‌های تلفنی به نکات زیر جلب می کنیم:
- موضوع پیام‌ها جنبه‌های خصوصی، حقوقی و یا قضایی نداشته باشد.
- پیام‌ها مختصر و دقیق باشد و از تکرار آن‌ها خودداری شود.
- خوانندگان محترم شهرستانی در پیام‌هایشان، نام شهرستان مربوطه را بیان فرمایند.
- چاپ پیام‌ها براساس نوبت است.

با تشکر ـ سرویس ارتباطات مردمی

امیدوارم جوانان نخبه ایرانی به میهن بازگردند

از خواندن خبر صفحه اول روزنامه اطلاعات درباره برگزیده شدن یک هموطن به ریاست مدرسه پزشکی دانشگاه امپریال کالج ابتدا بر خود بالیدم و به هوش و استعداد جوانان ایرانی افتخار کردم، اما بعد با خود گفتم که ای کاش این عزیزان و افراد مشابه ایشان که دور از وطن به درجات عالی علمی می‌رسند، عرق ملی داشته باشند و بعد از کسب علم و دانش، برای ترقی و پیشرفت کشور یا مداوای هموطنان بیمار خود به ایران بازگردند، چرا باید این نخبگان در کشورهای غربی که بهترین امکانات و پیشرفته‌ترین تجهیزات را دارند، اقامت کنند و برای هموطنان و کشور خود سود و دستاوردی نداشته باشند؟ امیدوارم روزی برسد که هیچ جوان یا نخبه‌ای به امید پیشرفت‌های بیشتر، ایران را ترک نکند و ما هم برای همیشه با عبارت فرار مغزها خداحافظی کنیم.

خواننده روزنامه اطلاعات

سنگ مزار عباس‌میرزا را دوباره نصب کنند

به هنگام مشرف شدن به آستان مقدس حرم مطهر امام‌رضا(ع) متوجه شدم که سنگ قبر عباس میرزا، فرمانده قوای ایران در جنگ با روس در دوران قاجاریه برداشته شده است. به نظر من اگرچه ممکن است به نظر عده‌ای عباس‌میرزا اشتباهاتی هم داشته ولی حقیقتاً خدماتش بیشتر از خطاهایش بوده است. او آنقدر حق بر گردن هموطنانش دارد که نگذاریم مزارش بدون سنگ قبر باشد. امیدوارم تولیت آستان قدس رضوی نسبت به نصب مجدد سنگ مزار مرحوم عباس میرزا اقدام کند.

مهریزی ـ زائر حرم مطهر امام رضا(ع)

در عملکرد انجمن اوتیسم تجدیدنظر شود

انجمن خیریه اوتیسم ایران در بزرگراه شهید ستاری توسط خیرین و با کمک‌های مردمی دایر شده است وعلیرغم پرداخت هزینه‌ها از سوی خیرین، انجمن مزبور بازدهی قابل انتظار برای بیماران مبتلا به اوتیسم را ندارد. در شرایطی که قرار بود سال گذشته تغییراتی در برنامه‌ها و نحوه اداره انجمن یاد شده صورت گیرد، تاکنون در این باره اقدامی نشده است. پیگیری، بررسی عملکرد و حل مشکلات مراکز خیریه، می‌تواند در کمک به بسیاری از خانواده‌هایی که فرزندان اوتیسم و یا معلول دارند، بسیار مؤثر باشد.

مادر فرزند مبتلا به اوتیسم

دولت برای کسبه کم‌درآمد آب باریکه‌ای در نظر بگیرد!

وقتی دولت هر روز اعلام می‌کند که از کارمندان، کارگران و مستمری بگیران حمایت می‌کند، کار پسندیده‌ای انجام می‌دهد، اما امثال من که خانه و مغازه استجاری دارند و تحت حمایت هیچ بیمه‌ای هم نیستند، کجای خدمات و طرف توجه دولت قرار دارند؟ به خانواده ۳ نفری ما نه سهام عدالت تعلق گرفته است و نه از یارانه‌های معیشتی دولت بهره‌ای می‌بریم. از دولت محترم درخواست داریم همانگونه که به فکر اقشار حقوق‌بگیر است، آب باریکه‌ای هم برای کسبه و دارندگان مشاغل آزاد و کم درآمدی که شرایط اقتصادی مناسبی ندارند، برقرار کند.

علیزاده، ایمیل به خط ارتباطی ـ اردبیل

لزوم نظارت دائمی بر کیفیت پخت نان

دستگاه پخت گردان برخی نانوایی‌ها و از جمله لواشی‌ها گاهی فقط با یک نفر کار می‌کند و او هم خمیر را روی صفحه چدن دستگاه می‌گذارد و همزمان با یک دور دستگاه، نان خمیر و نیم‌پز را به مشتری می‌دهد و از طرفی درجه تنظیم مشعل را کم می‌کنند تا گاز و برق کمتری مصرف شود که در نهایت مصرف نان خمیر و نیم پخته باعث مشکلات گوارشی می‌شود و در صورتی که تقاضای نان برشته کنیم نان سوخته‌ای را باید تحویل بگیریم! وظیفه مسؤولان ذی‌ربط است که نظارت مستمر و دائمی بر کیفیت خمیر و پخت نان داشته باشند و استاندارد پخت نان را برای آگاهی مصرف کنندگان اعلام کنند.

مشتری نانوایی لواشی

سیلزدگان چگونه به کمک‌های دولت امیدوار باشند؟

آقای روحانی به عنوان رئیس دولت بارها قول داده که برای سیل زدگانی که خانه‌های‌شان ویران و لوازم زندگی‌های‌شان نابود شده است. هم خانه می‌سازد و هم لوازم زندگی آنان را تأمین می‌کند. با آگاهی به این که سیل تاکنون هزاران میلیارد تومان خسارت به برخی از استان‌های کشور وارد کرده است؛ چنین وعده‌هایی چه زمانی عملی خواهد شد؟

پرسش من به عنوان کسی که ۱۱ ماه پیش از دانشگاه علوم پزشکی لرستان بازنشسته شده است، برای دریافت پاداش پایان خدمت خود بلاتکلیف مانده و با کمبود بودجه دولت و صندوق بازنشستگی کشوری مواجه شده ام، این است که هموطنان سیلزده چگونه باید به جبران خسارت های خود و دریافت وام‌های بلاعوض امیدوار باشند؟!

گودرزی، بازنشسته کشوری ـ الیگودرز (لرستان)

خط ارتباطی: در بودجه بندی دولت برای هر یک از وزارتخانه‌ها با توجه به وظایف آنها اعتبارات خاص پیش‌بینی و پرداخت می‌شود که جبران خسارات حوادث و بلایای طبیعی مانند سیل و زلزله هم از آن جمله است و به پرداخت پاداش پایان خدمت بازنشستگان ربطی ندارد.

دولت حامی مستضعفان یا طرفدار سرمایه‌داران است؟

جا دارد به یادداشت اقتصادی و قابل تأمل «بودجه در خطر فراموشی» آقای فتح‌الله آملی در روزنامه اطلاعات یکم بهمن ماه احسنت و مرحبا بگوییم. امیدوارم دولت محترم و نمایندگان کمیسیون تلفیق مجلس برای یک بار هم شده مطالب اقتصادی و نکات یادآوری شده در این یادداشت را بخوانند و روی آن تمرکز کنند. به نظر می‌رسد که دولتمردان رسالت اصلی‌شان را که دفاع از محرومان و افراد ضعیف جامعه است، فراموش کرده‌اند و بیشتر به فکر کاهش ضرر و زیان‌های احتمالی افراد بانفوذ و سرمایه‌داران کشور هستند! اگر اکثر مردم در رفاه نسبی زندگی می‌کنند و توان خرید ملک‌های میلیاردها تومانی را دارند، چرا دولت به ۶۰ میلیون ایرانی یارانه‌های معیشتی می‌پردازد؟

هموطنی از کرج

تأمین اجتماعی در تعهدات درمانی خود تجدید نظر کند

حدود ۳ ماه پیش در یکی از بیمارستان‌های خصوصی عمل جراحی فک و سینوزیت انجام دادم و مسؤولان بیمارستان گفتند که با بیمه‌نامه‌های تأمین اجتماعی قرارداد نداریم و صرفاً صورتحساب بیمارستان را تحویل می‌دهیم. بعد از مراجعه به مدیریت درمان تأمین اجتماعی برای دریافت مبلغی از هزینه‌های درمان نیز به ما گفتند که این جراحی از تعهد سازمان تأمین اجتماعی خارج است و با وجود جنبه درمانی‌اش این جراحی تأمین اجتماعی حاضر نیست حتی بخشی از هزینه‌های آن را بپردازد. جا دارد سازمان تأمین اجتماعی نسبت به افزایش تعهدات خود و پرداخت هزینه‌های درمان به بیماران بیمه شده، تجدید نظر کند.

ایمیل بیمه شدهٔ تأمین اجتماعی به خط ارتباطی

نام برنامه را به نور خدا تغییر دهند

مدتی است که برنامه‌ای به نام «رنگ خدا» از شبکه مستند سیمای مازندران در حال پخش است؛ حال آنکه به نظر من عنوان «رنگ» برای اجسام کاربرد دارد و انتخاب آن برای نام خدا، غیرکارشناسی و متغایر با آموزه‌های دین مبین اسلام است. علیرغم تذکرات متعدد به مسؤولان صداوسیمای مرکز مازندران تاکنون برای تغییر نام برنامه مزبور اقدامی نشده است، حال آنکه می‌توانند نام نورالله و یا نور خدا را برای آن مستند انتخاب کنند.

بیننده تلویزیون ـ قائم‌شهر

قضات به مدارک متهمان هم توجه کنند

گاهی اعتراض به رأی قضات دادگاه‌ها مشکلاتی برای محکومان ایجاد می‌کند.مدتی پیش به دلیل اعتراض به حکم دادگاه برای رهایی خود مجبور شدم شروط قاضی را بپذیرم و تعهد بسپارم تا حکم برائت مرا صادر کنند. از رئیس محترم قوه قضائیه تقاضا دارم با صدور دستوراتی برای احقاق حق از محکومان معترض به آرای برخی قضات، به افرادی که با احکام حقوقی و قانونی آشنایی ندارند، کمک کنند. متأسفانه برخی قضات فقط استدلال‌ها و مدارک ارائه شده توسط شاکیان را برای صدور حکم در نظر می‌گیرند و به اعتراض و استدلال‌های متهمان و به ویژه متهمان مالی ترتیب اثر نمی‌دهند.

شهروندی از اراک

خط ارتباطی: محکومان دادگاه‌ها در صورت نیاز می‌توانند به دادسراهای انتظامی قضات مراجعه و اقامه دعوی کنند.

اخبار کوتاه داخلی

طلاهای داودی در مسابقات وزنه برداری جام فجر



علی داودی مدال طلای دسته فوق سنگین جام فجر را پس از رکوردشکنی به دست آورد.

به گزارش باشگاه خبرنگاران جوان،در آخرین روز از مسابقات وزنه برداری جام فجر علی داودی از ایران به مصاف ۲ وزنه‌بردار دیگر از کشورهای ارمنستان و نروژ رفت. علی داودی در حرکت یک ضرب با بالابردن وزنه ۱۹۳ کیلوگرم، در حرکت اول خود مدال طلای یک ضرب را قطعی کرد. داودی در حرکت دوم یک ضرب خود وزنه ۱۹۷ کیلویی را مهار کرد و با بالابردن وزنه ۲۰۱ کیلویی رکورد جوانان جهان را ۴ کیلوگرم در یکضرب ارتقا داد.

داودی در حرکت دوضرب به راحتی وزنه ۲۳۴ کیلویی را بالای سر برد و در دومین حرکتش وزنه ۲۴۰ کیلویی را مهار کرد و به این ترتیب رکورد دوضرب جوانان جهان را هم ۳ کیلو افزایش داد. داودی با رکورد مجموع ۴۴۱کیلو ، ۳ مدال طلای یک ضرب، دوضرب و مجموع را از آن خود کرد.

بازگشت رکوردار پرتاب وزنه آسیا به دوومیدانی



برنامه‌های اردویی رکوردار پرتاب وزنه آسیا که چند روز پیش از دوومیدانی خداحافظی کرد، به تصویب فدراسیون دوومیدانی رسید.

به گزارش ایسنا، پس از آنکه شاهین مهردلان، رکوردار پرتاب وزنه داخل سالن آسیا به دلیل آنچه بی توجهی مسئولان ورزش عنوان و از دوومیدانی خداحافظی کرد، دیروز جلسه هماهنگی و برنامه ریزی برای آماده سازی او در فدراسیون دوومیدانی برگزار شد.در این نشست که با حضور پژمان معتمدی سرپرست دبیری فدراسیون، مرتضی غلامی خزانه دار و عضو هیأت رییسه فدراسیون، شاهین مهردلان و حمید ابراهیم نژاد(مربی) پیگیری شد، برنامه‌های اردویی داخلی، حضور در تورنمنت‌های بین المللی و حمایت‌های مالی از مهردلان بررسی و به تصویب رسید.

پاداش کسب سهمیه پارالمپیکی‌هایی که اعزام نمی شوند

۵ میلیارد ریال پاداش کسب سهمیه برای رشته‌هایی که به پارالمپیک اعزام نخواهند شد، پرداخت می شود.

به گزارش خبرگزاری فارس، با توجه به کسب سهمیه برخی از رشته‌های مختلف ورزشی (تیمی و انفرادی) و عدم اعزام آنان به بازیهای پارالمپیک توکیو ۲۰۲۰ طبق ضوابط و سیاست‌های کمیته ملی پارالمپیک، مبلغ ۵ میلیارد ریال در اختیار دو فدراسیون جانبازان و معلولین، نابینایان و کم‌بینایان (هرکدام مبلغ ۲.۵ میلیارد ریال) قرار گرفت تا به عنوان پاداش بین اعضاء (بازیکنان و کادر فنی) تیم‌هایی که کسب سهمیه کرده‌اند، تقسیم شود.

اسلامیان:از دست دادن کی‌روش بزرگترین اشتباه بود



عضو هیات رئیسه فدراسیون فوتبال ضمن اعلام آخرین وضعیت انتخاب سرمربی تیم ملی، از دست دادن کارلوس کی‌روش را اشتباهی استراتژیک دانست و گفت: بعضی از دولتمردان برای رفتن کی‌روش فشار آوردند.محمود اسلامیان عضو هیأت رئیسه فدراسیون فوتبال در گفتگو با خبرنگار مهر، ضمن اشاره به مخالفت کارخانه فولاد مبارکه با حضور امیر قلعه نویی در تیم ملی ایران، جدایی کارلوس کی روش را اشتباهی استراتژیک برای فوتبال ایران برشمرد که با فشار بعضی از دولتمردان و عوامل داخلی رقم خورد. این عضو هیأت رئیسه فدراسیون فوتبال به شکایت مارک ویلموتس از ایران در فیفا هم اشاره کرد و گفت که این مربی بلژیکی نمی‌تواند کاری کند.

برنامه‌های گسترده ارتش در جشنواره فرهنگی ورزشی دهه مبارک فجر



ابوالقاسم کیانی ـ بحث جشنواره که در ورزش مطرح می‌شود، عموماً مسابقاتی سطح پائین دورهمی به ذهن متبادر می‌شود در حالیکه جشنواره‌های ورزشی ارتش بسیار جدی و با مسابقاتی مهم و تعیین‌کننده، عجین است. مسابقاتی سطح بالا، دقیق و بسیار منظم و با برنامه. درست مثل تمامی برنامه‌های ارتش که نظم و برنامه را در سرلوحه کار خود، دارد.

جشنواره فرهنگی ورزشی ارتش جمهوری اسلامی ایران به‌مناسبت ایام دهه مبارک فجر، مثل هر سال از ۱۲بهمن‌ماه آغاز شده و بیش از دو هفته به طول می‌انجامد در حالیکه به یاد سپهبد سردار قاسم سلیمانی برگزار می‌شود و به همین جهت هم از گستردگی بیشتری نسبت به دوره‌های گذشته برخوردار است و مسابقات مهمی مثل رقابت‌های نیروهای مسلح و انتخابی تیم منتخب نیروهای مسلح را نیز در دل خود دارد.

در جشنواره ورزشی فرهنگی ارتش به مناسبت دهه مبارک‌فجر هیچ گروهی مغفول نمانده است، از مسابقات برای قهرمانان سطوح ملی گرفته تا مسابقات کارمندان و کادر وظیفه، آموزشگاه‌های ارتش، سربازان و همچنین خانواده‌های پرسنل. در این میان بازنشستگان و خانواده‌های آنان نیز حضوری فعال در این جشنواره خواهند داشت و البته مسابقات وابستگان نظامی کشورهای دیگر که با استقبال نمایندگان حدود ۴۰ کشور با لباس‌های نظامی کشورهایشان به‌رقابت می‌پردازند، ازجمله خاطره‌انگیزترین برنامه‌های این جشنواره به حساب می‌آید. شاید به نوعی بتوان فعالیت‌های گسترده تربیت‌بدنی ارتش جمهوری اسلامی را در این جشنواره به ترتیب اولویت به مسابقات قهرمانی نیروهای مسلح (شامل تمام نیروهای مختلف نظامیان ازجمله ارتش، سپاه و نیروی انتظامی)، مسابقات قهرمانی ارتش در رشته‌های مختلف ورزشی، مسابقات داخلی برای کارمندان و سربازان و دانش‌آموزان دانشگاه‌ها، و مسابقات پیشکسوتان و سایر گروه‌ها و پرسنل ارتش، تقسیم کرد به طوری که به هیچ وجه، هیچ گروهی از خانواده ارتش، در این میان، فراموش نخواهد شد.

امیر سرتیپ جمشید پولادی رئیس سازمان تربیت‌بدنی ارتش جمهوری اسلامی که با همراهی گروهی از زبده‌ترین مسئولان و رؤسای هیئت‌های مختلف ورزشی در ارتش، همواره تمام هم و غم خود را برای برگزاری هر چه بهتر جشنواره فرهنگی ورزشی ارتش، صرف می‌کنند معتقد است ورزش حرکتی اساسی برای نظامیان به حساب می‌آید. رئیس سازمان تربیت‌بدنی ارتش می‌گوید: «در ارتش نگاهی ویژه به ورزش وجود دارد چرا که آمادگی جسمانی اساس آمادگی‌های نظامیان است و صد البته ورزش نه فقط جسم، بلکه پرورش‌دهنده روح و روان پرسنل نیز هست بنابراین همواره در طول سال با نگاهی عمیق و برنامه‌هایی جدی، کار دنبال می‌شود چون وقتی یک فرد نظامی بخواهد در صحنه نبرد یا هر عملیات رزمی حاضر شود، باید هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی آمادگی‌های لازم را داشته باشد تا با تمرکز کافی بتواند بهترین عملکرد را داشته باشد.» امیر سرتیپ پولادی می‌افزاید: «طبیعی است که برای رسیدن به این هدف، ورزش جزو اولویت‌هاست بنابراین باید در جهت توسعه و گسترش در ارتش به هدف ارتقاء توان رزمی نیروها برنامه‌ریزی‌هایی هدفمند داشته باشیم تا بتوانیم رسالت خود را به انجام برسانیم»

اما برای گسترش ورزش، فعالیت آن با برنامه‌هایی تأثیرگذار در سطح کشور، یکی از راه‌های تعیین‌کننده‌است. ماجرایی که حتی در برخی از لیگ‌های ورزشی سطح کشور نتوانسته‌ایم آنرا اجرایی کنیم اما تربیت‌بدنی ارتش به این ماجرا هم توجهی جدی داشته و با برگزاری رقابت‌های ورزشی دهه مبارکه فجر در استان‌ها و شهرهای مختلف، این امر مهم را محقق کرده است. اما جشنواره امسال فقط ختم به مسابقات نمی‌شود بلکه در راستای اشتغال‌زایی برای آینده سربازان وظیفه بر اساس تفاهم‌نامه‌هایی که با وزارت ورزش و برخی از فدراسیون‌ها امضا شده است بیش از ۹۶۰ سرباز در ۱۵ رشته مختلف مرتبط به ورزش آموزش دیده‌اند و این ماجرا ادامه دارد.

رشته‌هایی مثل پانسیون اسب، تعمیرات و نگهداری استخرها، تعمیرات وسایل بدنسازی و نگهداری زمین‌های ورزشی و ... طبیعی است که با این نگاه لحظه به لحظه و گسترده، ارتش امروز بیش از ۵۰ تیم در رشته‌های مختلف ورزشی در لیگ‌های برتر، دسته اول، دسته دوم و زیر گروه داشته باشد. ورزش‌هایی نظیر فوتبال در لیگ دسته اول، دو تیم بسکتبال در لیگ برتر، تیم والیبال در لیگ برتر، جودو، تکواندو و ... در لیگ‌های معتبر کشوری.

اما جشنواره فرهنگی ورزشی ارتش امسال از ۱۲ بهمن‌ماه با مسابقات پنجگانه که یکی از اصلی‌ترین رقابت‌ها در ارتش است (چون بطور مستقیم به آمادگی عناصر نظامی در نیروهای هوایی، زمینی و دریایی، مرتبط است) آغاز شد و با مسابقات کاراته قهرمانی نیروهای مسلح به میزبانی پدافند پایگاه همدان، صعود حرفه‌ای ۳۵ کوهنورد به قله الوند، مسابقات تنیس روی میز نیروهای مسلح، در آکادمی فدراسیون تنیس روی میز مسابقات شنای نیروهای مسلح در استخر شنای آزادی تهران، مسابقات اسکی قهرمانی ارتش در ارتفاعات امامزاده هاشم، مسابقات کاراته قهرمانی کشور، مسابقات سنگنوردی ارتش به میزبانی ستاد ارتش، مسابقات بسکتبال قهرمانی ارتش، مسابقات قویترین مردان ارتش، مسابقات قایقرانی آب‌های آرام، مسابقات آموزشگاه‌های ارتش، مسابقات ویژه وابستگان نظامی سایر کشورها در تپانچه بادی ۱۰ متر و دارت، مسابقات ویژه روحانیون شاغل در ارتش، مسابقات آقایان و بانوان پیشکسوتان ارتش و ... طی روزهای آینده ادامه خواهد داشت در حالی‌که یکی از ویژه‌ترین برنامه‌ها حرکت ۵۰ دوچرخه‌سوار از مزار شهدای گمنام ستاد نیروی هوایی ارتش به سمت مرقد مطهر امام‌خمینی(ره) است که امروز انجام می‌شود و دوچرخه‌سواران در کنار سایر فرماندهان ارتش با آرمان‌های امام تجدید میثاق، می‌کنند.

این برنامه‌ها قسمت عمده فعالیت‌های تربیت بدنی طی جشنواره فرهنگی ورزشی دهه مبارک فجر است که بر آن اضافه می‌شود برنامه‌هایی چون عیادت از ورزشکاران مصدوم و پیشکسوتان، تهیه و ارسال پکیج‌هایی به مناطق سیل‌زده، دیدار با خانواده معظم شهدا و ...

و به این ترتیب جشنواره فرهنگی، ورزشی امسال ارتش، بالاخره ۸ اسفندماه در سالن دژبان ارتش با حضور فرماندهان و پرسنل به پایان رسیده و مراسم اختتامیه آن برگزار خواهد شد.

۱۴ بازیکنی که هم استقلالی شدند و هم پرسپولیسی



در لیست بازیکنانی که در دو تیم استقلال و پرسپولیس به صورت متوالی توپ زده‌اند، نام ۱۴ بازیکن به چشم می‌خورد. به گزارش ایسنا، بازیکنان نسبتا زیادی در طول ۵۱ سال گذشته از استقلال به پرسپولیس رفته‌اند و یا اینکه از پرسپولیس راهی استقلال شده‌اند. در این مطلب به کسانی اشاره می‌شود که مستقیما از یکی از دو تیم استقلال و پرسپولیس، راهی تیم رقیب شده‌اند و تجربه بازی در داربی را در لباس هر دو تیم دارند.

۱–داریوش مصطفوی

داریوش مصطفوی اولین بازیکنی است که از استقلال راهی پرسپولیس شد. او با پیراهن استقلال ۳ داربی را تجربه کرد و در سال ۴۹ راهی پرسپولیس شد. او با پیراهن پرسپولیس هم دوبار برابر استقلال به میدان رفت. گفته می‌شود رفاقت او با همایون بهزادی دلیل ترک استقلال و پیوستن او به پرسپولیس بود.

۲–منصور رشیدی

رشیدی در سال ۴۹ اولین بار پیراهن استقلال را برابر پرسپولیس به تن کرد. او دروازه‌بان استقلال بود و با این تیم ۶ داربی را تجربه کرد و در سال ۵۶ به پرسپولیس پیوست و یک‌بار هم با پیراهن این تیم برابر استقلال حاضر شد که با شکست ۳ بر صفر سرخ‌ها برابر آبی‌ها به پایان رسید.وی از کسانی است که در بازی معروف ۶ تایی‌های ۵۲ در استقلال حضور داشت.

۳–جواد اللهوردی

اللهوردی مدافع استقلال درسال ۵۲ بود و اولین داربی‌اش را هم همان سال برابر پرسپولیس انجام داد اما آنچه که باعث شهرت او شده است، بعد از بازی معروف شش‌تایی‌ها است. او بعد از آن بازی به پرسپولیس پیوست و این مسئله باعث شایعه کم کاری او در آن دیدار شد.

۴– غلامرضا فتح‌آبادی

فتح‌آبادی در سال ۵۸ برای اولین بار با لباس استقلال برابر پرسپولیس به میدان رفت و تک گل آبی‌ها را هم به ثمر رساند. او سال بعد به پرسپولیس پیوست و ۴ بار با پیراهن این تیم برابر استقلال به میدان رفت. فتح‌آبادی در سال ۶۵ بار دیگر به استقلال برگشت و یکبار دیگر در داربی با لباس استقلال به میدان رفت.وی از کسانی است که هم به استقلال و هم به پرسپولیس گل زده است.

۵– شاهرخ بیانی

می‌گویند شاهرخ بیانی آنقدر محبوب بوده که روی دست مردم وارد زمین تمرین می‌شده است. او در سال ۵۸ برای اولین بار با لباس استقلال در داربی بازی کرد. شاهرخ بیانی ۵ بار با لباس استقلال برابر پرسپولیس بازی کرد و سال ۶۵ راهی پرسپولیس شد. علیرضا منصوریان پیشکسوت استقلال در یکی از اظهاراتش، رفتن بیانی به پرسپولیس را تلخ‌ترین اتفاق دروان نوجوانی‌اش عنوان کرده است.او در سال ۶۵ با لباس پرسپولیس به استقلال گل زد و بعد از مدتی دوباره به استقلال برگشت و با لباس استقلال به پرسپولیس گل زد.

۶– علی علیزاده

علیزاده سال ۸۴ با لباس پرسپولیس برابر استقلال به میدان رفت ولی سال بعد آن به استقلال رفت و پنج بار با پیراهن استقلال برابر پرسپولیس قرار گرفت. او با پیراهن استقلال یکبار به پرسپولیس گل زد اما مشهورترین صحنه‌ای که از او به یادگار مانده مربوط به داربی ۶۶ است که در آخرین دقایق بازی مانند یک والیبالیست توپ را از جلوی سر علی کریمی دور کرد و با اهدا این پنالتی باعث شد پرسپولیس بازی باخته را به تساوی بکشاند.

۷– امیر موسوی‌نیا

وی در سال ۷۰ اولین بار با پیراهن استقلال برابر پرسپولیس به میدان رفت. او بعد از ۳ بار تجربه داربی با پیراهن استقلال، به پرسپولیس پیوست. موسوی نیا بعد از ۲ تجربه داربی با پیراهن پرسپولیس، فوتبال را کنار گذاشت.

۸– سعید عزیزیان

سعید عزیزیان با وجود بازی کردن در تیم جوانان پرسپولیس، برای دوران خدمت از این تیم جدا شد و سپس به استقلال پیوست. او دو بار در اواخر دهه ۶۰ با پیراهن استقلال بازی کرد و سپس به پرسپولیس رفت که سلطانی از آن جدا شده بود. او یک‌بار هم با پیراهن پرسپولیس برابر استقلال به میدان رفت.

۹– مهدی هاشمی نسب

گفته می‌شود جنجالی‌ترین انتقال تاریخ میان استقلال و پرسپولیس متعلق به هاشمی نسب است. او بارها برای پرسپولیس برابر استقلال گلزنی کرده بود و نزد هواداران این تیم بازیکن محبوبی به شمار می‌رفت. انتقال او به استقلال با استعاره بمب ترکاندن در فوتبال ایران رواج یافت و رکورد قیمت بازیکن در لیگ ایران را شکست.او بعد از حضور در استقلال با لباس این تیم در داربی معروف ۲ بر ۲ گلزنی و غش کرد.

۱۰– علیرضا نیکبخت واحدی

نیکبخت برای برخی از هواداران استقلال چیزی فراتر از یک بازیکن بود و هنوز هم با یک جست‌وجوی اینترنتی می‌توان وبلاگ‌های زیادی را یافت که در زمان حضور او در استقلال ساخته و با رفتن او به پرسپولیس بسته شدند. درخشش او در پرسپولیس ادامه یافت و او از پایه گذاران قهرمانی پرسپولیس هم بود.

۱۱– علی انصاریان

با انتقال نیکبخت به پرسپولیس، علی انصاریان راهی استقلال شد. همان زمان هم هواداران استقلال مطمئن بودند انصاریان تنها به دلیل مسائل شخصی حاضر شده به استقلال بیاید و به هیچ وجه دلش با تیم آنها نیست ولی این مسئله موجب بروز توهین‌هایی به وی نشد.

۱۲– هوار ملا محمد

ملا محمد هافبک عراقی در پرسپولیس دوران خوبی را پشت سر گذاشت. او با لباس پرسپولیس دوبار و با لباس استقلال یک بار در داربی پایتخت بازی کرد. او از معدود بازیکنان خارجی‌ای است که در هر دو تیم استقلال و پرسپولیس به میدان رفته است.

۱۳– محمد قاضی

قاضی در پرسپولیس زیر سایه کریم انصاری‌فرد قرار داشت و به او کمتر بازی می‌رسید. انتقال او به استقلال برعکس نفراتی که پیشتر به آنها اشاره شد، سر و صدایی به همراه نداشت و هرچند که او جزو یاغی‌ها قرار گرفت ولی برخورد هواداران دو تیم با او خیلی متفاوت از نفرات قبلی بود.

۱۴– گادوین منشا

مهاجم سابق استقلال و پرسپولیس آخرین بازیکن یاغی است که به طور مستقیم بین دو تیم ترانسفر شده است. او فصل گذشته و بعد از ادامه اختلافات با برانکو و در حالی که محبوبیت بسیار زیادی بین هواداران تیمش داشت، راهی استقلال شد و در شروع کارش عملکرد خوبی داشت اما در داربی ۹۰ نتوانست اثرگذاری لازم را داشته باشد و شاهد شکست یک بر صفر استقلال مقابل تیم سابقش بود.

اخبار کوتاه خارجی

جلسه اضطراری پاری سن ژرمن با امباپه!



باشگاه پاری سن ژرمن برای مهار کردن ستاره جوان خود جلسه‌ای را با او برگزار کرد.به گزارش ایسنا و به نقل از لوپاریزین، کیلیان امباپه در فصل جاری هم عملکرد درخشانی در پاری سن ژرمن داشته و بهترین گلزن تیمش بوده است اما این بازیکن جوان فرانسوی بازهم بعد از تعویض شدن عصبانیت و ناراحتی خود را نشان داد که این بازتاب زیادی در رسانه‌ها داشت.او حتی به پیروزی رئال مادرید در داربی مادرید هم واکنش نشان داد و عکسی از راموس و بنزما را منتشر کرد تا ثابت کند که رئال مادرید را دوست دارد و خود را آماده حضور در این تیم می کند.اما باشگاه پاری سن ژرمن به حاشیه‌سازی‌های اخیر امباپه واکنش نشان داد تا جایی که جلسه‌ای اضطراری با حضور این بازیکن جوان و توماس توخل و لئوناردو مدیر ورزشی باشگاه برگزار شد تا هر چه سریع‌تر به این اختلافات پایان داده شود.

تعویق بازی نمایندگان چین در لیگ قهرمانان آسیا

با تصمیم کنفدراسیون فوتبال آسیا، بازی نمایندگان کشور چین در مسابقات لیگ قهرمانان آسیا به تعویق افتاد.

به گزارش خبرنگار مهر، شیوع ویروس کرونا در کشور چین و خودداری کشورهای شرق آسیا برای میزبانی از تیم‌های چینی، کنفدراسیون فوتبال آسیا را بر آن داشت تا دیروز جلسه ای فوق العاده در مقر این کنفدراسیون برگزار شود.در نهایت هم مقرر شد تا بازی تیم‌های چینی در لیگ قهرمانان آسیا به تعویق بیفتد و این بازی‌ها طی ماه‌های آوریل و می برگزار شود.

گفتنی است که چین در لیگ قهرمانان آسیا چهار نماینده دارد.

دمبله ۲ تا ۳ هفته با بارسلونا نخواهد بود



ستاره فرانسوی و تکنیکی بارسلونا برای مدتی غایب تمرینات کاتالان‌ها خواهد بود. به گزارش خبرگزاری فارس، عثمان دمبله طبق گزارش روزنامه مارکا، دچار مصدومیت شده و نمی تواند برای مدتی در اختیار تیمش باشد.طبق اعلام نشریه معتبر اسپانیایی این بازیکن ۲ تا ۳ هفته غایب تیم لالیگایی است.وی در بازی مورخ ۲۷ نوامبر گذشته مقابل بورسیادورتموند آسیب دید واز آن زمان به بعد درگیر این مشکل بوده است.دمبله پس از دو ماه مصدومیت، تمریناتش را از سر گرفت و به تمرینات گروهی بارسا هم اضافه شد.او حتی حساب توئیتر رسمی بارسلونا نیز تصویری از او در حال تمرین منتشر کرد.با این حال به دلیل مصدومیت عضلانی و در میان بهت کیکه ستین و هم تیمی‌هایش، تمرین را نیمه کاره رها کرد و به رختکن رفت.

رونالدو شاکی خصوصی پیدا کرد



هواداران کره جنوبی بابت شرکت نکردن رونالدو در یک مسابقه فوتبال از او شکایت کردند.

به گزارش باشگاه خبرنگاران جوان، به نقل از یون‌هاپ، کریستیانو رونالدو فوق ستاره دنیای فوتبال و باشگاه یوونتوس ایتالیا در بازی تدارکاتی چند ماه پیش تیمش مقابل تیم منتخب لیگ کره در سئول نیمکت نشین بود و بازی نکرد. برگزارکنندگان این بازی با رونالدو توافق کرده بودند تا دست‌کم ۴۵ دقیقه بازی کند. تمامی بلیت‌ها در عرض ۲ ساعت فروخته شد و هواداران مشتاق زیادی برای تماشای بازی رونالدو پا به استادیوم گذاشتند ، اما این بازیکن به میدان نرفت و همین مورد باعث شد تا کره ای‌ها از حامی مالی این بازی بابت تبلیغ حضور رونالدو در زمین شکایت کنند.به این ترتیب برند تبلیغاتی ویستا که بلیت‌های بازی را فروخته بود، محکوم به پرداخت غرامت شد و حالا از این فوق ستاره دنیای فوتبال شکایت کرد تا این جریمه ۳۷۱ هزار دلاری را به گردن رونالدو بیندازد.

بهره‌برداری از پروژه تونل- زیرگذر استاد معین

رئیس شورای شهر تهران از اقدامات مدیریت شهری پایتخت برای اجرای پروژه تونل – زیرگذر خیابان‌های آزادی و استاد معین تقدیر کرد.

به گزارش شهرنوشت، محسن‌هاشمی رفسنجانی در مراسم افتتاحیه پروژه تونل – زیرگذر خیابان‌های آزادی و استاد معین با اشاره به اعتراض برخی به یک طرفه بودن مسیر این پروژه گفت: برای اولین بار در طول سی و چند سالی که از دولت سازندگی تا به حال می‌گذرد و در مراسم افتتاح پروژه‌ها حضور داشته ام این سبک اعتراض را ندیده ایم. به هر حال در گام دوم انقلاب هستیم و مردم بعضا معترض هستند و اشکالی هم ندارد، اما اعتراضات می‌تواند مسالمت آمیزتر باشد.

وی افزود: اکنون در شرایط حساسی هستیم و حساس ترین شرایط بعد از انقلاب را می گذرانیم و با بحران‌های متعدد مواجه هستیم و لازم است با عمل گرایی و درایت و عقلانیت از این شرایط عبور کنیم .در شروع کار شورای پنجم، لیست بلند بالایی از پروژه‌های نیمه کاره مانده بود و قرار بود این پروژه‌ها انجام شود و بعد سراغ کارهای جدید برویم. در سال ۹۷، ۱۷ پروژه افتتاح شد و اکنون در ۷۰ پروژه پیشرفت‌های خوبی صورت گرفته است.

رئیس شورای شهر به پروژه تونل استاد معین اشاره و بیان کرد: این پروژه با توجه به شناختی که از آن دارم، اقدامی جدی بود؛ بدون بستن خیابان آزادی و حادثه این پروژه انجام شد و از مدیران اجرایی پروژه بابت این امر تقدیر می کنم.

وی به بودجه شهرداری برای سال ۹۹ هم اشاره کرد و گفت: بودجه سال آینده افزایش قابل توجهی دارد و از ۲۵ هزار میلیارد تومان به ۳۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. بودجه عمران ۴۳ درصد افزایش یافته است و این نوید جهش در پروژه‌های عمرانی در آینده را می دهد.

امکان دوطرفه شدن پروژه تونل- زیرگذر استادمعین

شهردار تهران هم از بررسی دوطرفه شدن پروژه تونل- زیرگذر خیابان‌های آزادی و استادمعین خبر داد.

پیروز حناچی با اشاره به پروژه زیرگذر استاد معین تصریح کرد: از همکارانم تشکر می کنم که مطابق قول مان به مردم پروژه‌ها را مدیریت و به بهره برداری می رسانند، البته ما نقشی در تعریف این پروژه نداشتیم و شاید اگر ما بودیم آنها را طور دیگر تعریف می کردیم.

وی ادامه داد: به طور مثال، در بزرگراه صدر که دو طبقه شدن آن بزرگترین پروژه عمرانی بود تصور می کردیم با اجرای این پروژه ترافیک آن منطقه کاسته می شود در حالی که دیدیم در عمل این اتفاق نیفتاد. حال این سئوال مطرح است که آیا ایجاد مسیرهای جدید شهری درست است یا کاری کنیم که شهروندان کمتر از خودروهای شخصی استفاده کنند؟ آنها که توانستند آلودگی شهر را کنترل کنند راه دوم را انتخاب کرده اند که همان کم کردن مسافرت با خودروهای شخصی در داخل شهر است.

حناچی تصریح کرد: باقیمانده پروژه‌ها مثل پروژه گیشا را هم تا پایان سال افتتاح می کنیم و بعد نسل جدید پروژه‌ها را بهره برداری خواهیم کرد. پروژه‌هایی که از مقیاس محلی برخوردارند و دو هزار میلیارد تومان بودجه برای اجرای آنها در سال آینده در نظر گرفته ایم.

شهردار تهران با بیان این که ۸۰ درصد پروژه مذکور ظرف یک سال اخیر انجام شد، گفت: معتقدم باید نقد منصفانه کرد.این پروژه یکی از پروژه‌های سخت بود با این وجود، زندگی را در محدوده آزادی مختل نکردیم در حالی که پیش از ما قرار بود این مشکلات ایجاد شود.

وی در پایان درباره احتمال دو طرفه شدن این تونل- زیرگذر استاد معین هم بیان کرد: ما پروژه را طوری اجرا کرده ایم که هیچ مانعی برای دو طرفه شدن وجود ندارد، اما تا مطمئن نشویم که این تغییر چه تاثیری دارد این کار را در اولویت قرار نمی دهیم. از امروز هم این موضوع را با سرعت بیشتری مورد بررسی قرار می دهیم.

رویکرد انسان محور در پروژه

شهردار منطقه ۹ هم گفت که توجه به رویکرد انسان محور در پروژه تونل- زیرگذر خیابان‌های آزادی و استاد معین از مهمترین ویژگی‌های پروژه مذکور است.

سید علی مفاخریان با تشکر از راه‌اندازی تونل- زیرگذر خیابان‌های استاد معین و آزادی، بیان کرد: این پروژه یکی از پروژه‌های خوب شهر تهران است که با نگاه مثبت آقای حناچی در دوره معاونت ایشان ادامه داده شد و اکنون در دوره مدیریت شهری وی به پایان رسیده است.

وی افزود: به خود می‌بالیم که طی دو سال همراهی با اهالی منطقه ۹، تا به همین امروز ۸۵ پروژه را در اختیار مردم فهیم و شهیدپرور منطقه قرار داده‌ایم. این‌نوید به شهروندان منطقه داده می‌شود که هم‌اکنون ۴۳ پروژه درحال اجراست. بخشی از این پروژه‌های درحال اجرا تا پایان سال و بخشی دیگر سال آینده مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند.

اقدامات معاونت خدمات شهرداری تهران به مناسبت دهه مبارک فجر

خبر دیگر این که معاون خدمات شهری شهرداری تهران برنامه‌های این معاونت به مناسبت دهه مبارک فجر و برگزاری هر چه باشکوهتر مراسم چهل و یکمین سالگرد پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی را تشریح کرد.

به گزارش روابط عمومی و امور بین‌الملل معاونت خدمات شهری شهرداری تهران، مجتبی یزدانی در تشریح این اقدامات به برنامه‌های سازمان زیباسازی شهر تهران به مناسبت دهه مبارک فجر و راهپیمایی۲۲بهمن اشاره کرد و گفت: آذین بندی شهر در مسیرهای راهپیمایی۲۲بهمن، اکران طرح‌های مدیریت تبلیغات فرهنگی با هماهنگی شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی شامل: طراحی، چاپ و نصب سازه‌های بیلبورد، عرشه و پرتابل و همچنین نصب بنر در سطح شهر با مفاهیم انقلاب اسلامی، بیانیه گام دوم انقلاب و همچنین تکریم و نکوداشت شهید حاج قاسم سلیمانی در سطح شهر تهران، طراحی و نصب داربست و طاق نصرت و نصب بنرهایی با مضامین انقلابی و سخنان امام راحل و مقام معظم رهبری در مسیرهای راهپیمایی، آذین بندی جایگاه سخنرانی ریاست محترم جمهوری اسلامی در روز ۲۲ بهمن، اجرای مراسم نورافشانی در تعدادی از میادین شاخص سطح شهر تهران، برگزاری نمایشگاه‌های مرتبط با پیروزی انقلاب اسلامی، نصب تلویزیون‌های شهری در مسیر راهپیمایی روز ۲۲ بهمن، اجرای نورپردازی لیزری در میدان انقلاب اسلامی، به پرواز درآوردن بادکنک‌های رنگی از فراز برج آزادی در مراسم ۲۲ بهمن، راه اندازی کمپین تبلیغات فرهنگی به مناسبت دهه فجر و... از جمله اقدامات این سازمان است.

یزدانی به اقدامات سازمان مدیریت پسماند شهر تهران به همین مناسبت اشاره کرد و گفت: پشتیبانی از مناطق درگیر با مسیرهای راهپیمایی به منظور پاکیزه سازی و آماده‌سازی مسیرهای راهپیمایی قبل، حین و پس از مراسم با استفاده از ۲۲۲ دستگاه ماشین آلات خدمات شهری شامل کامیونت، وانت ملودی و... و به کارگیری ۱۷۲۱ نفر نیروی خدمات شهری و کارگری برای رفت و روب و جمع آوری پسماند، توزیع ۱۶۵۰ کیسه پلاستیکی زیست تخریب پذیر توسط این سازمان در مراسم ۲۲بهمن و... از جمله اقدامات این سازمان است.

تامین شاخه گل برای گلباران مراسم ۲۲بهمن

معاون شهردار تهران در ادامه افزود: برگزاری مراسم جشن با حضور مردم، مدارس و سمن‌ها در مراکز آموزشی گل و گیاه مناطق ۲۲گانه و انجام دوره‌های آموزشی ویژه و اهداء گل و گلدان و... از جمله اقدامات سازمان بوستان‌ها و فضای سبز شهر تهران به این مناسبت است. به گفته یزدانی، استقرار اکیپ‌های خودرویی و موتورسوار به همراه نیروهای اجرایی شرکت شهربان در مسیرهای راهپیمایی ، انجام هماهنگی‌های لازم با یگان حفاظت شهرداری تهران و... برای تعیین تیم‌های عملیاتی در مسیرهای راهپیمایی، پیش‌بینی مکان‌های مناسب در خیابان‌های فرعی مسیر راهپیمایی برای ساماندهی دستفروشان و... توسط شرکت شهربان صورت می گیرد. وی ادامه داد:همچنین تیم‌های عملیاتی سازمان آتش نشانی به همراه خودروهای سبک و سنگین، موتورسیکلت و نیروهای اجرایی در طول مسیرهای راهپیمایی مستقر خواهند شد.

اعلام مسیرهای دوازده گانه راهپیمایی ۲۲بهمن در تهران

وی در ادامه مسیرهای دوازده گانه راهپیمایی ۲۲بهمن را برشمرد و گفت: مسیر شماره ۱: مسجد امام حسین(ع)، خیابان انقلاب، خیابان آزادی، میدان آزادی، مسیر شماره۲: مسجد جامع ابوذر، خیابان ابوذر، خیابان شهید سعیدی، میدان آزادی،مسیر شماره ۳: مسجد امام‌هادی (ع) ، بلوار معلم، خیابان شهید سعیدی، میدان آزادی، مسیر شماره۴: مسجد دارالسلام، میدان منیریه، خیابان کارگر، خیابان آزادی، میدان آزادی، مسیر شماره۵: مسجد الجواد(ع)، میدان ۷ تیر، خیابان شهید مفتح، خیابان آزادی، میدان آزادی، مسیر شماره ۶ : مسجد حضرت امیر(ع)، خیابان کارگرشمالی، خیابان آزادی، میدان آزادی، مسیر شماره ۷ : مسجدالمهدی(عج)، خیابان ستارخان، خیابان آزادی، میدان آزادی،مسیر شماره۸: مسجدحضرت ابوالفضل(ع)، خیابان توحید، خیابان آزادی، میدان آزادی،مسیر شماره۹: مسجدامام سجاد(ع)، خیابان اشرفی اصفهانی، خیابان جناح، میدان آزادی، مسیر شماره ۱۰ مسجد امام جعفر صادق(ع)، فلکه دوم صادقیه، خیابان جناح، میدان آزادی، مسیر شماره ۱۱: مسجد جامع رسول اکرم (ص)، تهرانسر، بلوار تهرانسر، بزرگراه لشکری، میدان آزادی، مسیر شماره ۱۲: مسجد نظام مافی، بلوار آیت‌الله کاشانی ، فلکه دوم صادقیه، میدان آزادی مسیرهای دوازده گانه راهپیمایی ۲۲بهمن در تهران هستند.

اعلام جزئیات رزروی شدن طرح ترافیک در پایتخت

مدیرواحدساماندهی محدوده‌ها و طرح‌های ترافیک شهرداری تهران توضیحاتی درباره رزروی شدن طرح ترافیک در پایتخت ارائه کرد.

عمار سعیدیان‌فر، مدیر واحد ساماندهی محدوده‌ها و طرح‌های ترافیک شهرداری تهران در گفتگو با فارس، درباره رزروی شدن طرح ترافیک در پایتخت، اظهار داشت: برنامه‌ریزی‌های لازم برای اجرایی کردن طرح ترافیک سال ۱۳۹۹در حال انجام است و اقداماتی در این زمینه خواهیم داشت.

وی افزود: رزروی شدن طرح ترافیک به صورتی بوده که شهروندان می‌توانند از چهارشنبه هر هفته برای هفته بعد طرح ترافیک رزرو کنند و تا ۶ صبح هر روز امکان حذف و کنسلی آن وجود دارد.

مدیرواحدساماندهی محدوده‌ها و طرح‌های ترافیک شهرداری تهران ادامه داد: اگر شهروندان به هر علتی طرح ترافیک خود را رزرو نکنند و وارد طرح شوند تا ساعت ۲۴ همان روز فرصت دارند رزرو لازم را انجام دهند البته به شرطی که سقف رزروها در آن روز پر نشده باشد.همچنین باید توجه داشت اگر به سقف رزرو در روز رسیده باشیم بیشترین رقم ورود به محدوده طرح ترافیک از شهروندانی که ورود به طرح ترافیک (بدون رزرو) انجام داده باشند اخذ می‌شود. پس بهترین شرایط، رزرو قبلی طرح ترافیک قبل از ورود به طرح ترافیک خواهد بود. سعیدیان‌فر بیان داشت: رزروی شدن طرح ترافیک قبلاً به صورت عملیاتی و پایلوت در سال ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸ انجام شده است و موضوع رزرو در سال ۱۳۹۹ سیاست جدیدی نیست.

وی تصریح کرد: طبق مصوبه شورای شهر و شورای ترافیک شهر تهران امکان رزرو ۴۰ هزار طرح ترافیک به صورت روزانه برای سال ۹۹ وجود خواهد داشت و شهروندان می‌توانند از طریق سامانه تهران من در این زمینه اقدام کنند همچنین اپلیکیشن تهران من تا پایان سال ۱۳۹۸ رونمایی و به بهره برداری خواهد رسید.

مدیرواحدساماندهی محدوده‌ها و طرح‌های ترافیک شهرداری تهران درباره بیشترین و کمترین نرخ طرح ترافیک در پایتخت گفت:در صورتی که شهروندان معاینه فنی برتر برای خودروهایشان داشته باشند کمترین مبلغ برابر با ۱۶ هزار و ۴۶۴ تومان از آنها بابت ورود به طرح ترافیک اخذ می‌شود و بیشترین میزان نرخ طرح ترافیک در صورتی که شهروندان فاقد معاینه فنی برتر باشند ۵۴ هزار و ۴۰۰ تومان خواهد بود.

وی خاطرنشان کرد: رانندگان دارای معاینه فنی برتر برای خودروها ۳۰ درصد تخفیف نسبت به رقم پایه طرح ترافیک خواهند داشت که این میزان تخفیف نسبت به سال ۹۸ حدود ۵ درصد بیشتر شده و به عبارتی تعرفه تردد در طرح ترافیک برای دارندگان معاینه فنی برتر ۱۳٫۵د رصد و برای کسانی که معاینه فنی عادی دارند ۲۱ درصد در سال ۱۳۹۹ نسبت به سال ۱۳۹۸ افزایش یافته است.

نحوه دریافت کد سوابق تحصیلی توسط داوطلبان کنکور اعلام شد

مرکز سنجش و پایش کیفیت آموزشی با صدور اطلاعیه‌ای از داوطلبان کنکور خواست تا کد سوابق تحصیلی را از طریق سامانه دریافت کنند.

به گزارش فارس، مرکز سنجش و پایش کیفیت آموزشی وزارت آموزش و پرورش در آستانه آغاز زمان ثبت‌نام کنکور، با صدور اطلاعیه‌ای نحوه دریافت کد سوابق تحصیلی توسط داوطلبان کنکور را تشریح کرد.

بر اساس این اطلاعیه و با توجه به شروع ثبت‌نام از ۱۶ تا ۲۴ بهمن‌ماه، داوطلبان نظام آموزشی ۳ـ۳ـ۶ و سایر داوطلبانی که مشمول اعمال سوابق تحصیلی هستند لازم است به سامانه http://dipcode.medu.ir مراجعه و برای دریافت کد سوابق تحصیلی دیپلم و پیش دانشگاهی خود اقدام کنند.

در صورتی که داوطلب برای دریافت کد تحصیلی خود اقدام نکند، مجاز به شرکت در آزمون سراسری سال ۹۹ نخواهد بود.

ترحیم



مادر به آنسوی خاک سفر کرد آسوده از درد و رنج و دلتنگی. اما اینک چه کسی بر زخم‌های خونین دل ما مرهم مهربانی خواهد نهاد و خانه را با نغمه‌ی صدای خویش بزم طرب خواهد ساخت!

بدینوسیله درگذشت نابهنگام **سرکار خانم شهین فرزین پژوه** را به اطلاع اقوام و دوستان می‌رساند.
به همین مناسبت مراسم یادبود آن مرحومه در روز پنج‌شنبه مورخ ۹۸/۱۱/۱۷ از ساعت ۱۶ الی ۱۷:۳۰ در مجتمع آموزشی نیکوکاری رعد به نشانی: شهرک غرب، فاز ۲، خیابان هرمزان، پیروزان جنوبی، شماره ۷۴ سالن اجتماعات برگزار خواهد شد.

از طرف: همسر محمد علوی
و یگانه فرزندش شهره علوی
و خانواده‌های: فرزین پژوه، علوی، ترابی، دست‌کوتاه، الماسیان، سعیدزاده، لشکری‌پور، توانا، میرمحمدی، فتوحی، روحانی، طباطبائی، نعیمی، طباطبائی‌پور، صدیقی، قیاسی، صمیمی، رزاقی، صادقی، نصرتیان، امیدوند و سایر دوستان و آشنایان

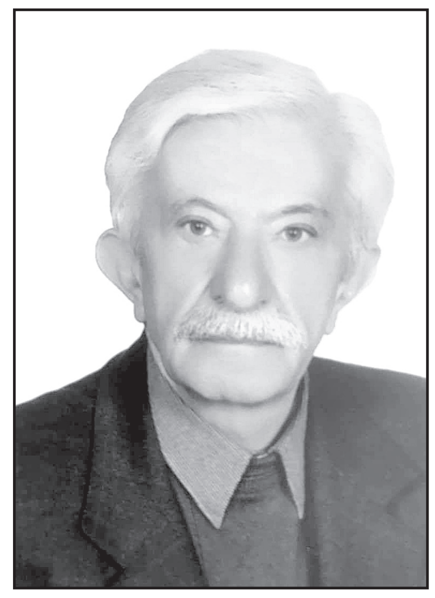
انالله و اناالیه راجعون

با نهایت تأثر و تأسف درگذشت ناگهانی همسر، پدر و برادر عزیزمان **شادروان دکتر اسماعیل پوربزرگی** را به آگاهی می‌رسانیم.
مراسم یادبود آن عزیز سفر کرده از ساعت ۱۰:۳۰ تا ساعت ۱۲:۰۰ روز جمعه ۹۸/۱۱/۱۸ در مسجدالرضا(ع) واقع در خیابان آپادانا، خیابان عشقیار، میدان کلانتری برگزار خواهد گردید.
حضور شما عزیزان موجب شادی روح آن مرحوم و تسلی خاطر بازماندگان خواهد بود.

همسر و فرزندان: فیروزه، شبنم، شبگل و نوه‌ها
دامادها: ارژنگ اخوان صفا، پل مگی
خواهران: فروغ، طاهره و فرزندان
برادران: خلیل، جلال، حمید و مجید پوربزرگی و مجید عندلیب
خانواده‌های سوگوار: پوربزرگی، قهرمان‌پور، اخوان صفا، مگی، عندلیب، ذرعی فروش، فاضل سرجویی، مجیدی، غفاری و سایر وابستگان

بانهایت تأسف و تألم درگذشت استاد ارجمند **جناب آقای دکتر محمود معتمدی** را به خانواده محترمشان تسلیت عرض نموده، و از درگاه خداوند منان برای آن مرحوم علو درجات و برای بازماندگان صبر و شکیبایی آرزومندیم. ضمناً مراسم ترحیم روز پنجشنبه مورخ ۹۸/۱۱/۱۷ از ساعت ۱۰ الی ۱۱:۳۰ در مسجد جامع شهرک قدس برگزار می گردد.

گروه ارتوپدی بیمارستان لاله



با نهایت تأسف و تأثر درگذشت **مرحوم دارا حسین‌زاده نمین**، بزرگ خاندان حسین‌زاده نمین، را به اطلاع کلیه بستگان، دوستان و آشنایان می‌رساند. به همین مناسبت مجلس ترحیمی در روز پنجشنبه مورخ ۹۸/۱۱/۱۷ از ساعت ۱۵ الی ۱۶:۳۰ در مسجد نور واقع در میدان فاطمی برگزار می‌شود.
حضور شما سروران گرامی در این مجلس موجب شادی روح آن مرحوم و تسلی خاطر بازماندگان خواهد شد.

از طرف همسر، فرزندان
و خانواده حسین‌زاده نمین.

یادبود

هوالباقی

در پنجمین سالگرد درگذشت عزیز سفر کرده

مهندس زهرا سلطانپور دهکردی

با خاطری خسته و دلی شکسته یادش را گرامی می‌داریم.
روحش مشمول رحمت مستدام خداوند باد.

خانواده سلطانپور و بستگان

دوش گفتم: بتوان دید به خوابت، لیکن
با فراق تو که را خواب میسر می‌شد؟

نیمه زمستان یادآور هفتمین سال پرواز ابدی مهربان مادر **بانو قدسیه (اختر) فرجامی** است
اختری که غروبش نور شادی را از زندگی ما ربود
یاد این نور جاوید و بزرگوار پدرمان **مهندس پرویز سازگار** گرامی باد.

امیر آروین سازگار ـ مهر آذین سازگار

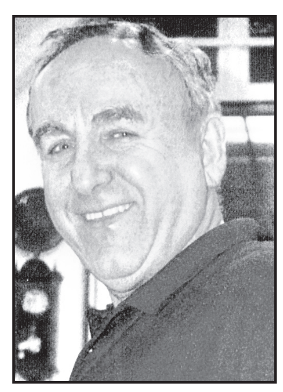
ماه بهمن چه تلخ زمزمه می کند
پسرم دست عجل زود تو را پرپر کرد
مادرت گریه‌کنان خاک تو را بر سر کرد
اهل منزل همگی در غم تو مایوسند
اشک چشم همگان خاک مزارت تر کرد



چهار سال از عروج ناباورانه فرزند دلبندمان جوان ناکام شادروان **مهندس محسن درویشی الموتی** گذشت.
هجدهم بهمن یادآور تلخ‌ترین روز زندگیمان دوباره از راه رسید و ما ناباورانه گذر ایام را بی‌حضورش نظاره می کنیم. او رفت و دیگر باز نمی گردد و ما مدتهاست که صدای دلنشینش را نشنیده و صورت زیبایش را ندیده‌ایم و حسرت دیدارش زخمی بر دل نهاد که هیچ مرهمی التیام بخش آن نبود.
محسن عزیزم، پاره تنم، همیشه به یادت هستیم و یاد و خاطرات شیرینت مرهمی خواهد بود بر زخم دلمان
روحت شاد و یادت گرامی

خانواده درویشی الموتی

به یاد علی عزیز
علی، ای نازنین برادرمان، تو هرگز نروی ز یادمان
تا زنده‌ایم تو زنده هستی برایمان
زمانه در گذر است، اما تلخی مرگت از دلمان نمی‌گذرد
تسلای دلمان اینست که سرانجامت در بهشت می‌گذرد
ای تو که سراسر وجودت نیکی و بخشش بود
اندیشه پاکت دلجویی و یاری رساندن به افتادگان بود
در سفرت به سوی خدا، خواهی دید عدل خود را در عدالتگاه خدا
تو «رو» سفید، خرسند، ظفرمند خواهی شد در پیشگاه خدا
ای که در دیار غربت، دور از یاران و دوستان به دیدار حق شتافتی
حق با تو باشد که در آن دیار به یاران علی(ع) پیوستی



۵ سال از پر کشیدن **علی عزیزمان** به ابدیت گذشت و ما همچنان در حیرت، لحظات با او بودن را مرور می کنیم روزها خواهد گذشت و یادش همیشه با ما می‌ماند ما همراه با بستگان، دوستان و آشنایان با قرآئت سوره یاسین همواره برای شادی روح پرفتوحش از درگاه ایزد منان طلب آمرزش می‌نمائیم.

حسن، فرید، بهروز، داود، علی، زهره، پروین، پری و کلیه سلمان‌زاده‌ها

تسلیت

همکار ارجمند
جناب آقای دکتر داریوش حیدری

مصیبت وارده در گذشت پدر گرامیتان را به شما و خانواده محترمتان تسلیت عرض نموده و از خداوند سبحان برای آن شادروان رحمت واسعه الهی و برای جنابعالی و دیگر بازماندگان صبر و بردباری مسئلت داریم.

مدیرعامل ـ هیئت مدیره ـ پزشکان و کارکنان بیمارستان مدائن

همکار گرامی
جناب آقای دکتر محمدعلی عظیمی

با تأثر و تأسف فراوان درگذشت مادر مهربان تان را به شما و خانواده گرامی تان تسلیت عرض نموده و برای آن مرحومه غفران الهی و برای جنابعالی و بازماندگان محترم صبر جزیل مسئلت داریم.

مدیرعامل ـ هیئت مدیره ـ پزشکان و کارکنان بیمارستان مدائن

همکار ارجمند
جناب آقای دکتر محمدعلی عظیمی

با تأثر فراوان درگذشت مادر عزیزتان را به شما و خانواده محترم تسلیت عرض نموده، از خداوند منان برای آن مرحومه علو درجات الهی و برای بازماندگان صبر و شکیبایی مسئلت داریم.

گروه بیهوشی بیمارستان مدائن

همکار گرانقدر
جناب آقای دکتر محمدعلی عظیمی

با تأسف فراوان درگذشت مادر عزیزتان را به شما و بازماندگان محترم تسلیت عرض نموده، از خداوند متعال برای آن مرحومه طلب رحمت و برای بازماندگان عزیز صبر و شکیبایی مسئلت داریم.

گروه بیهوشی بیمارستان پارسیان

همکار گرامی
سرکار خانم دکتر نغمه برهانی نائینی

با نهایت تأسف و تأثر فقدان پدر ارجمندتان را تسلیت عرض نموده، صبر و شکیبایی شما را از خداوند متعال خواستاریم.

گروه جراحان زنان و زایمان
بیمارستان کسری کرج

جناب آقای دکتر محمد علی زرگر

بانهایت تأسف و تأثر مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده، از درگاه خداوند سبحان برای آن مرحوم غفران الهی و برای کلیه بازماندگان صبر و شکیبایی مسئلت می‌نمائیم.

شرکت بی.ان.ام
محمد حسن مرادی

همکار محترم
جناب آقای جواد احمدی‌نیا

بانهایت تأسف و تأثر درگذشت دائی گرامیتان را تسلیت عرض می‌نماییم.

سازمان آگهی‌ها

همکار محترم آقای ولی‌زاده

با کمال تأسف و تأثر مصیبت وارده را به شما و خانواده محترمتان تسلیت عرض می‌نمائیم و برای آن مرحومه آمرزش و برای بازماندگان صبر و شکیبایی آرزومندیم.

امور توزیع و فروش ـ سازمان شهرستان‌ها ـ حمل و نقل ـ امور مشترکین ـ آبونمان ـ شبکه اطلاع‌رسانی ـ امور توزیع و فروش کتاب ـ انبار کتاب ـ مراکز فروش کتاب ـ ساعت کنترل ـ تهران و حومه ـ تعمیرگاه ـ سازمان پخش ـ انبار برگشتی ـ تکفروشی ـ توزیع داخلی

خانواده محترم استاد دکتر محمود معتمدی

درگذشت همکلاسی بی‌ریا و پاکدست و دانشمند عزیزمان را به خانواده ایشان و جامعه ارتوپدی و پزشکی ایران تسلیت عرض می‌نماییم.

دکتر علی‌اکبر خورسندی و بانو
بیمارستان ایرانمهر

جناب آقای عباس پرتوی موحد

بانهایت تأسف و تأثر مصیبت وارده را صمیمانه تسلیت عرض نموده، برای شما و خانواده محترم صبر و بردباری آرزو می‌نماییم.

هیئت‌مدیره، پزشکان و کارکنان
بیمارستان تهران کلینیک

جناب آقای دکتر محمد صداقت اردکانی
سرکار خانم نادیا صداقت اردکانی

بانهایت تأسف و تأثر مصیبت وارده را صمیمانه تسلیت عرض نموده و از خداوند متعال برای آن مرحوم طلب رحمت و برای بازماندگان صبر و بردباری مسئلت داریم.

شرکت صنعتی الکتریک خراسان
افشارنژاد

جناب آقای دکتر اصغر ظریفیان نظرلو
عضو محترم هیأت مدیره بیمارستان آریا

با اندوه فراوان درگذشت مادر بزرگوارتان را به شما تسلیت عرض نموده و برای آن مرحومه علو درجات الهی و برای بازماندگان صبر و شکیبائی آرزومندیم.

هیأت مدیره بیمارستان آریا

بقیه از صفحه ۹

کارت هوشمند ناوگان باری به شماره ۲۲۲۰۹۱۳ مربوط به کامیون ایسوزو به شماره انتظامی ۹۳۳ع۹۴ ایران ۳۳ مفقود و از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز و کارت پراید ش پ ۵۵-۸۱۷ی۱۶ ش موتور ۲۴۶۹۰۱۳ ش شاسی S۱۴۱۲۲۸۷۷۸۹۷۳۳ مفقود فاقد اعتبار است.

برگ سبز خودرو سواری سایپا SL۱۳۱ مدل ۹۰ شماره شاسی: S۳۴۱۲۲۹۰۳۵۳۲۰۳ شماره پلاک: ۲۱ ایران ۴۲۵ی۵۳ مفقود گردیده و فاقد اعتبار می‌باشد.

سند کارخانه و شناسنامه مالکیت وانت پیکان به ش‌ش ۱۱۵۱۷۷۰۲۵۷۹ و ش‌م ۱۱۰۳۰۷۷۹ شماره پلاک ۶۵ ایران ۸۱۸ص۶۲ به مالکیت فخرالدین شهدادنژاد مفقود و فاقد اعتبار می‌باشد.

سند کارخانه و شناسنامه مالکیت پراید به شماره شاسی S۵۴۳۰۰۹۰۰۷۶۳۸۳ و ش‌م ۴۳۸۲۶۵۹ شماره پلاک ۳۳ ایران ۹۲۴د۵۲ به مالکیت رضا کمال محمدی مفقود و فاقد اعتبار می‌باشد.

شناسنامه مالکیت پژو ۴۰۵ به شماره شاسی NAAM۰۱CA۷۹E۱۰۳۹۴۴ به شماره پلاک ۶۵ ایران ۸۴۱ص۵۱ به مالکیت ماشاالله سعدی گراغانی مفقود و فاقد اعتبار می‌باشد.

شناسنامه مالکیت وانت زامیاد به شماره شاسی NAZPL۱۴۰BF۰۴۲۰۳۲۵ به شماره پلاک ۷۵ ایران ۶۳۹د۲۵ به مالکیت زهرا امیری کچمی مفقود و فاقد اعتبار می‌باشد.

برگ سبز وانت مزدا بنام مصطفی دانش به شماره ۷۶۵ن۷۳ ایران ۴۳ موتور ۲PC۱۱CA۱۰۲۰۵۷ شاسی FEA۱۹۸۴۹ مفقود و از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز موتورسیکلت و سند کمپانی موتورسیکلت ولگا بنام محسن حاجیان فروشانی پلاک ۹۸۱۲۸/۶۱۹ موتور ۱۲۵A۸۹۰۲۸۴۰ شاسی N۱۲۰۱۰۱۴۴۳ مفقود و از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز و سند کمپانی پیکان به شماره ۱۴۴س۳۹ ایران ۲۳ بنام محسن حاجیان فروشانی موتور ۱۱۱۲۷۷۳۴۷۲۸ شاسی ۰۰۷۴۳۷۳۷۱ مفقود و از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز و سند کمپانی سایبا بنام حمیدرضا رضائی موتور M۱۵۸۷۶۵۰۸۲ پلاک ۶۶۷ی۵۴ ایران ۵۳ شاسی ۱۰۰K۵۸۲۶۳۷۱ مفقود و از درجه اعتبار ساقط است.

کارت دانشجویی اینجانب سرور سبحانی به شماره دانشجویی ۹۴۱۲۰۰۶۱ در رشته پزشکی صادره از دانشگاه علوم پزشکی سنندج مفقود گردیده و فاقد اعتبار می‌باشد.

سند مالکیت (برگه سبز) ب ام و X۵M به شماره شاسی WBSGY۰۱۰۰DLY۶۲۵۹۰ به شماره موتور S۶۳B۴۴A۲۰۶۹۰۱۸۸ پلاک ۲۴۴ج۵۹ ایران ۹۹ مفقود شده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز سواری پراید صباحی تی‌ایکس مدل ۱۳۸۲ رنگ شیری-روغنی به شماره موتور ۰۰۵۰۶۶۱۰ و شماره شاسی S۱۴۱۲۲۸۲۹۶۴۵۲۲ و شماره پلاک ۵۷-۶۷۷ص۴۴ مفقود گردیده است و از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز خودرو وانت پیکان ۱۶۰۰ مدل ۹۲ شماره شاسی: NAAA۳۶AA۰DG۶۱۹۸۹۳ شماره پلاک: ۷۷ ایران ۸۳۸ط۳۴ مفقود گردیده و فاقد اعتبار می‌باشد.

اصل سند کمپانی و برگ سبز پژو پارس مدل ۹۱ به شماره پلاک ۴۶۱ب۳۲ ایران ۹۱ موتور ۱۲۴K۰۰۷۵۶۴۸ شاسی ۸۸۰۵۱۵ مفقود از درجه اعتبار ساقط است. اردبیل ـ سید قادر موسوی

کارت دانشجویی حدیث احمری توصیف به شماره ۹۵۱۴۰۶۹۰۱ رشته کاردانی علوم تربیتی دانشگاه سید جمال الدین اسدآبادی مفقود و از درجه اعتبار ساقط است. اسدآباد

مدرک کارشناسی اینجانب زهره آذرمی به شماره شناسنامه ۳۹۲ در رشته فیزیک صادره از دانشگاه رازی کرمانشاه مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد.

آگهی دعوت به مجمع عمومی عادی به‌طور فوق‌العاده شرکت بک‌افزار سهامی خاص به شماره ثبت ۱۱۰۹۳۲ و شناسه ملی ۱۰۱۰۱۵۴۶۵۷۵

بدینوسیله از کلیه سهامداران محترم یا نمایندگان قانونی شرکت بک‌افزار دعوت می‌گردد تا در جلسه مجمع عمومی عادی به‌طور فوق‌العاده که در ساعت ۹ صبح مورخ ۹۸/۱۱/۲۷ در محل قانونی شرکت تشکیل می گردد حضور به‌هم رسانند.

دستور جلسه مجمع عمومی عادی به‌طور فوق‌العاده:
۱ـ انتخاب بازرس اصلی و علی‌البدل
۲ـ انجام کارهایی که در صلاحیت این مجمع باشد

هیئت مدیره

شرکت کارخانجات صنعتی و تولیدی آتمسفر (سهامی عام)
آگهی تکمیل اطلاعات و ثبت‌نام در سامانه سجام

با توجه به موافقت شرکت فرابورس ایران با پذیرش شرکت آتمسفر (سهامی عام) و به استناد به ابلاغیه سپرده گذاری مرکزی مبنی بر الزام کلیه سهامداران به ثبت‌نام در سامانه جامع اطلاعات مشتریان (سجام) بدینوسیله از کلیه سهامداران حقیقی شرکت درخواست می‌شود که به منظور جلوگیری از غیرفعال‌شدن کد بورسی و امکان معاملات سهام این شرکت در فرابورس، حداکثر ظرف یک هفته با مراجعه به سامانه سجام به نشانی: www.scjam.ir نسبت به ثبت‌نام و تکمیل مدارک و احراز هویت اقدام نمایند.

هیأت‌مدیره
شرکت کارخانجات صنعتی و تولیدی آتمسفر (سهامی عام)

شرکت سهامی بازتاب اعتماد همکاران (سهامی خاص)
آگهی دعوت مجمع عمومی عادی به‌طور فوق‌العاده

بدینوسیله از کلیه سهامداران محترم شرکت بازتاب اعتماد همکاران دعوت به‌عمل می‌آید تا خود یا نماینده قانونی تام‌الاختیار آنان در جلسه مجمع عمومی عادی (به‌طور فوق‌العاده) شرکت که در ساعت ۹ بامداد روز سه‌شنبه مورخ ۲۹ بهمن‌ماه ۱۳۹۸ در محل اتاق کنفرانس کانون بازنشستگان بانک مرکزی ج.ا.ایران واقع در طبقه سوم ساختمان شماره ۲ بانک در خیابان فردوسی تشکیل می گردد حضور به‌هم رسانند. سهامداران محترم و یا نمایندگان رسمی آنان که مایل به حضور در جلسه مجمع هستند الزام است در روز یکشنبه مورخ ۹۸/۱۱/۲۰ در محل دفتر شرکت واقع در طبقه سوم ساختمان شماره ۲ در خیابان فردوسی جهت دریافت کارت ورود به جلسه با در دست داشتن برگ سهام و یا وکالت‌نامه رسمی مراجعه فرمایند.

دستور جلسه: ۱ـ استماع گزارش هیئت‌مدیره.
۲ـ انتخاب اعضای هیئت‌مدیره شرکت.
۳ـ انتخاب بازرس قانونی برای سال مالی ۱۳۹۹.
۴ـ تعیین روزنامه کثیرالانتشار برای درج آگهی‌های شرکت.
۵ـ سایر مواردی که اتخاذ تصمیم آن در صلاحیت مجمع می‌باشد.

هیئت‌مدیره
شرکت بازتاب اعتماد همکاران

شرکت ملی ساختمان در نظر دارد املاک مشروحه زیر را از طریق مزایده کتبی به فروش رساند:
۱ـ دو واحد تجاری نیم طبقه و طبقه اول ـ واقع در شهر تهران اسلامشهر بلوار الغدیر پاساژ ولیعصر
۲ـ چهار واحد تجاری ـ واقع در شهر اصفهان چهارراه هفتم محرم مجتمع تجاری پارک ـ شهر شماره واحدها: ۲۰ـ۲۱ـ۳۴ـ۳۵
۳ـ یک واحد مسکونی طبقه اول ـ واقع در مشهد خیابان پاسداران جنب دارایی
متقاضیان محترم می توانند جهت بازدید و اطلاع از شرایط شرکت در مزایده از تاریخ انتشار آگهی به مدت ۳ روز از ساعت ۹ـ۱۵ به آدرس فوق مراجعه فرمایند.
جهت اطلاعات بیشتر می توانید با شماره تلفن ۸۸۰۸۶۰۵۱ داخلی ۵۰۳ تماس حاصل نمایند.

به منظور شرکت در انتخابات

سازمان صنعت، معدن و تجارت استان تهران
هیأت اجرایی برگزاری انتخابات اتحادیه‌های صنفی تهران
آگهی فراخوان انتخابات اتحادیه تهیه و توزیع کنندگان تجهیزات و لوازم پزشکی و آزمایشگاهی تهران (نوبت اول)

در اجرای ماده ۱۱ آیین‌نامه اجرایی انتخابات هیأت مدیره و بازرسان اتحادیه‌های صنفی، بدینوسیله از کلیه اعضای دارای پروانه کسب اتحادیه صنف تهیه و توزیع کنندگان تجهیزات و لوازم پزشکی و آزمایشگاهی شهرستان تهران دعوت می‌گردد، از ساعت ۹:۳۰ الی ۱۴ روز سه‌شنبه مورخ ۹۸/۱۱/۲۹ جهت شرکت در دور اول انتخابات اتحادیه، شخصاً به نشانی: خیابان فلسطین جنوبی، بین خیابان جمهوری و خیابان لبافی‌نژاد، پلاک ۱۰۶ طبقه ۵ (محل اتحادیه) مراجعه و کاندیداهای مورد نظر خود را از بین افراد ذیل در قالب ۵ نفر اعضای اصلی هیات مدیره و ۱ نفر بازرس انتخاب نمایید.

نکات مهم:
*براساس بند ۶ ماده ۱۵ آیین‌نامه انتخابات هیأت مدیره و بازرسان اتحادیه‌های صنفی، فقط صاحب پروانه کسب مجاز به شرکت در انتخابات بوده و شرکاء، دارندگان وکالت محضری، مباشر و اعضای خانواده مجاز به شرکت در انتخابات نمی‌باشند.
*ارائه اصل کارت ملی و یا پروانه کسب و یا تصویر آن جهت شرکت در انتخابات ضروری است.
*انتخابات به صورت الکترونیکی برگزار می گردد.

اسامی داوطلبین عضویت در هیات مدیره (۵ نفر انتخاب شود)

ردیف	نام	نام‌خانوادگی	ردیف	نام	نام‌خانوادگی
۱	محمد	اسدیان	۶	داود	صالح‌پور ملکشاه
۲	محمد	اسلامی‌پور	۷	احسان	فلاح رجب‌زاده
۳	اکبر	براتی	۸	جلیل	محمدزاده
۴	حسین	داودی	۹	قاسم	نوه‌فراهانی
۵	علی	صادق‌نژاد	۱۰	محمود	نوران‌فر

اسامی داوطلبین عضویت در بازرسی (۱ نفر انتخاب شود)

ردیف	نام	نام‌خانوادگی	ردیف	نام	نام‌خانوادگی
۱	سعید	عیوض‌زاده	۲	مجتبی	فراهانی

محمد جعفرنیا رئیس هیات اجرایی برگزاری انتخابات اتحادیه‌های صنفی
م الف/۹۸۹۴

به منظور شرکت در انتخابات

سازمان صنعت، معدن و تجارت استان تهران
هیأت اجرایی برگزاری انتخابات اتحادیه‌های صنفی تهران
آگهی فراخوان انتخابات اعضای اتحادیه صنف اغذیه فروشان و مواد غذایی شهرستان تهران (نوبت دوم)

[illegible]

محمد جعفرنیا رئیس هیات اجرایی برگزاری انتخابات اتحادیه‌های صنفی
م الف/۹۸۸۲

سازمان صنعت، معدن و تجارت استان تهران
هیأت اجرایی برگزاری انتخابات اتحادیه‌های صنفی تهران
آگهی فراخوان داوطلبین عضویت در هیأت مدیره و بازرس اتحادیه صنف عطاران، سقط فروشان و عمده فروشان مواد شوینده و پاک کننده شهرستان تهران (نوبت اول)

[illegible]

محمد جعفرنیا رئیس هیات اجرایی برگزاری انتخابات اتحادیه‌های صنفی
۹۸۷۱

آگهی تغییرات شرکت

[illegible]

سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران

اطلاعات

سال نود و چهارم

صاحب امتیاز: شرکت ایرانچاپ (مؤسسه اطلاعات)
مدیر مسئول: سیدمحمود دعائی
سر دبیر: علیرضا خانی
نشانی: تهران - بلوار میرداماد - خیابان مصدق جنوبی (نفت سابق)
ساختمان اطلاعات - کد پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱ (تهران)
پست تصویری تحریریه ۲۲۲۵۸۰۲۲
تلفن: ۲۹۹۹۹
نمابر آگهی‌ها ۲۱ و ۲۲۲۵۸۰۱۹
تلفن پذیرش آگهی‌ها ۱۸-۲۲۲۵۸۰۱۴
نشانی اینترنت: http://www.ettelaat.com
پست الکترونیکی: ettelaat@ettelaat.com
منشور اخلاقی: http://www.ettelaat.com/ftp/manshoor.pdf

اعلام حمایت احزاب نزدیک به مقاومت عراق از نخست وزیری «علاوی»

سرویس خارجی : برخی احزاب نزدیک به مقاومت عراق از نخست وزیری « محمد توفیق علاوی»، نخست وزیر جدید این کشور حمایت و استقبال کردند.

در همین راستا، فراکسیون «صادقون» در پارلمان عراق ضمن حمایت از نخست وزیری « علاوی» از آغاز مذاکرات وی با گروه‌های سیاسی برای تشکیل کابینه و معرفی به پارلمان خبر داد.ائتلاف «الفتح» نیز ضمن اعلام حمایت از نخست وزیری «علاوی» اعلام کرد که گروه‌های سیاسی توافق کرده‌اند که به وی فرصت کامل داده شود و این ائتلاف نیز در دولت جدید هیچ دخالتی نخواهد داشت و وزیر خاصی را تحمیل نمی‌کند. ائتلاف «الفتح» همچنین بر لزوم حمایت جناح‌های سیاسی از نخست وزیری محمد توفیق علاوی تاکید کرد.از طرفی، سازمان ملل نیز از نخست وزیری « علاوی» در عراق حمایت کرد. به گزارش برخی منابع، «محمد توفیق علاوی» نخست وزیر مکلف عراق با «جنین هنیس پلاسخارت» نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل در خصوص اوضاع کنونی این کشور رایزنی کرد.

علاوی در این دیدار بر تعهد خود برای اجرای خواسته‌های معترضان عراقی و تشکیل دولت «تکنوکرات» تاکید کرد. «پلاسخارت » نیز تاکید کرد که هیأت سازمان ملل تمامی تلاش خود را برای حمایت از دولت آتی عراق به کار می گیرد. هیات سازمان ملل در عراق همچنین خواستار حمایت از آزادی بیان برای تمامی عراقی‌ها بدون هیچ ترسی شد.همچنین، دفتر وزرای خارجه اتحادیه اروپا نیز از انتخاب نخست وزیر جدید عراق استقبال کرد.دفتر وزرای خارجه اتحادیه اروپا با صدور بیانیه ای اعلام کرد: این انتخاب، گامی مهم برای پیروزی بر بحران سیاسی کشور به شمار می رود.در ادامه این بیانیه تاکید شده است: عراق به صورت فوری به دولت انتقالی فعال نیاز دارد تا بر تحقق اصلاحات و برگزاری انتخابات جدید تمرکز کند.

در این حال، «محمد توفیق علاوی»نخست‌وزیر مکلف عراق در سخنانی بر تصمیمش برای اجرای خواسته‌های معترضان و تشکیل دولتی شایسته تأکید کرد.«سعد الحدیثی»، سخنگوی دولت عراق نیز تاکید کرد که تا زمان اخذ رای اعتماد دولت جدید، دولت کنونی به کارش ادامه خواهد داد.در چنین شرایطی، ائتلاف «سائرون » عراق خواستار برگزاری اجلاس ملی فراگیر برای بررسی طرح اخراج نظامیان آمریکایی از خاک این کشور شد. همزمان، منابع عراقی از خروج کادر شبکه خبری «الحره» آمریکا از میدان التحریر بغداد خبر دادند.

در همین حال، پس از اهانت برخی معترضان عراقی به « مقتدا صدر» و درگیری میان هواداان وی با معترضان، او در سخنانی اعلام کرد: وظیفه «کلاه آبی‌ها» تامین امنیت مدارس و ادارات خدماتی است نه دفاع از من و اقدام علیه کسانی که علیه من شعار می دهند. رهبر جریان صدر ضمن تشکر از کلاه آبی‌ها افزود: وظیفه شما کمک به نیروهای امنیتی برای بسط امنیت و حمایت از انقلابیون است.رسانه‌های عراقی پیشتر از درگیری میان کلاه آبی‌ها وابسته به مقتدا صدر و معترضان در بغداد، بابل، نجف، کربلا و جنوب «ذی قار» خبر داده بودند. از سویی، «هادی العامری»، رئیس ائتلاف «الفتح» عراق نیز در بیانیه‌ای کوتاه اعلام کرد: هرگونه اهانت در سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی توسط معترضان و برخی اجیرشده‌ها به نمادهای دینی کشور به خصوص شخص «مقتدا صدر »، رهبر جریان صدر را به شدت رد می‌کنیم. در تحولات امنیتی نیز، نیروهای الحشد الشعبی عراق یورش تروریست‌های داعش به مناطقی در «الانبار» عراق را ناکام گذاشتند.

پیروزی ترامپ در رقابت‌های درون حزبی ایالت مهم «آیووا»

سرویس خارجی:رئیس جمهوری آمریکا با کسب بیشترین آرا در رقابت‌های درون حزبی جمهوریخواهان برای انتخابات ۲۰۲۰ در ایالت مهم «آیووا» به پیروزی رسید.

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا براساس نتایج منتشرشده با کسب ۹۷ درصد آراء یا به عبارتی ۲۹ هزار و ۷۶۱ رای مقابل رقبای جمهوریخواه خود شامل جو والش و ویلیام ولد در رقابت‌های درون حزبی ایالت آیووا به پیروزی دست یافت. ترامپ در پیامی توییتری نوشت: به پیروزی بزرگی در آیووا دست یافتیم، متشکرم!درهمین رابطه حزب جمهوریخواه در ایالت آیووا در بیانیه‌ای که در توئیتر منتشر کرد ونوشت: ترامپ رکود میزان مشارکت برای یک رئیس‌جمهوری کنونی را شکست. در همین حال، در حالی که نامزدهای دموکرات از جمله «برنی سندرز» ،«جو بایدن» «الیزابت وارن» ،«پت بوتیجیج»،«مایکل بلومبرگ» «دوال پاتریک» «ایمی کلوباچر» «تولسی گابارد» «مایکل بنت» «اندرو یانگ» بازرگان و «تام استیر» در انتخابات درون حزبی دموکرات‌ها در ایالت آیووا شرکت کرده بودند،اعلام نتایج رقابت اولیه درون حزبی میان ۱۱ نامزد دموکرات در ایالت آیووا به خاطر بررسی‌های کیفی به تعویق افتاد.مندی مک‌کلور، سخنگوی حزب دموکرات در آیووا نیز در بیانیه‌ای گفت: تاخیر در اعلام



تظاهرات علیه سیاست‌های ضد مهاجرتی ترامپ در مرز مکزیک با آمریکا

شماری از مهاجران و فعالان سیاسی در مرز مکزیک با آمریکا علیه سیاست‌های مهاجرتی ترامپ تظاهرات برگزار کردند. مهاجران اخراج شده و فعالان سیاسی، آدمک «دونالد ترامپ» رئیس جمهوری آمریکا را در تیخوآنا مکزیک نزدیک مرز آمریکا آتش زدندتا به سیاست‌های مهاجرتی او اعتراض کنند.این معترضان احداث دیوار مرزی بین آمریکا و مکزیک را رد و اعلام کردند: با احداث پل باید سبب اتصال دو کشور به یکدیگر شد.

نتایج بابت هک یا نفوذ نبوده است. روزنامه آمریکایی «نیویورک‌تایمز» نیز گزارش کرد، مقام‌های دموکرات آیووا گفته اند تأخیر در نتیجه انتخابات تا حد زیادی به واسطه تلاش‌ها برای «کنترل کیفیت» است. دراین حال عدم اعلام نتایج انتخابات درون حزبی موجب شد که نامزدهای دموکرات، نتایج غیررسمی را اعلام کنند و اولین بار «پت بوتیجیج»اعلام پیروزی در انتخابات آیووا کرد و از طرف دیگر سندرز نیز با انتشار جدول‌هایی که نشان می‌دهد پیشتاز است مدعی پیروزی در انتخابات درون حزبی آیووا شد. گفتنی است که انتخابات درون حزبی آیووا، با صندوق رأی انجام نمی‌شود و اعضای حزب با شرکت در نشست‌ها و مجمع‌های محلی، نامزد مورد نظر خود را انتخاب می‌کنند.

این در حالی است که انتخابات درون حزبی دموکرات‌ها تا ماه ژوئن (خرداد سال ۹۹) در ایالات مختلف آمریکا ادامه دارد و سپس هیأت‌های ایالتی با شرکت در گردهمایی ملی حزب دموکرات در ماه ژوئیه (تیر ۹۹)، نامزد حزب دموکرات را به طور رسمی انتخاب می‌کنند و در نهایت انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، سوم نوامبر (۱۳ آبان ۹۹) برگزار می‌شود.

ازطرفی نتایج نظرسنجی موسسه «هریس» و «هاروارد کپس» نشان می دهد که عملکرد ترامپ مورد پذیرش ۶۰ درصد زنان آمریکایی نیست. درچنین شرایطی،«ارل بلومنائور» نماینده دموکرات ایالت اورگون در مجلس نمایندگان آمریکا از تصمیم خود برای تحریم سخنرانی سالانه رئیس جمهوری آمریکا در کنگره خبر داد. از سویی، مارکو روبیو سناتور جمهوریخواه نیز اظهار داشت: روشان عباس، مدافع حقوق اقلیت مسلمان اویغور چین را به عنوان مهمان به سخنرانی سالانه دونالد ترامپ می برد.

درتحولی دیگر در جریان حمله به اتوبوس حامل ۴۰ مسافر که از لس آنجلس عازم سن فرانسیسکو بود، شش نفر مجروح شدند.همچنین تیراندازی در محوطه دانشگاه تگزاس در شمال «دالاس» آمریکا منجر به کشته شدن دو تن و زخمی شدن یک نفرشد.

تقویم اطلاعات

چهارشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۹۸
۱۰ جمادی‌الثانی ۱۴۴۱ - ۵ فوریه ۲۰۲۰

ظهر شرعی	۱۲ و ۱۸ دقیقه
غروب آفتاب	۱۷ و ۳۵ دقیقه
اذان مغرب	۱۷ و ۵۴ دقیقه
نیمه شب شرعی (پایان وقت ادای نماز عشا)	۲۳ و ۳۵ دقیقه
اذان صبح (فردا)	۵ و ۳۶ دقیقه
طلوع آفتاب (فردا)	۷ و ۰۱ دقیقه

کوتاه از سراسر جهان

ژنرال آمریکایی: آرزو داشتیم ارتش آمریکا نابغه ای مانند ژنرال سلیمانی داشت



ایرنا: یک ژنرال کهنه کار آمریکایی در میزگرد شبکه الجزیره گفت: ژنرال قاسم سلیمانی فرمانده‌ای بود که مثل الماس می‌درخشید و در اجرای تاکتیک‌های جنگی فوق العاده بود.«مارک کیمیت» که درسطوح عالی وزارت خارجه و دفاع آمریکا دردوره ریاست جمهوری جورج بوش پسر مسئولیت داشت وسخنگوی نیروهای ائتلاف نظامی جهانی دردوران حمله آمریکا به عراق بود، درباره سپهبد شهید قاسم سلیمانی گفت: سلیمانی فرمانده‌ای بود که مثل الماس می‌درخشید و در اجرای تاکتیک‌های جنگی فوق العاده بود و در سازماندهی الحشد الشعبی عراق با توانمندی بسیار بالایی عمل کرد. وی افزود: ما افتخار می‌کردیم اگر او در ارتش آمریکا خدمت می‌کرد؛ مشکل سلیمانی این بود که علیه ما بود. مارک کیمیت افزود: باید اعتراف کنم که ما آرزو داشتیم قاسم سلیمانی در طرف ما بود تا اینکه درمقابل ما، زیرا او درتاکتیک‌های جنگی یک نابغه بود و به ما در افغانستان کمک زیادی کرد اما متاسفیم که او از سال ۲۰۰۶ به بعد وارد عملیات ضد ما شد و ما به دقت نقش او را درایجاد نیروهای الحشد الشعبی نظاره می کردیم.

بازداشت ۴ تروریست «الاحوازیه» در اروپا به اتهام جاسوسی برای عربستان

فارس: دستگاه اطلاعاتی دانمارک از دستگیری سه عضو گروهک «الاحوازیه» به اتهام جاسوسی برای عربستان و تلاش برای یک اقدام تروریستی در ایران خبر داد. دستگیر شدگان از مردم و شرکت‌ها جاسوسی کرده و اطلاعات دریافتی را به یک سرویس اطلاعاتی سعودی ارسال می‌کردند. همزمان دفتر دادستان کل هلند نیز از بازداشت یک فرد ایرانی‌الأصل به ظن تلاش برای انجام حمله تروریستی در ایران خبر داد. نیروهای امنیتی هلند معتقدند که این فرد با همکاری چند نفر دیگر در حال برنامه‌ریزی بودند تا در ایران یک حمله تروریستی انجام دهند.این فرد نیز که ۴۰ ساله است و نامش اعلام نشده، از اعضای فعال گروهک تروریستی «الأحوازیه» اعلام شده است. این گروهک در حال حاضر عمدتا در دانمارک و هلند مستقر است و همزمان در داخل ایران حملات و خرابکاری‌هایی انجام داده است. در این حال وزارت خارجه دانمارک با غیر قابل قبول خواندن موضوع جاسوسی عربستان در این کشور، سفیر عربستان سعودی را احضار کرد.

جانسون: انگلیس نیازی به پیروی از قوانین اروپا ندارد



ایسنا: نخست وزیر انگلیس در بیان چشم‌انداز خود برای ادامه معاملات تجاری با اتحادیه اروپا تاکید کرد که انگلیس نیازی به پیروی از قوانین اروپا ندارد. بوریس جانسون تاکید کرد در صورتی که اتحادیه اروپا توافق با ما را نپذیرد، انگلیس به مفادی بازمی‌گردد که پیشتر مطرح شده بود: «بریگزیت بدون توافق». جانسون، کمتر از چهار روز پس از خروج نهایی کشورش از اتحادیه اروپا، گفت: در صورت عدم امضای توافقنامه تجاری مورد نظر انگلیس (مدل کانادایی) از سوی رهبران اتحادیه اروپا، بی‌تردید شرایط مورد توافق سازمان تجارت جهانی را به اجرا می‌گذاریم. گفتنی است کانادا و اتحادیه اروپا یک پیمان مشترک به امضا رسانده‌اند که بر اساس آن مالیات گمرکی برای بسیاری از کالاهای وارداتی حذف شده است بدون آنکه دو طرف ناگزیر از تبعیت از قوانین داخلی یکدیگر باشند.

حمله با سلاح سرد به یک مرکز پلیس فرانسه

فارس: پلیس فرانسه یک فرد مهاجم چاقو به دست را که وارد یک مرکز پلیس در پاریس شده بود، هدف گلوله قرار داد. سخنگوی پلیس امنیت داخلی فرانسه گفت که این فرد مهاجم پیش از آنکه مورد هدف گلوله قرار بگیرد دست یکی از افسران پلیس را مجروح کرد. بر اساس گزارش‌ها، فرد مهاجم پس از آنکه هدف شلیک قرار گرفت به بیمارستان منتقل شد. سخنگوی پلیس امنیت داخلی فرانسه اعلام کرد هنوز انگیزه فرد مهاجم از این اقدام مشخص نشده است. این حمله در حالی انجام گرفت که دو روز قبل نیز همزمان در انگلیس و بلژیک با چاقو به عابران حمله شد و هر دو حادثه، تروریستی اعلام شدند.

منابع افغان: طراح عملیات ترور سردار سلیمانی در سقوط هواپیمای آمریکا کشته شده است



سرویس خارجی:منابع خبری افغانستان از هلاکت «دی آندریا» رئیس عملیات مخفی سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا که طراح ترور سردار قاسم سلیمانی بود بر اثر ساقط شدن هواپیمای نظامی ایالات متحده توسط طالبان در ولایت غزنی که هفته گذشته انجام شد ،پرده برداشتند.

به گزارش تسنیم، منابع آگاه در افغانستان شواهد تازه‌ای از هلاکت «مایک دی‌آندرا»، رئیس عملیات‌های مخفی «سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا» (سیا) در امور ایران، در جریان سقوط هواپیمای آمریکایی از نوع « E-۱۱A» در ولایت «غزنی» ارائه کردند وگفتند: وی که از طراحان عملیات ترور شهید سلیمانی بود کشته شده است. به گفته این منابع، این هواپیما حامل دست‌کم ۱۸ نفر از مقام‌های نظامی آمریکا بوده و فردی که از لحاظ امنیتی در رده بالاتری نسبت به مایک دی آندریا قرار داشته هم از جمله سرنشینان این هواپیما بوده و کشته شده است.

منابع از ارائه نام این مقام خودداری کردند.آنها درباره جزئیات حادثه منتهی به سقوط هواپیما گفتند:هواپیمای « E-۱۱A» آمریکا به‌دلیل نقص فنی در حال پرواز در ارتفاع پایین‌تری نسبت به حالت معمول بود و با شلیک موشک «استرلا-۱» که یک سلاح دوش‌پرتاب روسی است از سوی اعضای طالبان هدف قرار گرفته و ساقط شد.گفتنی است که مقام‌های دولت «دونالد ترامپ» در حالی که بعد از عملیات حمله موشکی ایران به پایگاه «عین‌الاسد» درباره تلفات آن پنهاکاری کردند، درباره سرنوشت این هواپیما و سرنشین‌های آن نیز نوعی پنهانکاری را در دستور کار قرار داده و گاهی اظهاراتی ضد و نقیض درباره آن مطرح کرده‌اند.

عمران خان: علیرغم فشارهای خارجی در اجلاس سازمان کنفرانس اسلامی شرکت می کنم

سرویس خارجی: نخست وزیر پاکستان در سفر به کوالالامپور ضمن ابراز تاسف از عدم شرکت در کنفرانس اسلامی مالزی تحت فشارهای عربستان و امارات ، اعلام کرد: علیرغم فشارهای خارجی در اجلاس آتی سازمان کنفرانس اسلامی در این کشور شرکت خواهم کرد.«عمران خان» در این سفر با «ماهاتیر محمد» نخست وزیرمالزی دیدار و گفتگو کرد و اظهار داشت: تعهد می دهم در اجلاس آتی کنفرانس اسلامی مالزی شرکت کنم. وی گفت: برخی از دوستان نزدیک ما مدعی بودند که این کنفرانس ممکن است به تفرقه در دنیای اسلام منجر شود اما من مطمئن هستم که چنین اتفاقی رخ نمی دهد.نخست وزیر پاکستان گفت: روابط دیرینه و خوبی میان اسلام آباد و کوالالامپور وجود دارد که می تواند منجر به پیشرفت هر دو کشور در زمینه‌های اقتصادی، دفاعی و آموزشی شود.

عمران خان با اشاره به مساله کشمیر تاکید کرد: شش ماه است کشمیر تبدیل به بزرگترین زندان جهان شده و حتی می بینیم که پس از حمایت مالزی از مواضع پاکستان در قبال کشمیر، هند شروع به تهدید کوالالامپور کرده است.وی اظهار داشت: چون هند به علت حمایت از کشمیر خرید روغن پالم از مالزی را متوقف کرده پاکستان از طریق کریدور اقتصادی چین به این کشور کمک خواهد کرد روغن پالم خود را بفروشد.

ماهاتیر محمد نیز در این دیدار بر لزوم اتحاد و همکاری کشورهای اسلامی برای از بین رفتن مشکلات و موانع موجود اشاره کرد وگفت: حداکثر ظرفیت خود را برای گسترش همکاری با پاکستان به کار خواهم بست و می دانم که این تعاملات به سود هر دو کشور است. همچنین به دنبال سفر عمران خان به مالزی تفاهمنامه‌های همکاری جدید میان دولت‌های اسلام آباد و کوالالامپور در زمینه تبادل زندانیان امضا شد.از سویی،انتقاد وزیر حقوق بشر پاکستان از بی تفاوتی سازمان ملل نسبت به مساله کشمیر انتقاد کرد و گفت:سازمان ملل انگیزه و تلاشی برای حل این مساله ندارد و به این دلیل تاکنون به راهکاری مشخص نرسیده‌ایم.

سازمان ملل: حملات ائتلاف سعودی، هزاران یمنی را آواره کرده است

سرویس خارجی :سازمان ملل متحد در گزارشی اعلام کرد که حملات ائتلاف سعودی و درگیری‌ها در چند استان یمن ، هزاران ساکن این استان‌ها را واداار به ترک خانه‌های خود کرده است.

سازمان ملل متحد در گزارشی اعلام کرد که هزاران یمنی در استان‌های صنعاء، مأرب و الجوف در یمن در نتیجه حملات ائتلاف عربی به رهبری عربستان و تشدید درگیری‌های نظامی بین نیروهای دولت مستعفی یمن و جنبش انصارالله، خانه‌های خود را ترک کرده‌اند.برنامه جهانی غذا « WFP» وابسته به سازمان ملل اعلام کرد که آوارگان یمنی نیاز مبرم به کمک دارند.در گزارش این سازمان آمده است که طی دو هفته گذشته برنامه جهانی غذا کمک‌های غذایی فوری برای حدود ۲۵۰۰خانواده که به تازگی از« نِهم»، «مأرب» و «الجوف » آواره شده‌اند، ارسال کرده است.دِر این حال، «محمد القادری» رئیس هیأت صنعاء در کمیته هماهنگی مشترک، در دیدار با ژنرال «آبهیجیت گوها» رئیس تیم ناظران سازمان ملل در یمن، یادداشت اعتراضی درباره نقض مکرر توافق سوئد به وی تحویل و از پایان صبر صنعاء در سایه سکوت سازمان ملل خبر داد. وی خطاب به این مقام سازمان ملل تصریح کرد: صبر ما (انصارالله) هم حدی دارد و در برابر سکوت سازمان ملل و عدم اتخاذ هیچ تصمیمی از سوی این سازمان، دست بسته نخواهیم نشست.در تحولات میدانی نیز، منابع خبری گزارش دادند که پادگان «صحن الجن» متعلق به نیروهای « منصورهادی» رئیس جمهوری مستعفی و فراری یمن در شرق «مأرب»، هدف حمله موشکی قرار گرفته است.

اردوغان: الحاق«کریمه» به روسیه را به رسمیت نمی شناسیم

سرویس خارجی: رئیس جمهوری ترکیه در جریان سفر به اوکراین و دیدار با «ولودیمیر زلنسکی» رئیس جمهوری این کشور، اعلام کرد:ترکیه الحاق غیرقانونی شبه جزیره کریمه به روسیه را به رسمیت نمی‌شناسد.

«رجب طیب اردوغان» رئیس جمهوری ترکیه اظهار داشت:بر موضع ثابت خود درباره تمامیت ارضی اوکراین و به رسمیت نشناختن الحاق غیرقانونی شبه جزیره کریمه به روسیه تاکید می‌کنیم.اردوغان گفت: ترکیه اوضاع ترک‌های تاتار در کریمه را به دقت زیر نظر دارد و به حمایت از دولت اوکراین ادامه می‌دهد. وی همچنین در این دیدار گفت: مذاکرات پیمان تجارت آزاد بین ترکیه و اوکراین در سال جاری به پایان خواهد رسید.زلنسکی رئیس جمهوری اوکراین هم در این دیدارگفت: کشورش از دریافت کمک از ترکیه خشنود است و از همکاری نظامی و مالی میان دو کشور رضایت دارد.وی همچنین درباره تبادل زندانیان میان روسیه و اوکراین تاکید کرد: کشورش به دنبال حمایت ترکیه برای آزادی شهروندان اوکراینی از جمله تاتارها از زندان‌های روسیه است. خبردیگر این که دادستان‌های ترکیه در استان‌های «بالیکشیر» و «قونیه» این کشور حکم دستگیری ۷۴ مظنون به ارتباط با جریان «گولن» را صادر کردند.

داماد ترامپ طرح ننگین «معامله قرن» را فردا به شورای امنیت می برد

سرویس خارجی: داماد و مشاور ارشد رئیس جمهوری آمریکا قصد دارد فردا پنجشنبه در نشست فوق‌العاده شورای امنیت سازمان ملل به ارائه طرح سازش تحمیلی آمریکا علیه فلسطین بپردازد.

منابع خبری اعلام کردند که واشنگتن خواستار برگزاری نشست فوق‌العاده شورای امنیت سازمان ملل برای ارائه طرح سازش تحمیلی «دونالد ترامپ» رئیس جمهوری آمریکا شده است. این نشست قرار است فردا پنجشنبه برگزار شود و «جرد کوشنر» مشاور ارشد و داماد رئیس جمهوری آمریکا در این نشست به ارائه طرح معامله قرن می‌پردازد. این نشست، تنها چند روز پیش از سفر ۱۱فوریه (۲۲بهمن) «محمود عباس» رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین به سازمان ملل انجام می‌شود. عباس قصد دارد در این سفر، مخالفت فلسطین با این طرح را اعلام کند و خواستار اجرای قطعنامه‌های بین‌المللی درباره فلسطین شود. در چنین شرایطی رئیس دفتر سیاسی حماس در تماس‌های تلفنی با رئیس‌جمهوری، نخست‌وزیر و رئیس پارلمان لبنان از مواضع آنها در رد «معامله قرن» قدردانی کرد و درباره خطرات این طرح هشدار داد. «اسماعیل هنیه» در تماس‌های تلفنی با «میشل عون» رئیس‌جمهوری لبنان، «حسان دیاب» نخست‌وزیر و «نبیه بری» رئیس پارلمان این کشور درباره خطرات طرح موسوم به «معامله قرن» و تأثیرات آن در زمینه‌های مختلف بحث و تبادل نظر کرد. هنیه در این تماس‌ها از موضع سران لبنان در رد معامله قرن قدردانی و بر همبستگی ملت لبنان و فلسطین در این مرحله خطرناک تأکید کرد. رئیس دفتر سیاسی جنبش حماس ضمن تأکید بر حق بازگشت آوارگان فلسطینی، درباره تلاش‌ها برای اسکان دائمی آنها در کشورهایی دیگر هشدار داد. وی ضمن تشریح تماس‌های حماس در مقابله با این طرح آمریکایی تأکید کرد که وحدت موضع فلسطینی‌ها در رد معامله قرن نقطه آغاز مهمی در مقابله با آن است. هنیه در تماس تلفنی با نبیه بری از وی خواست «محمود عباس» رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین را به برگزاری نشست با رهبران گروه‌های فلسطینی در قاهره تشویق کند تا در این نشست درباره اتخاذ یک راهبرد ملی فراگیر بحث و تبادل‌نظر شود. بری هم بر موضع کشورش در رد معامله قرن و حمایت از حقوق فلسطینی‌ها تأکید کرد و گفت: مقابله با این طرح، نیازمند تحقق وحدت ملی و در وهله بعدی مقاومت علیه اشغالگر است. خبر دیگر اینکه سخنگوی تشکیلات خودگردان فلسطین تاکید کرد که طرف فلسطینی واردات چندین محصول اسرائیلی را به بازارهای فلسطین ممنوع کرده است. «ابراهیم ملحم» افزود: دولت فلسطین تصمیم گرفته مانع ورود چندین نوع از محصولات اسرائیلی به بازارهای فلسطین شود. ملحم تصریح کرد که این اقدام در واکنش به تصمیم اخیر وزیر جنگ رژیم صهیونیستی مبنی بر ممانعت از ورود محصولات کشاورزی فلسطینی به بازار صورت می گیرد. به تازگی وزیر جنگ رژیم صهیونیستی اعلام کرده که محصولات کشاورزی فلسطین از روز یکشنبه این هفته وارد بازارهای اسرائیلی نخواهد شد. این اقدام رژیم صهیونیستی با هدف تشدید محاصره و وخیم تر کردن اوضاع اقتصادی فلسطین انجام می شود. در رویدادی دیگر صدها تن از یهودیان ارتدوکس و تندرو که به آنها «حریدی» گفته می شود، علیه پلیس رژیم صهیونیستی در شرق تل آویو تظاهرات کردند. صدها تن از یهودیان حریدی در شهر «بنی براک» واقع در شرق تل آویو در اعتراض به بازداشت یکی از عناصر خود به دست پلیس رژیم صهیونیستی تظاهرات کردند. معترضان که برای ساعاتی راه اصلی شهر بنی براک را مسدود کرده بودند، با نیروهای پلیس درگیر شدند. پلیس ۱۸تن از آنان را دستگیر کرد و از سوی دیگر سه نفر از نیروهای پلیس هم در درگیری با معترضان زخمی شدند. پلیس صهیونیستی روز یکشنبه این هفته یکی از یهودیان حریدی را که قصد فرار از خدمت سربازی داشت، دستگیر کرد. یهودیان حریدی با سربازی اعضای خود که به تحصیل تورات مشغول اند مخالف هستند در حالی که گروه‌های یهودی دیگر معتقدند خدمت سربازی برای همه صهیونیست‌ها الزامی است و باید برابری صورت گیرد.



خشم مردم غزه از معامله قرن

صدها تن از مردم فلسطین در غزه با برپایی تظاهرات علیه طرح موسوم به معامله قرن، تصاویر دونالد ترامپ رئیس جمهوری آمریکا و بنیامین نتانیاهو نخست وزیر رژیم صهیونیستی و نیز پرچم‌های آمریکا و اسرائیل را به آتش کشیدند. شرکت کنندگان تاکید کردند که این معامله شوم که به زیان حقوق ملت فلسطین است، هرگز راه به جایی نمی‌برد.

کشته شدن ۷ نظامی مصری در حمله داعش به «سینا»

سرویس خارجی : هفت نظامی مصری بر اثر انفجار خودروی زرهی آن‌ها توسط عناصر داعش در استان سینای شمالی ، واقع در شرق این کشور کشته شدند. به گزارش پایگاه خبری العربی الجدید، خودروی زرهی نظامیان مصری بر اثر انفجار یک بمب کنار جاده ای در جنوب شهر «شیخ زوید»، واقع در منطقه « سینا» منهدم شد.منابع محلی گزارش دادند؛ گروه تروریستی «ولایت سینا» شاخه گروه تروریستی داعش در شبه جزیره سینا این خودروی زرهی را منفجر کرده است.این در حالی است که یکشنبه شب نیز خط لوله انتقال گاز از سرزمین‌های اشغالی فلسطین به مصر در استان سینای شمالی منفجر شد و دو روز بعد از آن، داعش مسئولیت این حمله را برعهده گرفت .

حمله هوایی نیروهای تحت امر «حفتر» به مناطق مسکونی پایتخت لیبی

سرویس خارجی : جنگنده‌های وابسته به ارتش « خلیفه حفتر»، مناطق مسکونی پایتخت لیبی را بمباران کردند.

جنگنده‌های وابسته به نیروهای ژنرال«خلیفه حفتر»، فرمانده نیروهای موسوم به ارتش ملی لیبی ، برخی مناطق مسکونی «طرابلس» را بمباران کردند. بر اساس این گزارش‌ها این جنگنده‌ها منطقه مسکونی «ابوسلیم» در جنوب طرابلس را هدف قرار دادند. در این حال، روزنامه «گاردین» در مقاله ای نوشت: «حفتر» در سال ۲۰۱۴تاکید کرده بود که در صورت تصرف «طرابلس» ، اقدام به نابودی مسلمانان و زندانی کردن و کشتن آنها می کند. در ادامه این مقاله آمده است: بعضی رژیم‌ها همچون مصر، امارات، اردن و عربستان حامی «حفتر» هستند و نقش امارات پررنگ تر از بقیه است به طوری که جنگنده‌ها و پهپادهای این کشور تاکنون صدها منطقه در لیبی را بمباران کرده و طبق اعلام سازمان ملل منجر به کشته شدن صدها غیر نظامی شده اند.

در چنین شرایطی، «احمد المسامری» سخنگوی نیروهای «خلیفه حفتر» موسوم به «ارتش ملی لیبی» در کنفرانس خبری مدعی شد که ترکیه ۱۵۰۰ داعشی را در حمایت از دولت مستقر در طرابلس به لیبی اعزام کرده است.مسماری افزود: ترکیه این داعشی‌ها را از سوریه به فرودگاه «معیتیقه» لیبی منتقل کرده است.

سازمان ملل: تبادل آتش میان نیروهای سوریه و ترکیه نگران کننده است

سرویس خارجی: سازمان ملل ضمن ابراز نگرانی از افزایش درگیری‌ها در استان ادلب، خواستار کاهش تنش فوری میان سوریه و ترکیه و بازگشت به میز مذاکرات شد.

«استفان دوجاریک» سخنگوی دبیرکل سازمان ملل خواستار توقف هرچه سریعتر درگیری‌ها در استان ادلب واقع در شمال سوریه شد. دوجاریک در نشستی خبری ضمن هشدار درباره درگیری‌ها بین ترکیه و ارتش سوریه در ادلب، خواستار بازگشت طرف‌ها به میز مذاکره شد. وی گفت: ما از شنیدن گزارش‌ها درباره درگیری بین نیروهای دولت سوریه و نظامیان ترکیه در شمال سوریه بسیار نگران هستیم.

این مقام سازمان ملل ضمن اشاره به تماس‌های متعددی که با مسئولان سوری، ترکی و روسی در موضوع ادلب دارند، اظهار داشت: به نظرم این درگیری بار دیگر نشان داد که تهدید علیه صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی، از درگیری کنونی در سوریه ناشی می‌شود. دوجاریک با بیان اینکه پیامی به تمامی کشورهای درگیر در جنگ سوریه مبنی بر لزوم کاهش تنش و کاهش تلفات در استان ادلب ارسال کرده‌اند، افزود: ما همچنین عمیقاً نگران گزارش‌ها درباره تلفات غیرنظامیان و آواره شدن حجم گسترده‌ای از غیرنظامیان هستیم. وی سپس به نقل از «آنتونیو گوترش» دبیرکل سازمان ملل گفت: او بار دیگر تاکید کرده که هیچ حمله‌ای به غیرنظامیان یا زیرساخت‌های غیرنظامی نباید انجام شود. از سویی وزیر دفاع آلمان هم از تشدید تنش‌ها میان ارتش‌های ترکیه و سوریه در استان ادلب ابراز نگرانی و بر لزوم دیدار مقامات سه کشور اروپایی با رئیس‌جمهوری ترکیه تأکید کرد. «آنه‌گرت کرامپ کارن باوئر» گفت: من معتقدم که به یک رویکرد بین‌المللی نیاز است بنابراین خوب است که ما بعنوان سه کشور اروپایی [آلمان، فرانسه و انگلیس] به مذاکرات خود با اردوغان ادامه دهیم. گفتنی است روز دوشنبه این هفته وزارت دفاع ترکیه از کشته و زخمی شدن ۱۳ نظامی خود در پی حملات ارتش سوریه به تروریست‌ها در منطقه کاهش تنش ادلب خبر داد. در چنین شرایطی «خلوصی آکار» وزیر دفاع ترکیه مدعی شد در واکنش نظامی به حمله ارتش سوریه، ۷۶نظامی سوری کشته شدند. آکار حین بازدید از نظامیان ترکیه‌ای مستقر در مرز سوریه واقع در استان‌هاتای، ادعا کرد توپخانه‌ها و جنگنده‌های ارتش این کشور به ۵۷نقطه از مواضع ارتش سوریه حمله کرده و ۷۶سرباز سوری را در این حملات از پای درآوردند. وی با رد دلیل اعلامی روسیه درباره هدف قرار گرفته شدن نظامیان ترکیه توسط ارتش سوریه، گفت: ترکیه دو روز قبل به مسئولان روسی اطلاع داده بود که نیروهای پشتیبانی ارتش ترکیه به ادلب می‌رسند اما ارتش سوریه به حملاتش ادامه داد.

از سوی دیگر «رجب طیب اردوغان» رئیس‌جمهور ترکیه نیز از افزایش تعداد تلفات نظامیان این کشور در موشک‌باران مواضع تروریست‌ها در ادلب توسط ارتش سوریه به هشت کشته خبر داد. دو نظامی دیگر ترکیه‌ای که در عملیات ارتش سوریه در ادلب زخمی شده بودند، بر اثر جراحات جان باختند. بدین ترتیب تعداد تلفات نظامیان ترکیه در عملیات ارتش سوریه در ادلب، به هشت کشته افزایش یافت. در چنین شرایطی معاون وزیر امور خارجه سوریه ورود نیروهای ترکیه به خاک کشورش را در تناقض با توافقنامه‌های آستانه و سوچی دانست. فیصل مقداد، با اشاره به ورود نیروهای ترکیه به خاک سوریه، اظهار داشت: ما هرگونه نقض توافقنامه آدانا را محکوم می‌کنیم، دولت ترکیه به این توافقنامه پایبند نیست که به آنکارا اجازه ورود به خاک سوریه را می‌دهد. مقداد تأکید کرد: قانون بین‌المللی به هیچ کشوری اجازه تجاوز به یک کشور دیگر، اشغال و استعمار اسکانی آن از جمله انتقال اهالی، برافراشتن پرچم ترکیه و افتتاح مدارس ترکیه‌ای در آن را نمی‌دهد. وی افزود: این اقدامات با اهداف اعلام شده از سوی نظام ترکیه در تناقض است.در چنین شرایطی، پس از چهار سال اشغال سرانجام با پیشروی‌های ارتش سوریه در جنوب استان ادلب، شهرک نیرب در شرق شهر ادلب تحت کنترل ارتش سوریه درآمد. ارتش سوریه موفق شد شهرک نیرب در شرق شهر ادلب را آزاد کند و یک گام دیگر در این استان پیش برود. اهمیت این شهرک در موقعیت آن است که نزدیک بزرگراه بین‌المللی استان حلب به استان لاذقیه در شمال غرب سوریه معروف به جاده «M4» است.در خبری دیگر وزارت دفاع روسیه از تحرکات گروه‌های تروریستی در سوریه برای انجام حمله شیمیایی خبر داد.

وزارت دفاع روسیه اعلام کرد اطلاعاتی در دست دارد که نشان می‌دهد گروه کلاه سفیدهای وابسته به غرب با حمایت گروه‌های تروریستی در حال نقشه‌ریزی برای یک اقدام تحریک‌آمیز جدید در سوریه با مواد سمی است. طبق اعلام وزارت دفاع روسیه، گروهی متشکل از ۱۵عضو کلاه سفیدها اول فوریه برای ترتیب دادن رویدادی شبیه حمله شیمیایی، وارد ادلب شده‌اند و نزدیک به ۴۰۰لیتر مواد شیمیایی را به سایتی در ادلب که قصد دارند در آنجا فیلمی تهیه کنند تحویل داده‌اند.خبر دیگر اینکه تلویزیون دولتی سوریه از حمله به دو تأسیسات گازی در استان حمص خبر داد. کارخانه گاز «ایبلا» واقع در شرق استان حمص و یک تأسیسات دیگر در منطقه جنوب این استان هدف حمله خمپاره‌ای قرار گرفتند.



بازدید وزیر دفاع ترکیه از نیروهای این کشور در مرز سوریه همزمان با درگیری‌های دوجانبه

خشم گروه‌های مقاومت منطقه از دیدار رئیس شورای انتقالی سودان با «نتانیاهو» به میانجیگری امارات

سرویس خارجی : گروه‌های مقاومت منطقه دیدار رئیس شورای حاکمیتی سودان با نخست وزیر رژیم صهیونیستی در پایتخت «اوگاندا» را که با میانجیگری امارات صورت گرفت، محکوم کردند و آن را نشانه دورویی برخی رژیم‌های عربی دانستند.

در همین راستا، گروه‌های فلسطینی دیدار « عبدالفتاح الرهان»، رئیس شورای حاکمیتی سودان با «نتانیاهو» را محکوم کردند. «صائب عریقات» دبیر کل کمیته اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین در اولین واکنش ، دیدار رئیس شورای حاکمیتی سودان با نخست وزیر رژیم صهیونیستی را محکوم و آن را خنجری به پشت ملت فلسطین و نقض آشکار طرح صلح عربی توصیف کرد. او همچنین پس از اعلام تصمیم «اوگاندا » برای انتقال سفارت خود از «تل آویو» به «قدس» از کشورهای عضو اتحادیه آفریقا خواست به تصمیم‌های مصوب در اجلاس‌های سران خود پایبند باشند. جنبش جهاد اسلامی فلسطین هم با صدور بیانیه‌ای دیدار رئیس شورای حاکمیتی سودان با نتانیاهو را محکوم و اعلام کرد که موضع اصیل ملت سودان ، « سه نه به اسرائیل» است. در این بیانیه آمده است : نشست مذکور هرگز بیانگر موضع اصیل و شناخته شده ملت سودان در حمایت از مسئله فلسطین نیست.

جهاد اسلامی ادامه داد: این گناه پاسخی به موضع اصیل سودان و مصوبه کنفرانس کشورهای اسلامی و عربی در سودان است که « سه نه » به اسرائیل گفت و هنوز هم یکی از اصول ملت‌های عربی در رد عادی سازی و جرم شمردن هر گونه رابطه با اشغالگران است.جهاد اسلامی از ملت فلسطین و گروه‌ها و انقلابیون آزاده آن خواست ضمن محکوم کردن این دیدار در برابر هر گونه تلاش برای نقض موضع اصیل سودان بایستند. جبهه خلق برای آزادی فلسطین نیز ضمن محکوم کردن دیدار البرهان با نتانیاهو از ملت سودان و جنبش ملی گرای آن خواست این دیدار را محکوم و با هر گونه گام‌های بعدی کشورشان برای آزادی سازی مقابله کنند. در بیانیه این جبهه آمده است: دیدار البرهان با نتانیاهو به عمق منافع ملت سودان و موضع آن در طول چند دهه پیش در حمایت از ملت فلسطین و حضور بسیاری از فرزندان آن در صفوف مقاومت فلسطین ضربه می‌زند.

جبهه خلق افزود: این دیدار که یک روز پس از پایان جلسه وزیران خارجه عربی که معامله قرن را رد کردند ، برگزار شده است کذب مواضع اعلام شده برخی رژیم‌های عربی در مورد حقوق فلسطین و عرب‌ها را تأیید می‌کند.در این بیانیه توضیح داده شد که دیدار مذکور، میزان فرومایگی و سرسپردگی به سیاست‌ها و برنامه‌های خصمانه که منافع عالی امت عربی را هدف گرفته است و انحلال آرمان فلسطین و عادی سازی اعراب با رژیم اشغالگر اسرائیل را نشان می‌دهد. جبهه خلق همچنین از دولت سودان خواست دست از جنایت عادی سازی برداشته تا جایگاه کشور برادر سودان که با « سه نه » اجلاس عربی در این کشور حاصل شده است، مصون بماند.جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) نیز ضمن محکوم کردن دیدار البرهان با نتانیاهو اعلام کرد : این دیدارهایی که با هدف عادی سازی انجام می‌شود رژیم اشغالگر رابرای ادامه جنایات و اقدامات خصمانه خود علیه ملت فلسطین و هتک حرمت مقدسات آنان گستاخ می‌کند.

«حازم قاسم» سخنگوی حماس تاکید کرد: رژیم اشغالگر بزرگ‌ترین خطر برای امنیت ملی کشورهای عربی است و به حقوق تاریخی امت تعرض کرده است، بنابراین باید زنجیره عادی سازی با آن قطع شود». سخنگوی حماس از آحاد امت عربی خواست به مقابله با پروژه صهیونیستی روند که می خواهد اصول امت عربی و هویت آن را نابود کند.

«جبریل الرجوب» دبیر کل کمیته مرکزی جنبش فتح هم ضمن محکوم کردن این دیدار گفت: چنین اتفاقی با موضع ملت برادر سودان که همواره حامی حقوق ملت فلسطین در برخورداری از کشور مستقل در مرزهای ۱۹۶۷ به پایتختی قدس شریف بوده در تناقض است و نقض طرح صلح عربی و تصمیم‌های اخیر شورای وزیران خارجه کشورهای عربی و شورای همکاری اسلامی به شمار می‌رود.

علاوه بر گروه‌های فلسطینی، برخی جنبش‌های مقاومت منطقه نیز این اقدام را محکوم کردند. مقامات ارشد انصارالله یمن در همین رابطه از رئیس شورای انتقالی سودان به دلیل دیدار با نخست وزیر رژیم صهیونیستی به شدت انتقاد کردند. «محمدعلی الحوثی»، رئیس کمیته عالی انقلاب یمن در توییتی به دیدار بنیامین نتانیاهو و عبدالفتاح البرهان، رئیس شورای انتقالی سودان واکنش نشان داد و ضمن انتقاد شدید از این دیدار، نوشت : دیداری که رویترز از آن پرده برداشت و دو طرف در آن درباره آغاز تلاش برای عادی سازی روابط توافق کردند همان سیاست "چماق و هویج"است.وی افزود: هدف نتانیاهو از این دیدار، ادامه نقش مزدوران سودانی در جنگ‌های خارجی در قبال وعده‌های توخالی است. از طرفی، «محمد عبدالسلام»، سخنگوی رسمی انصار الله یمن نیز دیدار اخیر «عبدالفتاح البرهان» رئیس‌شورای حاکمیتی سودان با بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، در اوگاندا را محکوم کرد.

لازم به ذکر است : نخست وزیر رژیم صهیونیستی اعلام کرد که در «اوگاندا» با «عبدالفتاح البرهان»، رئیس شورای حاکمیتی سودان دیدار و درباره روابط دوجانبه و عادی سازی روابط گفتگو کرده است.همزمان، یک مقام عالی‌رتبه نظامی سودان فاش کرد که «امارات» ، دیدار بین نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی و رئیس شورای انتقالی سودان در اوگاندا را ترتیب داده بود.

فرهنگ

۴۳۳

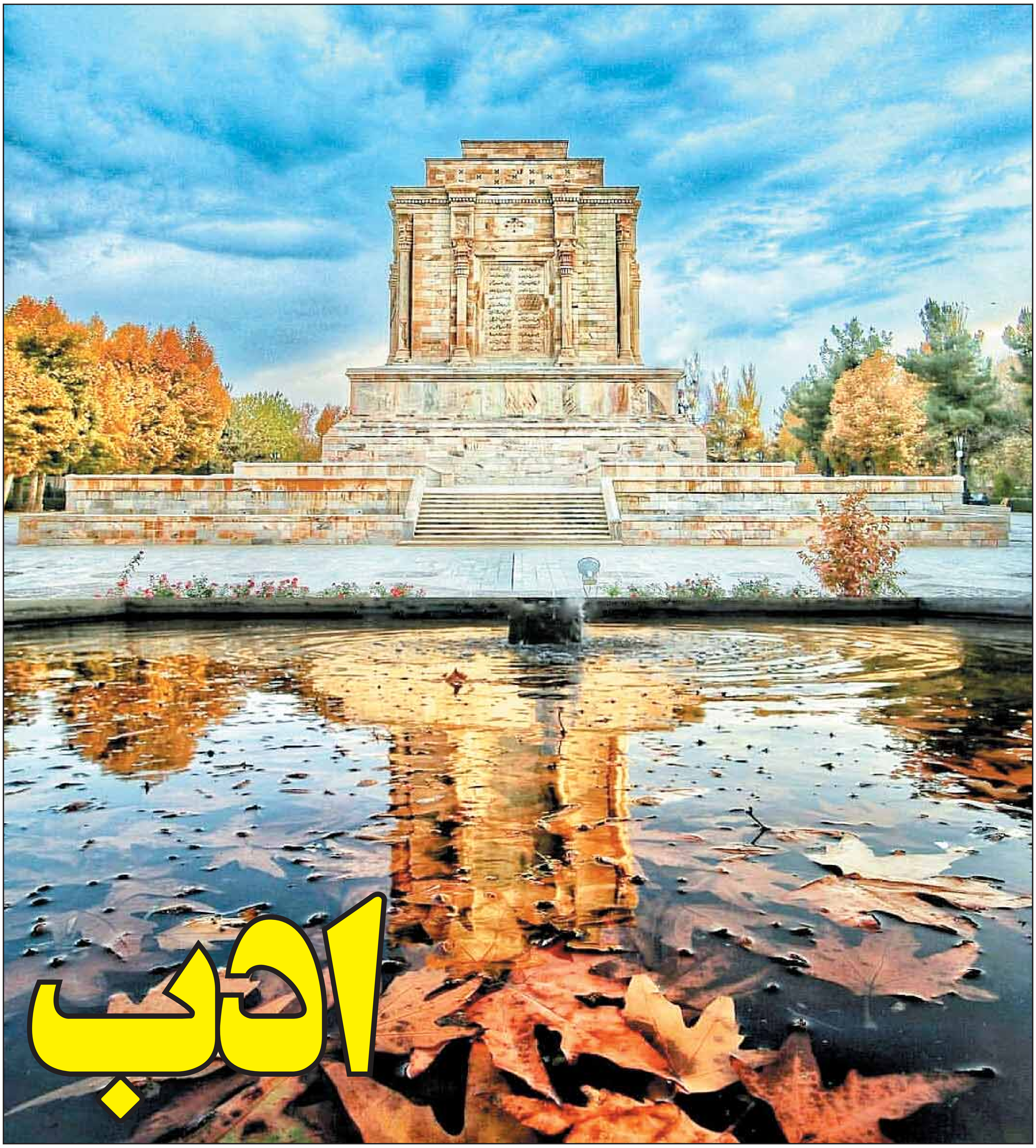
ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات

چهارشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۹۸- سال نودوچهارم - شماره ۲۷۴۹۳









فرهنگی
ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات
چهارشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۹۸- سال نودوچهارم - شماره ۲۷۴۹۳

سرآغاز...



سید مسعود رضوی

از خدا جوییم توفیق ادب
بی ادب محروم ماند از لطف رب
بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد

هر فرهنگی، به تاریخ و سنت‌ها و کتاب‌هایی متکی است که علم و اندیشه و ادبیات را پرورده و بار و بری بدان بخشیده‌اند. پروندهٔ فرهنگ‌هایی همچون یونان باستان با آن همه عناصر و عوامل و میراث‌های علمی و فرهنگی روشن است. شاید بتوان آن فصل از رویدادهای علمی و فلسفی و فکری را در جهان قدیم، یک اتفاق نادر قلمداد کرد. این حقگزاری نسبت به یونان برای ما ضروری است، زیرا در کمال حیرت و شگفتی تاریخ و فرهنگ و ادبیات ما تحت تأثیر نوعی اخباریگری در اعتقادات و افراط صوفیان و باطنی‌گری که نقشی بزرگ و ماندگار بر ادبیات ما زده است، به جنگ عق و منطق و فلسفه رفته و معلمان اول در یونان را ناسزاها گفته‌اند! این پدیده از عجایب تاریخ ماست!

یونان در مسیر دیگری در جهان اسلام مورد بازخوانی و تفسیر قرار گرفت و در عصر روشنگری و قبل از آن در دوران رنسانس بازتولید شد و چنان مورد توجه قرار گرفت که جنبش بیداری و ورود به عصر علم و مدرنیسم از همانجا سرآغاز گرفت. کلاسیسیسم در حقیقت چشم‌گشودن بر رویای یونان بود. عصر جوامع دموکراتیک و ذهن‌های منطقی که از زیبایی و طراوت فرهنگ لذت برده و مشکلات بشر را یکایک از راه برمی‌داشتند. علم‌گرایی و هجوم اختراعات، یکباره بشر را بر تمام عناصر و موانع طبیعت چیره ساخت و زمین که خانهٔ مشترک انسان‌ها بوده و هست، به سیاره‌ای شکننده و کوچک با منابع محدود و شرایطی آسیب‌پذیر از حیث زیست‌محیطی بدل شد. اینک آنچه زمانی یک رویای بزرگ و با شکوه بود به کابوسی عظیم و رعب‌آور بدل شده است. گرمایش زمین در اثر بی‌تدبیری و رشد جمعیت و نابودی منابع و اقلیم‌های پایدار، ویروس‌های بیماری‌زایی که منشاء نامعلوم دارند، و اخیراً ویروس مرگبار کرونا که پس از سارس و ابولا، بیشترین وحشت را به جوامع متراکم انسانی منتقل کرده است، زباله‌های پلاستیکی و ورود میکروپلاستیک به سرتاسر اقیانوس‌ها، نابودی صخره‌های عظیم مرجانی در سراسر جهان، جنگ‌ها و انفجارهای آزمایشی و نظامی با شکافت هستهٔ اتم، صید بی‌رویه‌ی حیوانات کم‌یاب و تداوم قطع انبوه درختان و جنگل‌های حارّه‌ای و کوهستانی و رفتار نابخردانه و سعبانه با حیوانات و پرندگان و حشرات که قلب هر انسانی را به درد می‌آورد. ماجرای میانکاله و نابودی پرندگان زیبایی که هزار هزار و بلکه ده‌ها هزار تلف شده و شاید قتل‌عام شده باشند یک تراژدی تمام عیار است. این ماجرا را چگونه معنا کنیم در حالی که یک نهاد و چند استاد درجه یک محیط‌زیست ایران گفته‌اند ماجرا عمدی بوده و برخی طاعنان و دشمنان مدیریت و برنامه‌های کنونی دست به اقدامی برای زمینگیرکردن رئیس و مجموعه حفاظت از محیط‌زیست در ارتباط با شکار و امور دیگر زده‌اند. اگر چنین باشد، که احتمالاً بوده و هست، پس بدا به حال ما و لعنت و آتش بر آن کوردلان و بزدلانی که چنین جسارتی به ساخت کائنات و جان عزیز پرندگان زیبای میانکاله روا داشتند. خاک و لعنت بر سرشت و سرنوشتشان باد...

اما فرهنگ ایران، در میان تمام تمدن‌ها و میراث‌های معنوی بشر، برای خود سه عنصر شگفت‌انگیز داشته است که بر اساس آن ساخته شده و شناخته می‌شود. اول تداوم و ماندگاری در تاریخ، دوم ایجاد ارتباط تجاری و فرهنگی میان مشرق آسیا و غرب رومی و سامی و اروپایی، و سوم کاخ رفیع ادب، که همچون خورشیدی در جهان دیروز و امروز درخشان و نورافشان است.

این نوبت را به ادب و مفهوم آن به مثابه یکی از فضیلت‌های بزرگ بشری داده‌ایم، زیرا ادب، تنها میراث ادبیات ما، و شامل شعر و نثر نیست.

در فرهنگ ایران و حیطهٔ زبان پارسی، ادب به دو معنای متقارن و بسیار مهم بیان شده که هر دو پایه و جانمایهٔ نظام فرهنگی، آموزشی و پرورشی ما بوده است. ادب از کهن‌ترین و اصیل‌ترین واژگان و مفاهیم ماست. استاد متفکر یگانهٔ معاصر، زنده‌یاد دکتر فخرالدین شادمان در آثار و مقالاتش، به‌ویژه در رمان بی‌مانند روشنایی و تاریکی، به این تبادر تاریخی در معنای ادب اشاره کرده و راه نجات و تربیت و هویت ایرانیان را رجوع بدان دانسته است. بر اساس آموزه‌های شادمان:

ادب در معنای اول، یعنی سخن والا، به شعر و نثر، در اثر آموزش و فراگیری و تمرین و استعداد در اشخاص پدید می‌آید. عنصر زیبایی و فخامت، انتظام و تعادل در چینش و گزینش کلمات، شعر را به وجود می‌آورد و نثر را پخته و سخته می‌کند. شعر ما، بزرگترین دیوان سخن و زیباترین معدن کلمات در تمام ادوار تاریخ بشر است. و مگر جهان چیست جز اندیشه! و اندیشه نیست جز به معجزهٔ کلمات، در آغاز کلمه بود و کلمه خدا بود... خداوند نیز با سخن و کلمه آغاز کرد و جهان اینگونه متولد شد. ما پرچم کلمات را در نسیم زیبایی به اهتزاز درآوردیم و از نیاکان بزرگوارمان در عصر ما قبل رودکی تا همین امروز که شفیعی و ابتهاج و شاعران سترگ ما، عمیق‌ترین مفاهیم انسانی را به من و شما و فرزندانمان می‌آموزند، کلمات شاعرانه همچنان زنده و سرزنده به رگ‌های روح و روانمان، جان می‌بخشد و زندگیمان را معنا می‌دهد. حکیم فردوسی که کتاب والای خود را با ستایش خرد و وصف سخن آغاز می‌کند، برای آن است که بدانیم اگر کسی آموزش نبیند و به زینت خواندن و نوشتن پالایش نیابد، از بزرگترین نعمت هستی بی‌بهره است. خداوند سبحان نیز در قیاس و مقایسه‌ای میان آدمیان، دانش را برتر نهاده است: هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون ... هل یستوی الظلمات و النور... دانش نور است و سخن روشنی، و ادب، گرمای این درخشش و روشنایی است. اما معنای دوم ادب همان است که تربیت و آداب انسانی احترام و نجابت و ظرافت از آن برمی‌آید. «ادب مرد به ز دولت اوست» و تربیت و آداب اولیه‌ای که شاید در نظر برخی چندان مهم نباشد، اما زیربنای تمام فضیلت‌ها، همان است و بس؛ پس به فرزندانمان ادب بیاموزیم، هم در معنای ادبیات و هم در معنای آداب معاشرت از آغاز با یک سلام تا ... ختم کلام.



فیلسوف ادب، فخرالدین شادمان



کاروان برف

کمال‌الدین اسماعیل
(خلاق المعانی)

هرگز کسی نداد بدینسان نشان برف   گویی که لقمه ییست زمین در دهان برف
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه ست   اجرام کوههاست نهان در میان برف
ناگه فتاد لرزه بر اطراف روزگار   از چه؟ ز بیم تاختن ناگهان برف
گشتند ناامید همه جانور ز جان   با جان کوهسار چو پیوست جان برف
با ما سپید کاری از حد همی برد   ابر سیاه کار که شد در ضمان برف
خان خرک شدست همه خان و مان ما   بر یکدگر نشسته درو کاروان برف
چاه مقّنعست همه چاه خانها   انباشته بجوهر سیماب سان برف
گرکوه، پشم برزده گردد برستخیز   کوهی زپشم برزده آنک مکان برف
زین سان که سر بسینه ی گردون نهاد باز   خورشید پای در ننهاد ز آستان برف
آتش بدست و پای فرو مرد و برحقست   مرغ شرر چگونه پرد ز آشیان برف؟
از روی خاک سر بعنان السّما کشید   آن خنگ باد پای گسسته عنان برف
در خانقاه باغ نه صادر نه واردست   تا پیر پنبه گشت حریف گران برف
از تیغ مهر و ناوک انجم خلاص یافت   این ابلق زمانه ز برگستوان برف
شد جویبار بالش نقره چو خفت باغ   در آب رفت بستر چون پرنیان برف
صابو نیست صحن زمین لب بلب ز بس   کاورد قند مصری بازرگانان برف
باشد خلاف رسم خطیبان روزگار   زاغ سیه چو برفکند طیلسان برف
در بند کرد روی زمین را چو زال زر   بهمن بدست لشکر گیتی ستان برف
این قرص آفتاب بنان پاره کرد خرج   تا خیمه بر ولایت زد تورخان برف
سیلاب ظلم او در و دیوار می کند   خود رسم عدل نیست مگر در جهان برف
ناگه فروگرفت درو بامها و پس   بگرفت ریش خانه خدا ایرمان برف
در خانه ها ز بس که فرود آمدست برف   نامد به حلق خانه فرو هیچ نان برف
از نان و جامه خلق غنی گشتی اربدی   ازآرد یا زپنبه تن ناتوان برف
آن کو برهنه باشد و بی برگ چون درخت   کیمخت زود خشک کند در نهان برف
بی خنجر هلالی و بی تیغ آفتاب   نتوان به تیرماه کشیدن کمان برف
از بس که سر بخانه هرکس فرو برد   سرد و گران و بی مزه شد میهمان برف
گرچه سپید کرد همه خان و مان ما   یارب سیاه باد همه خان و مان برف
وقتی چنین نشاط کسی را مسلّمست   کاسباب عیش دارد اندر زمان برف
هم نان و گوشت دارد و هم هیزم و شراب   هم مطربی که بر زندش داستان برف
معشوقه یی مرکّب از اضداد مختلف   باطن بسان آتش و ظاهر بسان برف
چشمش بروی یار بود گوش سوی چنگ   در طبع او شکوفه نماید گمان برف
از شادیش نظر نبود سوی غمگنان   وزمستیش خبر نبود از عیان برف
گلگونه ای بود بسپیداب بر زده   هر جرعه یی که ریزد بر جرعه دان برف
تا رنگ روی یار نماند بدین قیاس   بعضی از آن باده و بعضی از آن برف
می می خورد بکام و ز نخ می زند بجد   در گوش خود رها نکند سوزیان برف
آنرا که پوشش و می و خرگاه و آتشست   وقت صبوح مژده دهد بر نشان برف
وانجا که ساز عیش بدین سان میسّرست   می باش گو فلان و فلان در فلان برف
نه همچو من که هر نفسش باد زمهریر   پیغامهای سرد دهد بر زبان برف
دست تهی بزیر زنخدان کند ستون   وندر هوا همی شمرد پودوتان برف
خانه تهی ز چیز و ملا از خورندگان   آبی بریق میخورد از ناودان برف
هر لحظه دست چرخ بخروارها نمک   بپراگند بدین دل ریش از امان برف
دلتنگ و بی نوا چو بطان بر کنار آب   خلقی نشسته ایم کران تا کران برف
گر قوّتم بدی ز پی قرص آفتاب   بر بام چرخ رفتمی از نردبان برف
ای منعم زمانه که گر عقل بشکند   پر مغز و نعمت تو بود استخوان برف
پشت و پناه دست قضا رکن دین آنک   کز طبع نو بهار نماید خزان برف
از کیسهٔ سخای تو دزدیده کرد ابر   سیمی که خرج می کند اکنون زکان برف
اوّل ز خوان نعمت تو زلّه کرد و پس   آنگه بگسترید در آفاق خوان برف
تأثیر گفتهٔ کرمت بر دهان خلق   چون تیغ آفتاب بود بر میان برف
لطف شمایل تواگر بر جهان دمد   برگ سمن پراکنده از بادبان برف
سرمایه از وقار تو کردست اکتساب   آن پیر پر مهابت آتش نشان برف
در عهد عدل تو چو کسی سیم دزد نیست   هندوی زاغ بهر چه شد پاسبان برف؟
هم سغبه ییست از نظر دوربین تو   سودی که هست تعبیه اندرزیان برف
مالید برف شیبت خود بر زمین بسی   تا داد دست سیم کش تو امان برف
آب روان شود تن دشمن ز بیم تو   گر بر نهند سکه بسیم روان برف
ای آفتاب فضل! چنین روز یاد کن   زان بینوا که هست کنون میزبان برف
خورشید جودت ار نکند پشت گرمئی   سرما کند شمار من از کشتگان برف
باران جودت ار نکند دست یاریی   بیرون که آردم ز کف امتحان برف؟
چون برف در سخن ید بیضا نمودمی   بیم ملالت ار نبدی در بیان برف
کوته کنم که بس سبب پوستین بود   دم سردی بدین صفت اندرزمان برف

زندگی و مبارزات ملک‌المتکلمین-۳

آمد بهار گلشن دین را زمان دی...



● استاد اکبر ثبوت



ملک‌المتکلمین معروف‌ترین خطیبی بود که خطابه‌های او در جریان جنبش مشروطه تأثیری شگرف داشت و لازم به ذکر نیست که در آن عصر تمامی خطابه‌های گویندگان دینی ـ از جمله ملک ـ با روضه‌خوانی و ذکر مصائب شهیدان کربلا ختم می‌شد و بدین لحاظ نیز برخی برای تحقیر وی ـ به خیال خود ـ او را با عنوان روضه‌خوان یاد کرده‌اند. در ضمن گزارش‌های ناظم‌الاسلام نیز اشاراتی به این که ملک در مجالس روضه داد سخن می‌داده آمده است و این هم از روضه‌خوانی یکی از هم‌پیمانان سیاسی او که مانند خود وی، از طرف جبههٔ استبداد و اَخلاف امروزی‌شان، متهم به بابی‌گری شده است و این روضه را در آخرین شب عمر ملک برای وی و برخی دیگر از هم‌پیمانان خوانده است.

ملک‌زاده فرزند ملک می‌نویسد:

مرحوم حاجی میرزایی دولت‌آبادی که یکی از سران مشروطه‌طلبان و مؤسّسین فرهنگ نو در ایران بود در کتاب تاریخ مشروطیت که بنام زندگانی یحیی نگاشته و نیز در گزارش شفاهی برای نگارنده، مکرّر نقل کرد که: در شب ۲۳ جمادی ۱۳۲۶هـ که فردای آن مجلس به توپ ستمگران خراب شد و مشروطیت پایمال بیدادگران گشت در حدود دو ساعت از شب گذشته، من برای اطّلاع از وضعیّت مجلس و قوای مشروطه طلبان که در مسجد سپهسالار تمرکز یافته بود به مجلس شورای ملّی رفتم.

عدّهٔ زیادی از مجاهدین، مجلس و مسجد و خیابانهای اطراف را محافظت می‌کردند وارد باغ مجلس شدم، مرحوم ملک‌المتکلمین در یکی از ایوان‌ها نشسته بود و عدّهٔ زیادی، در حدود بیست نفر از سران مشروطه‌طلبان از جمله مرحوم سید جمال‌الدین، میرزاجهانگیرخان مساوات، قاضی قزوینی و میرزا داودخان علی‌آبادی در دو طرفش نشسته بودند، و چند نفر مجاهد که با تفنگ مسلح بودند، در پای ایوان ایستاده، بعضی قدم می‌زدند و بعضی به حرفهای حاضران در ایوان گوش می‌دادند.

من چون وارد آن مجمع گشتم چنان متأثر شدم که بی‌اختیار به یاد شب عاشورا و جرگهٔ حضرت سیدالشهدا با اصحاب افتادم و بی‌اختیار قصیدهٔ معروف حاجی ملّا سلطانعلی را که در وصف آن مجلس و فرمایشات حضرت به اصحاب سروده خواندم که مطلع آن این است:

حبیب در شب عاشور با صحابه نشست[۱]

چنین بگفت که ای برگزیدگان الست

(الی آخر) مرحوم ملک‌المتکلمین بی‌اختیار گریه کرد و سایرین هم به شدت گریستند.

پس از آن‌که تسکینی در قلوب پیدا شد مرحوم ملک‌المتکلمین به پا ایستاد و با یک حال انبساط و شعفی که در چهره‌اش دیده می‌شد، که گوئی تمام غم و اندوهی که داشت با قطرات اشک از دلش بیرون رفته، چنین گفت: رفقا امشب آخرین شب آزادی ما، و شاید آخرین شب زندگانی ماست، ما با سعی و فداکاری بسیار، پردهٔ ظلم و ستمگری را در ایران پاره کردیم، و بیرق آزادی و مشروطیت را برافراشتیم و به تمام دنیا ثابت کردیم که ملت ایران لیاقت دارد در ردیف ملل متمدّن و آزاد جهان قرار گیرد و برای به دست آوردن حقوق ملی خود فداکاری کند و زنجیر عبودیّت را از گردن خود بردارد و در مقابل ستمگران قیام کند، ما نهال آزادی و مشروطیّت را در قلوب ملّت ایران کاشتیم، اینک موقع آن رسیده است که با خون خود آن نهال مقدّس را آبیاری کنیم و به قیمت جان خود مشروطیّت را جاویدان نمائیم.

پس از صحبت‌های طولانی که در اطراف وضع آن روز پیش آمد، چون می‌خواستم بروم ملک‌المتکلمین را به کناری کشیده گفتم به‌طور قطع فردا به مجلس حمله خواهند کرد و جان شما در خطر است. شما هم که اهل جنگ نیستید، من محل مطمئنی دارم که می‌توانیم چند روزی خود را مخفی کنیم تا ببینیم چه پیش می‌آید و خداوند چه مقدر کرده است. اما ملک پس از این که با دقت به گفتهٔ من گوش داد با یک آهنگ آرام و مؤثری که هنوز در گوش من صدا می‌کند جواب داد: من مصمم هستم که تا آخرین ساعت در اینجا بمانم و برای حفظ آزادی مقاومت کنم.[۲]

این نیز گزارشِ روضه‌خوانیِ یکی دیگر از هم‌پیمانان سیاسی ملک، ـ قاضی ارداغی ـ درِ شکنجه‌گاه محمدعلی‌شاه پس از قتل فجیع ملک و صور اسرافیل: گزارش این روضه‌خوانی که به قتل هولناکِ روضه‌خوان انجامید، از زبان برادر قاضی چنین نقل شده است: برادرم هر صبح و شب اندکی تریاک می‌خورد. این بود هر روز تریاک برای او می‌آوردند. پس از چند روزی رضا بالا رئیس نظمیه که با برادرم از دیر زمان دوست می‌بود به آنجا آمده حال ما را پرسید. برادرم با زبان او سفارش به خانه‌مان فرستاد که قوطیی که در آن حب‌های تریاک بود برایش بفرستند. این کار انجام گرفت و قوطی را آوردند که هر روز بامدادان دو حب از آنها می‌خورد. وی شبها قرآن می‌خواند و چون آواز خوشی داشت قزّاقان نیز گوش می‌دادند. یک شب چند آیهٔ قرآن خواند و از دلتنگی که داشت و ما همگی داشتیم، از شعرهایی که روضه‌خوانان دارند خواند:

چون شد بساط آل نبی در زمانه طی

آمد بهار گلشن دین را زمان دی...

ما همگی گریستیم. قزّاقان نیز اندوهگین گردیدند. فردا که شد سلطان باقرخان(شکنجه‌گر) آمد و پرسید دیشب که روضه خوانده؟ راپورتش را به اعلیحضرت داده‌اند، چگونگی را برایش گفتیم سلطان گفت دیگر نباید چنین کاری کنید. سپس به برادرم گفت آن قوطی حب را بده نزد من باشد، برادرم راضی نمی‌شد. باقرخان پافشاری کرده قوطی را گرفت و هنگام شام آمده دو حبّه بیرون آورده داد. ولی برادرم آنها را نخورده تریاکی که از پس‌انداز نزد من بود گرفته خورد. شب زمانی که خوابیده بودیم باقرخان آمده ما را بیدار کرد و برخلاف همیشه مهربانی نمود. ما علّت این کار را ندانستیم. صبح که شد تریاک دیگری نبود و برادرم ناچار از همان دو حبّی که شکنجه‌گر داده بود خورد. هنوز یک ربع نگذشته بود که حالش به هم خورد و معلوم شد مسموم شده و پس از یک ساعت که دردناک‌ترین شکنجهٔ ناشی از سم را تحمل کرد جان داد.[۳]

پی‌نویس:

۱ـ معنای این مصرع: حبیب‌بن مظاهر (از شهدای کربلا) شب عاشورا در کنار یاران امام حسین(ع) نشست.

۲ـ زندگانی ملک‌المتکلّمین، صص ۶ـ۲۵۴.

۳ـ تاریخ مشروطه کسروی، صص ۶ـ ۶۶۴.



ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات
چهارشنبه ۱۶ بهمن ۱۳۹۸- سال نودوچهارم - شماره ۲۷۴۹۳

فصلی از رساله ای کوچک در باب فضیلت های بزرگ

ادب

● آندره کنت و اسپونویل
● ترجمه مرتضی کلانتری

اشاره: ادب اولین فضیلت و شادی سرچشمه فضیلت‌هاست...
این مقاله، تحقیقی است پدیدار شناسانه در جوانب مختلف «ادب» به مثابهٔ فضیلتی اخلاقی. در حقیقت خوانندگان نه به صورت سنتی و یا در وادی ادبیات یا آداب دانی‌های مرسوم، بلکه در عرصه پرسش‌هایی عمیق و حتی منفی و ضداخلاقی، با اهمیت ادب و ارزشهای پیوسته بدان آشنا می‌شوند و درمی‌یابند چرا ادب به عنوان یک فضیلت اخلاقی می‌تواند مورد بحث قرار گیرد...

***

اگر ادب یک ارزش است، چیزی که نمی‌توان آن را انکار کرد، یک ارزش مبهم است، در نفس خود ناکافی است ـ می‌تواند هم بهترین و هم‌بدترین را در برگیرد ـ و از این حیث تقریباً مشکوک است. جنبه ظاهری آن باید چیزی را پنهان دارد، ولی چه چیزی را؟ چیزی تصنعی است، آدم نسبت به تصنع‌ها بدگمان است. یک بزک‌دوزک است، آدم نسبت به بزک دوزک‌ها بدگمان است. دیدرو در جایی از «ادب اهانت‌آور» بزرگان حرف زده است، باید به ادب چاپلوسانه و نوکر صفتانه کوچکان نیز توجه داشت. انسان تحقیر بی کلام و اطاعت بی‌ادا و اصول را ترجیح می‌دهد.

از این هم بدتر وجود دارد. یک بی‌شرف مودب نجیب‌تر از یک بی‌شرف بی‌ادب نیست، حتی شاید نانجیب‌تر باشد. به خاطر ریاکاری؟ در این امر تردید است، زیرا ادب خواست اخلاقی ندارد. بی‌شرف مودب با رضا و رغبت بی‌شرم است ولی، از این گذشته، از ادب و از بدجنسی و رذالت دست برنمی‌دارد. پس، چرا این‌قدر توذوق زننده است؟ به لحاظ تقابل؟ بی‌تردید. ولی میان صورت ظاهر یک فضیلت و فقدان آن هیچ‌گونه تقابلی وجود ندارد(که در آن صورت ریاکاری خواهد بود)، زیرا بی‌شرف ما، ظاهراً، واقعاً مودب است و یا به حد کافی چنین به نظر می‌رسد. بیشتر تقابل میان صورت ظاهر یک فضیلت است (که در مورد ادب همچنین واقعیت آن است: هستی ادب تماماً در ظهورش تحلیل می‌رود) و فقدان همه فضیلت‌های دیگر، میان صورت ظاهر یک فضیلت و حضور تمام شرارت‌ها، یا به عبارت دیگر حضور تنها واقعیت که همانا رذالت است. تقابل، در این جا، وقتی به صورت جداگانه مدنظر قرار گیرد، بیشتر هنرمندانه است تا اخلاقی: غافل‌گیری می‌آفریند تا انزجار، شگفتی تا نکوهش. یک نکته دیگر اخلاقی هم به آن اضافه می‌شود: ادب آدم شرور را نفرت‌آورتر می‌کند، چون در او تربیتی را ارائه می‌دهد که بی‌آن شرارت او، به نوعی، قابل بخشش می‌توانست باشد. بی‌شرف مودب عکس یک جانور درنده است، ولی انسان از جانوران درنده کینه به دل نمی‌گیرد. بی‌شرف درست عکس یک انسان وحشی است، آدم انسان وحشی را می‌بخشد. بی‌شرف عکس انسان بدوی، خشن، زمخت و بی‌فرهنگ است که این آخری البته ترسناک است، ولی دست‌کم می‌توان بدویت، خشونت، زمختی و بی‌فرهنگی او را برپایه فقدان فرهنگ و خشونت محیط توجیه کرد. بی‌شرف مودب یک حیوان درنده، یک انسان وحشی، یک آدم بدوی نیست: برعکس متمدن، با فرهنگ و سطح بالاست، به همین جهت غیرقابل بخشش است. ولی، در مورد یک آدم بی‌نزاکت پرخاشگر، کسی چه می‌داند که آیا او شرور است یا فقط بی‌تربیت است. در مورد یک شکنجه‌گر ناب، هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. همچنان که خون روی دستکش سفید به راحتی قابل رویت است، وحشت از مجرای تمدن بهتر خود را می‌نمایاند. نازی‌ها، به طوری که گفته‌اند، لااقل بعضی از آن‌ها، در اجرای این نقش استاد بودند. هرکسی می‌فهمد که بخشی از اعمال شرم‌آور آلمانی‌ها در اجرای چنین نقشی بوده است: در مخلوطی از وحشی‌گری و تمدن، خشونت و نزاکت، در این قساوت گاهی مودبانه گاهی غیرانسانی، ولی همیشه بی‌رحمانه، مجرمانه‌تر شاید به دلیل مودبانه بودن آن، غیرانسانی‌تر به دلیل حفظ صورت ظاهر انسانی آن، ظالمانه‌تر به دلیل پوشش متمدنانه آن. در یک موجود خشن، می‌توان حیوانیت، جهالت و بی‌فرهنگی را سرزنش کرد و گناه را به گردن غارت و تباهی دوران کودکی یا شکست جامعه گذاشت. در مورد یک موجود مودب چنین حکمی را نمی‌توان صادر کرد. در این مورد، ادب کیفیات مشدده محسوب می‌شود، که مستقیماً انسان، مردم، فرد و جامعه را متهم می‌کند، ولی نه در شکست‌هایش، که می‌تواند عذرهای قابل بخششی باشد، بلکه در موفقیت‌هایش. با نزاکت عبارتی که گویای همه چیز است. نازیسم به عنوان کمال موفقیت جامعه آلمانی (یانکلویچ اضافه می‌کند و فرهنگ آلمانی، این چیزی است که فقط او و شاید معاصرانش می‌توانستند و خودشان اجازه گفتن آن را بدهند) این آن چیزی است که درباره نازیسم و آلمان قضاوت می‌کند، مقصودم آن آلمانی است که موسیقی بتهوون را می‌نواخت و هم‌زمان کودکان را قتل عام می‌کرد!

از مطلب دور شدم، ولی بیشتر به لحاظ دقت بود تا بی‌توجهی. در مقابل ادب، مهم ابتدا این است که ساده‌لوح نباشیم. ادب یک فضیلت نیست و نمی‌تواند جای هیچ فضیلتی را بگیرد.

پس چه دلیل دارد گفته شود که ادب اولین و شاید سرچشمه همه فضیلت‌ها باشد؟ این گفته کمتر از آن چه به نظر می‌آید تناقض دارد. سرچشمه فضیلت‌ها نمی‌تواند یکی باشد (این سرچشمه باید خود سرچشمه‌ای داشته باشد و نمی‌تواند سرچشمه باشد)، و ماهیت فضیلت‌ها به گونه‌ای است که شاید اولین آن فاقد جوهر فضیلت باشد.

چرا اولین؟ من بر طبق ترتیب زمانی و در مورد فرد حرف می‌زنم. نوزاد فضیلت ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. همین‌طور کودک شیرخواره برای مدتی طولانی، و کودک کم‌سن و سال. آن چه کودک کم‌سن و سال خیلی زود کشف می‌کند ممنوعیت است. «این کار را نکن: این کثیف است، این بد است، این زشت است، این بدجنس است...» یا: «این خطرناک است». کودک زود تفاوت را می‌فهمد: میان آن‌چه بد است (خطا) و آن چه بدی می‌کند (خطر). خطا بدی خاص بشری است بدی‌ای که بد نمی‌کند (دست‌کم، به کسی که آن را مرتکب می‌شود)، بدی بی‌خطر آنی یا ذاتی، پس چرا باید ارتکاب آن را به خود ممنوع کرد؟ به دلیل آن که این طور است، به دلیل آن‌که کثیف، زشت، بدجنس... است.

عمل پیش از حق قرار می‌گیرد. برای کودک، حق واقعیتی است مثل هر واقعیت دیگر. چیزهایی مجاز و چیزهایی ممنوع است. آن‌چه انجام می‌شود و آن‌چه انجام نمی‌شود. خوب؟بد؟ قاعده کفایت می‌کند، که پیش از حکم و ماهیت قرار می‌گیرد. ولی قاعده در این صورت مبنای دیگری غیر از عرف ندارد، توجیه دیگری جز عادت و احترام به عادت‌ها ندارد: قاعدهٔ ناشی از عملکرد، قاعدهٔ رسمی محض، قاعدهٔ ادب! حرف زشت نزدن، صحبت دیگران را قطع نکردن، کسی را هل ندادن، نذزدیدن، دروغ نگفتن... تمام این ممنوعیت‌ها یکسان برای کودک مطرح می‌شود (این کار خوب نیست»). تمایز میان آن‌چه اخلاقی و آنچه زیبایی است بعدها، به تدریج، بروز خواهد کرد. بنابراین، ادب مقدم بر اخلاق است، یا به عبارت دیگر، اخلاق چیزی جز ادب نیست: اطلاعات از عادت (جامعه شناسان، در این‌جا، بر خلاف نظر کانت، حق دارند، دست کم در ابتدا حق دارند، چیزی که احتمالاً مورد اعتراض کانت قرار نمی‌گیرد)، از قاعدهٔ ایجاد شده، از بازی معیار شدهٔ صورت ظاهرها ـ فرمانبرداری از جهان، از رفتارهای جهان.

کانت می‌گوید نمی‌توان از آن‌چه انسان باید از آن‌چه انجام می‌شود انجام دهد نتیجه‌گیری کرد. با وجود این، این کاری است که کودک در دوران اولین سال‌های زندگی خود ناگزیر است انجام دهد، و فقط از این طریق بدل به موجود بشری می‌شود. کانت می‌گوید: «انسان از طریق آموزش انسان می‌شود، او آن چیزی است که آموزش از او درست کرده است» و این ابتدا انضباط است که «حیوانیت را بدل به انسانیت می‌کند». بهتر از این نمی‌شود گفت. عادت مقدم بر ارزش، اطاعت مقدم بر احترام و تقلید مقدم بر تکلیف است. پس، ادب («چنین کاری نمی‌شود») مقدم بر اخلاق («چنین کاری نباید بشود») است، که این یکی، مثل ادبی درونی شده، رها شده از ظواهر و منافع و تماماً تمرکز یافته در قصد (که ادب کاری جز انجام آن ندارد)، کم‌کم ایجاد می‌شود. ولی این اخلاق، اگر ادب اول ایجاد نشده بود، چگونه ظاهر خواهد شد؟ رفتارهای نیک پیش از عمل‌های نیک قرار می‌گیرند و به آن رهنمون می‌شوند. اخلاق مثل یک ادب روحی، آداب دانی خود به خود (حتی اگر به ویژه بحث دیگری در میان باشد)، یک راه و رسم زندگی درونی، یک قاعده برای وظایف ما، نمایشی از اصل اساسی است. برعکس، ادب یک اخلاق جسمی، یک اخلاق رفتاری،یک قاعده زندگی اجتماعی، نمایشی از اصل غیراساسی است. کانت می‌گوید: «پول کاغذی» بهتری از هیچ است و دیوانگی است اگر به جای طلای واقعی گرفته شود. از نظر او، ادب، مثل «پول خرد» در عرصه مبادلات، چیزی جز صورت ظاهر فضیلت نیست ولی آن را مقبول می‌کند. کدام کودکی، بی این صورت ظاهر و بی این مهربانی صاحب فضیلت خواهد شد؟

پس، اخلاق بسیار از پایین ـ توسط ادب ـ آغاز می‌شود، و لازم است که آغاز شود. هیچ فضیلتی طبیعی نیست: بنابراین باید صاحب فضیلت شد. ولی چگونه، اگر آدم از پیش چنین نباشد؟ ارسطو می‌گوید: «برای انجام کارهایی که باید آن‌ها را از پیش یاد گرفت، این با انجام دادن آن کارهاست که ما آن‌ها را یاد می‌گیریم». چگونه، بی‌آن که آن‌ها را یاد گرفته باشیم، می‌توانیم آن‌ها را انجام بدهیم؟ این جا یک دایره‌ای(دوری) وجود دارد که نمی‌توانیم از آن جز با توسل به مقدم برتجربه یا ادب خارج شویم. ولی مقدم بر تجربه در دسترس ما نیست، ولی ادب آری. ارسطو به حرف‌هایش چنین ادامه می‌دهد: «با تمرین اعمال عادلانه است که عادل می‌شویم، با تمرین اعمال معتدل است که آدم معتدلی می‌شویم، با تمرین اعمال شجاعانه است که شجاع می‌شویم». ولی اگر عادل نباشیم، چگونه می‌توانیم عادلانه رفتاری کنیم؟ اگر آدم معتدلی نباشیم چگونه می‌توانیم با اعتدال قدم برداریم؟ بی‌شجاعت، چگونه شجاعانه عمل کنیم؟ چگونه می‌توانیم عادل و معتدل و شجاع بشویم؟ به نظر می‌رسد که ارسطو پاسخ دهد، از طریق عادت، بدیهی است که پاسخ قانع کننده نیست: عادت مستلزم وجود سابقه‌ای است که انسان به آن عادت کند، بنابراین نمی‌تواند آن را توجیه کند. کانت بهتر ما را قانع می‌کند که این اشباح اولیه فضیلت را از راه انضباط، یعنی الزام خارجی، تبیین می‌کند: آن چه کودک، به دلیل فقدان غریزه، رأساً نمی‌تواند انجام دهد «باید دیگران برای او انجام بدهند»، و بدین گونه است که «نسلی به نسل دیگر آموزش می‌دهد» و البته، چنین است. ولی، این انضباط، در خانواده، کدام است؟ احترام به رسم و عادت و شیوه‌های نیک، بیشتر انضباط قاعده‌ساز است تا اجبار کننده، کمتر نظم را نشانه گرفته است تا نوعی خوش مشربی دوستانه را ـ نه انضباط پلیسی، بلکه انضباط مؤدبانه. از راه این انضباط است که، با تقلید از شیوه‌های فضیلت، شاید شانسی داشته باشیم که صاحب فضیلت شویم. لابرویر* می‌گوید: «ادب همیشه نشانه نیکی، انصاف، مهربانی و حق‌شناسی نیست؛ ولی دست کم صورت ظاهری آن‌هاست و شخص را در بیرون آن طور نشان می‌دهد که در درون می‌بایستی باشد». به خاطر همین است که در نزد بزرگان ناکافی و در نزد کودکان ضروری است. این یک آغاز است، ولی در هر صورت آغاز است. با گفتن «خواهش می‌کنم» یا «ببخشید»، تظاهر می‌کنید که احترام می‌کنید. وقتی می‌گویید «متشکرم»، تظاهر می‌کنید که حق شناسید. این جایی است که احترام و حق‌شناسی آغاز می‌شود. همچنان که هنر از طبیعت تقلید می‌کند، اخلاق از ادب تقلید می‌کند. که خود این از آن تقلید می‌کند. کانت قبول می‌کند که «زحمت بیهوده‌ای است با کودکان از وظایف سخن گفتن»، که بدیهی است حق با او است. ولی چه کسی حاضر است از آموختن ادب به آن‌ها خودداری کند. اگر ادب نبود، ما از وظایف‌مان چه می‌فهمیدیم؟ اگر ما می‌توانیم صاحب اخلاق شویم ـ این کار لازم است برای آن که پایبندی به اخلاق و اخلاق ستیزی به سادگی امکان‌پذیر است ـ این امر به وسیله فضیلت صورت نمی‌گیرد بلکه از طریق آموزش پیش می‌آید، نه به خاطر نیکی بلکه به خاطر ظاهر، نه توسط اخلاق بلکه به وسیله ادب ـ به خاطر احترام، نه احترام به ارزش‌ها بلکه احترام به عرف‌ها و عادت‌ها! اخلاق ابتدا یک ترفند است و سپس یک کار هنری. با تقلید از فضیلت است که انسان صاحب فضیلت می‌شود؛ کانت می‌گوید:«این واقعیت که انسان‌ها مدت زمان درازی نقش صاحبان فضیلت‌ها را بازی می‌کنند، در این نقش بازی آن‌ها صورت ظاهر از پیش مهیا شده را بر می‌گزینند، ولی رفته رفته بیدار می‌شوند و شیوه رفتار خود را رها می‌کنند». ادب مقدم بر اخلاق است و تولد آن را اجازه می‌دهد. کانت می‌گوید «خودنمایی»، ولی تهذیب کننده، صحبت از انتخاب «شیوه‌های خوب» در ابتداست، نه البته برای رضای خاطر، بلکه، دست‌یابی از طریق این شیوه‌ها، به آن چه این شیوه‌ها از آن تقلید می‌کند ـ یعنی فضیلت ـ که جز با تقلید از آن‌ها روی نمی‌دهد. کانت ادامه می‌دهد: «صورت ظاهر نیکی در نزد دیگران برای ما بی‌ارزش نیست: از این بازی ریاکاری، بی آن که سزاوارش باشد جلب احترام می‌کند، امر جدی ممکن است متولد شود»، که بی‌آن اخلاق نمی‌تواند در هر کس جا بگیرد، نه منتقل و نه تشکیل شود. «گرایش‌های اخلاقی از اعمالی ناشی می‌شوند که به آن‌ها شبیه‌اند» این سخن از ارسطو است. ادب همان تظاهر فضیلت است که از آن فضیلت‌ها ناشی می‌شوند.

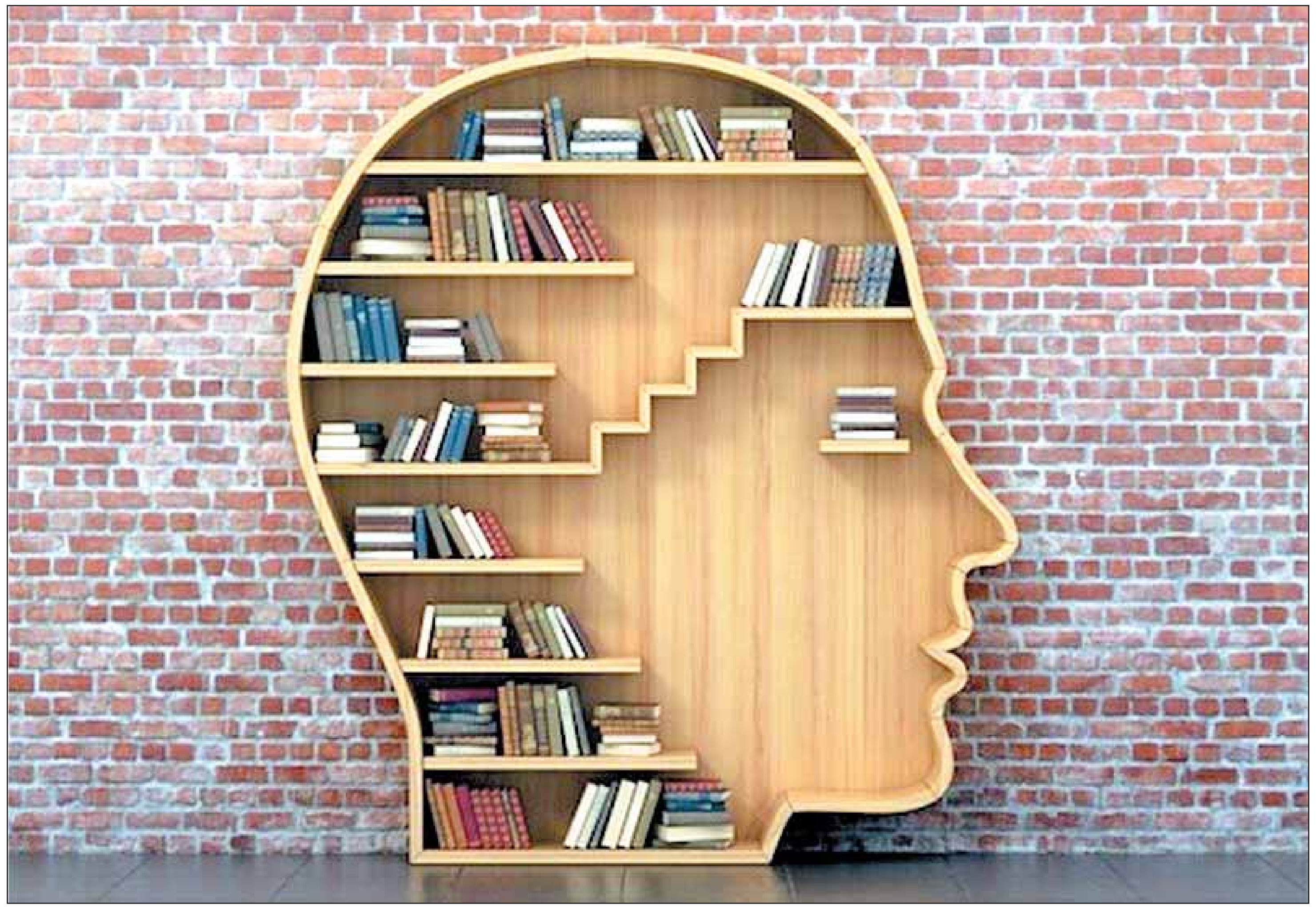
ادب، بدین‌ترتیب، اخلاق را از دور باطل نجات می‌دهد (بدون ادب بایستی صاحب فضیلت بود تا بتوان صاحب فضیلت شد)، با خلق شرایط لازم برای ظهور آن و حتی، از جهتی، برای شکوفایی آن. میان یک آدم کاملاً مؤدب و یک آدم فقط خیرخواه، محترم، معتدل... تفاوت‌ها در بسیاری از موقعیت‌ها ناچیز است: انسان سرانجام شبیه کسی است می‌شود که از او تقلید می‌کند، و ادب به تدریج انسان را به اخلاق هدایت می‌کند ـ یا می‌تواند هدایت کند. همهٔ پدران و مادران این موضوع را می‌دانند، و آن‌ها این امر را درست تربیت‌کردن فرزندان خود می‌نامند. من درک می‌کنم که ادب نه همه‌چیز است و نه اساسی است. با وجود این، در زبان روزمره، خوب تربیت شده، قبل از هر چیز یعنی مؤدب و این عبارتی بسیار گویاست. به فرزندان‌مان هزاران‌بار (چه می‌گویم، هزاران هزاربار بیشتر...) گوشزد می‌کنیم که بگویند «خواهش می‌کنم»، «متشکرم»، «ببخشید» اگر مسئله ادب در میان نباشد، هیچ‌یک از ما چنین کاری نمی‌کند، مگر این‌که از روی وسواس یا تشخص نمایی باشد. احترام در آن‌جا، در آن رام‌کردن، یاد داده می‌شود. رام‌کردن واژه خوش‌آیندی نیست، می‌دانم؛ ولی چه کسی می‌تواند آن را نادیده بگیرد؟ عشق برای بزرگ‌کردن فرزندان کفایت نمی‌کند، حتی کفایت نمی‌کند آن‌ها را دوست‌داشتنی و با عاطفه کند. ادب هم کافی نیست، به همین خاطر است که هر دو باید باشند. تمام تربیت خانوادگی به این موضوع بستگی دارد: توازن بین فضیلت‌های کوچک که هنوز اخلاق نیست و بزرگ‌ترین فضیلت، یعنی عشق، که دیگر به عرصهٔ اخلاق تعلق ندارد. آن‌چه باقی می‌ماند آموزش زبان است. ولی اگر ادب، آن‌طوری که آلن می‌خواست، هنر علامت‌هاست، حرف‌زدن را یاد گرفتن به آن ربط دارد. همیشه عادت است و احترام به عادت، که به آن اندازه که مورد احترام است پسندیده نیست.... انجام‌دادن آن‌چه همه انجام می‌دهند، گفتن آن چه رایج است... بسیار پُرمعنا است که در هر دو مورد بحث از تصحیح در میان است، که یک ادب حداقل است. فضیلت یا اسلوب بعدها می‌آیند.

بنابراین، ادب یک فضیلت نیست، بلکه صورتِ ظاهری است که از آن تقلید می‌کند (در نزد بزرگسالان) یا آن‌که آن را برای فضیلت آماده می‌سازد (در نزد کودکان). در این زمینه ادب اگر طبیعتش تغییر نکند، دست‌کم حوزهٔ عملش با افزایش سن تغییر می‌یابد. ادب امری اساسی در دوران کودکی و غیراساسی در بزرگ‌سالی است. جز یک بزرگ‌سال شرور، چه چیزی بدتر از یک کودک بی‌ادب است؟ ولی ما دیگر بچه نیستیم. می‌دانیم چگونه دوست بداریم، قضاوت کنیم، بخواهیم... توانایی داشتن فضیلت و، در نتیجه، توانایی عشق‌ورزیدن را داریم. یک دهاتی زخمت همیشه بر یک خودخواه مؤدب ترجیح دارد. آلن می‌گوید «ادب ژیمناستیک بیان است»، این یعنی گفتن این مطلب که ادب به جسم تعلق دارد، ولی البته آن‌چه اهمیت دارد قلب یا روح است. حتی کسانی وجود دارند که ادب، به دلیل کمال بیش از حد، ناراحتشان می‌کند. چنان‌که معمول است می‌گویند: «بسیار مؤدب‌تر از آن است که شرافتمند باشد»، زیرا شرافتمندی بعضی وقت‌ها خوش آیند نیست، تو ذوق‌زننده است. جریحه‌دار می‌کند. حتی شرافتمندها، بسیاری از آن‌ها، در سراسر زندگی‌شان، زندانی رفتار نیک‌شان باقیِ می‌مانند، خودشان را از ورای جام شیشه‌ای ادب ـ که هرگز کاملاً شفاف نمی‌شود ـ نشان می‌دهند، گویی یک‌بار و برای همیشه واقعیت را با نزاکت درآمیخته‌اند. ادب، وقتی خیلی جدی گرفته شود، خلاف اصالت است. این خوش‌برخوردها و خوش‌تیپ‌ها، مثل بچه‌های بزرگ بسیار عاقل، زندانی قواعد، مفتون و مغبون نزاکت‌اند. نوجوانی، که در پرتو آن فرد مرد یا زنِ بالغ می‌شود، از کف‌شان رفته است ـ نوجوانی که ادب را مسخره می‌کند، نوجوانی که نمی‌داند با رسم رایج چه کند، نوجوانی که جز عشق، حقیقت و فضیلت، زیبا و شگفت‌انگیز چیز دیگری را دوست ندارد و برایش ارزشی قائل نیست: نوجوانیِ شکست‌ناپذیر! در بزرگ‌سالی، انسان‌ها بیشتر با گذشت و بیشتر عاقلَ می‌شوند. بالأخره، باید به طور قطع انتخاب کرد، عدم بلوغ را به عنوان عدم بلوغ پذیرفت: نوجوانی که دوران نوجوانی‌اش درازمدت است ـ اگر بر پایهٔ اخلاق بخواهیم حرف بزنیم ـ به مراتب بر کودکی که برای بزرگ‌شدن بسیار مطیع است، ترجیح دارد: بهتر است برای مؤدب‌بودن بسیار شرافتمند بود تا برای شرافتمندبودن بسیار مؤدب!

آداب‌دانی زندگی نیست؛ ادب اخلاق نیست. ولی با وجود این هیچ هم نیست. ادب چیز کوچکی است که زمینه را برای چیزهای بزرگ فراهم می‌کند.

یک آیین عبادی بدون خدا است؛ یک مذهب بدون پرستش است؛ یک تشریفات بدون فرمانروا است. یک عادت تو خالی، که ارزش آن بر پایهٔ همین خلأ است. یک ادب سرشار از خود، ادبی که خود را جدی می‌گیرد، ادبی که به خود اعتقاد دارد، ادبی است که گول رفتارهایش را می‌خورد و به همین جهت در اجرای قواعدی که مقرر می‌دارد ناموفق است. ادب کافی نیست، خود را کافی دانستن بی‌ادبی است.

ادب یک فضیلت نیست بلکه یک خصوصیت است، فقط یک خصوصیت رسمی. در نفس خود اهمیت دست دوم، ناچیز و تقریباً کم‌ارزشی دارد: در کنار فضیلت یا فراست به مثابهٔ هیچ است و این آن چیزی است که ادب، در پناهگاه دلپذیرش، باید دانش بیان آن را داشته باشد. این‌که آدم‌های باهوش و صاحب فضیلت از داشتن ادبِ معاف نیستند، توضیح و اضحات است. خود عشق هم نمی‌تواند کاملاً از خیر عرف و عادت بگذرد و خود را بی‌نیاز از آن‌ها تصور کند. این آن چیزی است که بچه‌ها باید از پدرها و مادرهای خود یاد بگیرند، پدر و مادرهایی که فرزندان خود را بسیار دوست دارند ـ هر چند بسیار زیاد، هر چند بسیار بد و نابه‌جا ـ و با وجود این دست از سفارش به آن‌ها برنمی‌دارند، نه سفارش در ماهیت (چه کسی جرئت می‌کند به فرزندش بگوید: «تو من را به حد کافی دوست نداری؟») بلکه سفارش در راه و رسم. فیلسوفان، برای دانستن این‌که آیا راه و رسم اولیه،در واقع، همه چیز نیست و آن‌چه اخلاق را از ادب متمایز می‌کند آیا چیزی جز یک توهم نیست، بحث خواهند کرد. امکان دارد که همه‌چیز، چیزی جز عادت و احترام به عادت نباشد ـ همه‌چیز، چیزی جز ادب نباشد. من به چنین چیزی اعتقاد ندارم. عشقِ مقاومت می‌کند و مهربانی و همدردی. ادب همه چیز نیست و تقریباً هیچ است. ولی انسان، نیز، تقریباً یک حیوان است.





فصلی از رساله ای کوچک در باب فضیلت های بزرگ

ادب

● آندره کنت و اسپونویل
● ترجمه مرتضی کلانتری

اشاره: ادب اولـــین فضیـــلت و شــادی سرچشمه فضیلت‌هاست...

این مقاله، تحقیقی است پدیدار شناسانه در جوانب مختلف «ادب» به مثابهٔ فضیلتی اخلاقی. در حقیقت خوانندگان نه به صورت سنتی و یا در وادی ادبیات یا آداب دانی‌های مرسوم، بلکه در عرصه پرسش‌هایی عمیق و حتی منفی و ضداخلاقی، با اهمیت ادب و ارزشهای پیوسته بدان آشنا می‌شوند و درمی‌یابند چرا ادب به عنوان یک فضیلت اخلاقی می تواند مورد بحث قرار گیرد...

***

اگر ادب یک ارزش است، چیزی که نمی‌توان آن را انکار کرد، یک ارزش مبهم است، در نفس خود ناکافی است ـ می‌تواند هم بهترین و هم‌بدترین را در برگیرد ـ و از این حیث تقریباً مشکوک است. جنبه ظاهری آن باید چیزی را پنهان دارد، ولی چه چیزی را؟ چیزی تصنعی است، آدم نسبت به تصنع‌ها بدگمان است. یک بزک‌دوزک است، آدم نسبت به بزک دوزک‌ها بدگمان است. دیدرو در جایی از «ادب اهانت‌آور» بزرگان حرف زده است، باید به ادب چاپلوسانه و نوکر صفتانه کوچکان نیز توجه داشت. انسان تحقیر بی کلام و اطاعت بی‌ادا و اصول را ترجیح می‌دهد.

از این هم بدتر وجود دارد. یک بی‌شرف مودب نجیب‌تر از یک بی‌شرف بی‌ادب نیست، حتی شاید نانجیب‌تر باشد. به خاطر ریاکاری؟ در این امر تردید است، زیرا ادب خواست اخلاقی ندارد. بی‌شرف مودب با رضا و رغبت بی‌شرم است ولی، از این گذشته، از ادب و از بدجنسی و رذالت دست برنمی‌دارد. پس، چرا این‌قدر توذوق زننده است؟ به لحاظ تقابل؟ بی‌تردید. ولی میان صورت ظاهر یک فضیلت و فقدان آن هیچ‌گونه تقابلی وجود ندارد(که در آن صورت ریاکاری خواهد بود)، زیرا بی‌شرف ما، ظاهراً، واقعاً مودب است و یا به حد کافی چنین به نظر می‌رسد. بیشتر تقابل میان صورت ظاهر یک فضیلت است (که در مورد ادب همچنین واقعیت آن است: هستی ادب تماماً در ظهورش تحلیل می‌رود) و فقدان همه فضیلت‌های دیگر، میان صورت ظاهر یک فضیلت و حضور تمام شرارت‌ها، یا به عبارت دیگر حضور تنها واقعیت که همانا رذالت است. تقابل، در این جا، وقتی به صورت جداگانه مدنظر قرار گیرد، بیشتر هنرمندانه است تا اخلاقی: غافل‌گیری می‌آفریند تا انزجار، شگفتی تا نکوهش. یک نکته دیگر اخلاقی هم به آن اضافه می‌شود: ادب آدم شرور را نفرت‌آورتر می کند، چون در او تربیتی را ارائه می‌دهد که بی‌آن شرارت او، به نوعی، قابل بخشش می‌توانست باشد. بی‌شرف مودب عکس یک جانور درنده است، ولی انسان از جانوران درنده کینه به دل نمی‌گیرد. بی‌شرف درست عکس یک انسان وحشی است، آدم انسان وحشی را می‌بخشد. بی‌شرف عکس انسان بدوی، خشن، زمخت و بی‌فرهنگ است که این آخری البته ترسناک است، ولی دست‌کم می‌توان بدویت، خشونت، زمختی و بی‌فرهنگی او را برپایه فقدان فرهنگ و خشونت محیط توجیه کرد. بی‌شرف مودب یک حیوان درنده، یک انسان وحشی، یک آدم بدوی نیست: برعکس متمدن، با فرهنگ و سطح بالاست، به همین جهت غیرقابل بخشش است. ولی، در مورد یک آدم بی‌نزاکت پرخاشگر، کسی چه می‌داند که آیا او شرور است یا فقط بی‌تربیت است. در مورد یک شکنجه‌گر ناب، هیچ‌گونه تردیدی وجود ندارد. همچنان که خون روی دستکش سفید به راحتی قابل رویت است، وحشت از مجرای تمدن بهتر خود را می‌نمایاند. نازی‌ها، به طوری که گفته‌اند، لااقل بعضی از آن‌ها، در اجرای این نقش استاد بودند. هرکسی می‌فهمد که بخشی از اعمال شرم‌آور آلمانی‌ها در اجرای چنین نقشی بوده است: در مخلوطی از وحشی‌گری و تمدن، خشونت و نزاکت، در این قساوت گاهی مودبانه گاهی غیرانسانی، ولی همیشه بی‌رحمانه، مجرمانه‌تر شاید به دلیل مودبانه بودن آن، غیرانسانی‌تر به دلیل حفظ صورت ظاهر انسانی آن، ظالمانه‌تر به دلیل پوشش متمدنانه آن. در یک موجود خشن، می‌توان حیوانیت، جهالت و بی‌فرهنگی را سرزنش کرد و گناه را به گردن غارت و تباهی دوران کودکی یا شکست جامعه گذاشت. در مورد یک موجود مودب چنین حکمی را نمی‌توان صادر کرد. در این مورد، ادب کیفیات مشدده محسوب می‌شود، که مستقیماً انسان، مردم، فرد و جامعه را متهم می کند، ولی نه در شکست‌هایش، که می‌تواند عذرهای قابل بخششی باشد، بلکه در موفقیت‌هایش. با نزاکت عبارتی که گویای همه چیز است. نازیسم به عنوان کمال موفقیت جامعه آلمانی (یانکلویچ اضافه می کند و فرهنگ آلمانی، این چیزی است که فقط او و شاید معاصرانش می‌توانستند و خودشان اجازه گفتن آن را بدهند) این آن چیزی است که درباره نازیسم و آلمان قضاوت می کند، مقصودم آن آلمانی است که موسیقی بتهوون را می‌نواخت و هم‌زمان کودکان را قتل عام می کرد!

از مطلب دور شدم، ولی بیشتر به لحاظ دقت بود تا بی‌توجهی. در مقابل ادب، مهم ابتدا این است که ساده‌لوح نباشیم. ادب یک فضیلت نیست و نمی‌تواند جای هیچ فضیلتی را بگیرد.

پس چه دلیل دارد گفته شود که ادب اولین و شاید سرچشمه همه فضیلت‌ها باشد؟ این گفته کمتر از آن چه به نظر می‌آید تناقض دارد. سرچشمه فضیلت‌ها نمی‌تواند یکی باشد (این سرچشمه باید خود سرچشمه‌ای داشته باشد و نمی‌تواند سرچشمه باشد)، و ماهیت فضیلت‌ها به گونه‌ای است که شاید اولین آن فاقد جوهر فضیلت باشد.

چرا اولین؟ من بر طبق ترتیب زمانی و در مورد فرد حرف می‌زنم. نوزاد فضیلت ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. همین‌طور کودک شیرخواره برای مدتی طولانی، و کودک کم‌سن و سال. آن چه کودک کم‌سن و سال خیلی زود کشف می‌کند ممنوعیت است. «این کار را نکن: این کثیف است، این بد است، این زشت است، این بدجنس است...» یا: «این خطرناک است». کودک زود تفاوت را می‌فهمد: میان آن‌چه بد است (خطا) و آن چه بدی می کند (خطر). خطا بدی خاص بشری است بدی‌ای که بد نمی‌کند (دست‌کم، به کسی که آن را مرتکب می‌شود)، بدی بی‌خطر آنی یا ذاتی، پس چرا باید ارتکاب آن را به خود ممنوع کرد؟ به دلیل آن که این طور است، به دلیل آن‌که کثیف، زشت، بدجنس... است.

عمل پیش از حق قرار می‌گیرد. برای کودک، حق واقعیتی است مثل هر واقعیت دیگر. چیزهایی مجاز و چیزهایی ممنوع است. آن‌چه انجام می‌شود و آن‌چه انجام نمی‌شود. خوب؟بد؟ قاعده کفایت می‌کند، که پیش از حکم و ماهیت قرار می‌گیرد. ولی قاعده در این صورت مبنای دیگری غیر از عرف ندارد، توجیه دیگری جز عادت و احترام به عادت‌ها ندارد: قاعدهٔ ناشی از عملکرد، قاعدهٔ رسمی محض، قاعدهٔ ادب! حرف زشت نزدن، صحبت دیگران را قطع نکردن، کسی را هل ندادن، ندزدیدن، دروغ نگفتن... تمام این ممنوعیت‌ها یکسان برای کودک مطرح می‌شود (این کار خوب نیست»). تمایز میان آن‌چه اخلاقی و آنچه زیبایی است بعدها، به تدریج، بروز خواهد کرد. بنابراین، ادب مقدم بر اخلاق است، یا به عبارت دیگر، اخلاق چیزی جز ادب نیست: اطلاعات از عادت (جامعه شناسان، در این‌جا، بر خلاف نظر کانت، حق دارند، دست کم در ابتدا حق دارند، چیزی که احتمالاً مورد اعتراض کانت قرار نمی‌گیرد)، از قاعدهٔ ایجاد شده، از بازی معیار شدهٔ صورت ظاهرها ـ فرمانبرداری از جهان، از رفتارهای جهان.

کانت می‌گوید نمی‌توان از آن‌چه انسان باید از آن‌چه انجام می‌شود انجام دهد نتیجه‌گیری کرد. با وجود این، این کاری است که کودک در دوران اولین سال‌های زندگی خود ناگزیر است انجام دهد، و فقط از این طریق بدل به موجود بشری می‌شود. کانت می‌گوید: «انسان از طریق آموزش انسان می‌شود، او آن چیزی است که آموزش از او درست کرده است» و این ابتدا انضباط است که «حیوانیت را بدل به انسانیت می کند». بهتر از این نمی‌شود گفت. عادت مقدم بر ارزش، اطاعت مقدم بر احترام و تقلید مقدم بر تکلیف است. پس، ادب («چنین کاری نمی‌شود») مقدم بر اخلاق («چنین کاری نباید بشود») است، که این یکی، مثل ادبی درونی شده، رها شده از ظواهر و منافع و تماماً تمرکز یافته در قصد (که ادب کاری جز انجام آن ندارد)، کم‌کم ایجاد می‌شود. ولی این اخلاق، اگر ادب اول ایجاد نشده بود، چگونه ظاهر خواهد شد؟ رفتارهای نیک پیش از عمل‌های نیک قرار می‌گیرند و به آن رهنمون می‌شوند. اخلاق مثل یک ادب روحی، آداب دانی خود به خود (حتی اگر به ویژه بحث دیگری در میان باشد)، یک راه و رسم زندگی درونی، یک قاعده برای وظایف ما، نمایشی از اصل اساسی است. برعکس، ادب یک اخلاق جسمی، یک اخلاق رفتاری،یک قاعده زندگی اجتماعی، نمایشی از اصل غیراساسی است. کانت می‌گوید: «پول کاغذی» بهتری از هیچ است و دیوانگی است اگر به جای طلای واقعی گرفته شود. از نظر او، ادب، مثل «پول خرد» در عرصه مبادلات، چیزی جز صورت ظاهر فضیلت نیست ولی آن را مقبول می کند. کدام کودکی، بی این صورت ظاهر و بی این مهربانی صاحب فضیلت خواهد شد؟

پس، اخلاق بسیار از پایین ـ توسط ادب ـ آغاز می‌شود، و لازم است که آغاز شود. هیچ فضیلتی طبیعی نیست: بنابراین باید صاحب فضیلت شد. ولی چگونه، اگر آدم از پیش چنین نباشد؟ ارسطو می گوید: «برای انجام کارهایی که باید آن‌ها را از پیش یاد گرفت، این با انجام دادن آن کارهاست که ما آن‌ها را یاد می‌گیریم». چگونه، بی‌آن که آن‌ها را یاد گرفته باشیم، می‌توانیم آن‌ها را انجام بدهیم؟ این جا یک دایره‌ای(دوری) وجود دارد که نمی‌توانیم از آن جز با توسل به مقدم برتجربه یا ادب خارج شویم. ولی مقدم بر تجربه در دسترس ما نیست، ولی ادب آری. ارسطو به حرف‌هایش چنین ادامه می‌دهد: «با تمرین اعمال عادلانه است که عادل می‌شویم، با تمرین اعمال معتدل است که آدم معتدلی می‌شویم، با تمرین اعمال شجاعانه است که شجاع می‌شویم». ولی اگر عادل نباشیم، چگونه می‌توانیم عادلانه رفتاری کنیم؟ اگر آدم معتدلی نباشیم چگونه می‌توانیم با اعتدال قدم برداریم؟ بی‌شجاعت، چگونه شجاعانه عمل کنیم؟ چگونه می‌توانیم عادل و معتدل و شجاع بشویم؟ به نظر می‌رسد که ارسطو پاسخ دهد، از طریق عادت، بدیهی است که پاسخ قانع کننده نیست: عادت مستلزم وجود سابقه‌ای است که انسان به آن عادت کند، بنابراین نمی‌تواند آن را توجیه کند. کانت بهتر ما را قانع می‌کند که این اشباح اولیه فضیلت را از راه انضباط، یعنی الزام خارجی، تبیین می کند: آن چه کودک، به دلیل فقدان غریزه، رأساً نمی‌تواند انجام دهد «باید دیگران برای او انجام بدهند»، و بدین گونه است که «نسلی به نسل دیگر آموزش می‌دهد» و البته، چنین است. ولی، این انضباط، در خانواده، کدام است؟ احترام به رسم و عادت و شیوه‌های نیک، بیشتر انضباط قاعده‌ساز است تا اجبار کننده، کمتر نظم را نشانه گرفته است تا نوعی خوش مشربی دوستانه را ـ نه انضباط پلیسی، بلکه انضباط مؤدبانه. از راه این انضباط است که، با تقلید از شیوه‌های فضیلت، شاید شانسی داشته باشیم که صاحب فضیلت شویم. لابروير* می‌گوید: «ادب همیشه نشانه نیکی، انصاف، مهربانی و حق‌شناسی نیست؛ ولی دست کم صورت ظاهری آن‌هاست و شخص را در بیرون آن طور نشان می‌دهد که در درون می‌بایستی باشد». به خاطر همین است که در نزد بزرگان ناکافی و در نزد کودکان ضروری است. این یک آغاز است، ولی در هر صورت آغاز است. با گفتن «خواهش می‌کنم» یا «ببخشید»، تظاهر می‌کنید که احترام می‌کنید. وقتی می‌گویید «متشکرم»، تظاهر می‌کنید که حق شناسید. این جایی است که احترام و حق‌شناسی آغاز می‌شود. همچنان که هنر از طبیعت تقلید می‌کند، اخلاق از ادب تقلید می‌کند. که خود این از آن تقلید می‌کند. کانت قبول می‌کند که «زحمت بیهوده‌ای است با کودکان از وظایف سخن گفتن»، که بدیهی است حق با او است. ولی چه کسی حاضر است از آموختن ادب به آن‌ها خودداری کند. اگر ادب نبود، ما از وظایف‌مان چه می‌فهمیدیم؟ اگر ما می‌توانیم صاحب اخلاق شویم ـ این کار لازم است برای آن که پایبندی به اخلاق و اخلاق ستیزی به سادگی امکان‌پذیر است ـ این امر به وسیله فضیلت صورت نمی‌گیرد بلکه از طریق آموزش پیش می‌آید، نه به خاطر نیکی بلکه به خاطر ظاهر، نه توسط اخلاق بلکه به وسیله ادب ـ به خاطر احترام، نه احترام به ارزش‌ها بلکه احترام به عرف‌ها و عادت‌ها! اخلاق ابتدا یک ترفند است و سپس یک کار هنری. با تقلید از فضیلت است که انسان صاحب فضیلت می‌شود؛ کانت می گوید:«این واقعیت که انسان‌ها مدت زمان درازی نقش صاحبان فضیلت‌ها را بازی می کنند، در این نقش بازی آن‌ها صورت ظاهر از پیش مهیا شده را بر می‌گزینند، ولی رفته رفته بیدار می‌شوند و شیوه رفتار خود را رها می کنند». ادب مقدم بر اخلاق است و تولد آن را اجازه می‌دهد. کانت می‌گوید «خودنمایی»، ولی تهذیب کننده، صحبت از انتخاب «شیوه‌های خوب» در ابتداست، نه البته برای رضای خاطر، بلکه، دست‌یابی از طریق این شیوه‌ها، به آن چه این شیوه‌ها از آن تقلید می‌کند ـ یعنی فضیلت ـ که جز با تقلید از آن‌ها روی نمی‌دهد. کانت ادامه می‌دهد: «صورت ظاهر نیکی در نزد دیگران برای ما بی‌ارزش نیست: از این بازی ریاکاری، بی آن که سزاوارش باشد جلب احترام می‌کند، امر جدی ممکن است متولد شود»، که بی‌آن اخلاق نمی‌تواند در هر کس جا بگیرد، نه منتقل و نه تشکیل شود. «گرایش‌های اخلاقی از اعمالی ناشی می‌شوند که به آن‌ها شبیه‌اند» این سخن از ارسطو است. ادب همان تظاهر فضیلت است که از آن فضیلت‌ها ناشی می‌شوند.

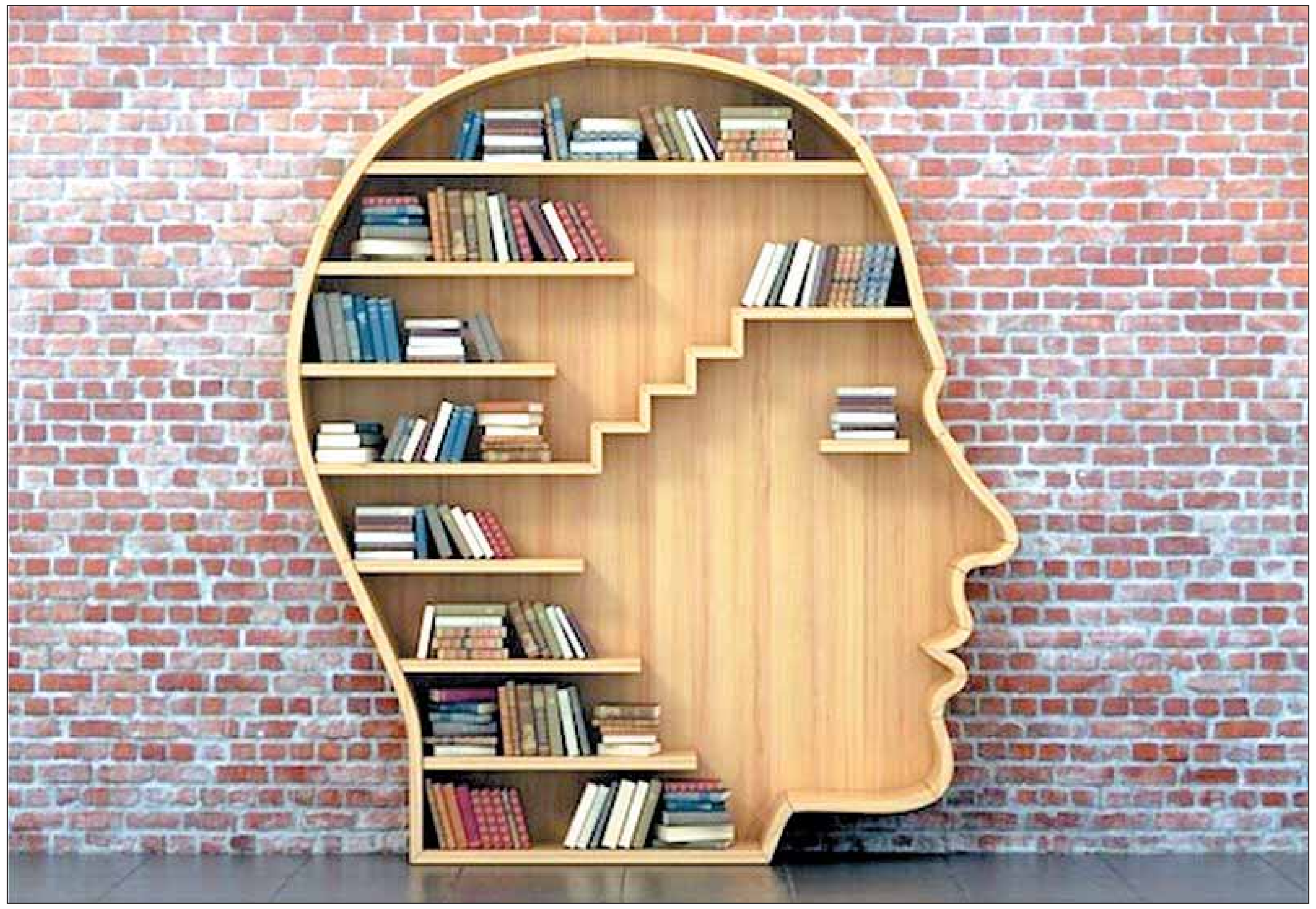
ادب، بدین‌ترتیب، اخلاق را از دور باطل نجات می‌دهد (بدون ادب بایستی صاحب فضیلت بود تا بتوان صاحب فضیلت شد)، با خلق شرایط لازم برای ظهور آن و حتی، از جهتی، برای شکوفایی آن. میان یک آدم کاملاً مؤدب و یک آدم فقط خیرخواه، محترم، معتدل... تفاوت‌ها در بسیاری از موقعیت‌ها ناچیز است: انسان سرانجام شبیه کسی است می‌شود که از او تقلید می کند، و ادب به تدریج انسان را به اخلاق هدایت می کند ـ یا می‌تواند هدایت کند. همهٔ پدران و مادران این موضوع را می‌دانند، و آن‌ها این امر را درست تربیت‌کردن فرزندان خود می‌نامند. من درک می کنم که ادب نه همه‌چیز است و نه اساسی است. با وجود این، در زبان روزمره، خوب تربیت شده، قبل از هر چیز یعنی مؤدب و این عبارتی بسیار گویاست. به فرزندان‌مان هزاران‌بار (چه می گویم، هزاران هزاربار بیشتر...) گوشزد می کنیم که بگویند «خواهش می کنم»، «متشکرم»، «ببخشید» اگر مسئله ادب در میان نباشد، هیچ‌یک از ما چنین کاری نمی‌کند، مگر این‌که از روی وسواس یا تشخص نمایی باشد. احترام در آن‌جا، در آن رام‌کردن، یاد داده می‌شود. رام‌کردن واژه خوش‌آیندی نیست، می‌دانم؛ ولی چه کسی می‌تواند آن را نادیده بگیرد؟ عشق برای بزرگ‌کردن فرزندان کفایت نمی‌کند، حتی کفایت نمی‌کند آن‌ها را دوست‌داشتنی و با عاطفه کند. ادب هم کافی نیست، به همین خاطر است که هر دو باید باشند. تمام تربیت خانوادگی به این موضوع بستگی دارد: توازن بین فضیلت‌های کوچک که هنوز اخلاق نیست و بزرگ‌ترین فضیلت، یعنی عشق، که دیگر به عرصهٔ اخلاق تعلق ندارد. آن‌چه باقی می‌ماند آموزش زبان است. ولی اگر ادب، آن‌طوری که آلن می‌خواست، هنر علامت‌هاست، حرف‌زدن را یاد گرفتن به آن ربط دارد. همیشه عادت است و احترام به عادت، که به آن اندازه که مورد احترام است پسندیده نیست.... انجام‌دادن آن‌چه همه انجام می‌دهند، گفتن آن چه رایج است... بسیار پُرمعنا است که در هر دو مورد بحث از تصحیح در میان است، که یک ادب حداقل است. فضیلت یا اسلوب بعدها می‌آیند.

بنابراین، ادب یک فضیلت نیست، بلکه صورتِ ظاهری است که از آن تقلید می‌کند (در نزد بزرگسالان) یا آن‌که آن را برای فضیلت آماده می‌سازد (در نزد کودکان). در این زمینه ادب اگر طبیعتش تغییر نکند، دست‌کم حوزهٔ عملش با افزایش سن تغییر می‌یابد. ادب امری اساسی در دوران کودکی و غیراساسی در بزرگ‌سالی است. جز یک بزرگ‌سال شرور، چه چیزی بدتر از یک کودک بی‌ادب است؟ ولی ما دیگر بچه نیستیم. می‌دانیم چگونه دوست بداریم، قضاوت کنیم، بخواهیم... توانایی داشتن فضیلت و، در نتیجه، توانایی عشق‌ورزیدن را داریم. یک دهاتی زخمت همیشه بر یک خودخواه مؤدب ترجیح دارد. آلن می گوید «ادب ژیمناستیک بیان است»، این یعنی گفتن این مطلب که ادب به جسم تعلق دارد، ولی البته آن‌چه اهمیت دارد قلب یا روح است. حتی کسانی وجود دارند که ادب، به دلیل کمال بیش از حد، ناراحتشان می کند. چنان‌که معمول است می‌گویند: «بسیار مؤدب‌تر از آن است که شرافتمند باشد»، زیرا شرافتمندی بعضی وقت‌ها خوش آیند نیست، تو ذوق‌زننده است. جریحه‌دار می کند. حتی شرافتمندها، بسیاری از آن‌ها، در سراسر زندگی‌شان، زندانی رفتار نیک‌شان باقیِ می‌مانند، خودشان را از ورای جام شیشه‌ای ادب ـ که هرگز کاملا شفاف نمی‌شود ـ نشان می‌دهند، گویی یک‌بار و برای همیشه واقعیت را با نزاکت درآمیخته‌اند. ادب، وقتی خیلی جدی گرفته شود، خلاف اصالت است. این خوش‌برخوردها و خوش‌تیپ‌ها، مثل بچه‌های بزرگ بسیار عاقل، زندانی قواعد، مفتون و مغبون نزاکت‌اند. نوجوانی، که در پرتو آن فرد مرد یا زنِ بالغ می‌شود، از کف‌شان رفته است ـ نوجوانی که ادب را مسخره می‌کند، نوجوانی که نمی‌داند با رسم رایج چه کند، نوجوانی که جز عشق، حقیقت و فضیلت، زیبا و شگفت‌انگیز چیز دیگری را دوست ندارد و برایش ارزشی قائل نیست: نوجوانیِ شکست‌ناپذیر! در بزرگ‌سالی، انسان‌ها بیشتر با گذشت و بیشتر عاقلَ می‌شوند. بالأخره، باید به طور قطع انتخاب کرد، عدم بلوغ را به عنوان عدم بلوغ پذیرفت: نوجوانی که دوران نوجوانی‌اش درازمدت است ـ اگر بر پایهٔ اخلاق بخواهیم حرف بزنیم ـ به مراتب بر کودکی که برای بزرگ‌شدن بسیار مطیع است، ترجیح دارد: بهتر است برای مؤدب‌بودن بسیار شرافتمند بود تا برای شرافتمندبودن بسیار مؤدب!

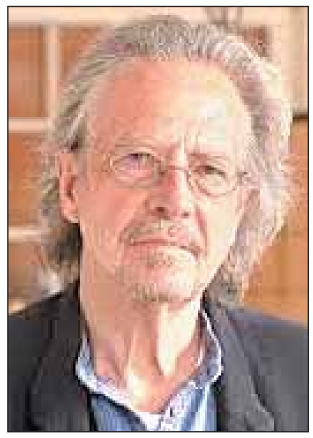
آداب‌دانی زندگی نیست؛ ادب اخلاق نیست. ولی با وجود این هیچ هم نیست. ادب چیز کوچکی است که زمینه را برای چیزهای بزرگ فراهم می‌کند.

یک آیین عبادی بدون خدا است؛ یک مذهب بدون پرستش است؛ یک تشریفات بدون فرمانروا است. یک عادت تو خالی، که ارزش آن بر پایهٔ همین خلأ است. یک ادب سرشار از خود، ادبی که خود را جدی می‌گیرد، ادبی که به خود اعتقاد دارد، ادبی است که گول رفتارهایش را می‌خورد و به همین جهت در اجرای قواعدی که مقرر می‌دارد ناموفق است. ادب کافی نیست، خود را کافی دانستن بی‌ادبی است.

ادب یک فضیلت نیست بلکه یک خصوصیت است، فقط یک خصوصیت رسمی. در نفس خود اهمیت دست دوم، ناچیز و تقریباً کم‌ارزشی دارد: در کنار فضیلت یا فراست به مثابهٔ هیچ است و این آن چیزی است که ادب، در پناهگاه دلپذیرش، باید دانش بیان آن را داشته باشد. این‌که آدم‌های باهوش و صاحب فضیلت از داشتن ادبِ معاف نیستند، توضیح و اضحات است. خود عشق هم نمی‌تواند کاملاً از خیر عرف و عادت بگذرد و خود را بی‌نیاز از آن‌ها تصور کند. این آن چیزی است که بچه‌ها باید از پدرها و مادرهای خود یاد بگیرند، پدر و مادرهایی که فرزندان خود را بسیار دوست دارند ـ هر چند بسیار زیاد، هر چند بسیار بد و نابه‌جا ـ و با وجود این دست از سفارش به آن‌ها برنمی‌دارند، نه سفارش در ماهیت (چه کسی جرئت می‌کند به فرزندش بگوید: «تو من را به حد کافی دوست نداری؟») بلکه سفارش در راه و رسم. فیلسوفان، برای دانستن این‌که آیا راه و رسم اولیه،در واقع، همه چیز نیست و آن‌چه اخلاق را از ادب متمایز می کند آیا چیزی جز یک توهم نیست، بحث خواهند کرد. امکان دارد که همه‌چیز، چیزی جز عادت و احترام به عادت نباشد ـ همه‌چیز، چیزی جز ادب نباشد. من به چنین چیزی اعتقاد ندارم. عشقِ مقاومت می‌کند و مهربانی و همدردی. ادب همه چیز نیست و تقریباً هیچ است. ولی انسان، نیز، تقریباً یک حیوان است.

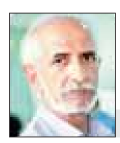






نگاهی به رمان
از غم بال درآوردن
نوشته: پتر هانتکه
ترجمه پویا رفویی
ناشر: انتشارات ناهید

پشت مرز زمان



● محمدرضا حیدرزاده

اوایل تابستان ۱۹۴۸ مادرم به همراه شوهر و دو بچه اش، بخش شرقی آلمان را ترک کرد، در زنبیل خریدش بچه کوچولویی را با خودش می‌کشید که یک سالش هم نبود.

مدارکی به همراه نداشتند، دو مرز را غیرقانونی رد کردند، هر دو را هم در هوای گرفته صبح، یک بار مرزبانی روسی فریاد کشید: «ایست» و پاسخ مادرم به زبان اسلوونی، در حکم رمز عبور بود.

آن روزها در ذهن بچه ها ، ذوق زدگی از قطارسواری در مسیر اتریش جا خوش کرده بود، بعد زن دوباره به خانه ای برگشت که همان جا به دنیا آمده بود، جایی که او و خانواده اش در دو اتاق سر می کردند.

برادر نجّارش، شوهرش را به سرکارگری گماشت، زن هم دوباره به جمع خانواده پیوست. در شهر اگر پز بچه دار شدنش را نداده بود، این جا پزش را می داد، و اغلب با آن ها در انظار ظاهر می شد.

دوباره لهجه پیدا کرد، گفتن ندارد که محض خنده، او زنی بود که از خارج آمده بود. در این فاصله کم و بیش همه رفقای دخترش به روستای پدری شان برگشته بودند، فقط فرصت کرده بودند در شهر یا آن طرف مرزها بیتوته کوتاهی کنند.

در این زندگی که کم و بیش محدود به خانه داری و جفت و جور کردن حساب دخل و خرج بود، با دوستانش درد دل نمی کرد، نهایت دوستی خودمانی شدن بود، از همان اولش معلوم بود که همگی مسائل شبیه به هم داشتند، فرقش فقط در این بود که بعضی ها بی خیال تر از بقیه بودند، که یعنی یک چیزی در مایه های نوع خلقیات.....

***

رمان «از غم بال درآوردن» نوشته برنده نوبل ادبیات ۲۰۱۹ «پتر هانتکه» با ترجمه پویا رفویی، توسط انتشارات ناهید به بازار کتاب آمده است.

این نویسنده اتریشی در رمان خود به واکاوی زندگی مادرش پرداخته و خواننده را با خود به هزار توی زندگی او می کشاند.

پتر هانتکه در ششم دسامبر ۱۹۴۲ در منطقه «گریفن» اتریش به دنیا آمد، پدر واقعی‌اش را ندید و از دو سالگی به همراه مادر و ناپدری‌اش، مدت چهار سال را در آلمان شرقی گذراند.

در سال ۱۹۴۸ دوباره به گریفن بازگشت و پس از پایان دوره دبیرستان در مدرسه مذهبی کاتولیک‌ها، به مدت چهار سال در دانشگاه «گراتس» در رشته حقوق تحصیل کرد؛ پس از آن به دنیای ادبیات روی آورد و با آثار نویسندگانی چون داستایوفسکی، توماس وولف و ویلیام فاکنر آشنا شد.

در سال ۱۹۶۶ به آمریکا رفت و در گردهمایی موسوم به گروه ۴۷ در دانشگاه «پرینستون» به رواج نوعی نوشته های رئالیستی در ادبیات معاصر آلمان تاخت و برای نخستین بار نامش بر سر زبان‌ها افتاد.

او با آفرینش آثاری نو و نامتعارف و تغییر نشانه‌ها و روابط بین شخصیت‌ها در نمایشنامه‌هایی چون «دشنام به تماشاچی و کاسپار»، شیوه‌های بدیعی به کار گرفت و به تجربه‌گرایی دست زد اما در آثار بعدی خود از شیوه‌های نوآورانه درهم شکستن مرزهای زمان و بازگشت به اصل خویش و به کاربستن اشیاء و رویدادهای عادی برای تصویر اسطوره‌های نهان در دل آن‌ها سود جست.

برخی از آثار او عبارت است از: ترس دروازه‌بان از ضربه پنالتی، داستان کودکان، بر فراز دهکده‌ها، پیمودن دریاچه کنستانس، نامه کوتاه و وداع طولانی،



ماجراهای مداد، و «زن چپ دست».

هانتکه همچنین با «ویم وندرس» کارگردان معروف سینما همکاری داشت و فیلمنامه فیلم «زیر آسمان برلین» را نوشت و تعدادی فیلم هم بر پایه آثار خود و دیگر نویسندگان نوگرا، کارگردانی کرد.

***

در رمان «از غم بال درآوردن» می خوانیم:

لای کتاب جیبی مادرم، برای مراسم تشییع جنازه که آمدم، رسید پستی نامه ای ثبت شده را با شماره ۴۳۲ پیدا کردم. جمعه بعدازظهر، قبل از این که به خانه برود و قرص های خواب آور را بالا بیاندازد، نامه ای ثبت شده را که حاوی نسخه ای از وصیت نامه اش بود به آدرس من در فرانکفورت فرستاده بود. (ولی چرا با پست سفارشی؟).

دوشنبه رفتم به همان دفتر پستی تا تلفن بزنم. دو روز و اندی از مرگش می گذشت، روی میز جلوی کارمند پست، رول زرد رنگ برچسب های ثبت نامه را دیدم، در این فاصله ۹ نامه دیگر هم ارسال شده بود، شماره بعدی ۴۴۲ بود و این تصویر به شماره ای که به خاطر داشتم آن قدر نزدیک بود که در نگاه اول، بهتم زد و یک آن خیال کردم هیچ اتفاقی نیافتاده، میل به این که با کسی در موردش حرف بزنم سر حالم می کرد.

عجب روز روشنی بود، برف بود، سوپ می خوردیم و جگر تفت داده شده، «شروعش این طور بود که....» اگر این شکلی آغاز کنم، همه چیز ساختگی به نظر می رسد، نمی خواهم دل شنونده یا خواننده ام را به رحم بیاورم، فقط می خواهم اگر شد یک قصه ی معرکه برایش تعریف کنم.

خب پس، شروعش این طور بود که بیش از پنجاه سال پیش، مادرم در روستایی متولد شد که همان جا مرد. در آن زمان همه ی اراضی به دربخور منطقه یا به کلیسا متعلق بود یا به ملاکان اشرافی، قسمت هایی از آن به سکنه واگذار شده بود که غالبا از پیشه وران و دهقانان خرده پا بودند.

فقر عمومی چنین اقتضا می کرد که فقط چند دهقان صاحب زمین های شان باشند. در عمل همان اوضاع قبل از سال ۱۸۴۸ برقرار بود، نظام رعیتی صرفا در صورت ظاهرش منسوخ شده بود.

پدربزرگم – که عمرش به دنیا باقی است ۸۶ سال عمر دارد – نجّار بود، مزرعه و مرتعی را اجاره کرد، اسلوونی تبار بود.

مادر پدربزرگم دهقان بالنسبه متمولی بود، آن قدر ارث به او رسید تا مزرعه کوچکی بخرد و به دارایی اش وسعت ببخشد زیرا مزرعه‌ای که او در آن شروع به کار کرد، چنان کوچک بود که تقریبا همه‌ی جان کندن‌هایش صرف حفظ کردنش می شد، تنها امید خرده مالک بلندپرواز هم پس‌انداز بود و بس. از این رو پدربزرگم به پس‌اندازکردن پرداخت، تا اینکه رکود دهه ی بیست، همه‌ی اندوخته اش را بلعید.

پدربزرگم پنج اولاد داشت و مادر من، یکی مانده به آخر بود. دانش آموز خوبی بود، معلم‌هایش تا جایی که می‌شد بهترین نمره ها را به او می‌دادند و به خصوص از دست خط تر و تمیزش تعریف می‌کردند و بعد سال های مدرسه‌اش تمام شد.

تحصیل، فقط یک بازی بچه گانه بود، به محض اینکه آموزش اجباری تکمیل می شد و به بلوغ می رسیدی، دیگر احتیاجی به آن نبود، از آن پس دختر، خانه نشین می شد، می پذیرفت که خانه نشینی آینده اش بشود.

در همین گیر و دار: اولین عشق. با یک آلمانی عضو حزب نازی، منشی صندوق پس انداز ارتش، ازدواج کرد و مرد هر چه می گفت همان می شد. با او به پیاده روی می رفت، مونس تنهایی سرباز شد.

مرد یک روز هدیه ای به زن داد: عطر. همچنین یک رادیو را در اتاقش به امانت گذاشت که چند روز بعد آن را پس گرفت. در یکی از پیاده روی هایشان، در راه برگشت از سراشیبی مرتع، بنا کردند به دویدن. مادرم تلنگش در رفت و با پدرم به روی زمین افتادند....

علم جدید و فرهنگ سنتی-۱



● دکتر رسول جعفریان

* آنچه بنده را به نتایجی برای مخالف با طب سنتی رسانده است، اساسا خود این بحث نبوده است. بلکه در درجه نخست، حساسیت من، روی بحث رابطه علم و دین در تمدن اسلامی بود. بحث مهمی که به نظرم، می بایست درباره آن، تحقیقات تازه ای مبتنی بر میراث مخطوط و بازخوانی متون گذشته داشته باشیم. کاری که روشنفکران عرب به شدت دنبال آن هستند. درگذشته بخشی از این ماجرا، به دانش نجوم و بخشی هم به طب و سپس به شبه علم‌هایی مانند طلسمات، کیمیا و جز آن هم مربوط بود. سوال این بود: چه مقدار نظریات علمی جهانشناسانه در متون دینی هست؟ ما از آنچه درک می کنیم، و تلاش می کنیم اثبات کنیم، اگر با دانش های تجربی مواجه شده، باید با آنها چه کنیم؟ مثال ساده آن، بحثی است که رشید الدین فضل الله در اوائل قرن هشتم، درباره «الی الارض کیف سطحت» دارد و رساله ای درباره توافق دادن این آیه با آنچه از منجمان و طبیعیون درباره کروی بودن ارض است، بیان می کند. از این قبیل، در تاریخ علم کلام، فراوان است، چنان که در تفاسیر هم.

* بنابراین این بحث قدیمی است و مسلما شناخت آن نیاز به آشنایی جدی با نظریات مدرن درباره فلسفه و ماهیت علم دارد، اما در مرحله اول ما در شکل ساده آن، نیازمند شناخت مصادیقی از گذشته و حال هستیم که نقطه تلاقی دانش تجربی [درگذشته یونانی و بعد غربی] با دین بوده است. این مشکل را فرنگی ها هم داشته‌اند و شاید هزاران کتاب در این حوزه نوشته باشند، آن هم از قرن شانزدهم به بعد و تاکنون هم. در واقع آنجا هم تمام شده نیست. به خصوص در قرن بیستم؛ فیزیک عمده میدان این تلاقی بوده است. علاقه شخصی من به موارد تاریخی از این تلاقی ها بود و برای اولین بار، وقتی «عجایب المخلوقات» طوسی را خواندم، به روشنی این تلاقی و آثار منفی آن را بر دین و علم دیدم. مدتی قبل یک رساله در جهانشناسی طبیعی از شیروانی – استاد آقا حسین خوانساری – چاپ کردم که در آن می کوشد تا جهانشناسی یونانی را با روایات شیعی پیوند بدهد. در آنجا به روشنی می فهمد که بسیاری از مطالب جهانشناسی یونانی که از قضا درباره باد و باران تجربی هم هست. با ظواهر برخی از روایات ناسازگار است و راه حلهایی برای جمع آنها داده و گاه مجبور شده است تجربه یونانی را انکار و روایتی را بپذیرد.

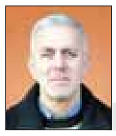


* این فعالیت ها کما بیش ادامه داشت تا اینکه علم غربی آمد. همه ما می دانیم در این زمینه، همگی گرفتار بهت‌زدگی و حیرت شدیم و از دویست سال پیش به این طرف، هر روز شاهد پیشرفت های علمی مهمی در عرصه تمدنی بوده ایم، پیشرفت هایی که ما نسبت به آنها، عقب مانده هستیم. [با شرمندگی: به طوری که همین اواخر، به دلیل تحریم ها، نتوانستیم ال نودهای ثبت نامی مردم را تحویل دهیم و ناچار دنبال تحویل پراید به جای آن بودیم]. بیایید این مسائل را شوخی نگیریم. این دانشی است که پیش رفته است. ما چه کرده ایم؟

به نظرم وقتی در عثمانی با چاپ مخالفت شد، ما در ایران با آن مخالفت نکردیم. این یک نکته مهمی ست. نکته دوم اینکه در ایران مراجع درجه اول با علم جدید مخالفت نکردند. اما مشکل، بر سر یک مشت منبری و نویسنده عمومی بود که وارد میدان شدند و مرتب گفتند که دین، هم نجوم دارد، هم طب دارد و هم همه این مطالب قبلا در روایت آمده است. گفتند حرمت موسیقی به خاطر تأثیری است که بر اعصاب و روان می گذارد و جنبه های لهو و لعب را شرح علمی کردند. با افتخار باید گفت: تا آنجا که می دانیم، هیچ وقت، در رساله های علمای ما از هزار سال به این طرف، بحثی از نجوم و طب و اسلامی بودن آنها نشده بود. حتی بسیاری از کتابهای روایی کهن ما، باب طب و نجوم نداشت.

یادداشتی از عزت ذکری پایویچ درباره مثنوی خوان و مولوی شناسی در بوسنی

مثنوی مولانا در اروپای شرقی



سعید عابدپور

احمد نورالدین مشیچ از نسل قدیمی مثنوی خوانان بوسنیایی متولد ۲۸ اکتبر ۱۹۱۶ وفات ۱۴ اکتبر ۱۹۹۴ است. احمد در محله لیپنیچی از توزلا (شمال شرقی بوسنی و هرزگوین) متولد شد. وی دروس مکتب قدیمی را درکودکی فرا گرفت ، دبستان را در مدرسه رشدیه و دبیرستان را در مدرسه بهرام بیگ توزلا به سال ۱۹۳۲ تمام کرد. احمد در مدرسه قضات شرعی سارایوو ثبت نام و آن را در سال ۱۹۳۷به پایان رسانید. پس از اتمام دوره شش ماه خدمت نظام در سال ۱۹۳۸ به عنوان امام جماعت در شهرک لیوبینیه واقع در هرزگوین مشغول به کار شد. از سال ۱۹۴۰ به شهر استولاتس منتقل و به عنوان امام مسجد اصلی شهر ، چاروا منصوب شد. از سال ۱۹۴۲ برای خدمت نظامی به عنوان روحانی نظامی به پرتنی و زاگرب در کرواسی منتقل شد. او تا ۱۹۴۵ در زاگرب ماند و بعد از جنگ از دسامبر ۱۹۴۵ تا آگوست ۱۹۵۳ روحانی مسجد پوراتچیچ در شهرستان لوکاویستا بود.او خدمت در جامعه اسلامی را تا بازنشستگی به سال ۱۹۷۷ ادامه داد. مشیچ علاوه بر امامت مسجد به شغل کارمند اداری و مالی در شهرهای بانویچ ، ویسوکو و سارایوو مشغول بود. وی در ادامه تحصیلات در سال ۱۹۶۲ از رشته شرق شناسی تحت نظارت دکتر شاکر سیکیریچ و دکتر ندیم فیلیپویچ فارغ التحصیل شد. دکتر سیکیریچ واحدهای زبان فارسی را در رشته شرق شناسی دانشکده فلسفه سارایوو به سال ۱۹۵۰ راه اندازی کرد.

آشنایی احمد مشیچ با تصوف و طریقتهای صوفیانه طی اقامت او در ویسوکو ازسالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ و برگزاری درسهایی از مثنوی مولوی در تکیه ویسوکو صورت گرفت. او می گوید : “آشنایی با زبان فارسی و مثنوی را مرهون دکتر شاکیر سیکیریچ و حاجی صلحی افندی حاجی میلیچ از ویسوکو هستم. حاجی صلحی منت بزرگی بر من دارد. او ترجمه عربی مثنوی را در اختیار من گذاشت و این موجب ورود من به تدریس مثنوی شد.“ مشیچ با حضور در حلقه مریدان طریقت نقشبندیه با ویسوکو و تکیه آن درارتباط بود. او در سال ۱۹۸۲ به عنوان شیخ طریقت نقشبندیه منصوب و اجازه ذکر را از مرکز طریقت نقشبندیه در بوسنی و هرزگوین دریافت کرد.

مشیچ بعد بازنشستگی به توزلا رفت. در توزلا او حلقه ذکر و ارشاد دینی را در منزل خویش آغاز کرد. خانه او برای مشتاقان حکمت و تصوف باز بود و علاوه بر آن در تکیه میدان به سخنرانی و ذکر می پرداخت. او با دانش دینی خود به عنوان روحانی و شیخ صوفی حلقه جمع بین شریعت و تصوف بود . بسیاری تحت ارشادات دینی او با اسلام آشنا شدند و وجود او در توزلا به هنگامه جنگ برای معنویت و حیات دینی توزلا مهم بود. او در توزلا بلافاصله آغاز به ترجمه مثنوی کرد. این دوران او مسلط بر زبان فارسی بود و چهار هزار بیت اولیه را از روی نسخه اصل فارسی به اتمام رسانید. برای ترجمه همچنین از ترجمه ترکی مثنوی به قلم عابدین پاشا و ترجمه عربی دکتر محمود کفافی استفاده کرد. از جلد دوم موفق به ترجمه ۲۵۰۰ بیت شد. احمد مشیچ در سال ۱۹۹۴ دیده از جهان فرو بست و به دیار باقی شتافت. مشیچ در کنار فعالیتهای دیگر اقدام به ترجمه کتاب “ حقیقت تصوف “ نوشته شیخ صوفی عبدالقادر عیسا از عربی کرد. این کتاب نخستین بار به سال ۱۹۶۴ در شهر حلب سوریه منتشر شد.

درسهای مثنوی مشیچ در توزلا ابتدا در مساجد شارنا و یالسکای توزلا بود. او بعد بازسازی و تبدیل مکتب به تکیه میدان با کمک دوستانش و اداره جامعه اسلامی توزلا ، درسهای مثنوی را در آنجا ادامه داد. در کنار ارایه درسهای مثنوی، وی برنامه ذکر نقشبندیه را نیز انجام می داد. برنامه درس مثنوی و اجرای ذکر در توزلا رسما دارای مجوز اداره طریقت جامعه اسلامی بوسنی و هرزگوین بود.

احمد مشیچ عمر خویش را سراسر درراه حقیقت دینی و حکمت معنوی سپری کرد. او حلقه اتصال بین شریعت و طریقت مانند همه شیوخ صوفی بوسنیای بود. فردی به غایت متواضع بود. زندگی ساده ای داشت. اهل مدارا ، صبور و اهل فکر و بصیرت بود. در زندگی خود هیچگاه از سیاست به دور نبود. همواره رخدادهای سیاسی را تعقیب می کرد و اگر فرصتی می یافت تحلیل خود را بیان می کرد. در زمان تجاوز به بوسنی و هرزگوین فعال بود. تکیه میدان ، مهمترین مرکز معنوی و دینی شهر توزلا بود و رزمندگان برای کسب فیض و ارشاد پیش شیخ مشیچ می آمدند. نامه او به زنان تجاوز شده بوشنیاک در اثنای جنگ، پیام اخلاقی مهمی برای هزاران زن تجاوز شده بود. چند روز قبل از مرگ در بستر بیمارستان دعایی را به رییس العلمای جامعه اسلامی بوسنی و هرزگوین فرستاد تا در تمامی شهرهای بوسنیایی و سایر مناطق توسط مسلمانان خوانده شود. عشق او به مثنوی و زبان فارسی سی سال آخر زندگی اش را فرا گرفته بود و مولوی شخصیتی تاثیر گذار بی بدیل در زندگی این روحانی و شیخ بوسنیایی بود.



از خاص و عامِ ری همه انصاف دیدَه ام

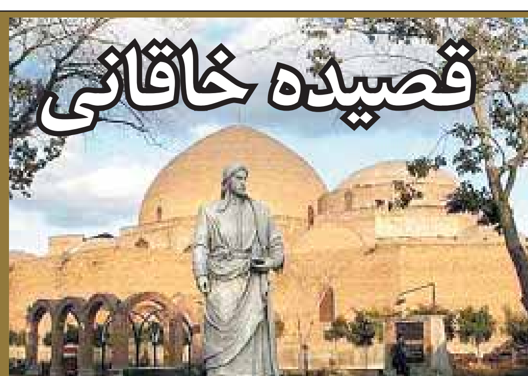
در شماره های اخیر درباره ری و تهران قدیم مطلبی در این پیوستار به چاپ رسـید. یکی از خوانندگان به ما قصیده خاقانی درباره ری و سفرش بدان وادی را متذکر شد. در اینجا ابتدا مختصری درباره شاعر و سپس قصیدهٔ استاد قصیده سرای بزرگ را آورده ایم.

افضل‌الدین بدیل بنِ علی خاقانی حقایقی شَـروانی در سـال ۵۲۰ (قمری) در شـهر شَـروان به دنیا آمد. تاریخ تولد او از اشـاره‌های موجود در دیوان به‌دست آمده‌است. پدرش نجیب‌الدین علی مروی درودگر بود. مادر او مسـیحی نسـطوری بود که به اسلام گرویده بـود. عمویـش کافی‌الدین عمر، طبیب و فیلسـوف بود و خاقانی تا بیسـت‌وپنج سـالگی در سـایه حمایت او بود و در نزد او انواع علـوم ادبـی و حکمی را فـرا گرفت. چندی نیز در خدمت ابوالعلاء گنجه‌ای شـاعر بزرگ معاصر خود که در دسـتگاه شروانشـاهان به‌سر می‌برد، کسب فنون شاعری کرد. پس از آنکه ابوالعلاء وی را بخدمت خاقان منوچهر شروانشـاه معرفی کرد لقب «خاقانی» بر او نهاد. از آن پس خاقانی نزدیک به چهل سال وابسته به دربار شروانشـاهان و در خدمت منوچهر شروانشـاه، و پسر و جانشین او اخستان شروانشاه بود.

در حدود سـال ۵۵۰ به امید دیدار اسـتادان خراسـان و دربارهای مشرق روی به عراق نهاد و تا ری رفت. در آنجا بیمار شد، و والی ری او را از ادامه سفر بازداشت و خاقانی مجبور به بازگشت به «حبسگاه شروان» گشت. استاد میرجلال الدین کزازی که از بزرگان خاقانی شناس دوران ما هستند در سخنرانی ویژهٔ خاقانی دربارهٔ سفر وی به ری چنین گفته اند: «خاقانی سفرهایی چند داشته است. این سفرها در سروده‌ها و نوشته‌های او بازتاب یافته‌اند؛ چرا که سفرهایی بوده است هنگامه‌ساز که بر خاقانی بسیار کارگر افتاده است. نخستین سـفر وی سـفری بوده اسـت که به آهنگ دیدار از خانه کعبه آغاز می گیرد و به انجام می‌رسد. این سفر در میانه سالهای ۴۴۹ یا ۴۵۰ رخ داده است. سفری بوده است که خاقانی در آن در رنج و آزار افتاده است. هنگامی که در این سفر به ری می‌رسد، شهری که ما امروز آن را به نام تهران می‌شناسیم (چون با ری کهن درآمیخته و یکی شده است) چندی در آن می‌ماند، اما برکامه خویش. هم رازیان با او بدان‌سـان که می‌سـزیده است، رفتار نکرده‌اند، هم چندی را در بستر بیماری و رنجوری می‌ماند و می گذراند. از این روی همواره یادمانی تلخ از ری و رازیان داشـته اسـت و در سروده‌های خود به نفرین و نکوهش یاد کرده است.

خواست خاقانی این بوده است که اگر بتواند به خراسان هم راهی بجوید؛ اما نمی‌تواند. در چندین سروده، از آرزوی رفتن به خراسان یاد کرده اسـت. آرزویی که هرگز برآورده نمی‌شـود. اندوهی دیگر که جان خاقانی را در این سـفر می‌گزد، آن بوده اسـت که او را که همچنان بیمار و رنجور و افتاده می‌آورده‌اند تا به شروان بازگردد، شبی در بیابان، هنگامی که کاروان آسوده بوده است، ستوری که کتابها و نوشته‌های خاقانی بر پشت آن نهاده شده بوده است، بند می گسلد و می گریزد. بامدادان هر چه می کوشند آن ستور را بیابند، راه به جایی نمی‌برند. این دریغ بزرگ که او نوشـته‌های خود را از دست می‌دهد، همواره دل نازک خاقانی را می‌آزرده است.»

شـاعر بزرگ در حدود سـال ۵۶۹ قمری به سـفر حج رفت و بعد از بازگشت به شروان در سال ۵۷۱ فرزند بیست‌ساله خود رشیدالدین را از دست داد و بعد از آن مصیبت مرگ همسر و مصائب دیگر بر او وارد شد. از آن پس میل به عزلت یافت و خدمت دربار شروانشاهان کناره گرفت. در اواخر عمر در تبریز به سر می‌برد و در همان شهر درگذشـت و در مقبرةالشـعرا در محله سـرخاب تبریز مدفون شد. سال وفات او را ۵۹۵ و هم ۵۸۲ نوشته‌اند.



خـاک سـیاه بـر سـر آب و هـوای ری
دور از مجـاوران مـکارم نمـای ری
در خون نشسـته‌ام که چرا خوش نشسته‌ام
ایـن خوانـدگان خلـد بـه دوزخ سـرای ری
آن را کـه تـن بـه اب و هـوای ری آورنـد
دل آب و جـان هـوا شـد از آب و هـوای ری
ری نیـک بـد ولیـک صـدورش عظیـم نیک
مـن شـاکر صـدور و شـکایت فـزای ری
نیـک آمـدم بـه ری، بد ری بیـن به جای من
ایـکاش دانمـی کـه چـه کردم بـه جای ری
عقـرب نهنـد طالـع ری مـن ندانـم آن
دانـم کـه عقـرب تـن مـن شـد لقـای ری
سـرد اسـت زهر عقـرب و از بخـت من مرا
تب‌هـای گـرم زاد ز زهـر جفـای ری
ای جـان ری فـدای تـن پـاک اصفهـان
وی خـاک اصفهـان حسـد توتیـای ری

از خـاص و عـام ری همـه انصـاف دیـده‌ام
جـور مـن اسـت ز آب و گل جـان گزای ری

میـر مننـد و صـدر مننـد و پنـاه مـن
سـادات ری، ائمـه ری، اتقیـای ری
هـم لطـف و هـم قبـول و هـم اکـرام یافتم
ز احـرار ری و افاضـل ری و اولیـای ری
از بـس مـکان کـه داده و تمکین که کرده‌اند
خشـنودم از کیـای ری و ازکیـای ری
چون نیست رخصه سوی خراسان شدن مرا
هـم بـاز پس شـوم نکشـم پس بـلای ری
گـر بـاز رفتـم سـوی تبریز اجازت اسـت
شـکرانه گویـم از کـرم پادشـای ری
ری در قفـای جـان مـن افتاد و مـن به جهد
جـان می‌بـرم کـه تیـغ اجـل در قفـای ری
دیـدم سـحرگهی ملـک المـوت را که پای
بی کفـش می گریخـت ز دسـتِ وَبـای ری
گفتـم تو نیز؟ گفت چو ری دسـت برگشـاد
بویحیـی ضعیـف چـه باشـد بـه پـای ری

چهل سال پیش در همین روز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز سه‌شنبه ۱۶ بهمن ماه ۱۳۵۸ (برابر با ۱۸ ربیع‌الاول ۱۴۰۰، ۵ فوریه ۱۹۸۰) نقل شده است.

اولین رئیس‌جمهوری ایران کار خود را آغاز کرد

ابوالحسن بنی‌صدر نخستین رئیس‌جمهوری منتخب مردم ایران در حضور امام خمینی، رهبر انقلاب اسلامی ایران، در بیمارستان قلب مهدی رضائی، طی مراسمی سوگند یاد کرد و فرمان رئیس‌جمهوری خود را از دست رهبر انقلاب ایران دریافت کرد. در این مراسم پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید، حجت‌الاسلام، حاج سید احمد خمینی، فرمان امام‌خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران را قرائت کرد.

بنی‌صدر رئیس شورای انقلاب شد

صادق قطب‌زاده وزیر امور خارجه و عضو شورای انقلاب امروز صبح در تماسی با روزنامه اطلاعات اعلام کرد که ابوالحسن بنی‌صدر، نخستین رئیس‌جمهوری ایران، ریاست شورای انقلاب را نیز به عهده گرفته است. شورای انقلاب، دکتر بنی‌صدر را با ۹ رای به ریاست شورا برگزید.

برژنف به بنی‌صدر تبریک گفت

لئونید برژنف رئیس کشور شوروی در پیامی تبریکی خطاب به ابوالحسن بنی‌صدر رئیس جمهور منتخب ایران فرستاد و طی آن تفاهم و همدردی خود را از مبارزه ایران علیه امپریالیزم ابراز کرد. برژنف در پیام خود اظهار اطمینان کرد که روابط ایران و شوروی بر اساس مناسبات دوستانه همسایگی احترام به استقلال و حاکمیت ملی و عدم مداخله در مسائل داخلی یکدیگر همچنان توسعه یابند.

چماقداران نهاوند را به آشوب کشیدند

نهاوند ـ خبرنگار اطلاعات: در پی حوادث و درگیری‌های چند روز اخیر در نهاوند، روزهای یکشنبه و دوشنبه گذشته (۱۴ و ۱۵ بهمن‌ماه جاری) این شهر بار دیگر شاهد درگیری‌های پراکنده‌ای بود.

روز یکشنبه هزاران نفر چماق بدست مجهز به چاقو و قمه و سلاح‌های سرد دیگر در سطح شهر دست به تظاهرات زده و ایجاد وحشت کردند. در این تظاهرات خشونت‌آمیز که ساعت‌ها ادامه داشت، چندین دختر مجروح شدند.

«قذافی» بایران می‌آید

بنا به گزارش خبرگزاری رسمی لیبی سرهنگ معمر قذافی رهبر انقلاب لیبی در گردهمائی بزرگ کمیته‌های انقلاب اعلام کرد که وی به محض احراز مقام ریاست‌جمهوری ایران توسط آقای بنی‌صدر از ایران دیدار خواهد کرد و در نظر دارد درخواست یک ملاقات طولانی با امام خمینی را بنماید.

پیام ببرک کارمل به امام

ببرک کارمل رئیس جمهوری افغانستان در رابطه با بهبودی حال امام خمینی پیامی برای ایشان فرستاد رادیو کابل که این خبر را دیشب پخش می‌کرد در مورد جزئیات این پیام مطلبی نگفت.

عرفات به ایران می‌آید

شیخ مصطفی رهنما مسئول جمعیت ایرانی تعاون با فلسطین طی تماس تلفنی با روزنامه اطلاعات خبر داد که یاسر عرفات رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین برای شرکت در جشن‌های سالگرد انقلاب اسلامی ایران، در آینده نزدیک به کشور ما سفر می‌کند. وی افزود: عرفات علیرغم گرفتاری‌های زیاد، به‌دلیل علاقه خاصی که به‌امام خمینی و انقلاب اسلامی ایران دارد، در مراسم جشن‌های سالگرد انقلاب اسلامی ایران شرکت می‌کند.

باشگاه افسران، کاخ ریاست جمهوری می‌شود

باشگاه اسبق افسران به عنوان دفتر و محل اقامت رئیس‌جمهوری ایران تعیین و در نظر گرفته شد.

ساختمان باشگاه افسران در خیابان سرگرد سخائی «سوم اسفند سابق» و روبروی کاخ وزارت امور خارجه قرار دارد و در حال حاضر یک کمیته و دفتر فدائیان اسلام در آن مشغول فعالیت هستند.

هنوز ساختمان باشگاه سابق افسران برای اقامت ریاست‌جمهور آماده نیست و احتیاج به تعمیرات دارد که بنظر می‌رسد این تعمیرات چند ماهی طول بکشد.

کامیاران آرام شد

سنندج ـ خبرنگار اطلاعات: آخرین گزارش‌های رسیده از کامیاران حاکی است که این شهر آرامش خود را بازیافت و افراد ژاندارمری مامور حفظ نظم در این شهر شدند. خبرنگار اطلاعات از سنندج گزارش داد ظهر دیروز جلسه‌ای با حضور فرماندار سنندج کفیل کردستان و فرمانده لشکر ۲۸ کردستان تشکیل شد.

قاب امروز



گلباران خانه تاریخی امام خمینی(ره) در قم / عکس از: مهدی بخشی سورکی

سرایه

دنیا که دلت ز حسرت او زار است
سرتاسر او تمام، محنت‌زار است
بالله که دولتش نیرزد به جوی
تالله که نام بردنش هم عار است

شیخ بهایی

پند بزرگان

اگر خرسند و رضا باشی، زندگی به دلخواه می سپاری.

حکیم بزرگمهر

خوشبختی کیفیت ذهنی است که اندیشه از آن لذت می‌برد.

ماکسول مالتز

امروز در تاریخ

قتل سعدالدوله «بزرگ وزیر»

پنجم و به روایتی نهم فوریه سال ۱۲۹۱ میلادی امیران لشکر و اطرافیان ارغون خان ـ ایلخان مغول و حاکم وقت ایران ـ از فرصت افتادن وی در بستر بیماری استفاده کردند و سعدالدوله «بزرگ وزیر» او را که مانع سوء استفاده های مالی آنان و اسراف از خزانه کشور بود بَه مهمانی دعوت کردند و در آنجا اورا کشتند.

اخطار دبیر سندیکا به ناشران نشریات

در پی برکناری دو خبرنگار از کار، سندیکای روزنامه نگاران ایران که تازه تاسیس شده بود شانزدهمَ بهمن ماه ۱۳۴۱ اخطارکرد که در برابر اخراج بدون دلیل روزنامه نگار می ایستد و اگرهم دلیل اخراج موجّه باشد ناشر یا مدیر نشریه و رسانه مربوط باید برحسب سوابق کار به روزنامه نگار اخراجی غرامت بپردازد که این غرامت نمی تواند برای هرسال کارکرد کمتر از معادل سه ماه آخرین دستمزد باشد.

۳ سال حبس برای خلیل ملکی

شانزدهم بهمن ۱۳۴۴ محاکمه خلیل مَلَکی و سه تن از یاران او ـ رضا شایان، میرحسین سرشار و علی شانسی در یک محکمه نظامی تهران آغاز شد. محکمه نظامی در پایان کار؛ ملکی را به سه سال، سرشار را به یک سال و دو متهم دیگر را هرکدام به ۱۸ ماه زندان محکوم کرد.

خودکشی فیلسوف رومی

«کاتو» فیلسوف، نویسنده، خطیب و سیاستمدار نامدار روم پنجم فوریه سال ۴۵ پیش از میلاد در اوتیکا شمال آفریقا خودکشی کرد تا شاهد دیکتاتوری سزار و مرگ جمهوری و حکومت انتخابی نباشد که پدربزرگش ضوابط و قواعد آن را تنظیم کرده بود.

نظر مورخ سوییسی درباره کوروش

پنجم فوریه زادروز اجیدیوس تشودی تاریخنگار و فیلسوف سویسی است که در کتاب خود ـ کنفدراسیون ـ نوشته است که راه حل مسائل انسان از جمله قطع جنگ، جنایت، فقر و بدبختی ایجاد یک جامعه مشترک المنافع جهانی و نوعی کنفدراسیون مرکب از همه ملل است و این، راه حل تازه ای نیست؛ کوروش بزرگ ـ رهبر ایرانیان پنج قرن پیش از ولادت مسیح فرضیه ایجاد یک جامعه مشترک المنافع جهانی را اعلام داشت و به اجرا درآورد.

www.iranianshistoryonthisday.com

جدول شرح در متن ۵۱۸۸

غلامحسین باغبان

نوعی گل سرخ – کارگردان فیلم – آرایش غلیظ – دور از خطر – حرف دهم – نوعی ابزار – م – گلدسته مساجد – نت ششم – تیپا – ماه سرد – قلب – نویسنده زندانی – زندا – ق – ر – طعم – به مراد دل – اختراع برادران رایت – الوان – سرپیچی – دارای پارگی – مختصر – ستون بدن – گرمسیر – فیلمی از داود نژاد – قصر – عزیز عرب – صدای کوبیدن در – تنها – خدا به زبان عبری – از ادات تشبیه – رکن – آش فروش – شانسی ! – جلگه بزرگ علفزار – نیروی الکتریسیته – ا – قرض بانکی – شجاع – صدای گریه – روکار بنا

حل جدول ۵۱۸۷

سودوکو ۲۶۷۵

			۴					
			۸		۶	۴	۹	
		۵		۱	۲		۷	۶
۶						۹	۳	
	۴	۳				۵	۲	
	۲	۱						۴
۱	۶		۹	۵		۲		
	۳	۴	۲		۸			
					۳			

۱	۳	۷	۸	۴	۹	۶	۲	۵
۶	۲	۵	۱	۳	۷	۸	۴	۹
۸	۴	۹	۶	۲	۵	۱	۳	۷
۷	۱	۳	۹	۵	۸	۴	۶	۲
۴	۸	۶	۷	۱	۲	۹	۵	۳
۹	۵	۲	۳	۶	۴	۷	۱	۸
۲	۷	۱	۴	۹	۳	۵	۸	۶
۳	۶	۸	۵	۷	۱	۲	۹	۴
۵	۹	۴	۲	۸	۶	۳	۷	۱

حل ۲۶۷۴